

شیخ سواران دہر جو بکٹ دم

شیخ سواران دہر بعد جیل جو بکٹ دم
 دو عقد نازنین و دوم یکے عشرین یکے شعبان
 بیای لکھ میر فتم من بیچارہ مسکین
 کس بر جانب عشرین کس بر جانب شعبان

۲

۱۲۷۸



6148

۱۳۷۸

حاشیہ
 من کتب القصر
 کراچی
 سکتی فی صلا
 ۱۳۷۲
 ۲۰



باب سیوم در فضیلت قناعت قناعت مصدر در
علم بآیندن مالک اولد و غنّه را فی و لغّه دیر لر اما فتح بآیندن دینمکه دیر لر
نکد ایشلر در **العبد حرّان** قنع و **الحرّ عبدان** قنع **حکایت**
خواهمن مغنی ده وصف بزآزان حلب میگفت ای خداوندان
نعمت اگر شمارا انصاف بودی و ما را قناعت رسم سوال از جهان خواهی
خواهمن مغنی بیایه و یا و ف نیست سمره و حدت الجون طوبی مغنی
بر مغنی و پنجسی بن غریب مغنی لک ایشلر **صف** فانک تشدید یله
معنا سنه در **مراد** دکان ضمه سیدر **بز** آؤانه اضافت لایمه در
حلب ده بویلر در **حلب** حانک و لاکف فتح لرید دیار عرب مغنی
و مشهور بر شهر در **بز** آزان مبالغه اسم فاعله **بز** صابجیلر دیمکدر
مراد بزآز ستاندر و الف و نون ادات جمعه در **خداوندان** نعمت
یعنی اغنیایا اصحاب نعمت دیمکدر **اسم** فاعلک مفعولنه اضافتیدر
شمارا را ادات تخصیص **انصاف** عدالت دیمکدر **افعال** بآیندن
مصدر در **رسم** سوال لایمه در عادت سوال دیمکدر **بودی** و برخای
یاری و ف حکایه در **محصول** ترکیب مغنی و پنجسی حلب زحیلری
بازارنن بویلر دی ای نعمت اصحابی اغنیایا اگرینک انصاف لر کوزاولا
ایدی **یعنی** زکوة و صدقاتکزی بغیر سوال ادا ایلکوز و بزید و بر دنگز
قناعت اولسدی و پنجیدک عادت قانونی جهاندن قانقیدی
یعنی مرفوع اولسدی **قطعه** ای قناعت توانکر مکردان که درای
توبیخ نعمت نیست **توانکر** کرا دات فاعله رچی معنا سنه توانکر
غنی معنا سنه در میم معنا جتنم کردان فعلنه مقیده در ضمیر منصوب



561
gsmir

متصل مفاصله کرد آن کاف عجمک فتح فعل امر مفرد محاطه در بون
مفاصله افلا ده اید در ضمیر مفعول اولی و توانگر نایسی بنی غنی ایل دیکر
که حرف تعلیل و را اکاری دیکر در توبه اضافت لامیه در محصول بیت
قناعت محاذ خطاب اید و بپور رای قناعت بنی غنی ایل زیر اسندن
اونه و اکاری بسیج نعمت یوقدر یعنی جمیع نعمتک منتهای سنس
کنج صبر اختیار لغمانست مگر اصبر نیست حکمت نیست کنج کاف
عربیت ضمیمه یوقدر که عیب زاید در و کاف عجمک فتح خزینه
مفاصله در بون ایکنده ده مراع و اید در صبره اضافت سائیه
و مند اختیار لغمان لامیه و خیر محصول بیت کنج صبر یعنی صبر بوجنی و یا
صبر خزینه بی لغمانک مختار یذر یعنی حکیم مشرب کرک در کنج صبر اختیار
ایله زیر امکنک که صبری یوقدر حکمتی یوقدر یعنی کنج صبر مختار لغماندر
پس مگر که انک مختار بی اختیار ایلدی حکیم مشرب در حکایت
دو امیر زاده در مصر بودند یکی علم آموخت و دیگری مال اندوخت
آن علامه عصر شد و این غریز مصر گشت پس این توانگر بحکم حقارت در
فقیه نظر کردی و گفتی من سلطنت رسیدم و تو همچنان در مسکن
بماندی گفت ای برادر من نعمت باری تعالی بر منست که مرآت بفرمان
یافتی یعنی علم و تو میراث فرعون و یامان یعنی ملک آموخت و اندوخت
بویکی فعله قیاسی حکایه ایل اولی ایدی بعض نشیده اندوخت
مکره عاقبت الام واقعدر آن اسم اشارت در کاسب علمه و این کاسب
ماله علامه عصر لامیه در علامه مبالغه سید زنده گره و مؤنثه صفت
اولو عصر زمانه دیر لر غریز مصر لامیت در باوقف مهاجرت چشم حقارت

بماند در حرف صله فقیه یعنی کاسب علم فقیه برینه فقیر باران من صحیح
یا زمش کردی و گفتی یاری حرف حکایه در باوقف سلطنت یا دشا سلطنت
همچنان اولی کی دیکر در یعنی کبب علمدن اولی که کبب ایدک کن
انجلین کبب کبب دیکر در مسکنست مصدر در شکر نعمت مصدر کن مفعول
اضافه در و باریه اضافت لامیه در باری غریب خالق مفاصله در
یعنی علم یوقدر مضن فکر مرآت فرعون لامیت یامان زیر فرعوندر
در لر که فرعونک ربوبیت اولی قرار ایدن و اعتراف ایلدن دعوی
الو هیبتی تصدیق ایلدن یا ماند یعنی ملک مصر بوده شبمکور
محصول ترکیب مصرده یعنی بگزاده وار لیدی برسی کبب علم ایدر دی
و برسی کبب عاقبت اول علامه عصر ولدی بو غریز مصر یعنی حاکم
مصر اولدی پس بو غنی فرداشش عالم فرداشش حقارت کوزیل یقار
ایدی و دیردی بن سلطنته ابر شدم و سن اولی کبی سکنه قالدک
عالم دیدی ای فرداشش خد انک شکر و نعمتی نیم اوزر در که انیا میرا شنی
بولدم که العلماء ورثه الانبیاء در و ش مرآت فرعون و یامان که انکر مرزا
بو سلطنت سبیل دعوی الو هیبت ایدر لر دی **مشوب**
من آن مورم که در یام بمالند نه زنبورم که از بنش بمالند که حرف رابطه
صفدر حرف ظرف یایم مسم مضاده بمالند فعله کمقدر ضمیر منصوب
متصل مفاصله بمالند فعل مضارع جمع غایب او ایلر دیکر یعنی جکر
زنبور راری بنسند دیر لر که حرف رابطه صفت یش زینه است بازان
اولی و ابسی بلایش باوقف نکاید نالند فعل مضارع جمع غایب ایلر دیکر
محصول بیت بن اول قرینه ام که بنی ایقل چکنر یعنی اول جهرم که حقارت تمدن بنی

و این کتب

و این کتب در این دیوانه

بسی

یا بماند اولی و اولی در کلمه نشدن ایگر لر یعنی اول موزی دکلم که مطلوب می باشد
فریاد و فغان این لر که بخود شکر این نعمت گذارم که زورم دم آزاری نمانم
خود ادا ت ناکید شکر این نعمت مصدر رک مفعول نه اضافت مصدر
گذارم فعل مضارع متکلم و حال ایدرم و میگذرد بومعنا به اولان گرام
زاید یا زیلور پس ذاللا یا زاندر بودانی بزم را پیش که حرف بیان نعمتی بیان
ایدرم زورم دم آزار مصدر رک مفعول نه اضافت مصدر دم آزار و وصف
ترکیبی در زورم دم ایگر لر و یا حرف مصدر رندارم طو تمام یعنی بنزد
یوقدر بستی کسیه جفا و اذا التک قادر و المذوغم بر عظیم نعمت در پس بوی
نعمت شکر بی فتنه ادا این بیلورم یعنی این فرم **مکمل**
در ویش را شنیدم که در پیش فاقه میسوخت و فوقه بر خور میزد
و تسلی خاطر خود بدین بیت میگذرد آتش فاقه بیانیه فقر انشی و میگذرد
فوقه بونوع پاره معناسنه در اولکی فوقه برینه رفقه یازن مانند انش
میسوخت و میزد و میگرد حکایت حال ماننی لر در تسلی تعلق
بماندن مصدر در خاطر اضافتی مصدر رک مفعول نه اضافت مصدر و خود
لایمه محصول ترکیب بر درویشی ایشندم که فقراتش نه بنار دی و
پاره پاره اوزره دیگر دی یعنی بیمار دی و کندی خاطرنی بومنه تسلی
ایدردی **بیت** به نان خشک قناعت کنیم جامه دل که بار محنت خود
به که بار محنت خلق نان خشک بیانیه جامه دل قصه بوی که حرف تعلیل
بار محنت خود بیانیه و لایمه در بار محنت خلق ده بویله در محصول **بیت**
قوری التکله قناعت این زردیا این لم فعل مضارع و یا فعل امر اول
راخی فقره سبیل یعنی لباس فاخر استمزم زیرا که کنده می محنت

در ویش را شنیدم که در پیش فاقه میسوخت و فوقه بر خور میزد

بوی

بوی یکد خلق محنتی بویکندن یعنی خلقت نفایس لباس لحن منت
دارای اولمقدن محنت دار فقر و فنا اولمق یکد کسی گفتش چه شنستی که
فلان درین شهر طبع کریم دارد و گرم عظیم میان خدمت ازاده گان
و بر در دلباشسته اگر بر صورت حال تو مطلع گرد و پاس خاطر زن
منبت دارد گفت خاموشش که در نیستی مردن به که حاجت پیش کسی
بودن که گفته کسی یا حرف حدیث گفتش شین ضمیری در ویش را جاع
که حرف تعلیل فلان بونوع شخص ذوالعقولدن گناشد و گرم عظیم
بیانیه در گرم عام معناسنه یا حرف صله خدمت ازاده گان مصدر رک
مفعول نه اضافت مصدر در و یا حرف مجازا صورت حال تو لایمه
پاس بای بحمله حفظ معناسنه در و خاطر اضافتی مصدر رک مفعول نه
و غیر آنه لایمت خاموش فعل امر مفرد مخاطب اسم اول و میگذرد که
حرف تعلیل بستی یا حرف مصدر در بونوع و میگذرد که حرف تفصیل
من معناسنه حاصلی من تفضیله معناسنه در حاجت بزرگ
مقدم مفعولید و پیش طرف مکان و کسی به اضافتی لایمت در
و یا حرف وحدت محصول ترکیب بر کسه در ویش دیدی نه او نور
که فلان کسه بوشهر ده طبع کریم و گرم عظیم صاحبی در ازاده لر یعنی
ایو لر خدمت من بل بغلش اگر شکست صورت حالکی مطلع اولور
عز خاطر نی رعایت ایدر یعنی نمرغ بزرگ خاطر نی رعایت ایملکی
جانه منبت بیلور در ویش دیدی اسم اول زیرا یو فلقن اولمک
یکد رکسه او کنه احتیاج ایله دب غرض ایملکدن زیرا و میگذرد
نم رفقه دوختن به و الزام کنج ضمیر که بر جامه رفقه بر خواجه گان نوشت

رقعه بونیم یا معنی سنده در دختن مصدر در دکت معنی سنده در دختن مقدم
مفعولیه را الزام کنج صبر مصدر رک مفعولیه و بیانیة اضلاع فیله را الزام مصدر
افعال باندن بر سنده بر سنده یا پشت رقی بونیم مراد کنج صبری نفسنه
لازم ایملکه را و یا کنج صبره ملازم اولمقدر صبره کنج اهنافنی استعاره طریقیله
زیرا صبر کنج بونیم او لماز نهائی او توبوب صبر ایله وکی بوجوه جازا کنج صبره ویرلر
سار لرینم بو کافیا پس ایله الزام بونیم اعتنائی معنی سنده در دین مقامه
مناسب سویمه مش زیر اعتنائی قوجمقدر که غجم در اغوشن بل تعبیر ایله
اول الی الیک معنای در الزام دکن کز من فطیله معنی سنده در دین
بعض نشخ ده کز برینه از واقعه را صبح بویله اولمقدر اگر چه اکثر نشخ ده کز واک
بهر جامه لایمت رقه بونیم کاغذ باره سیدر که از حبل و یا عرض
حال یازوب کاغذ صوز لر برخواه گان لایمت در اکابر فائده دیکدر بونیم
بونیم نوشتن معنی سنده در محصل بیت یما او زینه دکت بونیم
صبر بوجفی لازم ایملکه یکر جامه ایچون اکابر فائده رقه و عرض حال یازمق
یعنی میالی لباس کوب بر بوجفع صبر ایله ویا و تومق خواج لره لباس ایچون عرض
حال یازمقدن افضل و او ادر حقا که با عفویت و دوزخ برابر است
زقان به پای تمسایه در بهشت حقا بونیم لفظی غیب قسم استعمال ایله رقه
نفی ایله حقا لایمت دیرلر اما مجسم صدق مقابل استعمال بده حقیقت امر
دیگک برده قسم معنی سید مراد اولسه محلی و ار که حرف بیان یا حرف
مضامبت عفویت شکسته معنی سنده در دوزخ اضافت لایمت یا حرف
مضامبت پای مراد اصطلاح لرین شفع و معین معنی سنده در نه که بوستانه
بیور مشدر یکی گفتش ای مجلس رای مرد که بود اندرین مجلس پای مرد پای

بیت

مصدر ری لاحق اولمقدر شفاعت معنی افاده ایله رنه که لسانی دیوانینه
واقعه ر بیت خود کرده ایم کار لسانی درست راست از غیری پای مردی
ندینم ایم پس بونیم پای مرد و پای مردم یازنر مذکور اصطلاح و اصل او کمال
ممنای اضافت لایمت در حرف صبره در مامعنا سنه محصل بیت حقیقت
جهنم عذابیل برابر در توکشی شفاعتله و معا و تیلد جهنم کتک یعنی غیر بدوون
عقاب تیلد حضوره و دوزخ و اصل اولمق جهنم عذابیه مقارن اولمقدر حکایت
یکی از ملوک خجیم طیبی حاذق بخدمت یسطفی علیه السلام فرستاد مالی حید
در دیار عرب بود کسی به تجوی پیش او نیامد و معالجتی ردی در نحو است روز
پیش سید الانبیا علیه السلام آمد و کلمه کرد که مرارای معالجت اصحاب
فرستاده اند و درین مدت بچکس من التفات نکرد تا خد می که برین بین
معینت بجای آورم رسول علیه السلام فرمود که این طایفه را طریقتیت
که تا اشتها غایب نشود چیزی نخورند و مسوز که اشتها باقی باشد
درست از طعام باز دارند تا حکیم گفت ایست موجب نین درستی پس نینجه
بوسید و برفت حاذق مامر دیکدر کسی یا حرف وحدت یا حرف مصاحبه
تخری یا حرف وحدت و یا تیکر معالجتی بایسی ده بویلدر در نحو است در حرف
تاکید روزی یا حرف وحدت کله کاف بخت کسر بده سکایت معنی سنده
مرانی دیکدر برای معالجت اصحاب برای پای اصلیه ایله ادا تیلد معالجت
اضافتی لایمت در اصحاب مصدر رک مفعولیه اضافت بده درین مدت نفی
بو قدر مدت زمانه که بونیم او توردیم هیچ کس هیچ کیمه دیکدر تا حرف
نقیض خدمتی یا حرف وحدت بجای آورم برینه کتورم یعنی ادا ایدم دیکدر
طریقت یعنی قاعن یا حرف وحدت که تا حرف توقیت مادام معنی سنده

و مسنوز که بو که حرفی مسنوزدن صکره باز میبوی باشدن صکره باز آن کلمه
 باز مامش باز دارند لغت کیم و بکر لر دیکدر اما قرا ترک اکل ایدر لر کلمه
 متون قدیم بد آن و وشمش باز دارند بدی پس بدارتند وینا اخر اض الین کنیدی
 معترض و اقعد زیر ایکی اداون مقصود بر در موجب حکمت کیم باید کلمه
 مناسبه اضافتی لایمته در و یا حرف مصدر در باز دارند ک معنای کیم و
 طوتار لر دین معنای کیم و طوتش محصول ترکیب بحکم پادشا هلزندن برستی
 بر جاذق طیب حضرت سغیر ک خد متنه ارسال ایلدی بر نیل دیار عرب اولدی
 کسه بخیر به طریقی او کله کله تی یعنی اصحاب دن کسه بوی بخیر ایلدی که بونک بونن
 بر خاقتی دارمید در بونن و معالجه ده طلبت ایلدی بر کون حضرت
 سرور کاسنانک فائده کله ی و شکایت ایلدی که بنی معالجه اصحاب الجون
 ارسال ایلدی و بوفد رک مدت که دیار عرب اولدم کسه کجا التفات
 ایلدی تا رخدمت که بونن نک او زین تعیین اولمش ادا ایلیم حضرت
 بیوردی که بوطایفه اصحابک بر قانونلری وارد اید که اشتها لری
 غالب اولمیه بر نسبه کمره و الان اشتها لری باقی ایکن لترین طعام دن
 جکر لر حکیم دیدی صحت و تندرست لک لک سبب بومفلد در اذن صکره
 خدمتی او بدی و گتدی **مثنوی** سخن آنکه کند حکیم آغاز بازم گفتن بوی لغه در از
 سخن کتد مقدم مفعولیدر آغاز ابتدا دیکدر و مفعول ثانیه در با حرف
 عطفه را در ام معناسنه انگشت بر مقدر اما قرا دالدر و مجازم سل
 طریقله سر انگشت بر منی اوجی دیکدر بونک کسیر اضافت ایلده اذقور
 وزن تحمل ایلدی برده سر انگشت کندک مفعول اولی و سوی لغه لایمته
 و مفعول ثانیه در در از ثالثی در از دالک فاعلی کسر ایدزدن دیکدر محصول بیت

بیوی
 زبده
 بیوی

و بیت لف لفر طریقله مابعدیند هر بوند بیور که حکیم سوزه اول وقت
 ابتدا ایدر یعنی سوز سوزیک اول وقت باشد و یا لغه جانکس بر مفسن اول
 وقت اوزادر یعنی طعام اکل ایلمک اول حسین ابتدا ایدر که کزنا گفتن خلل ایدر
 باز ناخوردنش بجان پید که حرف بیان ناگفتن سوزیک و شین ضم حکیم راجعده
 خلل بونن ضرر معناسنه در زاید فعل مضارع مفرد غایب بونن طوفه دیکدر
 رایدندن یعنی صادر اول یا حرف عطف ناخوردن دیکدر شین ضم حکیم
 راجعده یا حرف صل جان کلمه کن محصیه به قریب اوله دیکدر محصول بیت
 حکیم سوزه شول دمل ابتدا ایلمک سوزیک مکدن ضرر ممتزب اوله دیکدر الین اول
 وقت اوزادر که مکدن مضطرب اوله یعنی محصیه به قریب اوله لاجرم حکمتش بود
 کفار خوردنش تن درستی ایدر باره لاجرم لافکت و لاشبهه دیکدر
 حکمتش شین مفاده کفار موقت در کفارش حکمت بود دیکدر اولور
 بستند آخر طریقله خوردنش بستند ایدر فعل مضارع مفرد غایب فاعله
 مختنم خوردنه راجعده ضمیر در تندرستی مفعول اولی و بار ثانیسی و جمله فعلیه
 خبر مستند ادر بار حاصل و نتیجه معناسنه در محصول بیت حکیم کورگی
 ایدر شک بوق که کفاری حکمت اولور و بیستی تندرست که حاصل دیکدر کورگی
 یعنی کلامی محض حکمت و طعامی اکل ایسی محض صحت اولور **حکایت**
 بی تو به بسیار کردی و باز شکستی تا یکی از مشایخ بدو گفت چنین مبدلیم
 بسیار خوردن عادت داری و قید نفس از موی باریکتر است یعنی تو
 و نفس را چنین که تویی بروری زنجیر بکنانده و ایدر وزی که تیر ایدر دیکدر
 بستند انوبه کردنک مفعول اولی و بسیار ثانیسی و جمله فعلیه خبر مستند ادر
 و جمله استیمه ستانف در توبه بسیار اضافت ایدن لری و جانیلش

بیوی
 زبده
 بیوی

در بیان

و باز شکستی تغیری تو به بسیار اضافه است یا نه باری و بار شکستی
 تغیری تو به زباز شکستی در بار حرف حکایه در نا جایز در که حرف انتها اوله
 الی معنا سنه و جایز در که حرف فعل اوله قید نفس لامیه در نفس باغی
 و میگرد بار یک بای عوی و رانک کسر یله اینجه و میگرد و ترادات تفصیل
 آنچه رک و میگرد یعنی تو به مذکور شیخ قید نفس قولی تفسیر در و نفس را
 چنین که تومی پروری و او حرف حال نفس میسر و رینک مقدم مفعولی در
 و ترادات مفعول بیرونی فعل مضارع مفرد مخفی طبع پروری در زخم موی
 مناسبه مذکور در و بکسلاند یا حرف تاکیده کسلانید کاف تحکمتی
 و سینک فتح فعل مضارع مفرد غایب در کسلاندن قرار و میگرد و او
 فعل مضارع مفرد غایب را آیند ندن و فاعلی روز در بر کون کلور یعنی
 بر کون اولور که حرف بیان و یا حرف صفت ترانسی و میگرد و یا حرف
 تاکیده در دال و الکت فتحی و کسر یله و رانک فتح فعل مضارع مفرد غایب
 درید ندن محصول ترکیب بر یک جوق تو به ایدردی و کن صردی حتی مشایخ
 بری اکا ویدی شویله اکرم که جوق یک عادتکده حال بو که نفس قیدی که
 تو به در قیلدن آنچه رکدر و نفسی شویجلین که سیر بسیار سن زخمیر قرار
 و بر کون واقع اولور که سنی بر تار بیت یکی آنچه کورکت می پرورید
 چو پرورده شد خواجه را بر درید آنچه بای عوی و جیم عجمه آنکه در بر زیاده
 دخی تشدید ضرورت وزن ایچون کلمشده را که افلاقی لامیه در می پروری
 حکایت حال ماضی در بیلردی و میگرد و زیر اسم مفعول انارده افعال عامه نیک
 بریله مقیده اولاغندر کاه اولور که قید صفت و لنور قرینه قایم اولور
 برده پس بانش اولدی دینلر و تحقیقندن کاه و کلمش خواجه دن مراد صابی

در بیان

و ترادات مفعول بر حرف تاکیده درید فعل ماضی مفرد غایب بر تدی بیکر
 محصول بیت بر یکد قور دایکینی بیلردی یعنی تریه ایدردی چونکه تمام
 بیلردی یعنی بودی صاحبی بر تدی یعنی هلاک ایلدی **حکایت**
 در سیرت اردشیر بابکان است معلوم اوله که شاه نامه و مسطور
 اولان اردشیر ایگی در بری اردشیر این سفند یار بن کشتا سبت که
 اسفندیار و یون تن دیکله مشهور در بر شیده اردشیر بن ساساندر که
 بابکانک قوی او غیلدر بر زیر بابکان قزینی ساسانه و یردی و اردشیر
 اندن متولد اولدی ایلدی بابکان قید احترامزید اردشیر این سفند یار
 که اردشیر بن بابکانک یزدنجی جدا غلاسی در بوده معلوم اوله که خدمت
 سید الانبیا دن اول بادشاهیک فوتندن صکره و ارت سلطنتی
 قائمه ساسانلردن بریسی اولوب پادشاه ایدر لردی امام خلافت
 حال بویلر ایدی اندن صکره بو قانون مرفوع اولدی فاحفظ که حکیم
 عرب را بر سید کرد و زی همه مایه طعام باید خورد گفت صد درم
 سنگ کفایت مینکند گفت این قدر چه قوت دید گفت هذا
 المقدار بحکم هو ما زاد علی ذلک فانت حامله یعنی این قدر
 ترا بر بای نمی داد و هر چه برین زیاده زیادت کنی تو جمال اتی
 بابکانن نامیک ده اردوان نام پادشاهیک بکلرندن برینک اسیمد
 پس زیادت بابکانی جمیع ظن ایلین اصل قصه بلم امش حکیم لفظی بای حد
 ایراد ایلین جمیع نسخه لره مخالف یازد و غنندن غیر معنای یوقدر
 روزی یعنی هر روز مایه بونع مقدار معنای درم درم درم
 معنای سنه در صد درم سنگ یوز درم طاشش زنی و میگرد و قدر

قدر فافک و الک فتحه لریله و سکون دال ایل بر معنایه در یعنی مقدار
 معنایه **بنا** اسم اشارت محلام فوج میستد المقدار لفظا مرفوع
 نفی و یا عطف بیانی **حکایت** فعل مضارع مفرد مذکر غایب فاعلی
هذایه راجع تحتند ضمیر و کاف ضمیر منصوب متصل متفعولی جمله
 فعلیه محلام مرفوع خبر میستد **آدر** و جمله اسمیه **نک** اعرابن محلی بوق جمله
 مستانف و **آو** حرف عطف قالدی معنایه اسم موصول محلام
 مرفوع میستد **از** اد فعل ماضی مفرد مذکر غایب فاعلی تحتند **بایه** راجع
 ضمیر علی **دلک** جار مع **البحر** و **زادیه** متعلقه جمله فعلیه اعرابن محلی بوق
 صله سی در **نک** فانت فامستد اسم موصول اوله و غیون خبره داخل
 اولشد **انت** ضمیر مرفوع منفصل محلام مرفوع میستد **احال** لفظا مرفوع خبر
 ضمیر محلام و **مضاف** الیه جمله اسمیه محلام مرفوع خبر میستد ای اولدر که
 اسم موصول **و** **بوجله** **نک** اعرابن محلی بوق معطوفه جمله اوله حضرت
 شایخ بوعالی ترکیبی شرح ایدوب بیور **یعنی** **بن** قدر بو مقدار دیکدر
می تا حرف تاکید زیادت معلوم اوله که معنادر **اد** **افرن** واقع اولان تالی
عرب کردیاز **و** **اکاتای** مربوط **دیر** **اما** **عجم** **گاه** اولو که **مای** رسمی شکله
یازر **و** **او** **قور** **و** **گاه** **اوزون** **یازوب** **نا** **او** **قور** **دولت** **و** **سعادت** **تالی** **کسی**
و **تو** **تای** **مطوله** **دیر** **و** **نا** **حفظ** **خال** **ان** **اسم** **فاعلک** **مفعولنه** **اضافت** **بنا**
و **ضمیر** **خطاب** **محصول** **ترکیب** **ار** **دشیر** **بن** **بابک** **نک** **اخلاق** **و** **اطوار** **ننه** **و** **از**
اولشد **یعنی** **نک** **طریق** **ننه** **مذکور** **در** **که** **غریب** **حکیم** **صنور** **دیک** **کون** **نه** **مقدار**
طعام **یک** **کرک** **حکیم** **دید** **یوز** **در** **سم** **طاش** **کفایت** **اید** **و** **دشیر** **دید**
بو **قدر** **نه** **قوت** **و** **بر** **یعنی** **بنا** **بو** **مقدار** **تیر** **حکیم** **دید** **یوز** **مقدار** **نشی** **کوت**

بو مقدار دن زیاده لی سن کتور رسن یعنی بو مقدار طعام سنی باق
 وزره طوتار حاصل قیام بدنه کافیدر **و** **مرنه** **که** **بو** **مقدار** **اوزره** **زیاده**
اید **رسک** **سن** **نک** **حمالی** **سن** **دیکدر** **بیت** **خوردن** **برای** **نشین** **ذکر** **کرد**
تو **معتقد** **که** **زیستن** **از** **هر** **خور** **دست** **خوردن** **میستد** **اما** **بعدی** **خبری** **برای**
ادات **تعلیل** **و** **زیستن** **اضافتی** **لازمه** **در** **ذکر** **نک** **مقدم** **مفعولیه** **در**
تو **میستد** **امعتقد** **خبری** **افعال** **با** **بندن** **اسم** **فاعل** **که** **حرف** **بیان** **زیستن**
مصدر **در** **دیر** **نک** **معنایه** **بهر** **ادات** **تعلیل** **خوردن** **اضافتی** **لازمه** **در**
محصول **ترکیب** **یک** **یک** **جانش** **اولوب** **ذکر** **حقه** **مشغول** **اولوب** **الکوندر**
سن **ایستد** **معتقد** **سن** **که** **جانش** **اولوب** **یک** **یک** **الکوندر** **یعنی** **ضایع** **اولوب**
طعام **اکل** **ایک** **یکون** **وله** **حکایت** **و** **در** **دش** **خاسالی**
ملازم **صحبت** **یکدیگر** **سیاحت** **کردندی** **یکی** **ضعیف** **بود** **که** **بهر** **دش**
افطار **کردی** **و** **آن** **دیگر** **قوی** **که** **روزی** **بهر** **بار** **خوردی** **قضا** **را** **بر** **دش**
به **نیت** **جاسوسی** **کر** **قار** **آمدند** **دور** **الخانه** **کردند** **در** **دش** **یک** **را** **وردند**
بعد **از** **دو** **هفت** **معلوم** **شد** **که** **در** **یک** **دند** **قوی** **را** **دیدند** **مرده** **و** **ضعیف**
جان **سلامت** **برده** **درین** **عجب** **بماندند** **جکی** **گفت** **خلاف** **این** **عجب** **بود**
ان **یکی** **سیار** **خور** **بود** **طاف** **لی** **نویالی** **نداشت** **هلاک** **شد** **و** **آن** **دیگر**
خوشتن **دار** **بود** **بر** **عادت** **خود** **بهر** **کرد** **و** **سلامت** **بماند** **خاسالی** **یا** **حرف**
ملازم **صحبت** **اسم** **فاعلک** **مصدر** **اضافتی** **بنا** **ملازم** **اولوب** **که** **حرف** **نمی**
زیاده **ایلین** **زاید** **ایلمش** **و** **یکدیگر** **مصدر** **مفعولنه** **در** **سیاحت**
سینک **کسر** **بنا** **مصدر** **در** **ساخ** **سختن** **یعنی** **ضرب** **بانک** **ابو** **ف** **بندن**
کنک **دیکدر** **ذباب** **مفاسنه** **کردندی** **یا** **حرف** **خایه** **بهر** **یا** **حرف** **ظرف**

بیکناه

بهر

و هر ادات تحسین خطار لغت صومی چمقدرا اما بونده مطلق اکل مراد در اقطار
 یای وحدت که ایراد ایلین زاید ایلش کردی یا وف حکایه در قویدن صکره
 بر بود مقدر در که خوف تعلیل و در بونن غور دینک ظرفیدر و یا وف
 وحدت سه بار اوج کرده دیکدر خورد یا وف حکایه قهار انا کهانی دیکدر
 بعضی نسخده اتفاقا دو شمش در در شهری لامیه و یا وف وحدت یا وف
 مصاحبت سببیتی متضمن تمت جاسوسی لامیه و یا وف مصدر بجانه بعض
 نسخده در خانه دو شمش در در وف صله در یا معنا سنده و یا وف وحدت
 و تمنع وف توصل بر خانه یا ایلد یا یعنی چس ایلد یا درش ضمیر خانه را جعد
 یا وف مصاحبت بکل بر آوردند یا چغله یا بدیلر یعنی دیوار آوردیلر و یا
 بر وف فیلد استعدرا پس در وف فیلد یا زانلر بو استعالمه انگاه دکل ایشلر
 عجب بودی که وف تعلیل بسیار جور و وصف بر کسی در جوق تخی معانی
 طاقت بی توانی مصدر ک مفعولنه اضافتیدر نوا بونن الزامه از قوت
 نوانک لغت کرده که اولان معانی بی بونن جمع ایدوب محله مناسب و
 ملائمتی تعیین ایلوب توانی زاد لغت ایلر نه انقضای یابین کنده مقبرض
 اولش در یا سی وف مصدر در خوشند در وصف بر کسی در کنده حفظ
 ایدکی یعنی بر مینگار که طعام اکل ایلد که زیاده بقیده ایلد دی بل احتیاج اوزره
 اولوردی سلامت یا وف ظرف و یا وف مصاحبت محصول کرب
 ایکی فراسان در ویشی بری برینک صحبتته ملازم اولوب سیاحت ایلد
 ایدی یعنی متحد اولوب عالم سیرین ایلد ردی بر لیلی ضعیف ایدی که ایکی کجده
 بر اقطار ایلد دی و اول بر لیلی قوی ایدی که کونن اوج کزیمیک بر دی ناگهانی
 بر شخک قوسنده جاسوسلنی تمهید کر قنار اولدیلر ایکینسی سله بر خانه ده چلین

یای
 و یا

در دی
 و یا

ایکی
 و یا

قوسنی دیوار ایلدیلر یعنی طاشله و یا کرج ایلد اوردیلر ایکی مفتد و فیکره
 معلوم اولدیکه بی کنا ایلد در قیوی ایلدیلر قویسی کوردیلر که اولمش ضعیف
 جانی سلامت ایلتمش یعنی اولمکن خلاص بولمش خلق بو خصوص
 عجمه قالدیلر بر حکیم اذن حاضر بولنوب دیدی بونک خلای غج ایدی
 یعنی ضعیف اولوب قوی سالم قالسه زیر اول بر لیلی کول ایدی که کونن
 اوج کره بردی پس اچلفه طاقت کتور مدی هلاک اولدی و اول بر لیلی
کتدینی اکل بشر بدن حفظه ایدوب بر مین ایلد دی پس عادت اوزره
اچلفه صبر ایلدی و سلامتیه قالدی قطعه چو کم خوردن طبیعت شد کسی را
چو غنی پیش اید سهل کرد طبیعت بونن عادت و حوی معناسند
تحتی یای مصدر یله شدت معناسند سهل آسان معناسند
محصول بیت چونکه بر کسه بر آذیمک عادت و حوی اولدی یعنی جوق
بیمک بیمکه معناد اولدی او کینه شدت کلخه آسان طوتار یعنی بر لیلجه
کون طعام بولنمده و بامدت ناید چس اولنسه مذکور بر کسی جوق حمت
چکم و کون بر ویرست اندر فراخی چونکی بسند از غنی میسر د
تن پرور و وصف بر کسی در نین سلیجی یعنی جوق تخی قراج کیمک معناسند
یعنی واسع دیا وف مصدر وسعت دیکدر تنکی نفیض فراجیدر
محصول بیت و اگر بر کسه وسعت و بولنقش تن پرور اولوب کول ویکه
بی صبر دی اختیار اولور سه چونکه طاری و مضایقه کوره اچلق شدندن
یعنی محضه دن اولور حکایت یکی از حکما بزمش نهی کرد از بسیار
خوردن که بزمی مر درار بخورد دارد گفت ای پدر کرسنگی بکش و شنبده
که طریفان گفته اند بزمی مر دن به که کرسنگی بردن گفته اند اذنه که دار

قال الله تعالى كلوا وشرابوا ولا تسرفوا سیری یا و مصدر ر بخور مریض
 دیمکر ر کرسنه کاف خجک ضعیفی در آنک کسری و سینک سکونید آج دیکر
 که و بین جیعان دیر ر و کاف جی های ریمیدن بدلد و یا و ف مصدر
یا و ف مصاحبت سیر سینک کسری و یا ی مجهول طوق دیمکر ر که و
 شبعان دیر و یا و ف مصدر ر بیک که و ف تفضیل انداز مقدار
 نکر دار حفظ ایل کوا کافک و لا مک ضمه لریله فعل امر جمع مذکر مخاطب
 نصربانیک مهور الفاسندن کل ایلک یعنی بیک و اشر بوا و او
 عطف اشر بوا فعل امر جمع مذکر مخاطب علم یابندن ایگز دیمکر ر
ولا تسرفوا فعل نهی جمع مذکر مخاطب افعال بایندن اشراف ایلک
 یعنی بین و آنچه ده حدن تجاوز ایلک دیمکر ر محصول ترکیب حکان
 برسی و غلنی چوقی یکدن نهی ایلدی که طوق خلق شخصی مریض طوق تاری یعنی مریض
 ایدر او غل دیدی ای بابا اجلن اولدر ر حاصلی طوق قلعندن آدم مریض او کو
 اما اجلقندن اولور ر ایشتمش مین که طریقلرنه دیشتر طوق قلعده
 اولمک بکدر اجلق چمکندن بابا دیدی ای او غل اندازنی رعایت ایل
 یعنی نه قتی طوق اول که امتلا اولوب مریض اولسن نه قتی آج اول که
 محصیه به واروب هلاک اولسن ر بر اخدا قوللرینه یوز مشدر بیک
 و ایچک اما اشراف ایلک یعنی حد اعتدالی رعایت ایلدوب حدن
 تجاوز ایلک دیمکر ر جیت نه چندان بخور کزد بایست براید
 نه چندان که از ضعف جانت براید و ف لغی معناده بخور امرینه
 مقید در نهی معنای نه چندان بخور تقدیرنم که و ف بیان و یا و ف
 تعلیل مصرع ثانی نه چندان صکره بر فعل تقدیر اول نور تقدیری

چندان کرسنه مباش دیمکر ر که و ف تعلیل محصول بیت و لقد
 چوقیکه که انوگدن چقه یعنی استغرافه محتاج اولاسن اولقدر دخی اجلق
 حکم که ضعفندن جانک چقا یعنی حالت محصیه به واروق مقدار سینه
 آج اوله حاصلی ایست کریمه ایلد عامل اول نته که شاعر دیر جیت
 که و خدا گفت کوا و اشر بوا در عقیبش گفت ولا تسرفوا بر ایدک
 معنای سنی یوقاری کله دیمکر تغییر ایلین استعمالدن خبر دار دکل انک
 با انکه در وجود طعامست حظ نفس ریج اور و طعام که بیش قدر بود
 طعام میسند او بین و تا معناده نفسه قید در و حفظ نفس لایمته
 و خبر میسند ریج آور که مقدم مفعولید ر و طعام فاعلی که و ف رابطه
 صفت بیش بای عینک کسر بیه زیاده معنای نه در قدر فافک
 و دالک فتحی لریله مقدار معنای نه در محصول بیت انک بیه
 که یعنی بویله ایکن حاصلی وجود حیوانم طعام اگر چه که خط نقد یعنی
 حفظ نفس ایکن طعام مرض ایشاید ر چونکه مقدار دن زیاده اول
 حاصلی بدنه نافع ایکن حد اعتدال دن زیاده اولنجی مرض کتور ر
 کل بشکر خوری شکلف زبان کند و زنان خشک دیر خوری کلبشکر بود
 کلبشکر و کل بایشکر و کل بشکر شکر که کل مر تاباسنه دیر ر امتلا به نفع
 زیر اسهل در تکلفدن مراد طوق قلعندن نان خشک بیایند در قوری
 دیمکر رققش در ریج دیمکر ر بونم اجلقندن کایند ر محصول بیت
 اگر تو قله کل بشکر بر سیک نافع محض ایکن زیان اید ر زیر امتلا اید ر اگر
 بر مفسد ایشکدن مشکل اسهل اید ر اما ققش قوری انک اجلت
 فایده کلبشکر حکمین و ر حاصلی طوق قلع بیک بیمک ضرر محض ر

بیش

تا اجل اعتدال ایل یک نفع محض **رحکا** رنجور بر گفتند
 و لت به می خواهد گفت آنچه دلم هیچ نخواهد بعضی شیوه اندک
 خبری نخواهد بود مال بر دور محصول ترکیب بر مرخصه دیدلر کو کلک
 استر دیدی کو کلک هیچ نشد استمد و کین استر یعنی کو کلک
 هیچ بر نشد به طالب در اغیب اولما و غین حاصلی کو کلک نشد
 استمد کین استر **بیت** معنی جو بر کشت و شکر در درخت است
 سود ندارد در ممر اسباب **راست** معنی مهمک کسری و غینک
 سکو نیل و مهمک فتحی و غینک کسریه یکس بر مغایه لغت و عربی
 حیوان جنسک شیر دانی منافع در انفعان شکم معطوفه و معده
 و او عاظمه نم اولما شنی جو بر ایدوب معناسنی چونکه معنی طعام طوطه
 شکم در دقا لندی یعنی مرض حاصل اولدی **ترتیب** معناد و برده فی لفظ
 در دمیستد او خاست خبری در دقا لندی **یعنی** ظام و هویدا اولدی
 سود میسند فایده دیکدر **ندار** در فعل نفی مستقبل طوماز **یعنی** ایلر دیکدر
 خبر میسند در **همه** ادات ناکید در جمع کبی **اسباب** است بیانه
اسباب ندارد دکت فاعلی در **راست** است ندان مراد صحت **یعنی** صحیح
اسباب یعنی جو به صحیح ایلد مجرب اولان معالجه نفع ایلر دیکدر
 کلامنه اغراض ایلش که مقامه مناسب دکل بو ایا کند ی معترض
 اولد و غینک خبر دار دکل عفا الله عنه **مصرع** ثانی بر مقدار کلام
 اقتضا ایدر و مار بر لفظنی **محصول** بیت معنی ایلد شکم که نمثلی اولدی در
 هویدا و ظام اولدی بولید و لجه نفع ایلر جمیع معالجات صحیح ایلد صحت بزر اولان
 حضرت شیخک سور دخی معالجه طریقید **در** و الا علاج که صحیح اولد البت

مرض دفع ایدر حاصلی نافع اولور **رحکا** **بیت** قصای در شهر واسطه بر
 صوفیان در می چنت کرد آرم بود هر روز مطالبت کردی و سخنهای
 با خشونت گفتی اصحاب از تعنت او خسته خاطر بودند و از تحمل
 چاره نبود صاحبی از ان میان گفت نفس عن دادن بطعام سا
 اساتیر **بیت** که قصا بر ایدرم بعضی شیوه ده قصای برینه بقال و شمش
 و شرح انی اختصار ایلش **البته** خطا ایلش **زیرا** بودند صکره مذکور
 قطعه نکت قافیه سی فاسمه اولور **زیرا** بواله بقال قافیه اولماز حال
 بو که قطعه ده مذکور اولان کوشت و قصای در بقال دکل شهر واسطه
 بعد ایلد بصره بسننم بر شهر در که بغداد جانبدن کلان سیاه
 فلم اول دیار ده حاصل اولور **انک** **البته** چون قلم واسطی دیر **لیکن**
 شرح شهر واسطی ذکر اتمه **مثلا** **ظام** بود در که بو کبابی چوقی کور **مثلا**
 کرد آرم جمع اولش دیکدر **مطالبت** ناسی اسلوب عجم اوز
 مطول کتابت اولور **سخنهای** با خشونت **بیانه** در **موقوف**
 کلمات دیکدر **کردی** و گفتی **باتری** حکایت **اچوندر** اصحاب
 صوفیه **تعنت** تفعل یا بندن مصدر در ذلت **دیکدر** **یعنی** بر
 کسه نکت سور جب بقلد و غین استمد **بوتن** مراد جفا و اذارد
 صاحب دلدن **بوتن** مراد حضرت شیخ کند **بوتن** بو کبابی ده مرده
 که صاحب دل سورر کند **بوتن** مراد در **مثلا** **والعلم** عند الله از ان میان
یعنی اصحاب ارالرتدن **نفس** او عن دادن بطعام **نفسه** طعام و عن
 در مهمک معناسی اولدر که دیمه سنای نفس انشا الله صدقات زکات
 کله کده **سکا** اعلا نفایس یدره بن دیو **محصول** ترکیب بر فضایت

در شهر واسطه
 در شهر واسطه

شهر و اسطوره صوفیه اوزره بر پیچی بی دین طریقه جمع او مشبه می و مر
 کون انچه سنی مطابقت ایدردی بونکره چشونتلی یعنی ابری یاری سوزلر
 سوزلردی اصحاب آنک لغت و جفا سندن خسته خاطر اولورلر
 لیکن بخلدن غیری به چاره لری یونعیدی زیر آفیم لرایدی و اداسنه
 مالک دکلر ایدی اول جهت سندن نه بلا اید جگر لردی اولریدن بر
 صاحب لیدی نفس طعنه دهن و برکت آسانر قدر فصاحت فی ایل
 و عن و بر مکن نه که ادای دینه مالک اولمان مد یونکره عن و بر
 یا خوشی برینه ناخوشن باز آنر لری لره مخالف ناخوشن باز مشل
قطعه ترک احسان خواج اولتر که احتمال جنای بو ابان ترک احسان
 مصدر رک مفعول اضافه فیتر خواج به اضافت مصدر رک فاعله در
 ترک میسند او بترخیزی که من تفضیل معنای سندن در احتمال
جنای بو ابان یکی اضافت سبل مصدر رک فاعله اضافه فیتر
 بو ابان بواب نصار و زنی اوزره پیوچی دیمکدر و الف لوان
 ادات جمع در محصول بیت خواج نک یعنی دیرک دیار
 اکابرک احسانی ترک ایلک اولر کدر پیوچیلرک جفا و از این
 چمکدن بمنای کوشش مردن به که تقاضای رشت فصاحت
 با وف صاحب تمنای کوشش مصدر رک مفعول اضافه فیتر
 تمنای تفعل یا بندن مصدر در نونی مفتوح قلوب بالی الف قبل الیک
 تمنای کسیدر رشت اضافه بیانه در و فصاحت بیانه لایمه فصاحت
 میالغله اتم فاعله رات پاره ییچ دیمکدر مصدری قصص کلور فاک
 فنی و صادق سکونیل محصول بیت ات از و سبل اولک یکدر

این بیت
 در این کتاب

فصاحت

فصاحت و کین تقاضا لیدن یعنی اندرک چ کین تقاضا لیدن چمکدن
 انر لک چمک یکدر حکایت جوان مردی را در جنگ تانار جرای
 بولناک رسید کسی گفتش فلان بازرگان نوش دارو دارد اگر بخوایی
 شاید که قدری بدهند و گویند آن بازرگان بخل معروف بود جوان مرد
 سخی مغنا سندن شعل لغذر پس جوان مرد سمان جوان دیمکدر دین
 نامر دلک ایش و یا خوف و حدت راحف صد در با معنای سندن تانان
 مراد بلا کوتاناریدر که کافر لرایدی جو آختی با وف و حدت هول مالک
 فحمله قورنچ که عوب مخوف دیر و احنه صفت در نوشن در و بونع قایل
 مغنا سندن در یعنی یومرم قدری فافک و دالک فتح لریله و بای حد
 بر مقدار دیمکدر و گویند و او حرف حال محصول ترکیب بر سخی اره بلا کو
 تاناری جنگ س بر قورنچ پاره ایرشدی یعنی جنگه پاره لندی برک
 دیدی فلان بازرگانک نوش داروسی وار یعنی نافع مریمی وار اگر دیر
 جایز در که بر مقدار ویده و دیر لکه اول بازرگان بخله معروف ایدی
بیت کرمی بی نالش اندر سفره بودی قباب تا قیامت روز روشن
 دیدی در جهان بعضی بوبیت مطلع اولمغجون در جهان برینه خجوا
 یا ز مشل لیکن صحیح نسخه لره مخالف یا ز مشل محصول بیت اگر ندکور
 بازرگانک سفره سندن انک برینه آفتاب اولدی قیامت دک
 کسه جهانم آید نلی کون کور مردی زیر آکسه به سفره تسین آچازدی
 حاصلی هیچ کسه به انکشت بوزین کور مردی جوان مرد گفت اگر
 نوش دارو خواهم دید یا نه و اگر دید منفعت کند یا نکند بهر حال از و حیر
 خواستن زمر فالست محصول ترکیب جوان مرد دیدی اگر نوش دارو

این بیت
 در این کتاب

این بیت
 در این کتاب

ویره یا ویرمیه و اگر ویره فایز ویره یا ویرمیه بهر حال دندان بر است
 زمر قاتل **ریت** سر چه از دندان بمنت خواستی در تن فرویدی و از جان
 کاستی و دندان دونک جمعی در الحقله دیگر **ر** خواستی فعل ماضی مفرد
 و بلدت دیگر **ر** افرویدی لازمه متعدی هستند مشترک در بونده لازم
 ارتدک دیگر **ر** کاستی ده بولد در لیکن بونده لازم در **اکسکک** دیگر
 نه که متن نقص لازم متعدی هستند مشترک در **محصول** است
 نه که الحقله دن مثله استدک اگر چه تنم ارتدک اما جانک **اکسکک**
 یعنی تنک اندن منفعت حاصل اولدی اما جانک نقصان محض در زیر
 اول سینه و بملکه و ضک کسر و ردک و حکمان گفته اند اگر آب حیات
 فی المثل به آب روی فیوشند و انا خود فی المثل میبک و ثانیست فخریه
 فرضیات و تقدیر باین مستعمله و فرضا دیگر **ر** یا خوف مقابله آید
 یوز صوبید عرض معناسند **ر** فروشد فعل مضارع جمع غایب در صیات
 و یا صاتسه لر و انا عالم دیگر لیکن ما را عاقله و انا **ر** پس دانی عالم
 ایله تفسیر ایده نه دخل الملیکن کتدی مدخولدر **ر** نخر خانک فنی و کسر ملیه
 فعل نفی مستقبل صاتیون لم دیگر **ر** محصول ترکیب و یکم دریشدر
 اگر آب حیاتی مثلاً یوز صوبینه صاتار لر **ر** عاقله و انا صاتیون الماز
 که مردن بعزت به از زندگانی به عدلت که خوف تعلیل بعزت مرد
 متعلقه **ر** زندگانی کاف جسم ما ریمیدن بدلد **ر** و الف و نون
 تحسین کلام الیون کلمه **ر** و یا خوف مصدر با خوف مصاحبت است
 مصدر و میبک در حقارت معناسند **ر** محصول ترکیب و انا آب حیاتی یوز
 صوبینه الماز **ر** از اغوش ایلد اولمک ذلت و حقارت ایلد زندگانیدن

بیکر

بیکر **ریت** اگر حنظل خوری از دست خوش خوی به از شهرتی از دست
 ترش روی **ر** حنظل جای مهمله ایلد و ظهای معجله ایلد ابو جهل قریبوزینه دیر لکه
 بریده و تر قریبوزینه شکنده اولور اما آیری اولماز بلکه همان بیلا ن حج مقدا
 اولور **ر** زباده اچینه رفغ دو بیکنه بکیر لیکن اطبا بعضی علاج ابله
 انکله بعضی امراضه علاج ایدر **ر** خوشخوی و ترش روی را انکس سکونیکه و
 ترکیبیلر در ابو خویلی واکشی صورتلی دیگر **ر** محصول **ریت** اگر مثلاً
 حنظل ترسک خوش خوی دندان ترش روی دندان لذت و طبلونند
 بکدن بکدر **ر** نه که شاعر دیش **ریت** اگر زمر سینه خوشد ریا رالتدن
 کر کم سگری اغیار دندان **ر** حکایت **ر** یکی از علما خوردن بسیار
 داشت و کفاف اندک بایکی از بزرگان که حسن ظن بلیع در حق او داشت
 بکفت روی از توقع وی در هضم کشید و تعرض سؤال را اهل ادب
 در نظرش ناپسند آمد **ر** خوردن اسم فاعله رنجی معناسند مراد اهل عیال
 خوردن بسیاره مضاف ایلد مله معنا جانفتنه ناظر دکل المیشلر
 کفاف بونده رزق معناسند در بایکی با خوف صله از بزرگان یکی
 بیان ایدر که خوف رابطه صفت حسن ظن مصدر رک فاعله اضافتسید
 و بلیغه بنیانیه حق اولامیه **ر** روی در هم کشیدک مفعول صریحی و از توقع
 غیر صریحی و به اضافت مصدر رک فاعله در توقع ایتد معناسند در
 بونین مراد عرض حال و طلبد روی ضمیری عالمه را جعده **ر** و داشت
 و در هم کشید فاعلی یکی از بزرگان در تعرض سؤال مصدر رک مفعولنه
 اضافتسید **ر** و بیکم تعرض دیگر **ر** نظرش شبن ضمیری به را جعده **ر**
 محصول ترکیب علما دن بویسک ایلد دعای چوق ایددی و کفالی از انا

بیکر

مجتبی قرار آورده کور می دیدی **شع** پس المطاعم حین الذل نجسها **القدر**
 منقصب **القدر** محفوظ **شع** پس فعله را فعال زمین المطاعم معروف
 باللام فاعل مفردی **مطعم** کلور میمکت فعی و طانک سکونی و کینک
 فعیل یکنان **سنة** نک اسمید **مخصوص** بالذم مجزوف **قدر** نقد بر
 پس المطاعم حین منصوب **نکسبک** طرقتیل مضاف قدر ذلک کسبها
 فاعلی ختنه محاطدن کنایت ضمیر و ماضی منصوب متصل مفعولی
 راجع **مطاعم** **القدر** فافک کسر یه جو ملک لفظاً مرفوع مبنی
 منقصب افعال بندن اسم فاعله **ذخر** مبنی انتصاب لغت
 دیکلوب طور **مقدر** بونن مراد جو ملک **فینا** مقدر و اوجوف
 عطف **قدر** فافک فعی و داکت سکونیل مرتبه و رفعت یکدر
 لفظاً مرفوع مبنی **المحفوظ** اسم مفعول تفیض مرفوعه **ذخر** مبنی
مصرع ثانی مصرع اوله نسبت مقام تعلیلده **در** **محصول** مبنی
 نه بار بار بیکدر **در** شو بیکدر که اندری دل سوان وقتن کسب ایدرس
 زیر اگر چه جو ملک ذل و سوان آتش کنار نه طعام ملو دیکلوبتیار
 یعنی اگر چه ذل و سوان وقتن کسب ایدرس **زیر** اگر چه جو ملک آتش
 کنار نه طعام ملو ایل مکسویک از دیا دعت سبید **اما** مرتبه و
 انتقاصه باعث **حاصلی** دیکسبک بوزی قاره و نور باسی طلوع یکدر
مبت نام افزود و آب ویم گاست بی نوالی به از مدت خواست
نام مبنی **اتکم** دیکدر **افزود** فعل ماضی مفرد غایب لازم متعدی
 پیشند مشترک **بونن** لازم **ارتدی** یعنی زیاده اولدی دیکدر
 خبر مبنی **آب** **رویم** لامیه و مبنی **گاست** کاف عریض فعل ماضی

مفرد غایب لازم متعدی پیشند مشترک **بونن** لازم **ارتدی** کسیدی
 معنا **سنة** خبر مبنی **ادری** بی نوالی از قزلق و فقیر کت معنا **سنة**
مدلت خواست لامیه **در** **مدلت** مصدر مبنی در **عقابت** مبنی
خواست فعل ماضی **در** خواستن معنا **سنة** یعنی دینک **محصول**
 انکم زیاده اولدی **اما** بوزم صوبی کسیدی **پس** نواسر لقی یکدر **نکسبک**
مدلت و هوانندن **یعنی** حلقه عرض حاجت ایدوب **عوض** نامو
 تلف **ایلمکدن** **نواسر** لغت و فقر بل کینک **اولا** **در** **حکایت**
در ویشی **راضو** بی پیش آمد کسی گفتش **فلان** نعمت بی قیاس دارد
 اگر بر حاجت **توافق** کرد و سمانا در قضای آن توقف و اندر
 گفت من و راند **انکم** گفت منت ر مبری کنم **دستش** گرفت **بهر** نزل
 آن کس **در** آورد **در** ویشی بی را دید لب **فرو** **مشته** و نند **مشته**
سحن مکفت **دبار** کشت گفتش چه کردی **گفت** عطای و یلقای
او **چشیدم** **در** ویشی **موضو** ورنی بالری **وف** وحدت **نعمت** بی قیاس
 بیانته **در** **سمانا** گاه و نامولد **دیکدر** قضای آن مصدر ک مفعولنه
 افتاقتید **منت** بن سکا دیکدر **به** و صف **زکی** **در** **بریدن**
 قول **اغوز** معنا **سنة** **در** **یا** **وف** مصدر **تا** **وف** غایت **یا** **وف** ضد
 منزل **انکس** لامیه **در** **وف** تاکید **آورد** **کتور** دی **فرو** **بونن** **قدر**
 اشتقاق معنا **سنی** افاده اید **مشته** ماضی **ن** **قسمد** **لغت**
 صالیور **ش** معنا **سنة** **در** **اما** **دول** لفظیل **ص** **فتم** معنا **سنی** افاده
لب مقدم مفعولید **دو** **داغین** **ص** **فتم** **دیکدر** **تند** **تاک** **ضمی**
دو **تاک** سکونیل **لغز** **ایتی** یعنی کین **دیکدر** **اما** **بونن** **ع** **ع** **ل** **و**

اولمقدن کجا بند بازگشت گیر و دوندی عطای و مصدر ک فاعله ضایعی
باج صل لقای اولامیت لغایوز کور که دیر زیر بونیم یوز مراد در محمول
ترکیب بر درویشک او کنه رض و رت کلدی یعنی رض و رتی واقع اولدی
برکنه کادیدی فلان کنه کنی قیاس نفی دارد اگر سنک حاجتک
واقف اولور سه امیند در که الی قضا و ادا ایلمده توقیفی و احوالمان درویش
دید ی بن الی بلیم اول کسبه دیدی بن سکا قولغوز لقی این بن درویشک
الین طوندی اول دید و کی کسینک اوینه اوجالی اید بخانی بدی درویش
بو شخصی کور دی طوداغین صافتمش و غضب سناک و غیوس الوجه و توش
هیج بر سوز سولیموب کیم و دوندی قولغوز درویش نیلکن دیدی
انک عطای و احسانی لقاسنه یعنی صورت نه باغشلام قطعه مهر حاجت
به نزدیک ترش وی که از خوی بدش فرسوده کردی مهر فعل نهی مفرد
مخاطبدر بریدن ایلمده دیکدر حاجت مفعول صریحی و به نزدیک
غیر صریحی با وف صل در ترش و به اضافت لامیه درویش روی صفت
ترکیبی در اگشی صورتی معناسنه که وف تعلیل حوی بد بیانیه و بشین
ضمیر ترش رویه راجعه فرسوده لغت معاش معناسنه در درویش
قسمدر انا استعمال لکن اضطراب و محصور لقی معناسنه در درویش
کسی ضیف لره اسم مفعول اطلاق اید نلرک تمثیلی یو عیش فرسودن از مکدر
دین خطا ایش زیر از مک سو دنک معناسی فرسودنک و کل
کردی کاف عجمک فحمله و سکون رایله فعل مضارع مفرد مخاطب کور
دیکدر ضرورت معناسنه مصدری کردید دن کلور اصلنده دیکدر
مولوی کبی و در کمن کبی و به تکرار کبی و دو لایب کبی و غیره صکره انقلا

معناسه

کجا

معناسنه ده استعمال ایلدیر بر حال دن بر حاله دوتک معناسنه
یونندر که اول معناسنه استعمال ایدر لر حافظ محمول بیت
اگشی صورتلینک یا نه حاجتک ایلمده یعنی غیوس الوجه اولنه عرض حاجت
ایلمه زیر اوج کین حوسدن و بد مشربدن بخصور و مضطرب اولور سین
یعنی حاجتک بهر پس بخصور لقی لازم کلور اگر کوی غم دل با کسی کوی
که از درویش به نقد آسوده کردی کوی فعل مضارع مفرد مخاطب
غم دل لامیه و کویینک مفعولی با وف صل کسی با وف وحدت با کسی
کویینک مقدم مفعولی که وفی رابط صفت به نقد الان و
بالفعل دیکدر آسوده با ضیف ن قیدزدیکتمش دیکدر راحت معناسنه
محصول بیت اگر کوی کل غمی سولرسک برکنه به سولر که کور یوزند
حالا و بالفعل آسوده و راحت اولاسن یعنی کوی کل غمی دیکدر لازم
اولنج برکنه به سولر که روی خنداندن مسرجه و راحت اوله سن
دیش و بر کسی مسرجه عبارت غمی ترک ایدوب تعصب طریقیه یا کور
فرج عبارت غمی اسناد ایدوب اغراض ایش لیکن یو خصوصه کندی
معترض در و مصراع ثانیینک معناسنی که انک یوزندن اول حاله
آسوده و مسرور دونه سین بن معنای یا بانه دوند مش کایت
خشک سالی در اسکندر به بدید امد جنانک غنان طاق خلق
از دست رفته بود و درمای آسمان بر زمین بسته و فریاد اهل زمین
به آسمان پیوسته خشک سال قور قلق بیل یعنی قلق و یا وف حد
وف مصدر دین یا بس سولمش اسکندر به دن مراد مصرک اسکندر
بدید غم بای عجیل او قور و در میلر بای عیله آشکاره دیکدر عیان طاق

بهر

طافت خلق بیانه و لامیت در دمای آسمان لامیت در مجازا محصول بیت
سکندر یه دو بر قور قلن سیل ظام اولدی شویل که خلقت غمان طاقی
الده کنش ایدی. زیاده قلعن و اچلقدن و کوک قیوسی برادره
بغلنش ایدی. یعنی یغور یا غمزدی و بر یوزندن برکت قالمش ایدی
و اهل مینک زیاد دفعالی آسمانه اولاشمش ایدی. اچلقدن و قلعن
خلق برینه درویشان یا زتلر نسخری تبع ایلدیش قطعه نمائند جانور
از وحش و دمای و مور. که بر فلک نشد از بی نوایی افغانش
جانور نوک سکونیل و اوک فجله جانلی دیکدر. بر آرد و اوک فجله
ادانت کشته در از بون حرف تبیین در. وحش نشاند مانوس
اولیان حیوان که حرف بیان نشد بون زفت معناسند در
بی نوایی بی زادی بی نعمتی دیکدر. و در ویش خاسانی حکایه سند
نواک معناسنی بیان ایلوب بون صحاح فریدن تغمله نفیر
ایده نه تعرض ایلین بی وجه تعرض ایش. افغانش شین ضمیر جانور
راجعدر محصول بیت وحش و طمر دمای و مور دن جانلی قالمدی که
نواک لعدن فلک افغانی کمدی یعنی کمدی. نشدک فاعلی افغاندر
حاصلی جمع جانلر محنت و عذاب ایدی قلعن نجب که دودل
خلق جمع می شود. که ابر کرد و سیلابین بارانش. دودل خلق
لامیت لرد در مجازا می شود تقدیری نمی شود در ضرورت وزن ایچون
بویل اولدی. که بون حتی معنادر. کرد فعل مضارع مفرد غایب ر کرده
که اصلند و نمک معناسند در. که کردی فعلند و مفصل بیان اولدی
ایدی. علی کل حال صبر و رت معناسند استعمال نقل طریقه در سیلاب

نمائند جانور

نمائند جانور

میکدر سیل ایل آبدن سیل عیدر صوبیل دیکدر. دیده به نصافی
استعاره طریقه در. بارانش شین ضمیر آبدن راجعدر محصول بیت
عجدر که حق ایلوب باش دوکدن و آه و ناله ایلکدن خلقت کوکلی
دوتنی بولت اولوب کوز لرینی سیلابی بارانی اولمه. یعنی عجدر که
خلقت کوکل دوتنی جمع اولمه که بولت اوله و کوز لری سیلابی اول
بولدک یغوری اوله. حاصلی بو محل تعجدر ز بر احد دن زیاده آه و ناله
و گریه ایلدیلر قتل محنت عذابندن در. چنین محنتی دور از دستان که
سجن از وصف ترک ادبست خاصه در حضرت بزرگان و بطریق اجمال
از سران در گذشتیم شاید که طایفه بر بحر کوشیده حمل کنند پس بن
دو بیت اختصار کنیم که اندکی دلیل بسیاری بود و دوشی نمونه خوانی
سالی یا حرف حدت محنتی یا حرف حدت محنت فیعل یا بند اسم
مفعولدر بو کلمش دیکدر نظام بود که پشت انساندن کجاشد و دور
از دستان دعا اوله در. دستلزدن ابراغ اوله دیکدر بودغان
معناسند که حرفی ایراد ایدن یعنی بر محنت که دستلزدن ابراغ اوله
دین دایه خلل بر مشن که حرف رابط صفت سخن میستد اوصف مصدر
مفعولند اضافتدر ترک ادب دایه بویل در و خبر مبتدا در خاصه
خصوصا دیکدر. نه که نظامی سخن لاسم ارنم بیورر. بیت
هست زیاری همه را ناگزیر. خاصه زیاری که بود دستیکر. شدید ضرورت
وزن ایچون کتمشد. حضرت حضور معناسند در. بزرگانه اضافت لامیت
یا حرف مصاحبت طریق اجمال بیانه سران لامیت نه جهت بود و امعنا
و آن اشارتدر وصف محنت در گذشتن نجا و زایلکد دیکدر. یعنی

افعال ایلک نشاید لایق دکل که حرف تعیسل طایفه یا حرف وحدت
 و نمزه حرف توسل منفی حرف وحدت بن خطای سابق اوزره در
 اولشن عجز گویند لایمه در بر عجز کویند حمل کنند مک مقدم منفی
 برین بونین بدین معناسند در نه که بعضی نشیخه بویلد واقع یا حرف
 مصاحبت و یا حرف طرف کنیم فعل مضارع متکلم مع غیره در و یا حرف
 امر متکلم مع غیره در اختصار این رز و یا این لم دیکدر که حرف تعیسل
 اندکی مبتدا دلیل بسیاری لایمه در و مبتدا ای ثانی بود فعل
 مضارع و غایب خبر مبتدا ای ثانی و جمله اسمیه خبر مبتدا ای اول
 و ایکی یا حرف تنکیم حرف مصدر و حرف وحدت طوئیل معنا جهت
 ناظر اولما مشله مبتدا یا حرف وحدت بونین بر اوج دیکدر لمونه
 اورنگ دیکدر و نمزه اضافت ایچون کلمه در و یا حرف اصلنده
 اشک بوکنه اسمر و صکره مریو که اطلاق ایلدیلر و خریف ایلدوبا
 ترکیه و ایدیلر شول معروف طرفه و بعضیلر دیکدر و آرخار دند
 یعنی حایه تبدیل ایلدیلر یا حرف وحدت در حرف اصلنده در دیکدر
 سولمش لمونه و واری لایمه در محصول ترکیب شولجیلن ترکیب
 غلا سنده بر محنت دوستلردن ابراه اولسون که انک و صفنده
 سوز بولمک ترکیب ایدر و خصوصاً اگر نظر تنوع و طریق افعال ایلانک
 اوصافی ذکرندن بجا و زایدوب کلمه لایق دکل زیر بعض طایفه
 کویند عجزیه تحمل ایدر که قادر اولما فردی شانده کوره انی وصف
 ایلکد دیکدر پس بویکی مبتدا اختصار این لم که از اجاق نشسته و فک
 و لیلی اولور و بر اوج نشسته بر اشک بوکندن اورنگ و لور قطع

بوی

بوی

بوی

کلمه

کرتتم بکشد آن محنت را تا برادر نماید کشت تا تاتار دن محفدر
 ضرورت زن ایچون بکشد بانک ضعی و سکون کاف عیله ضرورت
 ایچون تری یا حرف تنکیم و را اادات مفعول در لفظ مشترک در
 معناسیلد غیر معناسی بیسندم و کرکس دیکدر و نباید کشت
 کشتن معناسند در شرح دیکر برینه بدان یا ز ر لر لیکن صحیح
 نشیخه لره مخالف یا ز مشله محصول بیت اگر اول محنتی تاتار اولور
 قتلنه تاتاری تعیین ایلدو کی انک ایچوندر که اول زمان عرب و عجمک
 پادشاهی ایلکوایدی و اول جمع عسکرند کافر تاتار لر ایدی و تاتار زیا
 لی رحم و خوخوا را اولور و علی الخصوص که کافر اولور تری دایمی ایچون
 قتل ایلک کرک و یا غیر کسه تری قتل ایلدو کیچون اولدر محنت
 کرک حاصلی بویلد محنتی قتل ایدن تاتاری قصاص ایلک کرک
 چند باشد و جسم بغدادش آب در زیر و آدمی بر پشت
 جسم حکمت کسری و سینک سکونیل کمیلر اوزره قوریلان کویر
 که بغدادک کویر و سی بویلدر و شین ضمیر مذکور محنته راجعدر
 آب باشد ک انهمی و در زیر خبری آدمی به معطوف بر پشت در
 زیر کبی در محصول بیت نیجه به دک بغداد کویر سی کبی و شیندن
 آدم التسندن صوکی یعنی اوزرنل آدم التسندن صواوله آب
 در زیر حسک صولتسنندن کنا بندر چین شخصی که طرفی از
 او شنیدی در ان سال نعمت لی کران داشت تنک دستا
 سیم و زردادی و مسافران سفره کروی درویشان از جوف
 بجان آمل بودند آهنگ دعوت او کردند و مشورت بمن اورند

هر از موافقت باز دم و کفتم شخصی یا حرف حدت که حرف رابط
 لغت بودند و وصف و یا صفت معناسنه در زیر لغت مدخل
 مستعمل در او به اضافت لامیه در لغت بی گران بیانیه تنگ
 و صف ترکیبی در بحسب لغت الی طاری یعنی الی نفقه فقر دن گمانند
 و الف تون ادوات جمع در او حرف صل دادی یا حرف حکایه نهادی
 یا کسی ده بویله در که و ده بولک دیکدر و یا حرف حدت در و نشان
 بدله در گردیدن جو رفاقه لامیه در میان یا حرف صل جانده کله بدله
 استعمال در جانندن او صاندیلر دیکدر و آهنگ دعوت مصدرک
 مفعولنه و لامیه اضافت در بولک آمدن معلوم در که حضرت شیخ در و شری
 دعوت ایش و در دستور میمک و اوک و رانک فتح لری ایلد
 و شینک ضمی و سکونیلد و شوری شینک ضمی و رانک فتح بر معنای
 طاشقلیق دیکدر هر از موافقت باز دم با شمی انزله موافقت
 ایلکدن کیر و اور دم اعراض ایلکدن گمانند و محصول ترکیب
 بونجیلین بر شخص که تعینندن بر مقدار یعنی اشتدک اول لغت
 بی نهایی سی و ارایدی حاصلی اهل کنت و قدرت ایدی الی یفقه و انزله
 اچی و التون و یردی و مسافران و غریبان سفره قوردی یعنی ضیافت
 ایدردی و بولک در ویشلر فقر جو رندن جانندن او صاندیلر ایدی
 انک دعوت و ضمیافته قصد ایلدیلر و بکا مشورت کتور دیگر
 بنمله مشاوره ایلدیلر انزله موافقت اعراض ایلدم و دیدم **قطعه**
 نخورد شیر نیم خورده سبک و در سنجی کیر داند غار نخورد فعل
 استقبال شیر فاعلی نیم خورده بده دن و ایچمه دن بر کسک دایر

نشد

نشد تنک ار تو غنچه دیر لر فضل معناسنه که عیچ سور دیر لر اضافت لامیه
 تنک ارتقی دیکدر و او حرف حال و رای مفرده حرف شرط اگر دن مخفد
 شرح و او نه اگر باز مشلر لیکن صحیح نسخ لره مخالف یا مشلر بسختی یا حرف
 مصاحبت و یا طرف و یا حرف مصدر غار مغاره معناسنه در محصول
 بیت ارسلان ایت ارتقی نیز حال بو که مغاره ده شدت جو غله او لور
 بیت تن به بیچاره کی و کرسنگی بنه و پیش سفل مدار دست
 ثانی اولسن بنه فغلک مقدم مفعولیدر یا حرف صل بیچاره کی کاف
 مای رسمیدن بدل و یا حرف مصدر بیچاره لکه دیکدر و کرسنگی کاف
 عجمک ضمی و رانک سکونی و سینک کسر یله محاطب در و یای مصدر
 ایلد اخلق دیکدر و بوانکی لفظ بنه فغلک مفعول غیر صر کیریدر بنه یا
 حرف تاکید و نه نونک کسر یله و مای اصلیه ایلد فعل امر مفرد محاطب
 تو دیکدر و او حرف عطف و مدار معناده بنه فعل نه معطوفدر
 و دست مفعولی و پیش طرف مکانی و سفله اضافتی لامیه محصول
 تنکی بیچاره لکه و اجلد قوی یعنی تسلیم ایلد و الکی اچن الی او کنه طومه
 احتیاج عوض ایلد دیکدن گمانند و کفریدون شود بیعت و
 بی ستر را بیچ کس مشمار بیچ کس با حرف تاکید مشمار فعل نهی مفرد
 محاطب سابعه یعنی حساب ایلد محصول بیت اگر لغت و مالی ایل
 فرید و نن او لور سهر منزه بیچ کس به صایمه یعنی بی همز اولانی
 بیچ صایمه حاصلی انسان یرینه قوه دیکدر و بر نیان و بیچ سهر
 نا اهل لاجور و طلاست بر دیوار بر نیان منقش قماش جنبه
 دیر لر و بیچ آغوبهالی قماشه دیر یعنی معتبر قماشه دیر و بر و استعلا

با اهل ن مرادنا داند لا جورد معروف و طلائع کسر بلیه یالدر
 لتوننه دیر لر محصول بیت نادانک اوزرنن بر نیان ایلک بیج
 دیوارک اوزرنن لا جورد ایلک طلائع بیدر اوانت تشبیه مضمور در
 یعنی نا اهلک اوزرنن اغربهای قماشلا جورد و التون صوبیل
 منقش دیور در طلائع عجم امانه ایدوب طلی دیر موسی بی موسی و عیسی عسی
 ایلک کلری کسی حکایت خاتم طایی را گفتند از خود بزرگتر ممت
 در جهان دین تائید گفت روزی چهل شتر قربان کرده بودم
 و با امرای ب بگوشت بخرامون رفتم خار کنی را دیدم که بسته خار فراهم
 آورده گفتم بهمانی خاتم خوانه روی که خلق بر سماط او گرد آمدند گفت
بیت هر که نان از عمل خویش خورد منت خاتم طایم در من و راهمت
 و جوالم دی بر تر از خود دیدم خاتم عوب تانک کسر بلیه او قور اسم فاعل و زنی
 اوزره اما خاتم تانک فتحد استعال ایدر شارح کت بری عجم تالی مفتوح
 او قود و غینک واقف اولمد و غدن فتیح نایه منکر در طایم بلیه اضافت
 بیانیته در طایکی اسم منصوب در طی قبیل سینه شدک زنی اوزره پس
 طای قبیل سینه منصوب در دین اصل لغت طای اولوب لشداده و
 اولد و غنه اکاه دکل المیش بزرگتر اسم تفضیل و ممت تانک فتیح و کسر بلیه
 معناسی قصد و ارادته در دین ده و کشیدم ده اولان با ضمیر خطاب
 و ممره ۹ ف تو سل ممره لر خطاب بچوندر دین قابل خطاب دکل المیش
زوزی یا حوف و حدت چل فرق امرای عوب لایمه اما امیرک جمعیدر
زرا فاعل زنی اوزره اولان اسم اکثر بود زن اوزره جمع اولور فقیرک
 فقراکی خارکن وصف ترکیبی در کسبیدن دکن قریبی دیا حوف و حدت

اکن بویچی ذنسه ده جایز در اما قویار دیمز بعض تارح دیدو کی کسی که حوف
 بیان و یا حوف رابط صفت بسته دپ به و یفته دیر لر بوتل مراد یفته
پس رقه یوکی دین غلط بویلمش خارده اضافتی بیانیته در بسته ده اولان
 ممره وحدت اچوندر دین یکی و جلد خط ایلش فتد تر فرام آورده
 جمع ایلش دیکدر یا حوف صله همان ممت کسری و تانک سگونیله تو
 دیر لر که عوکی ضیف دیر لر ضادک فتحد و یا حوف مصدر در که حوف
 تعیل غلغی تایی و حدت بر حوف استعلا سماط بونن سغه معنی
 کرد آمده اند جمع اولمش هر که تقدیری هر کس کدر حذف و ایضال لغت
 ترک اولندی پس هر که مپسند انان خور و ک مقدم مفعول صریحی داند
 غیر صریحی عمل خویش لایمه در خور و داور سمیله خانک و رانک فتیح لر تفعیل
 مضارع مفر و غایب یزد دیکدر منت خاتم طایی مصدر رک فاعله
 اضافت سید بهر وصل نفی مستقبل مفر و غایب ایلنم دیکدر بونن
 کو سترم ادر من قورابن انی دیکدر بهت یا حوف ظرف و یا حوف
 مصاحبت جوالم دی یا حوف مصدر بر بر یو جزرک یعنی محصول حکایه
 خاتم طایی به دیدار که کند کن اولورق نمشکو که جهانن کویش
 و یا کشمش مپس خاتم دیدی بر کون فرق دوه قربان ایلش ایدم و عوب
 بکلری ایلک کوشنه صحابه طشره کشمش ایدک بر خار کنی کوردوم که دکن یعنی جمع
 دیدم بنچون خاتم ضیافتنه وار فرسن که بر یولک خلق انک ضیافتنه
 واروب ممره سی اوزره جمع اولمش خارکن بویلمه جواب و یزدی یعنی هر
 کس که کتدی عملندن اتمک بر یعنی هر کس که کتدی سبیله معاشن ایدر
 خاتم طایمک نمشتنی کو تورم حاصلی انک منشی یو کنی چکر خاتم دیدی بن

بویچی

ممتد و جوانمرد لکده کند مدنی بوجه رک کوردم یعنی کس مدنی زیاده
 بلند ممت کوردم **حکایت** موسی پیغمبر علیه السلام در ویشی اوید
 از بر منگی به ریک اندر نهان شمع بود گفت با موسی دعا کن تا خدا
 تعالی مرا کفایت دهد که از بی طاقتی جان آدم موسی علیه السلام دعا کرد
 تا حق تعالی او را دستگامی داد پس از چند روزی که از مناجات باز آمد
 دیدش گرفتار و خلقی انبوه بر او گرد آمده گفت این را چه حالت گرفته
 خمر خورده و عین کرده و یکی را کشنه اکنون قصاص میکنند در ویشی یا حق
 وحدت و را اذات مفعول بر منته ماده فتح و کسر جایز در را مفتوح در جلیق
 دیگر در عین عیان و بر لور عینک ضیل و کاف عجمی می رسمیدن بدلد و با حق
 معدر جلیق دیگر در یا حق طرف ریک را نیک فحی و میمک سکونیل
 اندر ما منتظرین اولد و عی معیانی طر فی ثابید ایدر نهان نونک کسر بیکری لیکه
 دعا کن یا حق وحدت و یا نیکم یا حق فعیل کفای یا حق وحدت و یا
 نیکم که حق فعیل دستگاه دالک فحی و سین و مانک سکونیل قدرت
 دکنک دیگر در و یا حق وحدت و یا حق نیکم حق وحدت تخصیص این
 امعان نظر ایلمش دستگامیدن صکره و او برین دهد ایل لجات
 آمد یا ز نکر صحیح نسخه مخالف یا ز مثلر دید فاعلی موسی و شین ضمیر
 در ویش بر منته به را جعفر حلقی یا حق نیکم انبوه فتح ممره و سکون
 و ضمیر و نانی اصیل ایل جوق معاسنه یعنی کثرت عینک سر خوش صواشند
 محصول مرکب حتمت موسی بر در ویشی کوردی جیلا قلقدن قم ایچند
 نهان اولمش یعنی کس بدینی قم ایل ستر ایش دیدی یا موسی دعا ایل خدا
 بکا کفایت بره که طاقتن لکدن جانن نیز ارا دلدم موسی دعا ایل مدنی تا

کجاست
 بوی میخ

حق تعالی اکا قوت و قدرت و مکنش بر دی بخ کوندن صکره که موسی مناجات
 کلدی جوفی مواخذ و گرفتار کوردی و او زین خلق کثیر جمع اولمش بدی بوکا
 نه حالت اولدی دیدیلر که خمر ایچیش و سر خوشله غوغا ایلمش و برینی قتل
 ایلمش شدی جوفی قصاص ایدر لر بیت کربه مسکین اگر بر داس
 حکم کنشک از جهان برداشته کربه مسکین بیایته بر بای عجمک
 فتحید بونن قنت معناسنه در داسشی حکایه حال ماضی مفرد غایب
 قنت طوتیدی یعنی فنا دی اولسدی تخم معروف کنشک کاف اولدی
 بعضی عجم غری و بعضی عجمی او تو دیدر و جیم عجمیدر کاف ثابید و در داسشی
 فعل ماضی حکایت حال ماضی مفرد غایب قرائی شرطه و فالدردی دیگر در
 محصول بیت مسکین کربنک اگر فنا دی اولسدی هر چه نیک تخمین جهانک
 جهانن فالدردی یعنی فرصت ایستد کربه دنیاده بر سر چه قومزدی المدی
بیت بوبیت شجره احزاب از انندن اولد و شجون شرا به بونی نثر ظن ایلمش
 که نثر شکسته یا ز مثلر عاوه یا بعد که دست قدرت یابد بر جمر دوست
 عاوه آن بر تابد عاوه تقدیری شخص عاوه در یا سده که اولور که دست قدرت
 بیایته در و یا بدک مقدم مفعولی یا بد بونن بوله معناسنه در یا سده
 بر جمر فعل مضارع مفرد غایب در بر جمر بددن قالفار و او حق عطف
 دست عاوه آن لامیه و بر تابدک مقدم مفعولی بر حق ناکید
 تابد فعل مضارع مفرد غایب در تابدن تاقتن دن دینر خط ایلدیلر
 محصول بیت عاوه زبون کسه اولور که قدرت ایلمی بولور یعنی قادر و بونی
 قالفار و عاوه لرک ایلمی بولور حاصلی عاوه اکا قدرت ال و بر جمر ضعف
 و زبون اولنله جوره و جفا ایدر تنک عالمی تکرار باشد که بونده اولور

و اوله مفاسده محمله بر یعنی جوق واقع اولور که عاوض اولان کسره فوت
 و قدرت صاحبی اولنجه یعنی اگر قدرت ال برین عاوض اولان کسره لک
 الین بود بر یعنی جفا و اذایده **موسی علیه السلام بحکمت جهان فرین**
اقرار کرد و از نجاسه خویش استغفار و آیت و الو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض بخواند **یا جوف** صلح حکمت جهان فرین لامیه
 جهان فرین و صف ترکیبی در تقدیری خدای جهان افریند **نجاسه**
 تفاعل باین مصدر در جوات معنایست در بلندی جارت در **پس**
 نجاسه کس تا خلق دین کس تا خلق ایلش **خوشه** اصافت لامیه
 استغفار در ن صکره بر کرد و بلفظی مقدر در **لوف** شرط بسط فعل
 ماضی مفرد مذکر غایب فعل شرط الله لفظاً مرفوع فاعلی الرزق **لک**
 کس به مفعول صریحی لعباده غیر صریحی لبغوا فعل جمیع مذکر غایب جواب
 شرط **فی الارض** ظرف مکانید لبغوا فعلک **محصول ترکیب**
حضرت موسی خدا لک حکمتی اقرار ایلدی و کند نیک اول و یف
اکنون ایلدی و عایبه و اتدن استغفار ایلدی و مذکور آیتک
منضمونی و قوردی و اگر خدا تو لک رینه رزقی و اخرج ایلدی بر یوزن
البتده نه بری بری اوزره از غولتی ایدر لردی یعنی جمیعستی غنی ایلدی
بر ی برینه ظلم ایدر لردی دیدلر که بوایت کریمه اصحاب صفه لک بر
طایفه سی حقنه نازل اولدی که وسعت رزق و غنا طلب ایلدی
بیت **ما اذا اخاضک یا مغور فی الخطر** حتی ملک قلبت النمل لم یطر
ما اذا ابلوب عربیت اوزره ایلدی و جلد اولور بریسی ما اسم استفهام
محلل مرفوع میبستند و ذا اسم موصول الیدی معنایست و اخاض فعل ماضی

مفرد مذکر غایب را افعال با بنده و افعال معنایست اما اصله صوره
 مستعمله بر یعنی صویه و افعال ایلک مثلاً اخاض دانه فی الماء و اذا اولها
 و بر لرد یعنی و اری صویه کوردی **مثلاً** فی لرد **افعاله** نقل ایلک معنی
 اولور **خاض** نحو ض حوضاً و حیاضاً نصر باینک اجوف و اویسندن کا
 ضمیر منصوب محلاً منصوب مفعولی و جمله فعلیه اعرابدن محلی بوق صریح
 ذانک و ذا اصله سید اعرابدن محلی مرفوع خبر مادر و جمله اسمیه نک اعراب
 محلی بوق جمله ابتدایه **پس** معنایست در ثلثه سنی افعال ایلدی
 و یکدر **روا** ایچی و چه اولدر که ما ذا مجموعی اسم واحد اعتبار اولدی ای شی
 معنایست محلاً مرفوع میبستند **لک** **یا جوف** جمله فعلیه
 اعرابدن محلاً مرفوع خبر مبتدا معنایست ای نمی جعلک خایضه **یکدر**
 یعنی سنی نه شی داخل و فسخ قلدی و یکدر **یا جوف** نداء معرور و رمانادی
 مفرد معرفت مبنی در ضم اوزره فی الخطر **جاء مع الجور** اعرابدن محلاً
 منصوب مفعول فیه **یکدر** **یا جوف** فعلک **یعنی** غیر صریح ظرفیدر **خطر**
 جای معجم نک و طای مهمله نک فتح لریله **امر آف** علی الهلاک ایلدی
 تفسیر ایدر **یعنی** هلاک قریب اولم حتی بونع نای تعلیل معنایست
ملکت فعل ماضی مفرد مذکر مخفی طیب در ضرب باینن **هلاک** و **هلاک**
هلاک و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک**
 ضمیر مصدری **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک** و **هلاک**
جوابد **لک** لامک فحمله در حروف مشبهه بالفعل **لک** **لک**
 فحمله قریبه **یکدر** لفظاً منصوب **لک** **لک** **لک** **لک** **لک** **لک** **لک** **لک**
 جدر مفرد مذکر غایب جمله فعلیه اعرابدن محلاً مرفوع خبر **لک** **لک** **لک** **لک** **لک** **لک** **لک** **لک**

وزن اکنون کسرک اشیا عید او فتور که تقدیر بر یا متولد او بود بعضی
 بطرف طایسی مفتوح او فتور که خطر کس طایسه قافیه و موافق اول
 و بعضی فحاک جواز نه حکم ایلمش لیکن ایسی بیل سهو ایلمش زیر اطا
 و حرکت جوف و حاکت قافیه داخل دکل رقت بر تر لم یطرده طافیل
 و در کسرک او فتور قافیه ضرورت ایکن خط ایلمش زیر اطا کالی
 نه کور کسید اما رانک کسری و تولد یایی ضرورت وزن ایکن ضرورت
 قافیه به تعلقی بود قدر قنائل محصول بدست ای مفرد سنی نه شروع اند
 خطر ناک محله نایم هلاک اولدک یعنی خوف محله سنی نه سنی اذغال
 ایلمدی که هلاک سبک اولدی نه اولدی قریح او جمیدی جمیع
 و لکره قریح قنادلش ضرب مثله زنده کور عینک ضرب مثلی در و
 عینک کی بودن صکره کلن قطعه ده کتدی حضرت شیخ ایراد ایدر
 و ترکیب قریح نکت قنادیدر زوالی در لر نظم سفل جواه آمد و سیم وزش
 سبلی خواهد ضرورت سنی بود ایکی سنی رباعی دیو یاز نکر احوال انظر
 عجب بی بهن ایلمش و بونظم بیت اطلاق ایکن و شر حد بیت یازان
 سوز بیت نه ویر لر ایلمش سفل اصل لغت سنک ختی و فاک
 کسرک اسر جمع در ایکن قوم معناسنه صکره بعضی عینک فاکت کسری سینی
 نقل ایلمش بعد سبک حرکت سین و سفل دندیلر کنه جمع معناسنه لیکن
 عجم بوشکی مفروده استعمال ایلمش بودن کی ایکن معناسنه بر را
 نقل بر یله آمد مقدم مفعولیدر شضمیر سفل را جعد و سبلی
 دلاکت کسره ریل و یای اصله ایلمش سکره معناسنه در پیونده در
 سبلیکت یکنه کسره حرکت ویریلر ضرورت وزن ایکن دینکر

در کسرک

ایچ

در کسرک

در کسرک

در کسرک

صورت نه سلی و رمت کرک احوالی وزنه مطلع دکل ایکن بویلر کتابره شرح
 یازد قریحون باه کسره حرکت بر کسرن موز و ندر نه که حضرت مولانا جانی
 و وضعت سمل نقطیع ایلمش مفعول فاعلات بیور مشدر
 بونکره اولی مفعول کمل ناموزون اولما ز نهایی سبیر مضار نقطیع
 موافق اولما لیکن ضرر و بر فرنگه اوزانی تمنع ایدنه معلومدر نقطیات
 حزن لایسرا اولی و نواتنک حیرت الایراری اولی سملیکه واقع اولش
 و سبیر ایلمش تقطیعاً نه موافق دکل لیکن موز و ندر حضرت
 مولانا جانی سمل تقطیع ایلمش کی سبلی بعضی شارح او غلام جعفر
 اشات جسنده یوزینه اوریلان نیای ایلمش و بعضی
 اکره یوزیلان سکره تخصیص ایلمش لیکن ایکی سمل تخصیصه
 خط ایلمش زیر استعمال اعد نه که ترکیبی الی سمل معلومدر
 سبلی سمل معناسنه در واکا متصل اولان مکره وحدت ایکن درین ایکی
 همدن خط ایلمش زید بونن مکره وجودی یو عینک مکره اثبات ایلمش
 و وحدت ایکن منصوص اولان تا ایکن وحدت دلاستی مکره به حکم ایلمش
 بحقیقت باوق طرف و باوق مصاحبت بعضی نسخده حقیقت
 برینه ضرورت دو شمر بر شضمیر نه سلفیه را جعدر محصول بیت
 ایکن کسره به که منصب النون وانی کله یعنی بودن کور لره که مالک اول
 دنا لقتدن نامفعول و ناشایسته اشکر و تکیه و غور با غلر پس انک
 نایمی بالضرورت و یا بحقیقت نیایچه استر حاصلی اکا نادیب لازمدر
 این مثل آونه ییکی ز دست موز همان به که با سدرش این هم اشار
 مصرع ثابته به و مثلدن در ضرب مثله که مصرع ثابندن چهار ندر آخر

در کسرک

در کسرک

دلت تاکید و تقریر نه بوننه اداست استفهام انکارید و حکمی یا حرف
 وحدت **ز دست اصلند زده است** در ضرورت و وزن ای چون حد
 و ایصال ایلدی **محصول بیت** بوضرب مثلی بر حکیم آوردی یعنی
 البته آوردی تریجی نکت اول یکدر که قنادی اولییه حکیمت سوزی حاکمی
 بود که فرجه نکت قنادر زوالی قصه دن حصه بود که حضرت موسی
 دعا ایلدی که نکت تمنا سی بسبب قصاص و لدی **حکمت** بدر را
 عمل بسیار است ولیکن سپهر کرمی دارست **کرمی** دار و وصف بر کسی
 حارث دار معنایست **زیرا** کرمی یا می مصدر ایلدی و ارته دیر که کرم
 ذاتی اولسون که کرمه عارضی **خار** المراج دین ذاتیه تخصیص بمقتضی
 ایش **محصول ترکیب** بر حکمت سابق حکایت تمثیل طریق و افع ایش
 بیور که بدرک غنی چوقدر اما او غنی و از تدار در **یعنی** بابای او غلب
 عمل بر مذکی بچلندن دکل حسابستندن دکلدر بلکه و از تندن خو
 اید که و ازنی از توره دیو تو قنار **امدی** الله تعالی امر کسی غنی ایلدی و کی
 اول جهندن در که هر کس غنایه تحمل ایلد **حضرت موسی** حقیر دعا ایلدی
 فقیر کنی **بیت** تمام مقصودی توضیح و تنویر اید **بیت** آن کسی که
 توانکرت نمی کرد **او مصاحبت** توان تو نهتر داند **توانکرت** قوت
 و قدرت صاحبی دیکدر **و ناظم** خطا بد **کر** داند فعل مضارع مفرد
 مذکر فایده **کر** داند **بهر** متوکل **سند** سابقا مذکور اولان کی
محصول بیت اول کلمه که سنی غنی ایلد **یعنی** الله تعالی که سنی غنی
 و صاحب توانندن ایتر اول سنگ مصححکی و سکا لایق و موافق
 اولانی **سند** بیکرت بیلور **زیرا** هر کس غنایه تحمل ایلد **فقیر** ریخت

در کرمی
 و از تندن

تسین کنی که سابقا در ایلدی **حکایت** **اعرابی** را دیدم در
 جوهر بیان بصره حکایت می کیم که دقتی در بیان راه کم کرده بودم که
 ناکه کینه یافتم بر از هر و ایدم گران ذوق و شادی و اموشش نکند که بندام
 که گندم بریا نکت و باز آن تلخی و نا امید ی که معلوم کردم که مر و اید
اعراب بریه ده ساکن اولان قوکت اسمید را اسم جند **جمع** اعراب کلور
پس شیکت اعرابی بیور و دخی بای وحدتله در و از اادات مفعول حلقه
 چار سولریدر **مراد** جوهر بیان با حرف نسبت و الف و نون اداست جمع
 جوهر صاحبیلردن عبارتند **حلقه نکت** اضافتی بیانیته در و بصره لایم
 زاد معنی بیانیته در **نیکدن** عبارتند **مر نه** ایست **پس** زاد سقرا یون
 النان طعام و معنا ذخیره ایدیلن طعام دین یا نندن سولیش
 دل بر هلاک نهاده بودم **کو** کلی هلاک تو مش ایدم **یعنی** اولکی مقرر
 ایلدم ایدی **که** حرف بیان ناکه کینه یا حرف وحدت و **معه** حرف
 توسل **مر و اید** میبک **ضنی** در انک سکونیلد ایچی دیکدر **و شادی**
یا حرف مصدر **بند** **اشتم** یا می عجبک کمر بل فعل ماضی متکلم و جن طین
 ایلدم دیکدر **کندم** بریان بیانیته **کندم** کاف عجبک افحیل بعد
 دیکدر **بریان** بوننه قاورلش معناسند **در** شارحک بریسی
 قاورلش بغدای دید کدن صکره بعضیلر دیدیلر که او تکر بغداید
 دیش و بعض شارح قاورلش بغداید دید و کنی کند و یه اسناد
 اید و با و تکر مذکور شارح اسناد اید و ب تعصب اید و ب
 ایش **لیکن** بوقولی مدخولدر **تلخی** و نا امید ی یا لری مصدریه لرور
محصول ترکیب بصره جوهر فرو شری مجلسنه **بر** اعرابی کورددم **یعنی**

و از تار معنی بام چتری نماید
 بود و دل بر حلاکت نهاد

در کرمی
 و از تندن

کتاب الفقه

بر بریه شین کوردم که حکایت ایلدیک بر وقت بیابانم یول ترمش
ایدم وز ادمعیدن کینله بیج بر سنه قالمه مش کوکلی هلاک تو دم غنی
موتی مقر ز بدم ناکاه انجودن طلو بر کسید بولدیم سر کز اول ذوق و شاکتی
فراموش ایلیم که بولد و غم طن ایلیم که قاورلمش بغدادی و کنه اول
امید نملکی و ایلغنی که تحقیق بدم که انجوا ایلیم قاورلمش بغدادی و کل ایلیم
یعنی بوندن مراد و لازم اولان سنه معناسنه در دین بی معنی بولیم
ولک ما قبلین برو او ایراد ایدن زاید ایلیم و باز لغظندن صکره فراموش
اکتم عبادتی ذکر ایدن یعنی کتابه کتوز نکر بی فایده ذکر ایلیم **قطعه**
در بیان شک و کفر و ان **تشنه را در دمان چه در چه صدق و کذب**
ر انک کسید و کاف عجله نم دیکدر **روان** **صفه مشبهه در** **افغان** **بنا**
تشنه را **را اذات** **خصیص** **صدف** **معروف** **محصول بیت** **قوری** **بیابان**
و افغان فتم یعنی بریه قمنه تشنه نک دمانه انجی نه صدق نه یعنی
ایکسی برابر در **زیرا** **کسر عطش** **ایدوب** **صوم** **نر لغی** **قاند** **ماز** **شارح** **ک**
برسی مهر آج اولکی معناسنه یعنی در بریه دیش و برسی شوبله طن ایلیم که
ریک روانی بیاند **را** **اعراض** **ایلیم** **لیکن** **مقصوده** **عدم** **وصولند** **کندی**
مقرض **اولش** **بیت** **فکم** **من** **غایب** **قولا** **صحیح** **و آخره** **من** **الفهم** **المستقیم**
مردی نوشته که اوقاد زبانی در کمر بند او چه ز چه حذف **مردی** **نوشته**
از قدر که اوقاد اصلی که افتاد ایدی ضرورت وزن اچون حذف و اتصال
اولدی که حرف رابط صفت افتاد و اوله مو و او نر لغت در دوشدی یکدیگر
سقوط معناسنه **بیت** **شرح** **کا** **و اصلند** **که** **آوایدی** **او ضمیر** **غایب** **مردی**
نوشته به راجع و قناد رانک کسر بیلد یعنی سینک قوی و زره و خیمه بعضی

دوی

و بری برینک قولنه دخل و تعرض ایلد کبری ممت قاسد در فارسیل
بو مقدر بضاعتله بولد معلق کتابه شرح یازمق غایب ندر از پای اوقاد
فعلنه متعلقدر **در خوف** **خوف** **کمر** **بند** **قوشه** **دیر** **نر** **موقوف** **خوف** **ح**
و زای مع ایلد سقسی دیکدر **خوف** **سقسی** **پاره** **بی** **دینه** **اعراض** **ایلین** **زاید**
ایلیم **محصول بیت** **از قنار** **که** **ایاقدن** **دوش** **یعنی** **یوریکه** **که**
طاقت و قدر بی قالمه انک قوشا غنم التون و ملق نه سقسی ایلیم
یعنی التون طیراق اکاکوره برابر در **زیرا** **یونلر** **قارن** **طویر** **ماز** **قوشیده**
التون اولمک معناسی بود که عیب و عجم فقر اسی التون و اچنی قوشا
باغله **پس** **در برینه** **بر یاند** **نر** **بو معناسن** **اکاه** **دکله** **ایلیم** **حکایت**
یکی **از** **عرب** **ارغایت** **شکلی** **مکلف** **شعر** **یا** **لیت** **قبل** **بیت**
یوما **افوز** **بیت** **ما** **وف** **ند** **امنادی** **مخوف** **تقدیری** **یا** **القدر** **لیت**
خوف در **خوف** **سنه** **دن** **اسی** **و خبری** **مخوف** **در** **تقدیری** **لیت** **الحال** **کامی**
قبل ظرف افوز در **منته** **علیه** **و** **زلی** **اوزره** **اسم** **در** **موت** **معناسنه** **و** **یا** **هم**
منکم محلا محذور مضاف الیه **یوما** **بدل** **ز** **طرفدن** **یومدن** **بوش** **مراد** **مطلق**
ظرفدر **یعنی** **مطلق** **وقت** **پس** **یومی** **تعریف** **مشهور** **له** **تعریف** **ایلد** **کدن**
صکره **اما** **یونن** **مناسب** **اولان** **یومدن** **مطلق** **وقت** **مراد** **اولمقد** **روین**
اعراض ایلین بی تقریب تعصبت ایلیم **افوز** **فعل** **مصارع** **منکم** **و** **حق**
ظرف یوم و یکدر **نصر** **بایندن** **اجوف** **و** **آویدر** **یا** **خوف** **و** **میت** **سیمک**
دنونک سکونیل آرد مراد معناسنه در **و** **یا** **صمیر** **منکم** **محلا** **محذور** **مضاف** **الیه**
و جابر و محذور افوزیه متعلقدر **محصول بیت** **یا** **القدر** **تولید** **موت**
و فوندن اول بر کون آرد دمراده ظفر بولیم **مهر** **تلاطم** **کیتی** **فاصل** **ملا فیری**

ضمیمه

مجرور در مینه بدل و مفعول مفعول اول مقل جابر مبنی ای محدود خبر اول مقل
 تقدیری تلک المینه نه تلام فعل ماضی مفرد مذکر غایب لغت تبارک و تعالی
 اما بون م و موج جاز بقدر زکیر تلام بری برینه طوق منقول مستعمل در
 دیکه رانک ضمی و کاتک سکونیل دیز دیکه در یا ضمیر متکلم و حل محل مجرور
 مضاف الیه در ریکه تقدیر منصوب مفعول به صریح در تلام طامانک
 و جمله فعلیه صفت نه در فاعل ان مفعول منصوب جواب کلتی در
 تقدیری فان اطل در فعله رافعال ناقصه و ان صم معنای فاعلی کتن
 مستمر اما عبارت در مقلکدن اما فعل مضارع متکلم و حل فتح بانک
 هموز الکامین دن طولدر ام یکدر در قریه قاتک کسر که نوله دیر لیر
 عجم متک در ریمک فتح و شیکک سکونیل یا ضمیر متکلم محل مجرور و مضاف
 الیه و قریه تقدیر منصوب مفعول به صریح در طامانک و جمله فعلیه محل
 منصوب خبریدر اطلانک محمول بیت منید دیدیم موخی دیر می خیار
 یعنی بنم خرم دیر دیک نه در حاضری دیر دیک اگر مفعول کسر و قریه
 طولدر اولسم یعنی نه اولیدی بویل بر ایر مفعول طوق بود کسم و نمیدن اول
 تلام فعل ماضی صورت تنه کله دکی تفاعل قصدیل در فلت در
 حکایت همچنین در قاج بسیط مسافری کم شمع بود و قوت و قوت
 زمانه و در می بیند بر میان داشت بسیار بکر پوره کالی بهر دوکی
 طایفه بر سیدند و در مهابیش رویش نهاده دیدند
 بر خاک نشسته قاج بون صحای مفاصله در و بسیط بسیط
 معنای نه در یعنی اوزون و کلس حاصل بول صحرا دیکدر مسافری
 وحدت کم کاف حجت ضمیمه نیک دیکدر کم شمع بود و نمیش ایدی

و قوت و قد است دانی فوت و نوشته سی همانده قالماس ایدی بر بود
 تقدیر بیلته که اسبجاعل قاعده در بکر دیکر جکرندی یعنی مذکور صحرا
 جوق کز دی با قوف نسل جایی با قوف وحدت راه نهم دک مفعول
 صریح و بحال غیر صریح با قوف مصاحبت صحتی با قوف مصدر شد بیل دیکدر
 طایفه با قوف وحدت و مخره قوف توسل در مهابا ادا بت جمع افی بر
 دیکدر نهانه داده نیک مفعول اول و پیش مفعول ثانی و مخمومی غیر
 و دیکدر مفعولی بر خاک نشسته نیک مفعول غیر صریح و مضمون
 صریح محمول ترکیب مذکور ای یکی بری اوقیان عرب کی بر بود
 صحرا ده بر مسافر ضایع اولمش ایدی و قوت و نوشته سی قالماس
 ایدی و بیلتن بر قاج افی سی ده و ارایدی صحرا ده جوق طولدی و
 جکرندی و بریره بول ایلندی یعنی سلامت بفاسنه بول خیار
 و شد تلک هلاک اولدی هلاک اولدی و غی بره بر بولک طایفه ایشدی
 و کور دیر افی یوزی او کله فوشن طیراق و زربنه بوقطوه یا قوش
 قطعه کرمه ز جعفری دارد مدنی نوشته بر نیکر دگام در راه
 نشدید ضرورت دزن ایچوندر جعفری به اضافت بیایته
 جعفره منسوب التون دیکدر که ایریکله و خالص کلک شهرور
 مدنی نوشته بیایته بر نه کیرد قالد رماز کام کاف عجله آدم منوش
 که غب خطوه در خای معجه نیک ضمی و طای مملکت نیک سکونیل
 و جایز در که کام کاف عریله مراد معنای اوله زربنه سیکله
 حاصل مقام قریله سیکله زربنه سی تعارض ایدر محمول بیت
 مدنی نوشته ادم قالد رماز یعنی ادم اتامر حاصلی و کته مالک اولماز

اگر که مالی جمیعاً جعفری التون ای ده یعنی مسافره نوشته اولمانی ز
 خالص حرکت فوت بر فر را التون اکل اولماز بعضی شراح کاف غریبه
 کام اولما سندم بخویش و بعضی تجویزی ردایش لیکن دی
 مردود در در بیان فقیر سوخته را شلغم بخت به که نفقه خام
 فقیر سوخته بیانه شلغم بخت ده بویل در نفقه خام ده بویل در نفقه خام
 بکه گنمش کش محصول بخت بیایان سوخته فقیر هوا و کشتی غن
 یا نمش فقیر شمش شلغم خام کشدن یکدر زیر شلغم غذا اولور اما
 سیم خام اولماز نفقه خام سیم کش معناسند در دین مسامحه
 ایش **کلیت** هرگز از دور زمان نالین بودم دوری
 از کردش آسمان در سیم کشیدن مکروفتی که بایم بر من بود
 یا نوشی نداشتم بیامع کوفه در آدم و تنگ یکی را دیدم که پای
 نداشت بسیار شکر نعمت حق بجای ورودم و برنی کفشی صبر کردم
 هرگز لفظ فارسیده شراحت برنی اصلا و یکدل تفسیر ایش
 و بری اغراض ایش لیکن اغراضینک اصلا اصلی یوق دو زمان
 لامیت در حجاز را بر تغییرات زماندن عبارتند زمان سیه
 متغیر اولماز بلکه احوال ناس متغیر اولور وقت در نالین بودم تو
 حرف نفی ایش ایدم دیکدر بحضور او لما مقدر کنایت
 کردش اسم مصدر در دوش معناسند آسمانه اضافتی لامیه
 دور فلک دیکدر مکراوات استثنای در لامعناسند
 وقتی یا حرف وحدت که حرف رابط صفت استطاعت
 قدرت معناسند در پای پوشن وصف ترکیبی دریا بوج معنا

و یا حرف وحدت یا حرف صل جامع کوفه حضرت امام علی امامت ایل
 جامعدر که کوفه شریک اندن غیری جامع یوقدر حضرت شیخک بود
 زمان معور ایش اما بوزمان جذران اربعه سی قالمشدر باقیستی
 شهر کوفه کی خوابت بایدر شویله که اثر بنادن نام و نشان قالمشدر
 در آدم داخل اولدم و تنگ وصف ترکیبی در کوه کلی طار دیکدر قوت
 قلندن کنایت در شکر نعمت مصدر رک مفعولیه اضافت سیدر و حقی
 اضافت لامیه بر پای صل معناسند در دات سلب کفشی
 عربک فحشده سکون فایده شفق دیکدر و یا حرف مصدر محصول
 هرگز دور زماندن ایش ایدم و کردش آسماندن یوزم یوزمارش
 ایدم یعنی بخشور و مضطرب اولماش ایدم بالابر و قتل که ایا غشم
 چلق قالمش ایدی یعنی مالک این قالد ایدی و بریا بوج المعه در تم
 بوغندی جامع کوفه فاسی القلب یعنی کوه کلی طار تغیر و بحضور
 کبردم و بریسی ایا قنر کورددم یا بر ایا قنر یا یکی ایا قنر پس خفت نعمت
 شکر ایدم و بشفق نرغذ صبر ایدم که بشفق بوغذ محمد قدالم و ایا غم
 صاغر دیو اول کسبه دن عبرت الدم **قطعه** مرغ بریان بچشم مردم سیر
 کمتر از برکت نره برخواستست مرغ ظام بودر که بونل مرادع خانه
 یعنی طوق مطلق مرغ دکلر ننه که استعالات خلقدن معلوم در
 پس مطلق قوشیده بیان ایدنرا صابت ایلیمه شلر بریانه اضافت
 بیانه در یا حرف صل چشم مردم سیر لامیه و بیانه در طوق آدمک
 نوزینه دیکدر برکن زره نشاید ضرورت وزن آخوند اضافت لامیه
 نره ترکیب ده یواسمه در خوان بونع سفره معناسند در محصول

پشمش طاق طوق شبنک کوزینه تیره پیر اغندن سفره سنگ سنگ
 یعنی اندن بی قدر و قیمتند **حاصلی** بی اعتبار در زیر طوق اندن
 کوزنم **وانگر** را دستگاه و قدرت بیت **شلفم** بخت مرغ بریاست
 وانگر را اصلند وانگس که در جوف و ایصال طریق ترک اولندی
 دستگاه و قدرت و عطف نفیسی شکله **شلفم** بخت بیانت
 مرغ بریان بویله در **محصل** بیت اما اول کت که قدرت و بختی
 بود **یعنی** نفیر اولان کس به پشمش شلفم بمان پشمش طاق و قدر **یعنی**
 پشمش طاق کبی خواره **حاصلی** شتهایه و ایر در **حکایت**
 یکی از ملوک با منی چند از خاصان در شکار گامی به زمستان از عمار
 دور افتاد شب در آمد خانه دهقانی دیدند ملک گفت شب ای
 رویم تا زحمت بر ما نباشد یکی از وزیرا گفت لایق قدر پادشاهان
 التجایی نه دهقانی را یکت بردن هم اینجا خنده ز بیم و آتش فروزیم
 از خاصان بی چندی بیاند **و باوق** ظرف زمستان ز انک میمک
 کمره سر ز قبش **بمکر** خانه دهقانی لایمت **در** و باوق و حدت رویم
 فعل و متکلم مع الغیر که لم دیمکر **و تا حرف** فعل زحمت **مع** لایمت
 صوق زحمتی البی افتعال بایندن مصدر در صغمتی **دیمکر** **و ز بیم** و اقویم
 فعل امر متکلم مع الغیر **در** ز نیدن و اقویم **محصل** ترکیب
 پادشاهان برین خا صلدن برین **شلف** شکارگاهت برین قبش
 کویله عمارتدن اوراق دوشدی **یعنی** اوله و غی شهر دن دور دوشدی کوی کلدی
 بر کویلی و بی کویله پادشاه دیدی کوی این کیم لم نایکم صوق زحمتی و لیمه
یعنی صوق زحمتی حکیم و ز را دن بریسی دیدی پادشاه ملک قدرینه لایق

یکی

و کل مر ضعیف کویلمشک خانه سینه پناه ایلمشک **یعنی** اوینه صغمتی
 چادر قورالم و آتش بالیکدرالم **و دهقان** آخر شد ما حضری از طعام بریب
 کرد و پیش سلطان برد و زبان خدمت بوسید و گفت قدر بلند
 سلطان بدین قدر نامل نشدی و لیکن خواستند که قدر دهقان بلند شود
و دهقان را ادات مفعول **ما حضری** باوق و حدت بر ما حضری **بمکر** **و ز بیم**
 ما اسم موصول حضر فعل ماضی موزند کر غایت صد سیدر الدی حضر **دیمکر**
 از طعام ما حضری **بمکر** **و ما حضری** ترتیب کردن مقدم مفعولید **و ز بیم**
 خدمت لایمت **در** قدر قافک فقی و دالت سکونیه مقدار معنی شده
 بلند اضافت بیانی و سلطان لایمت برین دال تمزه دن بدلدراشاید
 پادشاهت کندینک خانه سینه مهان اولمقه قدر قافک و دالت
 فقی لرید که مقدار معنی شده **در** **بمازل** شدی لطف اولمازدی
 مرتبه سندن و دوشمزدی **یعنی** مرتبه سندن **محصل** ترکیب دهقانه
 خبر اولدی پادشاه انک خانه سینه میل ایدوب و ز بر مانع اوله و غی
 طعام دن بر ما حضری ترتیب ایدوب پادشاه اوکته ایلمدی و زبان قد
 بوس ایلمدی و دیدی پادشاهت بلند مقداری بنم خانه مهان اولمفل
 نازل اولمزدی **یعنی** قدرینه سینه کلمزدی و لیکن شتمد بکر که دهقانک
 قدری بلند اوله **ملک** را سخن گفتن و مطبوع اید شایگاه بمنزل
 او نقل کرد و ند باند اوان خلعت و نفیش **بمکر** **و ز بیم** که در رکاب
 ملک قدمی چند میرفت و میگفت **محصل** ترکیب پادشاه
 انک سوزی سوزی مطبوع و مقبول کلدی **یعنی** مهان اول کجه
 انک منزله نقل ایلمدی **و ز بیم** پادشاه اکا خلعت و نعمت یافتدی

استندم که پادشاهمک از نیکسینه بر پنجه قدم یعنی بر فاج ابق کیدردی و
 سولای **قطعه** ز قدر و شوکت سلطان نکشت خبری کم. **ز التفات** همان
 برای و همقانی. **شوکت** شینک کافک فتح لریله و سکون و اوایل شد
 حرب یعنی قتی صواشت الت حرب کابل کیر مکده حاصلی الت حربی تمام
 اوستینه المغه دیر لر اما **جسم** هیت و خطبت معناسند استعمال
 ایدر **سلطان** اضافه افت لامیه در **نکشت** کاف **جک** فتحید فعل لغی با
 مفرد غایب و لمدی دیکدر **زیر** **اکشن** و کردیدن متر اوفارد در
 اصلند و **شوکت** معناسند در سابقا ذکر ایلد و کربکی سزیه و جمله
 اولور سه و **شوکت** بوند که معنا انتقال معناسند **مستعمل** مثلا
 شراب بر کیه و **شوکت** کبی پس ضرورت معناسند استعمالی بوندند
فاحفظ فانه من المهمات فی هذه اللغة خبری یا خوف و حدت کم کاف
 عربک فتحید الکدر ناقص معناسند **نکشت** خبری اسمی و کم خبری
ز التفات نکشته متعلق زای مفرده از دن مخففه در تخفیف و نه
 واقعدر حاصلی بوجده ایکسید جایز در بلا تفادات التفات انتقال
 بایندن مصدر در لغت کیدر کن بخشنی آروینه و دندروب بقیه در
 اما استعماله مطلق بقیه دیر لر یا خوف صله مهمانهای ترکیب حمید
 اصلند برای مهماندر اضافه قند قونی اوی معناسند در و مایلده
 غریخانه دیر لر و همقانه اضافه افت لامیه در و یا خوف و حدت و یا **نکست**
محول بیت پادشاهمک عظیم قدر تندن و میلشدن و عظمتند
 هیچ بر نشسته **اکت** امدی یعنی یکج نقصان و بریدی بر یک
 و ضعیف **کو** **شوکت** آروینه نزول ابدوب قونی و ملقدن نشان سلطنته

نقصان

نقصان و بریدی کلاهکوشه و همقان به آفتاب رسید که سایه بر سر
 افکند چون **سلطانی** کلاه کوشه **شوکت** سکونیل ترکیب خبر جیدر اصلند
 کوشه کلاه ایدی اضافه قند کلاه اوجی دیکدر و همقانه اضافه افت لامیه در
 یا خوف صله آفتاب فانک سکونیل کنش رسید فعل ماضی مفرد غایب
 فاعلی تحتند کلاه کوشه به راجع ضمیر و یا آفتاب مفعول غیر صریحی که خوف
 تعلق سایه کو **لکر** بر خوف استعلا سرش ضمیر و همقانه راجعدر **افکند**
 فعل ماضی مفرد غایب فاعلی سلطان و مفعول صریحی سایه و بر سرش
 خبر صریحی **سلطانی** باسی خوف و حدت و یا خوف **نکست** محمول بیت
 کو یکک بری اوجی قدر نشرفدن آفتابه ایشدی یعنی دهمقان مکرر
 و مغر ز اولدی **زیر** با شنه سایه صالدهی سعنک کبی بر عظیم الشان
 پادشاه حاصلی سلاطین سما مثالد **ر** مکیک که با شنه سایه گرفت
 و عنایت صالده لر قدر و شرف صاحبی اولور **حکایه**
 کدایی **محول** را حکایت کند که نعمت وافر داشت یکی از ملوک گفت
 می نماید که مالی کران داری و ما را همی هست که بری ازان و سبکی
 کنی بحکم عاریت چون ارتقاء و لایست رسد وفا کرده شود گفت
 لایق قدر بلب خداوند جهان نباشد است ممت بمال چون من کدایی
 اودن که جو جو فرایم آورده ام گفت نعم نیست که بتا نارمید هم که
احکامات **للمجینین** کدایی یا خوف و حدت **محول** خوف یعنی خوف
 یعنی هر کس بویله دینجی او ملقدن خوف ایدردی شهر آمده مولانا مصلی
 مصلی الدین لاریدن سوال ایلدم که کدایی **محول** کیدر دیدی که
 شول که ادر که سوال ایلد و کی کسه دن المیحه اولمیه که عرب کاذب الوجوه

اندوخته

و دیدی که ای صفت در بعضی نسخه ده اضافی واقع در بیانیه طریقیه را
 ذات مفعول کنند که کدای مفعول اولی و حکایت ثانیسی که حرف
 بیان و یا حرف رابط صفت نعمت و افریانیه و دانشک مقدم
 مفعولی می نماید فعل مضارع مفرد غایب مبتنی للمفعول مختار کورینور
 و یکم که حرف بیان کی گران بیانیه مال بعدد یکم در داری فعل
 مضارع مفرد مخاطب طوتار سین یعنی سنگ و در یکم که
 می یا حرف وحدت با حرف مصاحبت برج بانک فخیل بعضی
 یا حرف وحدت بر مقدار ایلد یکم در دستیک و صف ترکیبی در
 یکم که ال طوخی دیکم در بابی مصدر یکم معاونت معاسته در
 کنی فعل مضارع مفرد مخاطب غایت بانک نشدیل قریض مراد در خون
 ادات تعلیل ارتقاع ولایت مصدر ک فاعله اضافیه کرده شود
 کرده انضمامیل شود فعل مضارع مبتنی للمفعول معناسین افاده ایدر
 گفت که ایدری لایققت قدره اضافتی اسمی فاعلک مفعولنه در و
 قدرک بلس بیانیه و بلسک خداوند و خداوند که جهان لا بلس
 دست رمت بیانیه یا حرف مصاحبت مال خون من لامیه کدای یا حرف
 وحدت آورده کردن الوده بولشمن دیکم که حرف تعلیل جو جو یعنی
 حاصلی از که دیکم در فراهم آورده ام جمع ایشم دیکم که گفت پادشاه
 دیری به تاتار یا حرف صله تاتار بونن کفار معناسنه در بر اول
 زمانه بعضی سلاطین ملاکویه جزیه طریقیه مال تعیین ایشم ایدی
 بعضی نسخه ده بکافران و دشمن که خبیثات جینک جمعدرم در اول
 دیکم در محمول ترکیب بر قورقچ دلخی حکایت ایدر که و افر مال

این نسخه در بعضی
 کتب معتبره است

و نعمتی و ارایدی پادشاهلردن بریسی کا دیدی توبله کورینور که بید و لی قری
 مالک و ارایش بر مهم ایشم و اراکر بر مقدار بله بزه عاریت و دین طریقیه
 معاونت دستیک لک ایدر سک محمول مملکت ایشم و قاف اولنه
 یعنی قرض طریقیه استرم غصب طریقیه دکل که ایدری جهان بانک
 بلس قدرینه لایق دکل مبتنی ایشم بنم کی برگد بانک لیل الوده ایدر
 بولشدر متق که از از جمع ایشم پادشاه دیدی غم دکل که سندن الایا
 مالی کافرتا تاره ویره حکم زیر آخیشلر خبیلر یعنی سندن الایا
 مر دار ایشم غم دکل زیر آنی کافره ویره حکم که مر دارم داره لایق
 فالو اعجین الکاس لیس بطام قلنا بنده به شقوق المیز یعنی فیصل
 بمعنا مفعولنه یعنی خیر کاس کافک کسری و سکون لام ایلد ایچی که قابل
 بنجره لری اندن دوزر لر عجین الکاس جو د قطیفه کسید لیس اسمی
 تحتند عجینه راجعدر ضمیر بطامر بای زاید له محلا منصوب خبری
 قلنا جواب قالو سد فعل مضارع نفس متکلم مع الفیر در نصره بانک
 مضاعف سندن سدا ایدر زمتلا بر کدی و یا بر ایکی بغلفه و اصلاح ایلکده
 استعمال ایدر به به به متعلق و ضمیر عجین کاس راجعدر
 شقوق المیز لامیه شقوق شفق جمعدر اصلش مصدر در اما بونن
 یارق و کدک مراد در میز ز بانک ذای آورده نقدیمیل اسم مکان در محل برو
 معناسنه یعنی حجاجتی بر مراد خلا در بنت کر آب چاه نصرانی نه پاکست
چو در مرده میشویم چ پاکست آب چاه نصرانی لامیه در نصران شام
 بر کویه دیر لر که بو طایفه اندن ظهور ایشم ریا قوت نسبت نه پاکست
 معناسنه در چو در مرده بیانیه در بای بطیله میشویم فعل مختار متکلم و ص

این نسخه در بعضی
 کتب معتبره است

باجایه هر ریه

شودیدن محصول بیت اگر بیت پرست کافرک نویسی صوبی بک
 وکل ایست یعنی نایاک است قیرماز زیر انکلا و لشش جهودی نورم حاصلی
 مرداری مردار لیه نورم شنیدم که سر از فرمان ملک باز زد و تحت
 آوردن گرفت و شوخ چندی کردن ملک نورم و نامضمون خطاب
 از و زجر و توبیخ مستخلص کردن فرمان ملک مصدر رک فاعله امتا
 باز زد و گیر و آوردی یعنی ملک قولنه اطاعت ایلمدی و سرکشک ایلمدی
 شوخ چشم بونن یوز سر و حشری مضامنه در و یا قوف مصدر زناه و فاعله
 زجر و توبیخ بونن عطف تفسیری شکله در سر زتن معنای مستخلص
 فتحه اسم مفعول و استفعال بایندن محصول ترکیب شده که
 ملک فرماندن باشنی و دندردی یعنی سوزنی قبول ایلمدی و دلیل
 حجت کتور که باشدی و ادبش لک و کتا خلق ایلمکه پادشاه پیور
 نام مضمون خطابنی یعنی پیور دوعی مقداری مالی اندن زجر و توبیخ یعنی
 سر زتن و خصیل استخلاص ایلمه **مثنوی** بلطافت جو بر نیاید کار
 سر بی خرمی کشد ناچار بر نیاید حاصل اولماز دیمکه در تقدیری سر
 سر بونن اوج دیمکه در یعنی حدی غایتی دیمکه در شین کاره راجع
 با قوف صله فی ادات سلب خرمی با قوف مصدر رکشد فعل مضارع مفرد
 غایب مبنی للمفعول معنای سنه چکورد دیمکه در فاعلی کاره راجع ضمیر
 نامل ندر یعنی منقلب اولور نه که دیر لر شراب سر کیه چکله ی ناچار الفرض
 دیمکه و محصول بیت لطافت رفق و ملایمت ایلمه چونکه ایش حاصل اولور
 یعنی ایلمکه که در مصاحبت تمیه حد و غایتی منشر کله منجر و منقول و منقلب اولور
 حاصلی و منشر که مؤدی اولور بالضروره مر که بر خوشتن بختاید

کو غنچه

بر بختد بر و کسی شاید مر که یعنی هر کس که بر و ف صله خوشتن کند می
 بختاید فعل نفی مستقبل مفرد غایب بختایدندن ترجم ایلمه دیمکه در
 و ف شرط بختد فعل نفی مستقبل مفرد غایب بختایدندن که شتر کرد
 اسم ملک ایلمه بختلن بختد بونن اسم حکم معنای سنه در بختد
 مشتق در دین لغوی بولش شاید لایق در محصول بیت هر کس که
 کذب ترجم ایلمه اگر کس که اگر ترجم ایلمه لایق و نر اوارد در حکایت
 باز رکازی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بن و خدمتکار
 شنی در جیره کیش در بختد خویش بر دو همه شب نیاز امیدار بختهای
 پریشان گفتن که فلان نیازم تر کفایت و فلان بصاعت
 بهندستان دین کاغذ قبالة فلان زمینست و فلان چیز بر فلان
 ضمیمه گاه گفتی که خاطر اسکندریه دارم که هوای خوش است و گاه گفتی
 نه که در بای مغرب مشوش است بعد یا سفری دیگر در مشیت اگر
 آن کرده شود یقینست خرم خود بگوشت بشنم و ترک کنم کفتم آن گدا ام
 گفت گلد پارسی بچین خواهم بردن شنیدم که انجی اعظم قیمت داشت
 و از انجا گایه چینی بروم آورم و دیبای روی نهد و پولاد بختدی
 بختد و ایکنه و جلی به بختد و برده میانی به پارس و از آن پس
 ترک تجارت کنم و به دگای بشنم چندین زمین باخولیا فرو خواند
 پیش طاقت کفتمش نمائند گفت ای سعدی تو نیز بختی بگوی از آنها که
 دین و شنیدم کفتم شتر بار دوه یوکی جویره کیش بر حد است
 بر خوره نک استمید را نیاز امید فعل نفی مستقبل مفرد غایب
 آرام ایلمدی یعنی دکلندی را امیدندن انبار فتح سمره ایلمه شریک

بختی

ورنه معافانه به ترکستان با حرف بضاعه بونم به مایه معافانه
 تا آنکه قافل قاضی مکتوبی فلان اضافه ای لامبت در ضمن کفیل معافانه
 حاضر اسکندریه دیگر که حرف تعلیل هوای با حرف تنگرم هویت
 و خوش خبری به معنی اسکندریه به کتم که حرف تعلیل دریای مغرب لامبت
 میسند امشوش خبر دریای مغرب برینه دریای مغرب یا زمر متنی معافانه
 شوی دیگر دید و کندن پای و حد تل معلو مدر که متعده استعاره معافانه
 بعین ده واقع اولور بر سفر عذاید تر کرده شود ایلش اوله بکوشه
 با حرف وحدت و مکره حرف نوسل ترک تجارت مصدر ک مفعول
 اضافت سیدر که ام فعی دیگر رگر و دیدگری یکی کاف عجمه ترکی یکی
 عسل رگر و دیدگری که عرب کبریت دیو بار سیمه اضافت بیانی
 کاسه چنین بیانی در دیبای رومی ده بویل در بولامندین بویل
 بولاد چک دم ایکنه چنین بویل در برده بمانین بویل در برده
 بر چنین یعنی بر نوع آنچه در که بماندن کلور اکثر که خلقی آنی گیران
 حندان و لغدر دیگر از بین بونک کسی دیگر یعنی تشبیه
 افاده ایدر تشبیه باقیان اولندی مال خوینا فکر فاسد دیگر
 فوادات تا کید خواندن او قودی معنی بویلی که حرف بیان
 بیش زاده طاقت کفایت مصدر ک مفعول اضافه اضافت سیدر
 محمول ترکیت بر باز کانی کور دم که بوز الی دده بویکی تجارت
 انبیا به مالک ایدی ورنه حد قولله حد متکانه بر کتی بر ام
 بریشان سوز لر سولیکدن که فلان شریک ترکستانم در و فلان
 بضاعت میسند ستانم در و بوکا خد فلان ترک قبایله سیدر

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

دفلان سید به فلان کسه کفیلر گاه دیر ایدی که خاطر ام اسکندر سید ایلک
 که هوای خوشتر و گاه دیر ایدی که یوق دریای مغرب مشوش یعنی خوشتر
 کفار دن و لوند اندن بعضی شخذه دریای مغرب برینه دریای عرب
 واقعه رفت بر ای سعدی او کمن بر سفر دخی دار اگر اول سفر ایلش اولور
 بقیه عمر من بر کوشه ده او تورم و بخاری ترک این رم شیخ دیر ترک
 اول سفر قعی سفر در دیدی فارسی کوردی چنین ایلد لیرم ایشتم که
 انم عظیم قیمتی دار ایش و اندن کاسه چنین روم کتورم دوروی
 دیبای منتلم و بولاد دهنده حلیه و حلب سینه سنی بیده و برده
 یمانی فارسی و اندن صکره بخاری ترک این رم دیر دکانم او تورم
 اولقدر بونک کسی مالخولیا او قوردی که ارتق سولیکه طاقنی قائم
 اندن صکره دیدی ای سعدی سندر بر سوز سولیه اندن که کورس
 و ایشتم یعنی کورد دگدن و ایشتم کز کدن بن دیدم **نظم**
 آن شنیدستی که در صحرای غور پار سالاری بیفتاد از سوز آن ایشتم
 بیت ثانی به شنیدستی سین و توادات خبر و یا ضمیر خطای ایشتم
 دیگر در صحرای غور بیانی غور ایکی در بریسی تهابه ایلد بمن بایستند
 اولاند در بریسی دخی میسند ایلد بخار اسند در تنگ انوری شعرند
 فهم اولور پار سالار بار بای بی ایلد و سکون رایله یوگر و سالار
 اولویه دیر لر مراد بخار اسند کاروان باشی دیدگری بازار کاند
 پس بای بای عجمه بار بای عجمه اعتبایدوب بولدر معافانه
 ایدن و معافانه کنیل بر سالار دینلر ترکیب فارسیده غیب منصرف در
 تو تصرف نصکره تصرف خاص ایدوب باری بای بیلد سالاره اضافت

سالارک باری دین غریب نصر فایمیش غایت بود مقدار بضاعت
 و مطالع ایل صحیح معنایه و اصل اولاد اعراض ایلکدر **بیت**
 فاکم من غایب قولاً صحیحاً و آفته من الفهم التعمیم **سور** در و از معانی
 آت و فائز غیر بی کسی حاصلی نیست مراد در **محمول بیت** انی ایشتمش
 که صحرا ای غورده بر کاروان باشی طوار دن دوشدی **یعنی** دوشد و کین
 ایشتمش **کفت** چشم تنک دنیا دار را **یافتا** غمت بر کند با خاک کور
کفت فاعلی پارسا لا در **چشم** تنک بیانی در **طوار** کوز دیمکدر **یعنی** آج
 کوز دنیا داره اضافتی لامیه در **و دنیا دار** وصف ترکیب **مالدار**
 و خزینه دار کسی اهل دنیا و محبت دنیا دیمکدر **یا غریبه** اما بسید
 گاه ابتدای کلام و گاه مقام عطف و واقع در **خاک** کور لامیه در
 مفره طبرانی دیمکدر **محمول بیت** پارسا لار طوار دن دوشیخت
 دیدی دنیا دارک آج کوزینی **یعنی** مال طویز کوزینی یا قناعت بر اید
 و یا مفره طبرانی **یعنی** یا قناعت کوزینی طویز و یا اولد که مفره ترالی
 و ایکی نیستی ربانی باز نلرافام شعری غریب ای سلور بر ایشتمش **مالدار**
حکایت **مالدار** بر ایشتمش که بخل جان مشهور بود که خاتم ط
 بسجی طامر حالش بنیت **بیت** **دست** نقش بخلی در نهادش
 همچنان که نالی بجائی از دست ندادی و گریه ای هریره را بلغم نواختی
و شک اصحاب کرمف را استخوانی نیده احتی فی الجمله خانه و راسی
 ندیدی در کشاده و سفره او را سر کشاده **بخل** با جوف مصاحبت
 خاتم طایی بیانی **بسی** با جوف مصاحبت طامر حالش لامیه انداخت
 نرنگش **یعنی** معذور و خست نقش بخلی مصدرک فاعله و بیانیه افدا

۵۷
 سوره
 متکلم بودم

انصاف در

ضافترید ر جلی خلقی دیمکدر **چنانکه** کسر یله و یا جوف نسبت بر اولشلی
 دیمکدر **نهاده** طبع معنایه در **متکلم** تفعل یا بندن اسم فاعله و ثابت
 معنایه که جوف بیان نالی یا جوف وحدت بجائی با جوف مقابله
 و یا جوف وحدت ندادی یا جوف حکایه و گریه کدی کا بخت ضعیفی
 و رانک سکونک ای مریزه به اضافت تعظیماً در **در آج** و تخصیص
 با جوف مصاحبت **لقمه** یا جوف وحدت و تمهید جوف توسل بخواختی
 فعل نفی ماضی مفر و غایب و یا جوف حکایه **و آختن** دن **دوشتم** دی **یعنی**
 رعایت ایلزدی **کرمف** را **بیت** **آدات** مفعول اصحاب کرمفک
 سکنه دیمکدر **بیت** **اختی** فعل ماضی مفر و غایب و یا جوف حکایت
 انداختن دن **ایلمزدی** دیمکدر **در** فی الجمله حاصل کلام خانه اولامیه در
 جوف تخصیص **ندیدی** یا جوف حکایه کور مزدی **دیمزدی** در کشاده قیوسی
 اینق دیمکدر **سفر** او لامیه **در آدات** تخصیص **سر کشاده** سر بونوم
 اوست معنایه در **اوستی** اینق دیمکدر **محمول** **ترکیب** **مالدار**
 ایشتمش که بخله شویله مشهور ایدی **طامر** حالی نعمت مزین و پیر است
یعنی جوق ایدی **و نفی** تنک خستی و بخل جلیبی طبعم شویله متکلم ایدی که
 بر ایلکی بر جان دگشزدی **یعنی** یا شتم **انک** جانن عزیز ایدی **باوم** بره
 حضرت ترینگ کد لسی بر لقمه ایل او خشمزدی **یعنی** بر لقمه و بر مزدی و رعایت
 ایلزدی **و اصحاب** کرمفک **ایتنه** یکک **ایلمزدی** **ایکسک** سکر رعایت
 استحقاقی و ارایکن حاصل کلام **انک** **آوینک** کسبه قیوسی اینق کور مزدی
سفر سکنه **اوستی** و اغیبتی کسبه اینق کور مزدی **حاصلی** کسبه و کسبه
 حکمزدی **یعنی** میرج بر کسبه **انک** **ید** مزدی **بخلی** **بوم** **بیت**

اذ اذات شرطه کما فعل باضی جمع مذکر غایب در علم باینکه چنانکه می بینید
 و میگرد **فی الفک** فی حرف جر که با فعل متعلقه **فک** فاکت
 ضعی و لا فک سکونید کشتی معنائند در **لو کلام** شریف بر محدود
 کلامه متصله که بودند اول شرح حال شریکین کا دلالت اید و در متعلق
 مفصل بیانی تطویل نمودید در **محصل** ترکیب ششگانه کلامی
 ناگاه یاد مخالف کلامه مربوط در **دعا** الینی قالدردی یعنی دعا
 اکنون ال قالدردی دیگر در وفائین نیز فریاده باشد ی شول ط
 کبی که خدایه شریک اثبات اید **اما** کی به بند کلر ندم الله دعا
 و تضرع اید **لذا** اقتدا چون دینی خالص بله کلری حاله مؤمنی
 یعنی کتدیلرینی مؤمن صوبه تنم محقق اظهار اید کلری حاله عایه
 مشغول اولور **لکن** خدا املری کی اضطربند **فورتا** و بخت
 ویرد کده کنه اولی شریک اذره اولور **بیت** دست تضرع چه شود
 بنم محتاج را **وقت** دعا بر خدا وقت کرم در بقل **دست** تضرع بیانی
 تضرع تفعل باینکه مصدر در **ز** اریق اید و ب بعض نیاز اید **دست**
 بنم محتاج بیانی و اذات صل وقت **دعا** لایمیه **بر** حرف ظرف
 بقل بانک و غینک فیه لری ایله فو لقی معنائند در **که** **وی** **ایظر**
 ممره نک و بانک کمره لریله **محصل** بیت محتاج بنم به تضرع و نیاز
 الی یعنی تضرع و نیاز ایله دعا ال قالدردی **فائین** مصراع ثانی اول
 نسبت مقام تعلیلده در تضرع و نیاز فائین ویرد و کی **لکن** **چون**
 که ضرورت وقتند دعا الی خدایه **در** یعنی چین مضایقه خدایه دعا
 اکنون ال قالدردی **حاصلی** دعا دن دعا بله مراد کتدیلر سین

اما کرم و احسان و فتندم الک تو لتفکده **در** یعنی محتاج اولنله
 بر نشه اعطا چون الک اوز نماز سین **بلکه** یکی فلتفکده فصد
 حاصلی فقرا به نشه تصدق ایلر سین **پس** عاک بنم مقبول ولسون
 وقت دعا بر خدا نک دعا سنی دعا و فنی ال خدا اوزره اوله دین
 خطا سولشد **قطعه** از زرو سیم را حتی برسان **خوشن** سیم
 تمتعی برگیر **راحتی** یا **وف** وحدت و یا **وف** نیکم یا **وف** تاکید برسان
 فعل امر مفرد مخاطبه در **باینکه** ایدند ایدشد **دیگر** **الف** **نون** **دا**
 تعدیه در اصلی رسیدند را ایشمک معنائند **خوشن** و اور سیم
 کنه دی دیگر **تمتع** تفعل باینکه مصدر در **فائین** **لکن** **دیگر**
 و یا **وف** وحدت و یا **وف** نیکم بر حرف تاکید و کمر فعل امر مفرد
 مخاطب اخذ ایله دیگر در **محصل** بیت زرو سیم دن محاطره
 راحت ایدشد **یعنی** فقرا به مال بذل ایلکله آسوده حال ایله کنندک
 دخی بذل و احسان سبیله فایم اخذ ایله **یعنی** الصدقه **بزد** **البلا** و
عزیز **التم** ایله عامل اول که بودند ای فائین او لما **و انک** **این** **خانه**
 از تو خواهد ماند **خشتی** از سیم **خشتی** از زریک **و انک** **برینه** **وانک**
 یازان صحیح نسخه لره مخالف یا ز مشله **این** **خانه** **یعنی** کنه دی خانک
 مانع بودند ماندن معنائند در **ز** **بر** **مضارع** **مفارع** **ند** **خشتی**
 یا لری حرف وحدت **بکر** طوت **یعنی** فرض ایله ترکیب ده طوت فرض ایله
 معنائند مستعمله در **محصل** بیت بل که بودند کی او کت سندن
 کمر و قالیسر در **بر** **کچی** **کشدن** **بر** **کچی** **التون** **دن** **فرض** **ایل** **یعنی** **خانه** **کی** **بر**
 نقد که تزیین اید رسک غیر اید **چون** **در** **پس** **لکی** **خانه** **زینته** **صفت**

بلکه صدقات و زکوة و آخرت بولنه صرف ابله که منتفع اوله سین باله
 و رتبه قالمیه زیر انکر عد و لر کرد که سنگ موت و فونک استر
 و ممتی ایدر لر. آورده اند که در مصر افارب در ویش داشت بقیبت
 مال او تو انکر شدند و جامه های کهن مرک او بدیدند و خود میاخی بریدند
 هم در ان صفت بی را دیدم از ایشان بر باد پای روان و غلامی بری بکر
 در بی او روان با خود کفتم آورده اند. روایت ایمنشردیم که در افارب
 اقربانک جمیع در اصدقا صد نفک جمع اولدوغی کی در ویش اضافه
 بیاید و در خای معجک نفک فنی و زای معجک مشدد له در قیونی دانک
 بوکنه دیر لر سمور و سبحان و بقی هم جوانه سم کر کینه دید کمری کی
 و میاخی دالک کسر بله و میا ط مصر ده اطوفان الما جه جلید برید
 فعل با ضی جمع غایب ر که بیلر یعنی بچند بیلر با دپای اتک صفت کردند
 و صفت ترکیبی در بل انقی دیکدر روان صفت با دیا و ریور کن
 معناسنه روان صفت مشهور در غلامی یا قوف و حدت بری
 بیکر و صفت ترکیبی در بری بوزلی معناسنه روان صفت مشهور
 غلامی یا قوف و حدت بری بیکر و صفت ترکیبی در بری بوزلی معناسنه
 علامه دویدند بلخی دیکدر در حصول ترکیب روایت ایمنشردیم که
 مصر ده فقر اقربانی و ارایدی انک مالینک بقیه سبل یعنی در یاده کنه
 غرق و لان مالدن غیر بله یعنی اولد بیلر و اسکی لیا سدر بی انک اولسی سبل
 یر تدیلر بونن ایهام و ارفد بر و قو و میاخی بچند بیلر هم اول غرق
 اولدوغی صفت ده انکر دن بریسی کور دم بر یورده انک از رنن و از بخی
 بر بری بیکر قول یلوب کیدر کن کنده دیدم قطع و هم که کرده باز کردی

کوسند
 سحر

فرزند
 سحر

بمان قبیله سیوند. و ده واک فنی و مای اصلیه ایل اداست حسرت
 و غایب در واه ده دیر لر. مرده اولی باز گیر و کردیدی فعل حکایت
 مفرد غایب دو نیدی یعنی کنه دنیا به کلیدی با قوف صل میان قبیله
 لامیه قبیله او رتاسنه و اراسنه دیکدر. پیوند خصم و قوم معنی
 محصول بیت حرف که اگر میت گیر و د نیدی یعنی اولوب دنیا به کلیدی
 قبیله سی و اقربانی اراسنه حاصلی مکرار حیات بولوب قبیله سی و پیوند
 ابله سابقا کی اختلاط ایلب. و در میراث سحر بودی. و ارثان راز مرک
 چیت وند. و در میراث مصدر کن مفعولنه اضافت سحر اسم
 تفصیل قیرق و مشکر کن دیکدر. و ارثان فاعل زد در ارثات
 صل زای مفرد من تفصیل معناسنه در مرک خوشا و خیز مصدر
 فاعله اضافتی قبیلندند. خوشا وند اسم جمعدر اقربا معناسنه
 مفرد مقام من و مستعمل در حصول صفت اگر مرده ند کوبی
 کنه کلیدی و از نکره میراثی ردایمک خصم کن موندن قیرق
 و مشکر کن اولور دی یعنی مال جانندند پس مال بر مک همان جان بر مک
 سابقه معنی که میان ما بود. استینش کشیدم و کفتم. با قوف
 مصاحبت سببیتی منضمین سابقه معرفت لامیه معرفت بودند.
 اشنالوق معناسنه در یعنی گچش اشنالوق سبیل که قوف لبط
 میان ما لامیه حصول لکیت یورغات از زره سوار اولان خصمیل
 گچش اشنالوق سبیل که از زره و ارایدی یکینی جلد م و دیدم بیت
 بخورای نیک سیرت سهر م در کان بکون بخت کرد کرد و بخور دی
 نیک سیرت و صفت ترکیبی در خوشحوی معناسنه سهر مرده اضافتی

بیانیه در نیک م دیکدر زیرا اصلند چنانی آنچه به دیر لر سره مری
 کا عطف ایندرا سلوب غم مخالفی باشد در کان اصلند که آن در که
 حرف تعیل نکون بخت و صف ترکیبی در نونت کسری و کاف و جیمیک
 خیمد باشی اشاعه دیکدر در معین مشتاک در لرافتعال با بدن ایشم
 فاعله رجم و ستاییری نونت ضمیمه او قور لر بس بضم النون ک
 و ستاییلن ایشم بد بخت معناسند در کر کر کاف اول
 عجمی و مکرور در و ثانی عری و مفتوحه در جمع ایلدی دیکدر در نخورد خانک
 حتی و و او ز سیمد فتحه قافیه ضرورتی چون در وزن ضرورتی چون دین خطا
 سولیش محصول بیت ای ای نویلی الی مرد زیر اول بد بخت جمع
 ایلدی و سیدی یعنی چونکه اول بد بخت سیمک پیش اولدی ای نیکدر
 پس بی نوش جان اولسون حکایت صیا ضعیف لامای
قوی در دام از دستش در بر بود و رفت صیا ضعیف بیانیه در
 ادات تخصیص مای قوی بیانیه در حرف صله دام بون آخ معناسند
 کوسن شبهه دیر لر طافت ضبط مصدر ک مفعولنه افیا قوی
ضبط ک مصدر ک مفعولنه در لامای پسند غالب امد
 خبری در حرف تاکید ر بود فعل ماضی مفرد غایب قیدی دیکدر
محصول ترکیب صیا ضعیف قوی بالق یعنی ابری و قوتلی
بالق بخشند دو شمی ای ضبط ایلمک طافی اولدی یعنی ضبط ایلمک
لامای اکا غالب کلدی واخی النون قایدی کتدی قطعه شد غلا
که آب جوی آرد آب جوی آمد علام بر شد بون رفت
معناسند در علام بون او غلان دیکدر و یا حرف و صد

نیکدر

افاد و طاقت
 ضبطان نداشت
 ماضی و غایت
 و دام از دستش

حرف بیان آب جوی لامیه جوی ارمق علام برک مقدم مفعولید
محصول بیت او غلان کتدی که ارمق صوبن کتوره یعنی ارمق صوبن
کتوره ارمق صوبن کلدی و او غلای کتور دی لامای دخی یعنی اغ کتور
کبی دام مر بار لامای وردی لامای این بار رفت و دام بر بار بون
کره معناسند در محصول بیت آخ مر زمان بالق کتور ردی یعنی
بالق اولاردی لامای بو کره کتدی واخی ایلمدی یعنی اغ قایدی کتور
دیگر صیادان در ریخ خوردند و لاما متش کردند که چنین صیدی در دا
افراد دوستو استی نگاه داشتن گفت ای برادران چه توان
کرد که مر ار وزی بنود و لامای بجنان روزی مانن بود در ریخ در
کسر به مشهور در لامای حسین معناسند ضمیمه ایله ده کلمه حرف
دیکدر در ریخ پید یلر یعنی حیفند یلر که حرف تعلیل چنین صیدی
یا حرف و حدت بو جکین بر صید دیکدر و او حرف حال تو استی
فعل نقی ماضی مفرد فخاطب نگاه داشتن حفظ ایلمک یعنی ضبط
این ملک مر ار وزی بای اصلیه ایله رزق و نصیب معناسند
ایکچی رو زین رزق و نصیب معناسند اولمق جایز و بای یک
یوم معناسند اولمق جایز محصول ترکیب غیر صیاد در حیفند
و انی لامایت ایلمدی که بو جکین صید دا که دو شدی و ضبط
مالک اولمک دیو دید ای قور دا شهر ایلمک کرک که نم
نصیب دکل ایدی و لامایت نم نصیب اولمق و غیر کی نصیب قالمش
ایدی بای یعنی بجلی و یا در یاده دیری که کوتی قالمش ایدی
یعنی دخی اجلی کلمه مش ایدی حکمت صیاد بی روزی در دجله لامای یک

و مایه ای بی اجل بر خشکی میبرد. **محصول ترکیب** نصیب نرسد صیاد و جلاده
 مایه ای خود تراز چو قلغنگ مقامی آید و اجلسه مایه قرارده اولم زیرا
 گاه اولور که صتیاد شبکه سندن بالقلری قرارده و وکر و بعضی
 طابلق کنه صوبه و شوب خلاص اولور **حکایت**
 دست و پا برین قرار یابی را بکشت صاحب لی برو بکشت
 و گفت سبحان الله بانه از پای که داشت چون اجلسه قرار سید
 از بی دست و پای نتوان است که بخت برین اسم مفعول در و یا
 حرف و حدث و مفعول ف تو سل قرار با فرق ایقلی دید کله ری بوجله
 و یا حرف و حدث و را ادا مفعول سبحان مصدر لغز لغز
 بر فعل مقدم را بکشد بری مایه در انزه معنا سنده یعنی انزه اندن
 اکثر مقام تعجب مستعمل در بونوع کی کی قرار حرف تاکید کر بخت
 بونوع کر بختن معنا سنده در **محصول ترکیب** برالی و یا غی کلسش
 کنه بر قرار یابی فعل ایله بر صاحب دل و زینه او غادی دیدی
 سبحان الله بیکت یا تعبد که طوله ردی یعنی بیکت یا غله که انک و ار
 ایله چونکه اجل بر خدی برالنر و یا قسردن قاجمغه قادر او لمادی یعنی
 خلاص بولمادی **مثنوی** چو آید ز بی دشمن جانستان بید و اجل
 پای هر دو وان بی بونوع آر و معنا سنده در دشمن جانستان بیانی
 جانستان وصف ترکیبی در جان الیجی معنا سنده بکشد فعل
 مضارع مفعول غایب اجل فاعلی و پای مدمه مفعولی و وانه افت
 بیانی **محصول بیت** چونکه ارددن جان الیجی دشمن ایرت یعنی کله
 اجل بلیجی مر دکت ایباغین بغارشو بیکه بر آدم ادا مایه قادر او لماد

حاصل

حاصلی او بکشت و قتی کله کده دشمنان خلاص بولماد در اندم که
 دشمن بیانی رسید کمان کیانی نشاید کشید دم بونوع وقت
 و ساعت معنا سنده در که حرف رابط صفت بیانی بری بر
 اردنجه کمان کیانی بیانی سلاطین ماضیه نک بر قسمنه کیانیان دیر لر
 اولوری کینه و آخری اسکندر برین دارا در نشاید فعل نفی مستقبل
 مفعول غایب لایق دکل دیکدر بونوع عدم امکاندن عبارتند
 کشید مفعول معنا سنده در زیر مضارع مقارند در **محصول**
بیت اول دمن که دشمن بری بری اردنجه کله ایریشه کمان کیانی
 حکمت ممکن کل یعنی نرسد تقدیر که کمان کشش زور باز ایسه الی
 ایانی در تر شو بیکه کمان چکمه قادر او لماد کمانی کمانه تخصیص
 ایله ی ذرا انکرک کمانبری هم الی و مسم قانی اولور آیمش و انکر
 جمیعاً کمان کش اولور آیمش نه که بعضی انوار بکنم ذکر اولنمش
حکایت ایله ی را دیدم همین و خلعتی در بر همین و مرکب
 نازی در زیر و نصیب مصری بر سر کسی گفت ای سعدی چه کوزه می بینی
 این دیبانی معلم برین حیوان لایعلم کفتم خطی ز ششت که به آید نوشت
 است ایله ی با حرف و حدث و را ادا مفعول سبحان فیل ازنی
 او زده سیمز دیکدر دشمن بهالی دیکدر ز بر آیمش قیمت معنا سنده
 است از ی غولی ت دیکدر بعضی نسخه ده مرکب غولی دشمن قصب
 مصری ایریشی ایکت و ارغی کمان دن طوقنوب بر در لوالا بجز در که مصرک
 نازه جوانلری و لونانی باشند صاره الان را ازین مستعمل در و یا
 معلم بیانی معلم اسم مفعول را فعال با بدن مراد طراز در که اولنمش

لباسه ان نشان ایدر لردی او موز لر نه و کوسلرنه اما بوزمانن
 بهجور و متر و کدر اما آل عثمانک بر ایلرنه اچ او غلانی استعمال ایدر
 حاصلی ایدن بهار شکله یعنی کل سنبلی و نقل و غیره یی ایدر لر پس
 نو پرن بر پاره در که ایلکی و موزده دیکر لر دینلر طرازی بلر ایش محمول
 ترکیب بر موز ایلدی کور دم او زرنه اغریهای خلعت التلن عربی ات
 و باشنه قصب مصری بر کسه بکا ویدی ای سغدی بجه کور رسین
 دیبای معلم و مطرزی بوجوان لا یعلم ولا یفهم او زره دیدم بر چو کین
 التون صوبیل یازلشد **ر بیت** قد شابه بالوری حار عجلأ جسد آل خوار
 قد حرف تحقیق شابه فعل ماضی مفرد مذکر غایب مفاعله باندن باق
 صله وری واک ویر آنک فتح لر یله نی دم دیکدر حرف فعل
 متعلقه تقدیر بر ایلر و مفعول به غیر صریح و حار لفظاً مرفوع فاعلی
 عجلأ قیاس مرفوع اولی ایدی حار دن بد للعله لیکن قرآندن اقتباسه
 دلالت ایلک ایچون نصب ایلدی **ایرا** آنه منصوبه مفعولشکل
 ایلر فعلندن اما بوننم جایز در که دینلن کسی حکایتله اوله و جایز در که غنی
 تقدیر یله اوله و جسد ابدلدر عجلأ ذلک خوارله مقدم خبر و خوار مؤخر
 مستدا و جمله اسمیه صفت جسد در خوار خای مجعنه تک ضمیه
 اوزینه دیر **محمول بیت** مذکور ایلدی کاه حماره تشبیه ایلدی
 و کاه بغره تحقیق جاریتی آردم مشابه اولدی **اعنی** بوزاغی جسدی که صغر
 آوازی صاحب صدر حاصلی صغر آوازی بوزاغی جسدی حماره تشبیه
 مشابه اولدی **قطعه** یاد می توان گفت بیان میوان مکر در اعه و
 دشتار و نقش میزنش باوق صله آدمی انسان گفت مقصد

مفاسره

مفاسره در مانند فعل مضارع مفرد غایب در مایه ندن بوز دیکدر
 لستین دن وین خطا ایلش **مصرع** فعل تقدیر و تانیخ وار تقدیر می توان
 گفتن که یاد می ماند این حیوان در اعه واک کمر طلسان دید کوری
 لباسه در که بوز مانوع بهجور و متر و کدر **دستار** بوننم دلبسند
محمول بیت دیکدر و لمر که آردمیه بکوز ر حیوان مکر طلسان لستین
 و نقش و شکل بیرونی یعنی حقیقت انسان دیکدر و انسانه بکرم مکر
 صورت نظام رسی بعضی شیخه مکر برینه بحر و شمش بکوز در مکر
اسباب ملک مستی او که هیچ خبر نیالی حلال و خوش باوق
 کرد کاف عجمک فحیدر فعل امر مفرد مخاطبه مکر دیدن جکرین طولک
 دیکدر **ملک** مستی بیاید **محمول بیت** جمیع دوار لغی ملکدر یعنی
 بخش و بخش ایلد که هیچ بر نشسته شی حلال بولیم سیمین قانندن غری
 یعنی فانی حلال و سایر اسباب املکی جمیع خوار **قطعه**
 تریف اگر متضعف شود خیال مبر که با کاه بلس تشبیه خواهد شد
 متضعف تفعل یا بندن اسم فاعله و متضعف دن که فاعله نقیض قوتد
 که حرف بیان با کاه پای عجلأ بوننم مرتبه مراد در بلندن اضافی بیاید
 شد مقصد معنای سینه و **محمول بیت** تریف اگر ضعیف
 اولور سه خیال ایلتمه یعنی ایلد حاصلی حال طوتره که آنک بلده مرتبه
 و عالی منصبی ضعیف اولیس **یعنی** تریفک و جودی و یا امر
 ضعیف اولمقله تریفک مرتبه سینه ضعیف و نقصان کلمه
 کنه تریف تریفدر و در استانه سیمین کیمج زرد و زرد
 کمان مبر که مینو دی تریف خواهد شد استانه سیمین

با حرف مصاحبت میخ زده بیانیه در دزد فعل مضارع
 غائب و وزنندین میخ زده در دزد و وزنندین میخ زده
 و یکمک ایل میخ زده بعضی شخذه زنند و شد کنه بو معنایه
 شریف بونع غریز و مقبول معنایه در محصول بیت و اگر کش
 اشکی التون اکثر یله میخ زده یعنی بو قدر احوال استیاب مالک
 اولور سه طن ایلکه که بودی شریف و غریز اولیسه در یعنی مال اولک
 بو قاعله بودی مغرور و مکررم اولیسه **حکایت** دزدی کلدالی
 گفت شرم نداری که از برای جوی سیم دست میشم در این
 گفت محصول ترکیب تراوغی برد بخردیدی او تا نکر عیس که برار به
 مقدار بخمش چون الکی مر الجفک او کینه او را در سن لحن دیدی
بیت دست دراز می از بی یک جبه سیم به که می نکر انکی و سیم
 دست دراز تقدیری دست دراز که دندار کس دست کرد نکست
 مفعول اولی و دراز ثانیسی پس دست دراز و صنف ترکیبی در دین
 عتد و اصل اولیاش بعضی شخذه دست درازی و دشمن یا ایلکه بو
 تقدیر و صنف ترکیبی اولور بی پای عجمک فحیدر ادات تعلیل کرد
 حقه ششی قلیله تن عیار تدویر در فعل مضارع جمع غایب تقدیر
 ضرورت وزن اکنون در کسه لرد میگرداند آنک کاف غجل در ممدن
 التي حصته دن تو حصته ویر لرد محصول بیت بر حقه کش اکنون ال
 او وزن ایلک یعنی ال او ز قش بکر که کسه لرد و آنک کش اکنون
 و یا با رم داند حاصلی و غریقی آدوب ال کسلکدن و یلنجکات
 بدو سب ال صاع قالمق اولی در بو تده لی بغن معنایه در دین قسطا

دزدان میگویند

سولیش

سولیش **حکایت** مشت زنی را حکایت کنند که از دم
 مخالف بجان ام بود از خلق فراخ و دست تنگی بغفان نکایت
 پیش بر برد و اجازت خواست که غم بوارم تا مکر بقوت بازو داند
 کامی بکف ارم **مشت** زن و صنف ترکیبی لرد بومر ق اور کجی دیکلد
 بونک اصلی بود که مشت زنلک بر فند که صناع باش بر ماتن سبای
 و وسطی بیند الود و حصول النع بر تنه پیر ایدر و مطرق او یونی کبی وینا
حاصلی صناع الینی مطرق برینه استعجال ایدر و بو طایفه بو فند اول قدر
 اومان ایدر لرد که صناع الینک مر بر منی خیاره دو نمشد در تخصیلم زمانده
 شام شریفه بر قاج سمرقندی طالب علم کلدی و بعضنک بو فند
 بر مقدار چهار تی دار ایدی مسافر لرد در دیو بونلری منجیک حمانه
 ایلندک ایچ و ده بر مقدار در لرد کن صکره حمانک دیواریته اول قدر
 مشت او ز دیکر که قابل تعمیر دکل مکر انواع اومانلرندن بو بر نوع اومان
 ایش و بر کره بونلری ربو جابنده سیره چقاروق حین مصاب
 بر زمانی بر ضعیفی سنده قالمق بر مقدار او دنیا لم دیدی قالقدیلر
 و او دنیا یرق اول ضعیف توانانک قولانعی تو کینه بر مشت او ردی
 همان دیه سی و ستمه کلدی و کوم کوک اولدی بز بر قاج روحی
 طالب علملر ایدک خوف ایلدک که اولدی دیو اما انلر هیچ
 النما دی و قالقدیلر اول مضروبی او دیکر عقلی باشنه کلنج **تیس**
 مشت زنی زور باز له تفسیر اندیلر تعبیر ایش **کله** با حرف و حد
 و زادات مفعول در مخالف زمان غیر مساعددن عبارتند
 اضافت بیانیه در خلق فراخ بویل در خلق نقطه بین بوغره

دیر لر و فارسیه کلو دیر لر کاف عجمک فتحی و ضمید فراح فاشی و کسریه
 ککش دیکدر و اسع معنا سینه کثرت اکل عدم قناعتن کنایت در
 دست تنک وصف ترکیبی در و یا خوف مصدر ال طار لغی دیکدر
 صفا اید معنا سینه حاصل افلا سدن کنایت در دست تنک کثرت
 تنید ایدوب اضافت له او قیانه تنک طبع ایستار بقفان با خوف صلی
 تقدیری به فغان آمن بود در شکایت پیش بدر برد بغض نشو در
 و شمش شکایت برید که خوف بیان غم سفر مصدر ک مفعول
 اضافتی در تا خوف تعلیل مکرر ف ثانی تا اوله که دیکدر با خوف مصداق
 قوت باز و مصدر ک فاعله اضافتی در دامن کام لایمه در مجازا
 و یا خوف حدت یا خوف تنک مراد اتکینی دیکدر با خوف صله کف ال
 آیه سید مراد ال در مجاز و سل طریق ال در فعل مضارع میکل و حل در
 اله کتورم دیکدر بعضی نسخه به جنک دوا شمش محصول بر آیت
 بر مشیت زلی حکایت بد لر که در مخالفتن یا نه بخش ایدی یعنی جانندن
 اوصاف شمش نه ار او شمش ایدی و کیک بوغردن و ال طار لغدن فغانه
 واضطر ابیه شکایتی باباسی قسته ایلدی یعنی بابا سینه حالندن
 شکایت ایلدی و اجازت دلدی که سفره نیست این رم اوله که
 قوه باز و یله مراد اتکینی اله کتورم دیو بیت فضل و هنر ضایعست
 نمایند خود براتش غرور دیکدر باشد تا خوف توقیف در مادم
 معناسنه محصول بیت فضل و هنر ضایع در مادم که کور نموده و یا
 کور تر میله لر لزوم و تعدی طریق مضارع ثانی تمیل طریق و افعلا
 پس خودی قور لر قوسی ظاهر اولما عجز و مسکی از لر لر زیر از مکل

در دست تنک
 کثرت
 دیکدر

حال

قوسی زیاده اولور حتی زلفه و کاکله و کیسویه مشکس دیر لر بو معنایه
 اعتبار ایلد فشد بر بد لر گفت ای لیسر خیال از سر بدر کن و پای قناعت
 در دامن سلامت کش که برز کانی گفته اند دولت نه بکوشید
 چاره کم جو شید نسبت خیال محال بیاینه پای قناعت لایمه در
 مجازا دامن سلامت بویله در کش فعل امر مغر و محاط بر کشیدن
 که خوف تعلیل کوشیدن در شکایت دیکدر یعنی سعی ایلمک کم
 بونک کبی بر لوده اضطراب و مشقتن عبارت در محصول کرب
 باباسی دیدی ای او غل خیال محالی یا نشکدن چقار یعنی اخراج ایلد و
 پای قناعتی دامن سلامت جک یعنی ممکن اولدوغی و کلو قناعت
 ایدوب اضطراب و مشقت دن سالم و آزاده اول زیر اکابر
 دیشلدر دولت و سعادت سعی و کوشش ایلد و کل یعنی چالشمغل
 دولت ال و بر خرماد امک جانب حقن عنایت اولینه پس چاره
 اضطراب و مشقتی بونک ایلمکدر یعنی صبر ایدوب بحضور او لمقدر
 بیت کس نتواند گرفت دامن دولت به زور کوشش بی فایده
 است و سیمه بر روی کور گرفت مصدر معناسنه در دامن دولت
 لایمه در مجازا کوشش بی فایده بیاینه در و سمر و اوک فتحی و سینک
 سکونیل بونم راستی مراد در که دیشی اهل قاشلرینه جکر لر ابروی
 کور بیاینه در زیر بونم کور عدم ابرودن عبارت در اعمی معناسنه
 دکل یعنی بر و نک قلی و لیا یخ ابرویه راستی جکمک فایده و بر مز
 شراح کورک بو معناسنه تعرض ایلمک کلرندن معلومد که کوری
 اعمام معناسنه اخذ اید لر محصول بیت کسه دولت انگنی زور

طومغه قادر در کل یعنی قوت باز و بد دولت و بر مغز زیر ابروی کوه
 و سیم حکمت کی بی فایده در دولت و سعادت سعی جانب حق در غایت
 اولیای نبی **بیت** اگر بهر سر مویت هم دو صد باشد، همزگار نیاید چو
 بد باشد، هر با حرف طرف سر مو لا مته قل او حی دیگر در، همز دو صد
 ضرورت وزن اکنون تقدیم و تاخیر و تنش اصلند و دو صد هم در
 محمول **بیت** اگر هر بر فلک او حده ایکی یوز منکث اولو سه من ایشه
 کلم یعنی فایده ایلمر چون که بخت و طالع بر اثر اول یعنی طالع ماسعه اولی
 همز فایده **بیت** چه کند زورمند و از بخت باز وی بخت بر که
 باز وی بخت، زورمند زوری دیگر در، زورمند اوالت بخت
 پس زورمند و وصف ترکیبی در دین خطا ایشه و از دین بخت
 و صف ترکیبی در نفس طالع علی دیگر در، زورمند ک اضافه بیاید
 باز وی بخت و باز وی بخت لامیه لر در مجازاً، محمول **بیت** در لی
 نفس طالع لویه ایلسون یعنی نیمه قادر و نیمه مالکد ر طالع ایشه
 مصرع ثانی مقام تعلیم در، زور طالع باز وی یکد ر قوی باز و دین
 طالع قوی اولیای نبی باز و قوی فایده ایلمر، بوا یکی بستی بر کرده طن اید و
 مشوی باز ندر غیب بی شخص ایشه، بر گفت ای پدر فواید سر بسیار
 از زهمت خاطر و جذب فواید و دیدن عجایب و شنیدن غایب
 و تفرج بلدان و مجاورت خلایق و تحصیل جاه و ادب و خرید مال و
 و معرفت یاران و تجربت روزگار ان چنانکه سالکان طریقت
 گفته اند، فواید سفر لامیه دیگر در جذب فواید مصدر رک مفعولنه اضا
 تفرج بلدان فایده حکمت یعنی فواید تحصیل املک دیدن عجایب

این بیت
 در شرح
 این بیت

و شنیدن

و شنیدن غرایب ایکی سبیل مصدر رک مفعولنه اضا فستید و تفرج بلدان
 مصدر رک مفعولنه در بلدان بانک ضمیمه بلد ک جمیع در شهر لر دیگر در
 مجاورت مفاعله باشند مصدر در در خلایق اضافه مفعولنه در ساقط
 کنی خلایق خلایک جمیع در تشدید لامله فرید مصدر ریمی ماله اضافه مفعولنه
 و معرفت یاران مصدر ریمینک مفعولنه اضا فستید تجربت تفرج
 باشند مصدر در زور مفتعل اللام اولیای نبی مصدر ری حذف املک
 سماعی در فاعل روزگارانه اضا مفعولنه در روزگار ان الف
 و یون ابله جمع اولی خلاف قیاس در محمول ترکیب پس دیدنی پدر
 سفر فایده لری چو قدر خاطر سرور ندن و جذب فواید دن و منصب
 و ادب تحصیل دن و مال و مکسب زیاده لکندن و یارانی
 بلند دن و روزگار لر تجربه سندن شود که طریقت سالکری پیشد
 قطعه نمایه دکان خانه در کردی، مرکز ای خام آدمی نشوی تا و توفیق
 مادام معناسنه، بدکان با حرف طرف در حرف تا یکد کرد و کاف عجب
 کسریه و رانک فتحید، رهن معناسنه در و یا ضمیر خطاب نشوی فعل
 نفی مستقبل مفرد مخاطبه در، محمول **بیت** مادامکه دکان و خانه ده
 رهن معناسنه یعنی اندر له مقید سن مرکز ای خام کسده آدمی اولیای نبی
 یعنی مادامکه دکان و خانه ده سبب جقوب غریبه کفر سن مرکز خام فلک
 کفر و انسان و لمر سن، برو اندر جهان تفرج کن، پیش از ان روز کفر
 بروی، برو فعل امر مفرد مخاطبه یکد، اندر رهنه نک فتحید
 ذات طرف در، کز اصلند که از ایدی، محمول **بیت** و ارجهان
 تفرج ایل اول کوندن اول که جهان کن کید رسین یعنی دکان دن و

و او دن چقوب و ار عالمی سیر اید اول کوندن اول که عالم فایندن باو
 کید رسین یعنی اولمزدن اول پدر گفت ای پسر منافع سفر برین منط که
گفتی بسیار است و لیکن پنج طایفه را مستند اول بازار کالی که با
وجود نعمت کمندت غلامان و کثیران دلاورین و شاکردان جایگاه
و مهر و زینبهری و مهر شب بمقامی و مردم بتفرجکاهی از نعم دنیا متمتع
شود و منافع سفر لامینه منط نونک و میمک فخری رید اسلوب دیگر
بعض نشی ده بسیار برینه لی شمار و دشمنش پنج طایفه را آدات
و یا آدات تخصیص فتد بر بعض نشی ده مسلم برینه سین و تاکه
آدات خبر در واقع اولمش پنج طایفه را است دیش بعض شرح بویله
یا زمش بعینه و بعضی افزا ایش که بخت اولینه بریای صید
ایراد ایش یو لیکن یا نموده اولان نشی مذکور شاد حاکم نشی
یا زمش غایت صحیح نشی در و انده افزا ایلد و کی یاردن نام و
نشان بوق پس معلوم اولد که بانند و واقع اولان یا زیاده تقسیم
ایش و یا بعضی افزا ایش و بویله اعتراض حق و واقع اولبور
اعوذ با قد من نثر و آتفسنا و من شبات اعمالنا بعض نشی ده اول
برینه نخستین و اقد در بازار کالی با و وف و حدت که وف ابط صفت
با وف صاحب سستی متضمن و جو دفت لامینه کمندت قدر
دیگر غلامان دار دکت مقدم مفعولی در و کثیران کامعطف الف
و نونک جمع اولد قلمی ذوی العقول دن اولد قلمی کوندن بعض نراج
غریب دن نقل ایدوب کثیران کثیر کات جمع در دیش صکره کات
الغریب دن نقل ایدوب دیش کثیر کات جمع و کثیران کثیر کات جمع

و موجود که کثیران کثیر کات جمع اولد دیش و بعضی کات نصبت ایدوب
 بو که بو کت بردن اسناد جهل اید و خیلی بریشان کلمات ایش
 غلامان اولد بر که حرفی ایراد ایلین حق معنایه و اصل کال ایش
 دلاور و صف ترکیبی در آویریدن لختن اصمقد راما استعمال
 تعلق معناسنه در کول تعلق ایلد و کی سنه لوده استعمال
 ایدر لور بو دن غلامان و کثیران نه صفت واقع اولمش اشتراک
 طریقی شاکردان جایک بیانیه در و غلامان و کثیران معطوف
 شاکردان کردن خدمه مراد در یعنی خدمتکار جلشی دار و فعل مضارع
 مفعول غایب مذکور مقدم مفعول لری و بازار کانه راجع کتند
 ضمه فاعلی بشری با وف ظرف و یا وحدت بمقامین بویله در
 بعض نشی ده مردم برینه هر کظه و دشمنش بتفرجکاهی بویله
 نعم دنیا لامینه نعمت دنیا دیگر متمتع تفعل یا بندن اسم
 فاعل و فاین بنی معناسنه محصول ترکیب پدر دیدی لری
 بو اسلوب او زده که سن بیان ایلد کت سفر فایند لری و یا
 بش طایفه به سبک در اول کیسی بر بازار کاند که نعمت و قدر
 وجودیله دل آویر جو انلری و جاریه لری اولد و چایک خدمتکار لری
 داخلی اولد هر کون بر شهرده و هر کجی بر مقام و هر کظه بر اسم انک
 دنیا نعمتکندن فاین لده قطعه منعم بکوه و دشت بیان و بیت
هر جا که رفعت خیمه زد و خوابگاه ساخت منعم اسم فاعل و افعال
با بندن صاحب نعمه اطلاق ایدر لری حاصل ایل دولت دیگر
عنی معناسنه اسم مفعول طوبی قینی فخل قید ایلین تصرف ایش خاص

بیع و شرا ایدر ایش حتی بوزمانی برکند تک ظلمدن بعیر الیها اول
 مملکت کون بوزیدر لیر **بش** شنه شایدن مخفقد **دور** و آجایز معاشنه
 اول بادشاه مذکور قضیه جایز کورد و چون دل کوندن افر و التونه شنه
 دیدلیر **بش** اثر احک بونم انواع پریشان اقول الزات و اولیاسون که
 نقتدی قضیه او قاندر مانده فعل مضارع مفرد غایب **بما** نیدن بکرنک
 دیکدر **مات** سنندن دیندر خطا ایلدیر **که** حرف رابط صفت **دور** حرف
 دیار **عزبت** بیاینه شین ضمیر شریف و ایدر **تاتاند** فعل نفی مستقبل
 جمع غایب صاقون لیر **دیکدر** حاصلی اعتبار لیر **دیکدر** محمول بیت
 جاهل اکابر زاده شهر و ایدر بزرگانی اول بادشاهت فلم و ندن خیری یارده
 هیچالمازلر **سیوم** م خوب دوی که درون صاحب لایان بی لطف
 میل کند و صحتش غیبت کشانند و خدمتش منت دانند که گفته اند
 اندکی جمال به از بسیاری مال و دوی زیار هم دلهای خسته است و کلید
 درهای بسته **سیوم** بش طایفه نک و چلبی خوب رود وصف بزیار
 کوزل یوزلو معناسنه **و** یا حرف وحدت که حرف رابط صفت **دور**
 صاحب لایان لامیه صاحب دل سکون یا ایلدیر و وصف ترکیبید
 اما کز ناید لامیه **دور** حاصلی بونک کیدر یکی و جمله او قنور و الف و نون
 ادات جمع **دور** صله محالطت مفاعله باندن مصدر در و تا ایلدیر
 عجم اوزره مطول یا زیلور و تلفظ اولور و اختلاط و محالطه فرشتقد را و ایدر
 لامیه در میل کند مفعول صریح و محالطت غیر صریح و جمله فعلیه خبر مستند
 که در وندر **محصول** ترکیب و چلبی بر خوب دیدر که صاحب مرکب دوی
 انک اختلاط و یا انکله اختلاطه میل ایدر و صحتی یعنی مصداق صحتی بکرنک

دقلمنی

و خدمتی منت یلور لیر که اولور دیشدر **دور** اندکی جمال یا ی مصدر را یله و اضاف
 از اجن جمال بسیاری مالدیه بویلدر **بمعینه** حاصلی جمال از لغی مالک چوقلغند
 بکدر **دور** ایدر دوی زیار خسته کو کلر م حیدر **دور** و بفلو قبول مفتاحی کلیدی
 کاف عربک کمره معینه تحصیل بیدر خطا ایلدیر **دور** ایدر افضل **قطعیه**
 شاید انجا که **دور** دعوت و دعوت **دور** در برانند بقهرش بدروما در خوش
 شاید بونک کبی بر لوده محبوب معناسنه **دور** و اگر کوردن مخفقد
 بفهمش شین ضمیر معناده برانند مقیده **دور** محمول بیت محمول اول
 که کیدر **یعنی** مکرره که کیدر عزت و عزت کوردن و اگر آنی کیدر
 آتاشنی و اناسنی یا نلر ندن قهر لوده سور لیر **دور** حاصلی کم اولور
 اکا اتالیق و اتالیق ایدر **دور** و س در ادراغ مصاحف دیدم کلام
 این فمالت از قدر تو می بینم **بش** بر بای عجم ایلدیر و تحفیف را یله لفظ
 مشترک در قنادله یکک **بش** انا بونم یکک م ادر قنات دین
 خطا سولدی **دور** ایدر مصاحف یکک قنات قنات **دور** و دوی بهر
 یلور بونک استی تشدید ایلدیر قید ایدر ضرورت و لرن چون دیو
 وزن طبعه مالک **دور** کلر ایش **دور** بینه بوزاندر معنای جاننده ناظر اولور
 ایش اورا و مصاحف لامیه مصاحف مصحفک جمع **دور** و غیرت
 نام نبت تاسی کبی اسلوب عجم اوزره مطول یا زیلور و مطول
 تا لری تلفظ اولور **بش** ضمیر خطاب اعتبار ایدن غفلت ایش
 بش یا ی **دور** بیلدیر **دور** معناسنه **محصول** بیت طاوس بیکک مصحف
 اورانی ار اسنده کوردم **دور** که فار تا او غلا تخفط و س بیکک مصحف
 اورانی ار اسنده قویغندر **بش** مصحفک و رقلری اوزره طاوس قنادنی

در مصحفی
 در مصحفی
 در مصحفی
 در مصحفی

بودم دین ای کوره مشن کوریک کت دیدم بوم تبه و منزله بوم مقامی
سنگت قدر کردن و حد کردن زیاده کوردم یعنی کرم و معزز مقام
لایقک و کلد ر کففت خاموش که هر کس که جای دارد که بی باقی
دست نداشتن مشن خاموش فعل ام مفود محاطب اسم اول میگرد
که خوف تعیل جمال یا خوف تنگ نداشتن مشن ضمیر معناده بگفته مفید در
پیش تقدیرند بند آرد برینه نونله نداشتن باز نکر با لکه صبح نشو ره
مخالفت یا ز منکر اگر چه تا و بلاد معناده و برکت فایده و محمول است
حقیر بشیخ بیور بر بر ط و سیدین بویل و بنجه دیدی اسم زیر ام که کت
جالی دارم نه این قور یعنی کتند را و کینه ال طو نماز لر یعنی ان کت
و منع ایلم بلکه هر کس کل بری جانم دیر لر زیور اصاحب حسنه هر کس
طالبدر **نظم** چون در پس موافقت و دلیری بود اندیشه نیست کرد لر
از وی بری بود هیچ شرح بویکی بستی ز باغی دیو یا ز مشر حال بو که ربانیکت
بحری معین بخور نهایی بوده بحر مزاج اقسامند یعنی بحر مضارع احزاب
و رباعی بحرینه قریب رفت بر دلیری یا خوف مصدر بری بونع نزاد معنی
محصول بیت چونکه پس ده موافقت و دلیر لکت اول یعنی کونک اول و
اختلاط لایق و فایده لغم یو قدر اگر با باسی اندن نیز اول و سده زیر ام
اکا با بالنور حاصلی هر کس کت کسی فرزندان جانم او غل دیر او کوهرست
کو صدقش در میان مباحش در بنیم را آنکه کس مشتقی بود او ضمیر است
سابقه پس را بعد و ماستد آرد و کوهر خبری کو فعل امر مفود محاطب
کو بنه بدن گفتن دن و بندر خطا سوبلدی صدق دن مراد با باسی
شبه طریفه مباحش فعل نهی مفود محاطب اوله و بیکدر در بنیم

شول

شول بخوبی دیر لر که بر صدق یا لکوز اوله اما ایشان بنیم با باسی اولیا
دیر لر و حیوانان اناسی اولیا نه دیر لر و جاد اتل نظری اولیا نه دیر لر
محصول بیت اول پس کوهر در سوبل صدق اراده اولیا سون یعنی صدق
مطلوبه کلد ر کت لر زیور بنیم هر کس مشتقی اولور و یا مشتقی
یعنی هیچ کس دلیری یا باسی سوبل استمر یا لکوز استر نه که صبوحی
بیور ر بیت پدر زانابه بی عمر او ان شیرین پس بنیم اطمینان بودی
که او را بی پدر بنیم چهارم خوش داری که از جوان و مرغ اطمینان
باز دارد پس و سبیلت بن فضیلت دل مردمان صید کند
و از باب معنی بنام دمت و رغبت نمایند چهارم دور و بخشی بش
طایفه نکت خوش او از وصف ترکیبی و با خوف و خدات که خوف
رابطه صفت جویان مصدر در جری بگردن یعنی ضرب ناقص یا
افق معنای سینه طرانه مصدر در طایفه دین ضرب یا نکت
ابوف بایندن او چق دیکدر باز دارد و القور یعنی مانع اوله
با خوف مصاحبت و سبیلت شول سینه در که انکله غیره اوله
یعنی غیره یقین اوله طایلی تطویل اسلوب عجم او زده در فضیلت
معرفت از تقلف در لر و تاینه مد کو رکبیدر دل مردمان لامیه
و کت کت مفعول اولی و صید ثانیه سیار باب ر بکت جمعیدر
اصحاب معنای سینه معنای اضافه است لامیه در با خوف صید معنای
مفاعله بایندن مصدر رند بیکت دیکدر یعنی مصاحبت مفاسنه و
اضافت لامیه در و رغبت نماید مفعول صریح و بنام دمت غیر صریح
محصول لر کت دور بخشی آواز در که صوبی اقمقذن قونشی او چق دن

منع ایلمه حضرت داود پیغمبر که از یابی پس بوفضیلتک سید سید
 خلقت کو گنجی شکار ایدر دار باب معنی آنک مصاحبته غنیمت کو متر
 بیت سماعی حسن الاغانی من الذی حسن المثنائی منع سبک
 فنی ویمکت سکونیک قولی معنای در بای مشکله اضافت لایمه در و
 تقدیر بر امر فروع مستند و جایز در که سماعی و اصغای معنای مستند اوله
 اشتمک و در حکمت دیکر پس ف مقدره متعلق اوله صفت
 مشبهه افانیه اضافت صفتک موصوفه اضافتید را غانی جمع اغنیه
 که غنا معنای مستند اوله پس اغنیه جمع غنا در دین کند ی زعمیل سوبلش من سماع
 استفهام محلام فروع مستند از اسم اشارت محلام فروع خبری الذی
 اسم موصول حسن جمیل فاعلی ماضی مفرغ غایت باشد ی دیکر زمری
 جمله فعلیه اوابدن محلی یوق صل سید الذینک والذی صل سید
 محلام فروع صفت زاد المثنائی جمع متشابه در یکی قللی سازه دیر لایمه که
 مثال جمع مثله را که آوج قللی سازه دیر لایمه مثالی حسنک مفعولید
 دسکون یا ضرورت وزن یکن در محصول بیت بنم قولی کوزل غنا لایمه
 و یا خود بنم سماع و اصغام کوزل آوزه مقیده در یعنی میل کوزل آوزه در
 یکم که یکی قللی سازه چار یعنی اکانه اعتبار مقصود بود که کوزل آوزی
 سازه ترجیح ایدر حاصل بنم میل حسن صورت در سازه دکل علی الخصوص که قللی
 سازه دیکمک حرامد را مفعول ثانیک تحقیقندن مراد حسن صورت در دین
 مستند مرادی بلش **قطعه** بر خوش باشد آواز نرم و حسین
 بکوش و یغان مست صبح آواز نرم بیان وین آواز که ممکنه
 باوق صد کوش قولی و یف باده مصاحبی الف و نون ادات جمعه

یعنی

و کوش

کوش و یغان لایمه مسته اضافت بیانیه و صبح لایمه صبح مصدر
 صباح و قمتند اچلین شرابک اسبیدر دین مخالف سوبلش محصول است
 نه خوش و لور میشتی این آواز صبح مستی و لایان و یفلر قولی غیب
 یعنی قولی غریبه لطیف کلور به آوزی خوش است و از خوش که آن حفظ
 نفست این قوت روح آن روی خوبه اشارت در و این آواز خوبه محفل
 روی خوبه ن خوبه آواز یکدر ز بر روی خوب حفظ نفسد و آواز خوب
 قوت روح در حاصل حضرت شیخ آواز خوبی روی خوبه ترجیح ایدر لیکن
 فیه یافتم بنم پیشه وری که بسی باز و کفاف حاصل کنده این بنم دی
 از بهر نان ریخته نشود چنانکه در مستند آن گفته اند بنم یعنی مذکور طایفه
 بشخصی پیشه ی عجمک کسر به صنعت دیکر و در می و اوک فحیدل ادرت
 نسبتد علی معنای مستند او نه یغالی دیر لایمه و اوله علی کل حال صنعت دیکر
 یعنی اهل صنعت و یا قوف وحدت که قوف رابط صفت باوق و محبت
 سعی باز و مصدرک فاعله اضافتید را کفائی باوق وحدت نام و تغیل
 آب روی لایمه بهر مانم بویل در ریخته نشود و کلش و لیان سبک
 دو کلید محصول بیت بشخصی بر اهل صنعت که سعی باز و بیل بر کفاف حاصل
 ایلمه نام آنک ایچون یوز صونی دو کلید حاصلی جوه و کدایه محتاج اولیه
 شویله که غفلا دیشلر در **قطعه** کر به نوبی رود از شر خوش سخی و محنت
 نرد پیمنه دوز باوق صد غری باوق وحدت و سخی باوق مصدر پینه
 به دیر لایمه پینه دوز و صف ترکیبی در دوز بدندان رودک و نیزک شایع
 طریقی فاعلی در لغت حسنه به دیکر دیکر اما استعماله ایکی دیگر
 محصول بیت اگر غریله کید رسد یعنی دیار غربته کند ی شهر ندن شدت محنت

[illegible]

५६

خاطر دیکد **ر** داعیه باعث دیکد **ر** طبعیه اضافتی اسم فاعلک مفعولش
اضافتی **ر** و عینه اضافت صفتک موصوفه در بی بهره کی نصیب دیکد **ر**
باقوف مصاحبت خیال باطل بیانیه در **ر** قف صله در اما معنا سینه جهان دنیا
دیگر دخی دیکد **ر** معنایی داخلی که و دین سوزی که و دن اکل المیش محصول
پدر در بر بونجلین صفتی که بیان ایلدم سفرده جمیعت خاطر سبید **ر** و کو کجک
در لکه باعث **ر** اما اول کسه که بوجله دن یعنی مذکور بش طایفه دن و لما یوب
جمیعیندن کی نصیب اوله سیاحت جهان باطل خیال و فاسد له کید
و دخی کسه نام و نشان ایشتم **ر** یعنی بخ اوله و غنی کسه طویلاز **ر** زیرا که مشهور
و نامدار کسه دکلر که اندن خبر المی ممکن اوله **ر** قطع **ر** هر آنکه کردن گشتی
بلین او بر خاست **ر** بغیر مصلحتش رهبری کند ایام **ر** کردش اسم مصدر
کردید ندان دوش دیکد **ر** کیتی به اضافتی لامیه در **ر** کیتی کاف عجمک
کسر یله و یای اصلیه ایلد جهان دیکد **ر** باقوف صل و کین کاف عجمک
کسر یله عداوت دیکد **ر** او به اضافت لامیه در **ر** بر خاست قالقدی یعنی
قصد ایلدی باقوف صل و غیر بون خلاف و عکس معنا سینه در مصلحت
اضافتی لامیه در **ر** بهر قولا غوز بقدر **ر** بهر کندک مفعول خبری و بغیر خبری
و ایام فاعلی محصول بیت مر اول کسه که عالمک تبدیل و تغیری یعنی
انقلاب احوال عالم آنک عداوتنه قیام اید و یب قصد ایلدی ایام
و روزگار آنک مصلحتک خلافت و عکس **ر** اکافو لغوز لق اید **ر** یعنی
اکام ادینک خلافت دالت اید **ر** کمو نری که در آشیان نخواهد دید
قضای بر دشت باسوی دانه و دام **ر** کمو نری کو کر چین و باقوف و حد
که حرف رابط صفت و باقوف بیان دگر دخی دیکد **ر** آشیان

خواهد دید دیدن معنا سنه کور میسر در یعنی کور یک میسر اولیا میسر در
 قضا مستدرا می تا حرف تا کیدی حرف استم ارشین کبوتره راجع در
 تابونن ابی معنا سنه در با حرف صله سوی جانب دیکدر در دانه انشا
 لامیته در دام بونن طوز اقی معنا سنه در محصول بیت بر کبوتر که
 داعی اشیا نلی کور میسر در یعنی کور یک میسر و مقدر اولیا میسر در
 قضای آسمانی انی دانه و دام جانب انی ایلدر یعنی شکار اولور و حاجی
 انی یا اوجی اولور و یا مرغ شکاری اولور بر کبوتر گفتی بدر قول حکما
 چه گونه تخلف گفت کنیم که گفته اند زندق اگر چه مقسومست بسباب
 حصول آن تعلق شرطست قبل اگر چه مقدر است از ابواب دخول آن
 اخر از واجب است با حرف صله اسباب حصول آن لایمیه در
 اسباب سببک جمیع در تعلق آن مراد مباشرت در ابواب دخول
 آن لایمیه محصول ترکیب بر بابا سنک جوانم دیدی حکما کت
 قولن نه وجهه مخالفت این بین که دشمن در زندق اگر چه مقسومست یعنی
 اندلوم مر کسک زندق تعیین اولمشدر و لیکن ایک محصول یک سببک
 مباشرت شرط در یعنی عقل مباشرت اقتضا ایدر بلا ده اگر چه مقدر در
 اما اگر داخل اولی ابواب اسباب بندن اخر از واجب در قال الله تعالی
 ولا تألفوا بائدا کالی حاصلی بونک کسب مقتضیات عقل در نص
 زندق اگر چه بدی کان برسد شرط عقلست سنن از درم اگر چه خدا
 اگر چه که معنا سنه مستعمل لفظ در پس اگر ی ادات شرط و جندی
 کم خبر و معنا سنه اعتبار ایدن خبر خدا ان کی بوفنه خدا ان و تو فلی
 یونمخش محصول بیت زندق اگر چه که سبکان و بی شک ایرشور یعنی

مقدرا
 مقدر

مقدرا

مقدرا اولان زندق البته مر حیوانه کلور و اصل اولور لیکن عقلک تم صید
 قولردن استمک یعنی اهل دنیا دن رجا ایلک اقتضا ایدر و در چه
 کس بی اجل خواهد مرد و نور و در مان از درم مر د بونن مردن معنا سنه
 مر و فیک و رانک فیکه لریل کتد دیکدر فعل نهی منفرد محط
 در حرف صله در با معنا سنه در مان از درم لایمیه عی از درم لایمیه
 ثعان دیرلر محصول بیت اگر چه که کسبه اولیسنه در یعنی کسبه
 بی اجل و لم اما سن از درم اغزنه کتد یعنی هلاک و بحق برده
 درین صورت که منم با بیل دمان برنم و با شیره زیان بنجه در افکنم
 مصاحبت اینست که سفر کنیم که این پیش طاقت بی نوابی ندارم
 یا حرف صله و با حرف مصاحبت بیل دمان قوتی و هیبتی فیل نریم
 اور درم و یا اور بشم جنک ایلکه قادرم دیکدر با حرف صله
 شیر زیان بیانیه زیان یرنجی حیوانانک صفتندند و کور کرمش
 و غضبه کلمش دیکدر و که حرف تعلیل ازین پیش بونن زیاده دیکدر
 یعنی نمان کیر و طاقت بی نوابی لایمیه در بی نوابی قدر است بی زاده بیانیه
 و یا حرف مصدر محصول ترکیب بوضو رت منم یعنی بوقوت زور و بوقوت
 زنگش که منن و از قوتی و هیبتی قبل کندم اور درم یعنی کالی پرواشت
 اور درم و یا ایلکه صواشته قادرم و شیر زیان بنجه براغورم یعنی ننگ بنجه خوشا
 قادرم اگر چه که اول بنجا و از مقول ما مبر در پس مصاحبت اولدر که سفر ایدم که بوند
 ازین نوابی لایمیه طاقت کتورم قطعه چون مرد در قنادر جای مقام خوش
 دیکر چه غم خورد همه آفاق جای دست در حرف تا کیدی قنادر فانک کسیر و ضعیف
 دوشدی دیکدر بونن ایرلدی معنا سنه در جای و مقام عطف تغییر

نخست اضافه است لامینه دیگر یا لایه دیگر و اتفاق بودن اطراف معانی
 بجای اولامینه محصول بیت چونکه اینی کشی کندی مقام و وطنند و دوست
 یعنی مفارقت یا دیوب ابردی دخی نه عمیر زیرا جمیع اطراف عالم آنک مقام
 و مکانی در اینست هر نو آنکری بری می رود در ویش هر یکی که شب و صبحی است
 بری با قوف صد و با قوف وحدت محصول بیت کجی هر غنی بر سر آید و آید
 کید و هر کس کندی اوین کید را مادر ویش کی کس هر برده که کجی کندی یعنی
 کجی فراکتی با صدی آنک نرانی در قاضی کجی کندی و بی زده طو تر ساند
 یا نور فالور یعنی جمیع عالم اکا نسبت برابر در این بکفت و محبت
 خواست و در اع کرد و در ان شد و در هنگام دفین شنیدندش که می
 محصول ترکیب بود کور قطعی سوبلی و ممت دلیدی و بابا سینه و اع
 ایلدی و کندی کتکت و قنتم استند بکر که سوبلی یعنی بوی و قور
 بیت منور که بخش نباشد بکام بجای رود کشند اند نام منور
 اهل کمال دیکدر منور معنای سینه و برکی که سابقا کدی که حرف
 و لبط صفت بکام مراد کجی دیکدر بجای با قوف صد و با قوف وحدت
 و در فعل مضارع مفرد غائب و یا فعل ام مفرد غائب کش کاکت فتحید
 زیرا ضمایر ک با قبل بود لده مفتوح اول و پس ضرورت زن ای چون ایما
 و آسا کش اول و پس کسر کافله اوقیان خلاف قاعده اوزده او قور
 که حرف رابط صفت و با قوف تعلیل و سینه منور و راجع در مفاه
 نامه مقید در نایش تقدیر ندم محصول بیت اهل منکر ایست طالعی مراد کجی
 اولینه یعنی اکا که بخت دولت مساعد اولینه بریره کید و یا بریره کتسون
 که آدنی بنمیز و یا بنمیز حاصل نام و نشانانی اکلاز و ایشد بریره کید و یا خود

ویدر راسم

در خلاف

خلاف سمت کید که نام و نشانی چقیه و یا کتسون که نام و نشانی چقیه
 برسد بکجا را کی که سنگ از صلابت او بر سنگ می آمد و آوازش
 به در سنگ نمی رفت تا حرف انتها الی معنای سینه برسد فعل
 مضارع ماضی مفرد غائب یعنی ذهب الی ان وصل یا خود حتی وصل با
 حرف صله کتا را ب لامینه و با قوف وحدت که حرف رابط
 صلابت شدت یعنی بکاکت و قتی لایق اوید اضافه است لامینه در
 و ضمیر آن را جعفر و می کجی کیدی آید حکایت حال ماضی در و آواز
 ضمیر نه آن را جعفر و با قوف صله قور سنگ عری فرسخ دید کندی
 که آون یکی بیک ایق بری مقدار بنه دیر لرزیم رفت حکایت حال
 ماضی در کید ردی دیکدر و محصول ترکیب مشت زن کندی
 تا بر ضویه ایریشوب یعنی بر صویک کتا رینه که صلابت شدت
 وحدت و یا نند ان طاشش طاش اوزده کلور دی یعنی او کت کلان
 حاشری یو الردی نه که بکشد اقربولا رکت نشاندند و آوازی بر
 میل مقداری بره کید ردی یعنی خوشی و جفله سی بر میل مقداری
 بره کید ردی بیت سهملین آنی که مرغابی در و ایمن نبودی
 کمترین موج آسیاستنک از کجا رس در بودی سهم فار سیده
 معنای سینه در معلوم اول که آخری میم اولان کلمه یا آوازیست
 داخل و ملق مراد اول که اکثر یا بر کاف عجمید نو بسط آید و از عمکین
 و مملکین و شرمکین کی اما مطرد دکل زیر عین ده دیر لک کاف بر
 پس عمکین اصلند عم اکندر دین سهوا ییش زیر الف محمد و ده
 لغت نین خذنی جایز دکل و علی الخصوص که سهملین ده اول ملاحظه

عزیزش هم

در قافیه ایجابی

لما تبد فاسد در تامل ند و سهملین قور فنج دیمکره آلی با حرف وحدت له
 حرف بیان مرغالی آورد کرد و این معنی است در کمترین تبادلات
 تفصیل و یاد نون و ات نسبت است به سبک در کرمین طاشی در
 حرف ثاکید و بودی را ده فتح و ضمه لغت را با حرف حکایه محصول بیت
 بر قور فنج صوابی که آوردن این کلمه ایدی یعنی آوردن که صو
 قوشید و اول صوبیک صلابتند و شدت حمانند ن اینچنین
 یوزمک خوف ایدردی میا داک صوطو پار لب دیو اک کو چاک مؤ
 در کرمین طاشی که رند ن کو تو زردی حاصلی در صوبکی و ناطونکی
 طاشد قلند شدت و صلابت ایدردی کرده می در دما نرا دید که هر یک
 بقراضه در معبر سینه و زخمت سرفست جو نرا دست عطا شد
 زبان ثابرت شود چند آنکه زاری کردیاری نکر دند و گفتند که روی کا
 عجم خیمه ویای وحدت بر بولک در دما نرا را ارات مفعول که حرف
 بیان یا حرف مساجت سببیتی متضمن قرصه قافک خیمه و تخفیف
 رایسل التون او فاغنه دیر لکه قایم سیج ریزه زردیمکله تغییر ایدردی
 ظامر اچ مراد در و الا التون او اخی معاملات جاری دکلره آخرین
 یا حرف وحدت و همزه حرف توسل همزه حرف وحدت در دین فطط
 سوبیش معبر لغت ن ساهی لغت ن معبر کشتی گذرگاه دیشی یعنی
 کمیتی که خلق صودن کچور را اسکا ارتقای قری کی اسم الت در ذنی
 اوزده در اول کچد کلری نیره معبر دیر لکه اسم مکان اوزده دست
 عطا اضافت بیان در و بر مک الی یعنی هیچ بر ننه مالک دکل
 ایدی که معبر اچ ننه ویره زبان ثاب بیا نیه یعنی کچی به دعا و ثنا ایلد

برگشت

بر گشت و اچدی یعنی ملاجی مده باشلدی زاری یای اصلیه ایلد قرضه
 یای مصدر دین بودی بلز ایش یاری یا حرف مصدر محصول بیت
 مشت دن صونک کتارینه ایر شد کور بر بولک مرد می کور دیکه
 بر بر لسی بر قراضه سبیلده یعنی بر قراضه اچ تیلد معبر ده او تو مشلر
 ایدی و سغاسیا بن بغل مشلر مشت زنگ عطا الی بغلو ایدی
 یعنی اچوت کشتی نه ویر مکله سینه مالک دکل ایدی ملاحه ملح و ثنا
 ایلکه باشلدی اول قدر که فریاد و فغان ایلدی یارلق و یولده ایلد
 ایلد یلر با صلی مر حمت و شفقت ایلد یلر و دید یلر بیت
 بی زرتو الی که کنی بر کس زور و زور داری بزور محتاج نه بی زرت
 التوسل نتوانی فعل نفی مستقبل مفرد مخاطب قادر دکل سببیتی
 نه یا ضمیر خطاب و همزه حرف توسل محصول بیت زرت نه کسه
 زور ایلکه قادر دکل سن اما زرت واریه زوره محتاج دکل سن
 حاصلی قوت و زور له مراد حاصل اولما ز لیکن زرت واریه
 ظلم و زوره محتاج دکل سن زیرا زرت یلر جمیع مصالح حاصل اولور
 ملاجی مروت از و بخند بر کردید و گفت محصول بیت
 ملاجی مروت اندن خند ایلد یعنی کولمیکله دوندی یعنی غره بنک
 طریق ایلد بوکا توجه ایلدی و دیدی بیت زرت داری نتوان
 به زور از دریا زورده مرده چه باشد زرتیک مرده بیار زورده مر
 لامینه و نای رسمی مقدار معناسنی فاده ایدره مکشاله و یکجا همه کبی
 بر ییلق و بر ایلد دیمکره بوندی ده بر املق دیمکره یعنی آدم
 مقداری داون آدم قوی مقدار محصول بیت انجک یوقدر یعنی

در

در

چونکه آنچه و بولک یو قدر در یادن زور که کتک و لما زادن کشی
 زوری مقدار ی نه اولور و بونن نه فاین و بر بر آردم لک آنچه کتور
 یعنی بر آردم لک اجرتی مقدار ی آنچه کتور زیرا در یادن قوتنه کتور
 معبر ایله کتور در یا بویور دخی مبالغه طریقه دیر زیرا در یا جاری اولما
 مکریم اسکدار بوقاری کبی بریر اوله قوتنه جواز از این طعنه
 دل هم برآمد خواست که از و انتقام کشد کشتی رفته بود اواده
 که اگر بدین جامه که پوشید ام قانع شوی دریغ نیست ملاح طمع
 کرد و کشتی را باز کردانید جواز اذات تخصیص طعنه لغت
 لغت نیزه ایله او را مقدر اما بونن خاطر طوق مقدر بهم برآمد محضو
 و منقبض اولدی دیکدر کردانید دوندر دی دیکدر زیرا الف
 و نون اذات تعدیه در اصلی کردیدند و دنگ دیکدر محضو لک
 جوان ملاحک یو طعنه سندن کوکلی منکسر و منقبض اولدی ایله دیک
 ملاحدن کینن ال کشتی کتشی ایله ی آواز و بر دی که اگر بود گفتانله
 که کیشم قانع اولور سکت دریغ دیکدر ملاح طمع ایله ی و کشتی
 کیر و دوندر دوندر دی بیت بدوز دشره دین و هو شمتند
 در آرد طمع مرغ و مامی بیتند با حروف تاکید دوزد فعل مضارع
 مفرد غائبه دوزیدندن دنگ دیکدر دوزیدن دین دینلر
 زائد سولشله شتره شنگ و رانک فتحه لر یله غلبه حوصه در لر
 صفی شتره کلور فرق وزنی او زره علم باندن نای اصلیه ایله انافاسی
 نای رسمی سنگند و اوقمض جائز در بدوزرک فاعلی در دین هو شمتند
 لامیه در حرف تاکید آرد فعل مضارع مفرد غائب طمع فاعلی محضو

صرحی

صرحی و مامی اکامعطوف و بیسند غیر هم می محضو بیت فاعلی لکنک
 محض کو زنی دیکر بغیر حاصلی کوراید و طمع مرغ مامی بندن کتور یعنی دوز
 حاصلی طمع سبیل باغه کز قنار اولور بیت لک دست جوان ریش
 و کربیان ملاح رسیده او را بخود در کشید و بی محابا فر و کوفت
 بارش از کشتی بدر آمد که کشتی کند همچنان در کشتی دید پشت
 بگردانید مصاحبت ان دیند که با او مصاحبت کنند و با حوت
 کشتی مصاحبت نمایند چند انکرا اولقدر که یعنی همانکه دیکدر دینست
 جوان لامیه جوانک الی دیکدر با حروف صله ریش رانک کسر یه بونن
 صقل دیکدر کربیان معطوف در ریش ملاحه اضافت لری لامیه در د
 مبتدا رسیده خبری او را ملاجی دیکدر بخود با حروف صله کند و یک کشید
 چکدی دیکدر بی اذات سلب محابا مفاعله باندن مصدر در اصلی
 محابا تدر تا اسلوب عجمه اوزره محذوف اولمشدر زیرا مفاعله
 ناقصندن بایی حذف ایلمک قاعده لریند در یعنی بی باک و بی
 پروا دیکدر بی میل توقف دین بولغنه قونی بو عیش فرو بونن
 اذات تاکید در کوفت کاف عریک ضمیده دو کدی یعنی ضرب
 شدیده ایله ضرب ایله که حرف تعلیل پشتی پشت پای عجمک ضمیده اینه
 دیکدر با حروف مصدر مطابرت و معاوتت معناسنه در همچنان
 ملاح کبی دیکدر در کشتی درشت اری دیکدر عریک خشن بر لر خانک
 فتحی و شینک کسر یه با حروف مصدر رعا دیاوز لقا در حاصلی کونک
 با او جوانک دیکدر با حروف مصاحبت اجرت کشتی مصدر رک فاعله
 اضافتی در مصاحبت مفاعله باندن مصدر در لغت مساهله در یعنی

اسانلق ایا یونن و ساج و جوم د لک معناسند در پس مختار صحاح المساج
 المسامله و ساج و اسامه و ادین احوال الیش حصول ترکیب همانکه جوانک
 الی ملاحت صقاله و یقاسند ایرشدی انی کنده نه جگدی دلی بردا و
 دو کدی یوله اشکی کبدن کوردی بونی دد کدی و کنی کبدن طشره کدی که منظر
 و معاوتت ایلیه مذکور یکجی که خشم و حدت کوردی پس از دوسن جوردی یعنی
 فرار ایلدی آمدی مصلحت الی کوردی که انکله مصاحبت این لردکی نولونیل
 جوم د لک این لرد ساج کوسره ر مشوی جو بر خاشن بی تحمل بیار
 که پسلی بسند در کارزار بر خاشن پای خجک فتحی و ضمیمه و رانک
 سکونیل صواشدر حرب معناسند که حرف تعلیل سهل سینک فحمله و سکون
 نایل آسان دیکدر قولای معناسند و با حرف مصدر پس معنای سهولت
 دیکدر در کارزاری لامیه در کارزار کاف عریله حرب و جنگ امعنا
 محصول بیت چونکه صواش و جنگ کوره سن تحمل کنور یعنی تحمل و صبر
 زیر آسولت و رفق جنگ و حرب قیوس بغیر حاصلی ملایمت یوله این
 جنگ و جدال مانعدر لحاف سن ایجا که منی سینه نه در نرم را تیغ نیز
 نه در فعل نفی مستقبل مغر و غایب راده تشدید ضرورت زن اچوندر
قافاک فتحی و تشدید زایل عوب ایرشید بر مبالغید اسم فاعلی و از کله
 ایا یونن ضرورت وزن اچوندر از انحقق نرم اضافت نیانه در و را
 ادات مفعولدر نرم نونک فتحی و رانک سکونیل یوشق دیکدر تیغ نیز
 بیانه نیز نونک کسر یله ایی دیکدر کسین معناسند محصول بیت
 لطافت و ملایمت ابله شول برده که سینه و عا کور و سبن زیر امینق
 ایرشیمی کسین فلج کسر حاصلی رفق و ملایمت بیشق ایک کسید و غادر

و سینه کسین فلج کسیدر که اکا کارایلر بیشین زیبالی و لطف خوشی
 توانی که پسلی بوی کشی بیشین زیبان و صف ترکیبی در طنلو و لای دیکدر
 و با حرف مصدر در دل طنلو لغز دیکدر خوشی با حرف مصدر توانی فعل
 مضارع مفرد مخاطبه بر که حرف بیان پسلی با حرف حدت با حرف مصاب
 موی یا حرف و حدت کشی یا ضم خطاب یعنی کشی فعل مضارع مفرد
 مخاطبه محصول بیت بیشین زیبان لغز و ملایمت و خوش لغز یعنی ایله
 قادر سبن که بر پسلی بر قلله جلوب بر سن یعنی رفق و ملایمت سکا
 متقاد اولور یوله قوتلی و زوری جوان ایکن حاصلی ملاح مدار ایلمشت
 زنگ نی سندن خلاص بولدی به غدر ماضی در قدش افتادند
 و یوسه بیت اتفاق بر سر و رویش دادند و یکشی در آورند و روا
 شدند تا بر سیدرند به سرتوی که از عمارت یونان در آید بیت
 ملاح کشت کشتی را خلی مست بلی از شما که دلاور ترست و مردانه تر و زور
 باید که برین ستون برود و در سیمان کشتی بیکر و عمارت کنیم
 با حرف مصاحبت سبیتی متضمن غدر ماضی بیانه در حرف صل
 قدمش شین جوان را جعدر یوسه با حرف و حدت و ممره حرف
 توسل با حرف مصاحبت اتفاق نونک کسر یله مفاعله بابنک مصدر
 ثابتنی در به کشتی با حرف صل در آورند اذخالی ایلدیلر روان شدند
 کتدیلر دیکدر نا حرف انتها با حرف صل ستون سینک و تانک
 ضمیر لریله دیرک دیکدر یو یی عمود درک در و با حرف و حدت که
 رابط صفت عمارت یونان فرمان و لایتنه در لیکن اول و لایتنه
 مذکور صوکی صویو قدر مکر افلاتون بکار دید کله صواوله لیکن

دل بیانه امر بلکه بر بیوک مغاره به دو کلو حاصلی بو کجا یک بر اسی
 شبهه دن حالی دکلر استاده طور مش یکدر مراد دکلر طور مقدر
 حالکی یا حرف تنگیم که حرف رابط صفت دلاور و صفت ترکیبی در
 آوریدند بهماره دیر و ترا دات تفصیل باید کرد دیکدر که
 حرف بیان برین ستون بو ستون اوزره دیکدر رسمان کشتی
 لایمه کمینک ایسی دیکدر تا حرف تھیل محصول ترکیب کجی غدر
سبیل دیکدر یعنی بولی کشتی به المایوب طعن ایله کتری سبیل
ایا نختنه دو خدیله و بر بجه بوسه نفاقل باشند و کوزینه و بر دیر
 یعنی با شین و زین و کوزین او بدیلر و کمی به کتور دیر یعنی کیم
 قویدیلر و روان اولوب کتدیلر و بر دیر که ایر شنج که یونان سندن
 صوایح دیکدر بکلوب طور مش ایدی ملّاح ویدی کشتیه خلل
 ضرر و از یعنی کمینک بوز غون یزی وار که اصلاح اولمغه محتاج
 بریکوز سندن که بهادر در کرد و مر داندر کرد و زور و زور کرد و مر
 ملاحت بوسوز سندن جوانی مغرور ایلمکدر اوله که کند و سندن
 ظلم سوزنی طوته پس کرد که بو ستون اوزره واره و کمینک
 این طوته ناکیم کیمی عمارت و اصلاح این لوم یعنی خلل ضرر نی
 دفع این لم جوان به خور دلاوری که در سر دالت از خصم دل
 اذره نند شد و قول حکم را کار نفمود که گفته اند هر که را رنجی
 بدل رسالتی اکو در عقب آن صدر راحت برسانی از یاداش
 ان یک رنج ایمن میباش که پیکان از راحت بدراید و از در
 دل بماند ماور مصاحبت سبیل متضمن غور دلاور لایمه

و یا حرف مصدر که حرف رابط صفت خصم دل ازره بیانیه کوکلی
 انجمنش خصم و یا کوکلی انجمن دو کی خصم نیت شد قیر مدتی یعنی
 پاک و پروا چکدی کار نفمود ایش بیور مدی یعنی ایش اید مدی و عمل
 کتور مدی که حرف بیان هر کرا را اذات تخصیص مرکبک دیکدر حرف
 ربط مقدر در یعنی که حرف رنجی یا حرف وحدت برالم دیکدر بدل یا
 حرف صلر سالتی فعل ماضی مفرد مخاطب و الف و نون اذات تعدیه
 ایر شد رک دیکدر در حرف ظرف عقب بوند ار دو صوک معنی سر
 برسان فعل مضارع مفرد مخاطب و الف و نون اذات تعدیه در
 فعل شرط و افعول ایر شد رک دیکدر باداش بای عجمیده خرا و عوض
 معنای در آنه اضافتی لایمه در ایمن میباش خرای شرط در که حرف
 تعلیل پیکان با و کاف عجمیده مر نه دیر راحت جیمک کسر یاره
 دیر بدر ایده طشره کلو یعنی حصار اذادلم دیکدر بر شین مقدر در
 از ارش دیکدر ضمیر پیکانه را جعد محصول ترکیب جوان بهادر
 غور دیر که باشند ایدنی خصم دل ازره دن ایمن میدی یعنی باش
 جکوب قیر مدی و قول حکمانی کار بیور مدی یعنی سوز لرنی عمل کتور مدی
 که بیور مشدر در مرکبک که کوکله ایر شد رک اول بر رنجک جزا
 و عوض سندن ایمن اوله زیر ادمن یاره دن حصار امارج و الم
 کوکله قالور پس اندن حذر الملک کرکفته که دیش بیست
چو خوش گفت بکاش با خیلش چو دشمن خواشیدی ایمن میباش
 بکناش با و کاف عربیله با اذات صلر بکناش و خیلش شاه نامه
 نه کو داولان یکی نهیلوان دلاور رک اسمید ماور اذات تعلیل خواشیدی

فعل با ضی مفعول مخاطب طر مالدی دیکدر را بکنند ن کما تدر محصول بیت
 مصراع ثانی مفعول بکننا شد یعنی بکنناش جلتناش نه خوشی در
 یعنی الی دیدی یعنی الی دیدی چونکه دشمنی طر مالد کنانک مکرند این
 اوله قطعه شوالین که تنک دل کردی، چو د سدت دلی تنک آید
 مشو فعل امر مفعول مخاطب اوله دیکدر را که خوف تعلیل تنک دل
 و صف ترکیبی در قیاس تنک دل یا ز مقایده لیکن مپستی
 بواسطه که کردی کاف عجمک فحمله فعل مضارع مفعول مخاطب
 اولور سین یکدر را کردید ندن ضرورت معناسنه دلی با
 وحدت با خوف صله تنک طر دیکدر را اصطرا بدن کما تدر
 محصول بیت خطاست عام طریقیل بیور این اوله تنک
 اولور سین یعنی کو کلک طر یلور و یخضو را اولور سین چونکه
 المکن بر کو کل طر له یعنی چونکه بر کسمه تنک کو کلنی انجند که البته
 سند یخضو را اولور سین انجور سین، ثم احک بعضیسی
 مصراع ثانی جمله شرطیه و اولی جزائیه طومش و بعضیسی بعضی
 جزا مقدر در دیش زیر اثر طر اوزره مقدم اوله لیکن
 ایکسنگ بیل چو لفظی ادات شرط طومقد ر سوزند نظر وار
 زیر اثر چون بونک کی بر لده ادات تعلیل ر ادات شرط
 دکل و جزا شرط اوزره مقدم اوله از دین ضبط عشوی ایش
 زیر اعدم تقدم علمای نحوی قمتند در اما اهل منطق و اهل
 فوس قمتند اول اعتبار بوقدر قیاسل، سنگ بر باره
حصار من که بود که حصار سنگ آید، سنگ من فعل تنک

نکته در این

مقدم

مقدم مفعول صرخی و بر باره غیر صرخی باره پای رسمیه حصار دتوا
 باروده دیر لر، و بعضی نسخه ده باروده دوشمن حصاره افت
 لامیه در من فعل نهی مفعول مخاطب اولور دیکدر را که خوف تعلیل
 بود فعل مضارع مفعول غایب اولور معناسنه کز اصلی که آید
 که خوف بیان سنگ بود ک فاعلی در محصول بیت حصار دتوا
 طاشش اولور معناسنه یعنی آید زیر اولور که حصار دتوا طاشش کلور
 حاصلی سن طاشش آید و تنک بره جایز در که اندن سکا طاشش
 آید لر، بوبینک معناسی بود در پس مصراع ثانینک معناسی چنانکه
 حصار دتوا اندن طاشش منقلع اوله یعنی قوی و سنگ اوزر
 دوشه دین ترکیه مخالف معناسی ویرش، چندانکه مقود کشتی بر
 ساعد عجمک و بر بالای ستون رفت ملاح زمام از کفش در
 کسانید و کشتی بر اند بیچاره در اینجا حیران بماند و زری دو بلا
 و محنت دید و سختی کشید عجمک روز خوابش گریبان گرفت
 و باری انداخت، چندانکه او تقد که قلت مدندن و قهر مکن
 کما تدر همانکه دیکدر معقود لغتیم یولار در، اما بونن کی بست
 آید کلری ایست مراد در، و یسمان کشتی دیکدر را ساعد بیک
 معناسنه در عجمک بونن طولا دی دیکدر را بالا بونن
 اوست معناسنه در زمام یعنی مقود زمام فارسی و مقود عجمک
 یولار معناسنه بونن یکد کما یی مراد در، کف عجمک فانک کشید
 او قور اما عجمک تحفیل ال ایسنه دیر لر، در خوف نکاید کسانید
 کاف عجمک کشتی و سنگ فحمله فر دی معناسنه یعنی اوزر دی

بعضی سخنده بود و دشمنش را کسلا بدیدینه کشتی براند یکسوی سوردی یعنی قرار
 ایلمدی کتدی بجاره مشت زن سستون اوزره منجر قالدی خوابش
 شبن معناده کریمانه مقصد در حجاز ایقاسین طوتدی یعنی علی ایلمدی
 با آب با حرف صلا انداخت اندی دیکدر یعنی دوشردی محصول آب
 همان مشت زن کی اینی قولینه طولدی و دیرکت اوزرینه داردی ملاح
 ملاح کشتی اینی السدن چکدی قردی و یا فایدی اندن صکره اکلندی
 کی سوردی کتدی بجاره درکت اوزره جبران و سرگردان قالدی
 بر ایلمی کون انن بلا و محنت کوردی و زحمت و شدت چکدی او چنی کون
 او یقویقاسین طوتدی و صوبه اندی یعنی دوقوغلبه ایدوت صوبه
 دوشردی بعد از ششمان روزی بکار افتاد از حیالش رفتن
 بود برکت در حجاز خوردن گرفت و پنج کیما مان بر آوردن اندکی
 قوت یافت سر در بیابان نهاد و برقت نداشتند و کرسنه ولی
 طاقت بر عمر جایی رسید قومی را دید برادر کرده آمدند و دوشردی
 آب بیشتر می آید میزند جوان را پیشتر نبود آب طلب کرد با گردن
 دست نقدی دراز کرد و میسر نشدنی چندان را فرو گرفت مردان غلبه
 کردند ولی مجابا نزدند و خروج کردند ششمان روزی بر کون بر کون
 حضرت شجاعت بوسوزن غریبدر که یوزنج آدم بر کون و بر کون
 صوبکت کنارینه دوشمکه دریا کرک دریاده آب جوان اولماز حضرت
 شجاعت ای کلامی آبی شدت جریانله وصف انشایدی پس
 ای کلامک بسنی تطبیق ایلمده صعبوبت وار و اگر بر کسده در سده
 دریاده ده جوان بولنور اسکار بوغری جواب اولدر که شناور

بودنک

بودند کی بر لری بر ساعتی نور یعنی لجر بر کون و بر کون اکلند و اگر در
 کرسستون و دریاده مکشی بر کون و بر کون اولسون جواب اولدر که شوش
 ایدی سیوم روز خوابش کریمان گرفت دیو علی کل حال محل اضطران
 حالی دکل رمنی رانک و میمکت فتح لریله جانک با قفسنه دیر و صوکن
 دیر لری و با حرف و حدت و با حرف تنگ برکت در حجاز لایمته خوردن
 گرفت نیمکه باشدی دیکدر پنج کیما مان لایمته بناتک کوکشی بر آوردن
 برودن جعفر مغه حاصلی اچکدر بر اعنی و بنات کوکشی جعفر و پ نیمکه
 باشدی با ادات تعلیل در حجاز معنای سینه اندکی با حرف و حدت
 بر پاره دیکدر سر در بیابان نهاد با شنی بیانه قوردی یعنی بایش
 الدی بیابانه دوشردی بوقره نک اولینه بر و اوزر پاره ایدوب
 و سر در بیابان نهاد دین بیانه سولیش تا آوات غایتد رالی سینه
 نشسته صوبه کر سستون جی طاقت زیون دیکدر بر حرف صله سرحه
 لایمته قوی با شنی دیکدر مراد صوفیوسید رفومی با حرف و حدت
 در آوات مفعول بر اوضه جانیه را جعفر در کور دامن کاف عجب کسری
 و سکون را یله جمیع اولمش دیکدر رفومی با حرف و حدت را کیم صو
 دیکدر با حرف مقابل نشن بولدر یعنی منفرد و با حرف و حدت آبی
 آشامیده حکایت حال ناضی اچر لردی دیکدر آنا امتناع معنای
 یعنی اچکدر مانع اولدر حاصلی بولسرا نچر مدیده دست نقدی لایمته
 مجاز آذر اکر دوز اندی یعنی صوفی قهر لریله و زور ایل اچکد استدی
 بستر نشد یعنی غصبله اچکدی بی با حرف و حدت چند را آوات مفعول نچر
 شخص فرد و گرفت نچر دیکدی دیکدر محصول ترکیب سستون صوبه

تیموری

و دوشد کدن صکره بر کون و بر کوی یوزده یوزده صویک کما رینه دوشد
 حیانتدن بر رمن قالمش ایوی **یعنی** زیاده ضعیف زیون اولش ایوی
 انجلی بر اغن و نباتات کو کنی چقاروب بیکه باشدی تا کم بر پاره فوت
 بولدی باشین الوب یا بانه دوشدی و کندی **یعنی** آج و صونسرونی طای
 بر قونی باشنه ایرشدی **بر طایفه** کوردی قویلتک او از زنده جمع
 اولمشد و بر ایکم صوی بر منفرد ایجر لر دی **جوانک** منقوری بوغدی
 که و بر و ب صوا ایچدی **صودیلدی** ایچک ابا ایلدی **یعنی** رایگان
 صوا ایچر مدیلر **تقدیمی** الین و زادوب کو خله ایچک استدی مینر
 اولمندی **یعنی** زور له ایچمدی **بر یخی** کمسه نی تخم دوکدی **طاجی** دکدی
 کی از لر جوغدی **یعنی** قونی صاحبزنی جوغدی او کشدیلر و جوانه غلبه
 ایلدی **ولی** باک ولی بر و اچ **یعنی** دوکدیلر مجروح ایلدی **قطعه**
 شته جو بر شد زنده سیل را **یا** شته ندی و صلابت که اوست **چنانی**
 عجمک فتحید سوری سگک شندن تشدید ضرورت و زن ایچوندر
 لغت کشدیلر اولد و غنی طن الین هم ایلمش **بر یون** حق معنا شته در
 برند با حرف تالیف **در اند** فعل مضارع منفرد غایب فاعلی تحتند **شته**
 راجع ضمیر و مفعولی بیل تنه ایستی **دیگر** **یعنی** یا و ز و یا حرف مصدر بوقدر
 یا و ز لغت **دیگر** **صلابت** شدت معنا شته **جسامت** قوت
 زور دن عبارتند **که** حرف بیان و ضمیر غایب قبل راجع **و سبب**
 ادات خبر تندی برینه مردی یا زان نامر دکک ایلمش **محصول** نیت
 سوری سگک که جوق اولدی فیلی **ایچدی** **یعنی** صوقر و الم و بر
 فیله شته اشعار ده جمع ایلد کلری **انک** ایچوندر که فیلی کی **خطوطی**

کینه بریسی

و بریسی فیلک **خ** طومنه کینه غایتن مثال اولوب زیون اولور حال
 اکثر ذوالی شته دندر دیر **یعنی** بوقدر تندرک و صلابتله که فیلدر **یعنی**
 بوقدر جسامت و صلابت صاحبکن **شته** جو قلغندن عاج و زبوندر
 مورچکا ترا جو بود اتفاق **مشر** زیانرا بدرا اند پوست **مورچکا**
 مورچک جمیع در قیاس بونل **به** ادات تصغیر اولمقدر لیکن
 استعمالده مطلق قریحه معنا شته در **ادات** تخصیص **در** بیان
 بیانه کو کر مش ارسلان **دیگر** **در** ادات تخصیص **یا** حرف تاکید
 در اند فعل مضارع جمع غایب **بر تار** لر معنا شته **دال** فتح کسر
 جایز در **فاعلی** تحتند **مورچکا** نه راجع ضمیر و مفعولی پوست **در**
 بیعت چونکه قریحه لک اتفاق اولوب **یعنی** که اتفاق ایلد لر قحان
 ارسلانک **در** یسی بر تار لر **یعنی** ارسلان لر تحلیک پادشاهی لیکن
 قریحه جو قلغندن عاج و زبوندر **حاصلی** ارسلان قریحه دن زیاده عاج
 فیل شته دن اولد و غنی **کبی** قصه دن حصه بودر که مینش زنجیر
 زور لی پهلوان ایکن کمن ناسدن عاج و زبوندر **ایشتد** **کک** **کبی**
تجلم ضرورت شته و مجروح **در پی** کاروان افتاد و رفت **شبه** **گاه**
 بر سیدند بمقامی که از دزدان در خطر بود کار و انبان را دید لر زده
 بر اندام افتاد و دل بر هلاک نهاده لغت اندیشه مد آرید که بی منم درین
 میان که بنجاه هر در اجواب دهم و دیگر جوانان هم یاری دهنند
 هر دما ترا بلاف اول قوی شته و بصحبت او شادمان گشتند و بنوا
 و آبش دستگیری کردند جوانرا انش معن بالا گرفت بود لر **چند**
 از مهر استهانتا ول کرد و دی چند آب شامید تا دیور و تن سار امید

و خوابش در بود و بخت در بی کاروان لایمه کاروان اردی بکدر
 شبگاه اول کی دیکدر بمقامی با خوف صل و یا خوف وحدت
 که خوف بیان و یا خوف رابط صفت سر زده اسم مصدر و تر مره
 که حرف تعلیل یکی بونم بر دیکدر را آتش معلوم لایمه بالاکر فته بود
 قالقش یعنی زیاده اچله شدن معلوم سی آتش اولمش آیدی بعضی نسخه ده
 و عنان صبر و طاقت از دست رفته بود و دشمنش از سر استنهاها
 جهتند و تناول گیرد اکل ایله دی دیکدر رومی چند آب برنج بودم
 صود دیکدر آشامید اجدی با خوف تعلیل دیو و زون بیاب
 بیار امیت فعل ماضی مفرد غایب ساکن اولدی دیکدر و خوابش
 در بود و جوانی او یقو قایدی و او یودی محصول ترکیب بالضرورت
 جوان خسته و مجروح کاروان اردی کندی کیم سی بر مقام ایشد بکر
 اول مقام حرامیلردن خوف از زن آیدی یعنی قورق بر آیدی چون
 کوردی کاروان خلقک اندامنه لرزه و دشمنش و کولکترین ملاک
 قومش یعنی ملاک اولد لرین مقر بملش جوان کاروانلره دیدی
 اندیش طومک یعنی قمرک و پرواچلمکست که بواراده یعنی راز
 بر بنم که الی از جواب ویررم و غیره جوانلرداخی معاونت الی سوند
 و همت بونم فعل امر در کاروان خلقک کولک انک لایله قوی
 اولدی و انک مصاحب سیدل شادمان و خرم اولدیلر و از قی صولیه
 دستگیر لک یعنی معاونت ایلدیلر جوانک آتش معلوم سی
 قالقش آیدی و عنان صبر و طاقتی اندن استنها جهتند و برنج
 لقمه تناول ایله دی و برنج بودم صوا اجدی ناکیم ایچر و سی شیطانی

ساکن

ساکن اولدی یعنی راحت اولدی و کند ویلی او یقو قایدی و او یودی
 بر مردی و جهان دیم در کاروان بود گفت ای باران من ازین
 بدتره شما اندیشناکم نه چنان که از دوزبان چنان که حکایت کند که
 غولی را در می چند کرد آمل بود شب از تشویش لوریان در خانه
 تنها خوابش بر دی یکی را از دوستان نزد خود بردنا و خشت
 سهیالی بدیدار او منصرف کرد اندیشی چند در صحبت او بود چند انک
 بر در میایش و خوف یافت بر دو نفر کرد یا مدادان عرب دیدند
 غریبان و گریبان گفتند حال چیست مکران در میهای ترادزد بر
 لا و اقمه بدرقه برد بر مردی با خوف وحدت صفتی جهان بین و صف
 ترکیبی جهان کورمش یعنی سیاح عالم اولمش بدتره شما لایمه
 بدرقه لغت اجرتله قول اولد لایلین و ساعی و امین طاهر بونک
 کبی بر لرده امین و حافظ معناسنه در بدرقه فارسیدر و مدار معناسنه
 دین ایکی و جمله خط ایلمش بریسی فارسیدر دیدوکی در کفر لغت بونی
 هیچ باز ما مشلر و لفظ و نذرانده ده خط ایلمش که دملر در میم ایله
 دوندارد کلدر نون ایله عسکرک اردنه دیر لکه عرب سید ساق و دیر لکه
 نهیاتی رو مک جمله می تحریف ایدوب و دوندارد دیر لکه اندیشناکم
 برینه اندیشناکم باز ان ادات تفصیل ایله خط سین اکلر ایلمش
 چنانکه برینه چند انک یازماسی ده جمیع نسخه لره مخالفدر عرب برینه
 اعراب یازماسی نسخ لره مخالفدر تشویش لوریان
 لایمه در تشویش بونم خوف معناسنه در لوری و لولی
 عجمک قر اچیسنه دیر لکه الف و نون ایله جمیع ایدوب لوریان

و لولیان دیر لر بعض نسخده لوریان برینه دزدان و دشمن بعض
 نسخده بولشی اتخا ذایلش و بعضی متونی عدم تبعندن کا اخر
 ایلش ایکن اعتراض زاید در زیر لوری جنبی البستم دزد اولور
 و مک جنگا کی خواش شین ع به راجع در بوردی باوق حکایه
 بر خود لامینه کند ینک قستنه دیمکه ر تاوق تعلیل و حجت
 نهایی لامینه در مالکوزلق و حشتی دیمکه و صحبت و ضمیر به راجع در
 چنته انکه اولقد ر که یعنی معانکه دیمکه ر عدم تراخیدن غبار تدر
 بر دای او لک کسری و ثانیفک ضعیف ایلدی دیمکه ر عیادت
 روستایی لری ایکی یانی بیاضله او قور لر و انله تابع اولش ر حجب
 روستایی طبع ایشلر با مداد ان ایرته یعنی علی الصبح عریان
 لفظی ذکر ایلدی کی گریانه تضمین مزدوج صنعتی رعایت اچوند ر و
 بر کس نک اچق سی کتمکله عیان اولق لازم دکل گریان صفت تبهره
 کرسیدن انغلغان دیمکه ر اما اداغلا یحیدر به باکی معناسنه
 مکر بوتک کی بر لوده کانه معناسنه در و اندر بر در و در و
 امین و قولادیر اولمغه قابلدر یعنی وحشتی از ایلکه دیس و مادی
 معناسنه در محصول ترکیب بخت و جهان دین بر پیر کسه کار و اندر
 بیلادی دیدی ای یاران بن بوسنک بدر قه کزدن قورم و امیلر
 قور قده و غنم کی دکل بلکه اندر دن زیاده اخلان که حکایت ایلر
 که بر عیبت بر قیاح اچق سی جمع اولش ایدی و کیچ لوریان دن حانه
 مالکوزلی المزدی یعنی و غزی قورسندن و یقوا و یوفردی و ستلر
 برینی کتایله خایه سنا ایلندی تا کیم یا لکزلق وحشتی انک یداری

سبیل

سبیل از ال ایلیه بر نی عیبت کی صحیح تبیین اولدی همانک اچق
 و قوف بولدی یعنی اچق سی نه برده اولد و غنی بلدی لدی کتور دی
 ایلدی ایرتسی غنی عریان و گریان دیدیلر حال ندر یو خسه اچق کی و غزی
 او غزی ایلدی بی بید یی لا و اقلد بیدر و ایلدی **قطعه**
 مکر ایمن زمار نشسته تا بد استم اچق خصلت و ست تا ایلدی
 غایت اچوند ر زمان ده مندی کی کو بیل خصلت حوی معناسنه
 محصول بیت مکر زیلانیدن امین او تور مدم یعنی اندن امین و غافل
 اولدم اول وقتدن بری که بلمد انک حوینی و عادتنی حاصلی انک
 غیانتنی بیلدن بری اندن امین و فراغت اوزره اولمادم دیمکه ر
 نشستم برینه نشستم کتورن فعل مضارع خطای فاحش ایلش
 زیر ابد استم فعل مضارع در و مکر کزدی خط معناسنه او اندر و خط
 خود ماضیه مخصوصه مضارع استعالی کند و جمیع نسخه لر
 فعلیتله مستعملدر علی کل حال بویله یازنلر معنایه و قوفدی بوشش
 زخم دندان دشمنی بر ست که نماید چشم مردم دوست زخم دندان
 دشمن لامینه لر در و یاوق حجت به تر بد تر معناسنه لغتدر که
 قوف رابط صفت نماید فعل مضارع به مبنی للمفعول معناسنه
 کورینور دیمکه ر باوق صله چشم مردم لامینه نماید ک چشم مفعول
 غیر صریح در و دوست صریح و فاعلی دشمن راجع در دشمن ضمیر
 محصول بیت بر دشمنک زخم دندان بر و در که مکر دیمکه کورینه
 کورینور زیر اماردن انسان البسته حذر ایدر اما دشمن کا شندن
 عداوتنی اخفا ایلندن دکر و جمله اخر از ایلر زیر ایلندن اضممار ایلدی

مداو نه علمی و اصل کل معلوم اولدیکه بین مفضل علیه مار و مفضل
عدوی کا شخدر لیکن شرح مفضل علیه عدوی صریحی و مفضل دشمن غریبی
لغو تیلر و ضبط عشوی ایلکدیلر بویکی مست غریب بدو سینه من شب
ذکر اولندی بسینه پیر جهان دین نکت سوزنه کله کاهل غافل به
دید ی چه داندای یاران من که این جوان هم از جمله دزدان باشد
و به عباری در میان ما تعبیه فعل تا بوقت فرصت یاران را بخر کند
پس مصلحت آن می بینم که مرا خفته بگذاریم و برایم جوانان را ندیم
استوار آمد و مهاجرتی از خشت زن در دل گرفتند و رفتند
و جوان را خفته بگذارند انگاه جبر یافت که آفتاب بر تپش یافت
سر بر آورد و کار و از راه رفت دید بسنی بگردید و به جای نبرد نشسته و
روی رخاک و دل بر هلاک نهاد میگفت باوق فرصت صاحب اختیار
لغت حق کزیمی زکی و زبرک کسه در وارسلا نه عیار و بر لرصید
ارامید حق کزیم چون اما بولک کمی بر رده جوق بیلور معناسنه
و باوق مصدر در عیار و غرض معر و قدر دیوایهام ایلین عیار لایق ایلش
تعبیه تعیل یا بندن مصدر در بر نشسته بر نشسته بیکیک کمی بون
مثلا بر نشسته بر نشسته نکت قوفوسی سیکک کمی بون غرادر شیکد
باوق تعیل به وقت فرصت باوق ظرف و اضافت لامبه در مرور
مر بونکت کمی بر رده رانک معناسنی تاکید ایدر حقیقه او بومش
بکد ازیم فعل امر متکلم مع المیز کد ازیم دن ترک ایلیم لم و یا ایلیم و
برایم سوره لم و یا سوره و زدیم کد و مهاجرتی مهاجرت خوف و یا
خوف و حدت نوعیته بر وف استعلا کنف کاف غریب فتحی

و ملکد

و تانک کسر یل یغرن دیمکدر یعنی او موزدن اشفا کور که دیر لوت
فعل ماضی مفرد غایب فردی دیمکدر لیکن آفتاب قرقر بکد قمر در
دیمکدر پس معنای لازمی ارق سنی قمر دردی دیمکدر سر بر آورد
باشین قالدردی بسی بکدر بدو جوق چکزند ی یعنی او یودغی برده
کزدی و دولاندی ره بجای یا خوف و حدت یولی بریره ایلندی
یعنی بر یول بولمدی نهاده های رسمی بون خوف ترنیدر قویب
دیمکدر محصول ترکیب پیر دیدی نه بیلور ستر ای بنم بولدا شلم
که بوجوان جمله دزدانند اوله و دعیا ر لقله بزم ارا خده بیکمش اوله
تا کم فرصت و قشند بولدا شلرینه خبر ایلدی پس مصلحت آنی کور دم که
انی او بومش ترک ایدوب کید و ز جوانلره پیرک تدبیری محکم کلدی
مشت زندن بر نوع خوف کو کلکرنه الیدر یعنی اندن قور قلدیلر
اسپا بلرین قالدردیلر یعنی یوکلندیلر و بیچاره نی او بومش قودیلر
اول وقت خبر دار بولدی که کفش ارق سن قزدردی باشین قالدردی
و کاروان کتمش کوردی او یودغی صحرا ده جوق چکزند ی کزدی بر
یول ایلندی ایلده مدی یعنی هیچ بریره کید مدی و کید جک یول
بولمدی صومر و از قش یوزنی خاکه و کوکلنی هلاک قویوب سویلردی
یعنی یولین بریره قویوب هلاکنی مقرر بیلوب سویلردی یعنی بوعلی
بنی او قوردی بیت من دایم منی وزم العین للغریب سوی الغریب
سوی الغریب انیس من اسم استفهام محلا فوع مستدا اسم
موصول در الندی معناسنه خدنی تعیل یا بندن فعل مضارع مفرد
نکد غایب فاعلی تحت تنده و ابه راجع ضمیر و تون خوف غایب و یا

صیغه منصوب مفعولی و جمله فعلیه تک اعراب ن محلی یوق صل سید
 اسم موصول است اسم موصول صل سید اعراب ن محلی یوق خبر مبتدا
 و جمله اسمیه تک اعراب ن محلی یوق خبر مستأنف و اوجوف حال و جوف قد
 مضمر در و م فعل با ضی مفرد اندک غایب مبنی للمفعول یکی معنای واریسی
 زاملندی یعنی باشند یولار اولدی بولکه کنک ایچون و بریسی یولار
 ایلری کتدی قایم مقام فاعل عینک کسر بلی که جمع اعیندر
 صاریبه مایل اق دوده لره دیر لر مایلین معناسنه و ف تعلیل و لغز
 جازمع الجور و مقدم خبری و انیس مؤخر اسمی و سوی بونن سینک
 کسری و واکت فحیدر غیر معنادر و تقدیر آخر فیند منصوب مابعدی
 مستثنا لفظا محرور مضاف الیه محصول بیت کیم اول کسره در
 یعنی کیمدر اول کسره که بنمله صاحبیت و مکالمه ایدر یعنی بندن لکن
 و حشتنی از الایدوب بنی اکلین کیمدر حال بولکه دوه کرک بولکه کنک
 ایچون باشند یولار طاقلدی یعنی ایلری بولکه کتدی و بن بیازره
 تنها قالدیم پس غریبک غریبندن غیر ایس مولنی یوق یعنی غریب
 اکلنی سی کتدر غریبدر بیت درشتی کند باغبان کسی که نابوده
 باشد بغربت بسی درست داکت و رانک ضمه لریله شینک
 سکونیلد اری دیمکدر یومشق مقابله سی عری حش در لر خانک
 و شینک کسریله ماقوف صد کسی ماقوف و حدت که قوف رابط
 صفت نابوده باشد اولمش اولد دیمکدر یقرت باقوف ظرف بسی
 یای اصلد ایلد جوق دیمکدر بسیار معناسنه محصول بیت غریبه
 بر کسره حشونت او توره و ناسر التی ایدر یعنی غلطت و یوغلق ایدر

که نونی

غریب جوق اولماش اوله یعنی غریب جوق سیر جوق و جفا ایدر
 و خسه جهان دیدم ایلر او درین سخن بود که پادشاه زاده درین صید
ز لشکریان دور افتاده بود و بالای سرش استاده این سخن شنید
و در هیئت نظر کرد صورت نظامش پاکیزه دید و حالش نشان
بر رسیدش که از بجایی که بدین جایکه چه گونه افتادی برخیزان چه
بر سرش گذشته بود اعدادت کرد ملک زاده را برادر رحم آمد
خلعت و تاج داد و معتمدی همراه او کرد تا بشهر خویش باز آمد
او درین سخن ضمیر مشت زنه را جعفر که حرف بیان پادشاه زاده
یا قوف وحدت و سمره حرف تو بسل بی صید لامیه صیدک
اردیچ دیمکدر و لشکری یا قوف نسبت و الف و نون دایم
یا لای سمر لامیه باشی و ستمند دیمکدر و بالا بونک کسی بر لوده است
معناسنه در استاده طور مش یعنی قایم اولمش هیات بونن
شکل معناسنه در پاکیزه پاک معناسنه در جایکه جایگاهند
محل و مکان معناسنه در برخی بعضی دیمکدر که گذشته بود کچش ایدی
یعنی باشندن آشنائی اعدادت افعال باشندن مصدر در و تا
اسلوب عجم او زره مطول یازیلور معتمد اسم مفعول در افعالی
باشندن اعتقاد اولشان کسریه دیر لر تا قوف تعلیل و یا حرف
و حدت با حرف صل شهر خویش لامیه محصول ترکیب مشت ن
یوسوزده ایدی یعنی ندکور بیتی او قومن ایدی که بر پادشاه زاده
بر صیدک اردیچ لشکر لرندن یعنی سبانی لرندن ابراق
دشمنش ایدی و باشی او زره طور مش ایدی بوا و قودنی سوزده یعنی

یعنی ایستادی و شکل صورتی نظریه ای صورت نظامی پاکیزه
 کوردی اما حالنی بریشان کوردی صورتی که نه بردن سینه و
 نومقامه نو جهیل دوشدک مشت زن دای بر مقدار اول نشد
 که باشندن جیش ایدی یعنی نه گذشتنی اگا عادت ایدی
 یعنی تقریر ایدی ملک زاده نک بوکلرچی کلدی یعنی نیجاره
 امر کدی خلعت نعمت و پردی و بر معتمد مسنه اگا بولد اس
 ایدی تایم کدی شهرینه کدی بدیش بدیدن او شادمان
 شد و بر سلامت حالتش شکر گفت شبانکه از آنچه بر سر آورفته
 از حالت خشی و جو و طاح و در دستایان و عذر کار و نایان بدر
 می گفت دیدن و مصدر یک مفعولنه اضافتید و سلامت
 حال فاعلنه شبانکه کجی یعنی کلدی کونک کجی سی اول نشد
 و در دستایان و کاروان غدرندن یعنی ترک و فاسندن
 بابا سوزیلدی بدر گفت ای پسر نکفمت در وقت رفتن
 نهی دستا ترا دست لیر بسته است و پی پسر نکسته نه
 گفت استقامت انکارید دیدی دیکدر صفرا لید معنیه
 و الف و نون ادات جمع در ادات وقت رفتن ظرف
 مصدره اضافتید که ظرف رابط مقول و قول در نهی دست
 وصف ترکیبی در الی بوش دیکدر صفرا لید معنیه الف
 و نون ادات جمع در ادات تخصیص دست لیر یانیه
 پی شیرین بویله در محصول ترکیب بابا سی جو کنگ تقریری
 انشید بخ دیدی بن سکا دیکدمی کنگ و قتل ای او غل

الی بوش

لی بوشک یعنی مفلسک بها در تقریری الی بعلود در و اسلالم
 نجه سی صنف در صلی نهی دستلرم و جهل و مریده عاج و زبوندر
 بنیت چه خوش گفت آن نهی دست سلخو جوی زر مهمتر از
 نجاه من زور نهی دست سلخو رایکی وصف ترکیب در مرکب
 اضافت بیانیه در سلخ سلاخدن محققدر ضرورت و زن ای کون
 شور بونم قرشدن معنیه در یعنی آلات حرکت گاه برسی
 الی الوب اوینا در و گاه برنی جوی یا حرف وحدت تقدیر
 مقدار جو در زربونن التوند و آنچه به یاز زریر آنچه به ده زر دیر
 نجه من اضافتسیر من اصلند تشدید فونله در ضرورت زن ای کوندر
 تخفیف قلندی بنمن دیکدر زور بونم قوت معنیه در
 محصول بیت نه کوزل سوزیلدی اول الی بوش یعنی مفلس سلخو
 دیدیکه مصرع ثانی در که برار به چه زریکر که الی بطمن قوندر
 الی بنمن چه اخوانه فالدر مقدر و بای جملکدن بکدر دیکدر
 زرد لاله و لاله مصلحت نور لاله و لاله لیر گفت ای بدر هر آینه
 نایج نیری کج بر نیزی و تاجان در خطر نهی بر دشمن طغریانی و ناد
 بر نشان مکنی حرمین بر ندرای بنی که بانک مایه رخ که بر دم چه
 مایه کج آوردم و به نیش که خوردم چه مایه نوش حاصل کردم بانک
 با و فسیب مایه نیش و مقدار معنیه در رخ با و ف
 نیش از بنک و چنانک و غیر بنک صوفد و غی اکنیه دیر لیر
 بونم آری صوفد و غی معنیه در درین غیر مسموع بر تازه ادا
 یور شد در محصول ترکیب لیر دیدی ای بدر مادامکه لیر و الم حکمیه

کج بر نیزی
 و تاجان

کچ فالدر فرسین یعنی حاصل این فرسین و اما که جانک خوف و خطره
تومیه سین دشمن و زره طفر لم سین طفر بولم سین و اما که دانسته یعنی
تخم بریشان ایدوب صباچه سین فرسین فالدر فرسین حاصل این فرسین
کور فرمیدن از اجاق مایه ریخ سبیل که ایلندم یعنی حکم نه مایه کچ
کتور دم و برنیش ایل که بیدم نه مقدار نوش حاصل ایلدم مایه مایه
بعدینه اضافت ایدنر بلر ایش **بیت** کرجه سرون زررق نتوان خورد
در طلب کا بهی نشاید کوزد نتوان خورد سبک اولم خور و بون
مصدر معناسنه در و صمته مایل فحیده او قنور بونک کمی زر نه
امکان معناسنی ویرنه دخل ایلین عدم و قوندند کاف عید و فتح
نایل سست و آویادیمکد رو یا حرف مصدر نشاید فعل نفی استقبال
مفرد غایب لایق دکل دیکد کرجه بونن کردن معناسنه در محصول
بیت کرجه زرقدن طشره سبک اولماز یعنی بر رزق که مقدور
اولما مش اوله الی سبک ممکن دکل لیکن زیاده طلبیده ایهمال و
تکاسل ایلک لایق دکل البته تحصیلند دست و یا اور منی کرک
نک طور محقق کرک **بیت** غواص اگر اندیشه کند کام نهنگ
هرگز نکند در کرانمایه چنک غواص مبالغه اسم علی علیه و صویه
طایف و یکد اندیشه بونن فکر معناسنه در کام کاف عید بون
حک معناسنه در نهنگ کاف عجمه تمساح دیکد در که نزل
دکزنن جوق ولور معلوم اوله که نون ساکنند صکره طرفه
واقع اولان کاف عجمه در فاحظه در کرانمایه بیانیه در کرانمایه
کاف عجمک کسر یله اغ بهالی دیکد چنک بونن اوج معناسنه

در طلب کا بهی نشاید کوزد

محصول **بیت** غواص اگر نهنگ چکه سنی فکر ایدر سه یعنی الجو الحون
طالرقن بنی نهنگ قیاریو دار دیو فکر ایدر سه مکر اغ بهالی الجوی
اوجینه کتور فر یعنی تمساح قور قوسندن دریایه طالمر که الیه
الجو کتوره ضرب مثله در و من سر چه دن قورقان طاری آکر
دیر لر **بیت** آسیاسنک زیرین متحرک نیست لاجرم
تخل بار کرالی میکند آسیاسنک در من طاشی زیرین
اضافت بیانیه یا دتون ادات جمعه در نسبت لاجرم حاله
ولا شبهه دیکد لاجرم بونن سبب معناسنه در در کچ
یوبله دینک سبی ند در بار کران بیانیه اغ یوک دیکد
تخلک یوک اضافتی مصدر رکث مفعولنه در محصول ترکیب
دکر منک الت طاشی متحرک دکلدر پس شبهه یوق که اغ
یوک تخل ایدر که اوست طاشی در **قطعه** چه خور شیر شیره
درین غار باز افتاده چه قوت بود چه خور دستفهام انکارید
شیر شیره بیانیه غضبند دیش صردان حیوانک صفتید
برخیلر صفتکرندند در بن غار لایمته در مغاره دیی دیکد
باز افتاده بیانیه ورا ادات تخصیص چه قوت بود دستفهام
انکارید در محصول **بیت** مغاره دینل شیر شیره نیر
یعنی غاردن حقوق صید ایلیمک غارده آجلق بدین
اولور علی کل حال معاش الحون حرکت لازم در دوشمش طوع
طوغانکده از غی نه اولور یعنی خضدن و یا بر لکدن دوشگون
طوغانکد از غی نه اولور یعنی پرواز ایدوب شکار

طیور را بلیغ طور دخی برده اکا قوت بولنماز بهر حال قرن طوری مغه
حکمت ضروری بدر کرد و در خانه صید خواهی کرد و دست پایت
چو عنکبوت بود کرد بونن کردن معنا سنده در عنکبوت غریبه
اور مجتک معنا سنده در محصول بیت خطاب عام طریقید بورد
اگر سن حرکت ایلیدوب خانه ده صید و شکار ایلک استرکت
الک و ایاغک عنکبوت کی بریره مقید اولوب برکس مقداری
سنه ایلد قناعت ایلک کرکس یعنی قوت و لایموت اختیار
ایدوب توکل و قناعت ایلک کرک بدر کفتای بسم درین
نوبت فلک ترا یاد ری کرد و اقبال رهبری باکلت از خازن خارت
از پای بدر آمد و صاحب دولتی بنور سید و بر توجشید و بر حرم
کرد و کسره حال ترا بشفه ی جبر کرد و چنین اتفاق نادر افتد و
بر تبار حکم نتوان کرد باور و اوک فتحیده بولد اش و معاون یا
حرف مصدر معاونت دیکر و اقبال بوش دولت در رهبر
وصف ترکیبی در قولانغوز دیکر و یا حرف مصدر قولانغوز
دیکر و خارت از پای تقدیری خارت از پایت در بوا و ال
اضطراب و مشتقدن خلاص اولمق معنا سنی و بر حاصلی
فقر و فلاکت ذلت غنبدن نور تلک کسر حال مصدر کسره
اضافت سید و ترابه لامینه در را ادات تخصیص یا حرف مضارع
تفقد تفعل بایندن مصدر در تکرار امق معنا سنده بونن بونن
معنا سنده و یا حرف تنکیر خبر لغتن بر فائق سنه شکمکد
و سیکه حیره دیر لر بونن فقر دن غنا و بر مک معنا سنده در افتد

بونن واقع اولور معنا سنده در محصول ترکیب جوان بابا
مد کور احوال اقوالی بیان ایلد کدن صکره بابا سنی دیدی ای اوغل بو
نوبتن فلک سکا معاونت و نصرت ایلدی و دولت و
اقبال قولانغوز لاق تا کم کلک دکندن و دیکن ایاغکدن جقدی و
سکا بر صاحب دولت ایشیدی و سکا ترخم ایلدی و سکا حالک
صنغنی تفقد ایلد جبر ایلدی یعنی مکسور و پریشان حالکی یوقلیوب
اصلاح ایلدی و بونن کی اتفاق نادر واقع اولور و نادره حکم
ایلک و لماز ترا انا در کال معده در بیت صیادنه مهر بخت
بدر افتد که بکمی روز پلنکس بدر و صیاد و مبالغه ایلد اسم فاعل
او حی نه حرف نفی معاده بر د فعلنه مقید در بار بونن کسره معنا سنده
تفعل شینک فتحیده فار سید رجحاله دیر لر پس تفعل دلکو و فاعل
جحاله دیر لر دین دلکو لک ایلشد و یا حرف وحدت و یا تنکیر بر
فعلل مضارع مفوز غائب پای اولی ضمه ایلد قید ایلین و تبا یلق
ایلش بر بونن اولور و اولار معنا سنده در یعنی طوتار پس صیاد
هر وقت صید نه ندن خانه سنده بر جقال ایلتم دی قیاس ایلد
سویلش بر دیرینه کیر دیا زان قافیه ارادن کتور مش افتد
بونن واقع اولور معنا سنده در بکمی بونن یک معنا سنده در
بدر دیرینه بخور دیا زانلر تکلفه دو شمشیر محصول بیت صیاد
هر کره جقال الماز یعنی اولماز حاصلی هر کزه که آفده و ادر شکار الماز
بلکه واقع اولور که بر کون آنی قیلان بر تار یعنی بر تخی جیوانک
بررسی بر کونانی یاره لر تمشیل جحاله کتی از ملوکت یارس نلین

صیاد و مبالغه ایلد اسم فاعل
او حی نه حرف نفی معاده
تفعل شینک فتحیده
جحاله دیر لر دین دلکو
فعلل مضارع مفوز غائب
ایلش بر بونن اولور
هر وقت صید نه ندن خانه
سویلش بر دیرینه کیر
بونن واقع اولور معنا
بدر دیرینه بخور دیا
هر کزه جقال الماز
بلکه واقع اولور که
بررسی بر کونانی یاره

کران مایه در انکشتری داشت بازی بکیم تفرج بایستی چند از خاصا
 بمصلای شیراز بروی رفت و فرمود تا انکشتری را برکتید
 عضد نصب گردند تا هر که تیر از خلقه انکشتری بگذراند خام
 او را باشد اتفاق چهار صد حکم انداز که در خدمت او بودند
 بپنداختند جمله خطا گردند مگر گواهی بر بام رباط بیاز که از
 هر طرف تیر انداختی با دصبا تیر او را از خلقه انکشتری بگذراند
 انکشتری را به وی ارزانی داشتند و نعمت بی قیاس دادند
 پس بعد ازین تیر و کار را بسوخت گفتند و اجنبین کردی گفت
 تار و لقا و لکن بر جای بماند حضرت شیخ بو حاکم به تمثیل طریقی
 ایراد ایشین نمکین نوکشت و کاف عجبست کسر بیه یوزک کاف
 ویر لکه انکشتری ممره نکشت فحی و کاف عجبست ختمه یوز کرد
 بازی بر کرده بکیم تفرج تفرج طریقی باده باده مصلای شیرا
 لامیت در مصلای شیراز که مشهور است بر انکاسی در تکه خوابه
 حافظ یور ر بیت بن سانی می بانی که در جنت نخو امی یافت
 کجا ر آب رنگین آباد و کلکشت مصلای باده باده تعلیل کنند
 عضد لامیت مراد عضد الدوله در که خلفای عباسیه در نیک
 وزیر ایامش که شیراز ده متوفی اویش پس کنند در مراد
 توبه سید نصب گردند دیگر دیگر دیگر باده باده تعلیل خلف
 عاناک و لامیت فتو لریله انسانک عجمی و انسانک سکون لامیت
 انکشتری به اضافت لامیت در حکم انداز و نصف توبه کسی در شول کسبه
 در لکه که دعوی الله و کی پره او فی او که البته که حرف رباط صفت

خدمت و لامیت و ضم ملک پادشاه را جود را مکرادات استند و لا لامیت
 کودک و غلامان و یا حرف و حدیث که حرف رباط صفت بام دام اوستی
 و رباط رانک کسر بیه کاروان برای و اضافت لامیت در معلوم اول
 که عربستان و عجمستان و لرینک اوستی مسطح او لور یعنی اوستری
 دزد را کابناء بر بام رباط یور مشد ر با زحج با حرف مصباحیت
 و بازی بای اصلیه ایل او یون و دیر لکه و جفت خیمه اوات تصغیر در
 او یونجغه یعنی خشر لغله بیاز حی او لیسنه که حرفنی یا زوب و بام رباط
 اولیسنه یا زمیندر معنای شقیمن ن لی پره ایشل و ایلکی پره کید
 یا زون کذک انداختی با حرف حکایه بعض نسخه می انداخت
 واقع در مال بر در باد صبا بایانیه صبا قیدی اتفاقی واقع ایش
 بگذراند فعل ماضی مفرد غایب و الف و نون اوات تعدیه در
 بگوردی دیگر در نفا علی باد در بوی با حرف صله و وی ضمیر غایب کودک
 را جود را ارزانی بای اصلیه اند لایق دیگر را داشتند طوندیلر
 دیگر یعنی لایق کور دیله دادند فعل ماضی جمع غایب و سین ضمیر کور
 را جود را و لکن بونبع اعتسار معاشقه در محصول برکت
 مشت زنه با بای تمثیل طریقی و برای پس بوسنک مشت صفت
 نادر و اتفاقی بر قصه در شویله که یارس پادشاه ملرند برینک
 یوز کشل اغریمتی فاشن ارایدی بر کرده تفرج طریقی حاصلرند بر
 قاج کسسه ایل شیرازک مصلای سته طشه کندی و یور دی که
 یوزکی عضد الدوله نکت توبه سی او زیند دیگر باده باده که او فنی
 یوزک حلقه سندن بگوردی رسه خام یعنی یوزک انک و لا اتفاق

دورست یوز حکم انداز پهلوان که پادشاه یک خدمت مند ایدیلر جمله
خطا ایدیلر هیچ برسی اصابت ایلدی **الابرار و غلابخ** که کاربان
سرای طامی اوزده او نوخیز میر جانبدن اوق اتار دی تنگ او غلبه
عادتیدر **باد صبا** انک اوقتی یوز کک حلقه سندن کچور
یوزکی اکا و برکه لایق کور دیلر **داجی** بی قیاس نعمت یوز دیلر
کودک بوندن اوقتی یانی تشه بقدی ویدیلر که بنچون بویلر ایلرک
دیدیکه تا او ککی اعتبار یوزنم فالسون معلوم در که سر غافل ایش که
بوتدیری ایلشد **رنا باسی** خواندیر که ای اوغل سنک حاکمه بویلر
اتفاق فی قصه در شدن کیر و داجی بیانه کتمه که مر زمان و مر یزه بر پادشاه
زاده موجود او لماز که مسکار عایت اید و بویلر او که اربال **قطعه**
که بود کر حکم روشن ای **بر نیاید درست تدبیری** حکیم روشن رای بیت
روشن دای وصف ترکیبی در روشن فکری دیکدر **حاصلی** پاک فکری
دیکدر **برین** بد کلم یعنی حاصل او لماز دیکدر **درست** بونن صاغ و سال
دیکدر **یعنی** نقصان و خطا و ن مصون تدبیری باحرف وحدت
محصول بیت **گاه** واقع اولور که حکیم پاک تدبیر و پاک را بدن بر درست
تدبیر حقایق یعنی تدبیر ن سهو و خطا واقع اولور **گاه** باشد که کور
نادان **به** غلط بر طرف زندیری **کودکی** باحرف وحدت باحرف
مصاحبت غلط بونن سهو معنای **در بد** و **والک** فتح اول
اوق نشانده در **بر** تدبیری باحرف وحدت و باحرف تنگ محصول بیت
گاه واقع اولور که بر نادان او غلابخ یعنی استاده منقار ان ملقه تعلیم
ایلمن سهو و خطا یله نشانده اوق اور **دیک** استر که بونک کبیر افغان

و نادر

و نادر در خیر اعتبار ده دکلر **حکایت** در دیشی را دیدم در
غار ی نشسته بود و در بروی خود انجم بسته و ملوک و سلاطین را
در چشم ممت او شوکت نمائنده غار مغاره و یا خوف و حدت و در بروی خود
تقدیری و در اختلاط با خلق بروی خود بسته محصول بر کبیر بر روی
کوردم بر مغاره ده او تورشش **دخی** خفله اختلاط قیوسی تمام جهان
کندی یوزینه با غلش **یعنی** بر کسده ایل اهل دنیا دن الفت ایلدی
و پادشاهلرک و بکلرک انک بمنی کوزن شوکت و عظمتی قالمش
حاصلی اهل دنیا نیک نظر نده هیچ اعتبار یوق ایدی **قطعه**
هر که بر خود در سوال کشود **تا** بکینه نیاز مند بود **در سوال** بیانی
تا خوف انتها نیاز مند محتاج دیکدر **محصول** بیت هر کسده که
کندی اوزرینه و یلنجیک قیوسی اجدی یعنی کد الغی عادت و خوی
ایندی اولنجی اول کسده محتاج و نیاز مند اولور **حاصلی** احتیاج
خلاص بولماز **از** بکزار و یا دشامی کن **کردن** بی طمع بلند بود
از الف محدودده ایلد خرص معناسنه **در** بکزار فعل امر مفرد مجاهد
ترک ایلد دیکدر **کردن** بی طمع بیانی بلند باده فتح و ضمه جایز در
محصول بیت خطاب عام طریقیله سورر حرصی ترک ایلد و پادشاه
پادشاه ملق ایلد یعنی دنیا بلا سندن آزاده و سالم اول **زیر** طمع
سیون بلند اولور **یعنی** احتیاج ایچون کسده به تواضع ایدوب
سرفروایلر **زیر** برای نیاز دایما سرور از در **بکی** از ملوک ان طرف اشارت
کرد که توقع کرم اخلاقی غریزان آنست که با نان و ملک نامور
کنند **شیخ** رضا داد که اجابت دعوت سنت است

و بکر روز ملک بعد از خدمتش رفت عابد برخواست ملک را در کار
 گرفت و ملطف کرد چون ملک غایب شد یکی از اصحاب شیخ را پرسید
 که چندین ملاطفه با دوشاه خلاف عادت بود درین چه حکمت است
 گفت نشنیده که گفت اندر حصول ترکیب اول طرف یادشاه شدن
 بریسی اشارت ایلدی که غریز که اخلاقی گرفتند در جواب او لدر که نان و
 نمک ده بزایه موافقت ایلدی که رضای و برودی که اجابت دعوت
 سبند در دیو بر کون دانی شیخ خدمتی عذری سبیل با دوشاه
 یانته و اردی عابد قالدی و پادشاهی قوجدی و ملطف و رفیق ایلدی
 چونکه پادشاه شیخک یانته کنده اصحاب بدین بری شیخ سوال
 ایلدی که پادشاه به تو قدر ملاطفت خلاف عادت کوز ایلدی بونین
 ندر شیخ دیدی ایشتمد کی که دیشله در بیت هر که را بر سباط بنشینی
 واجب آید بخد متش برخواست هر که را با آداب تخصیص بنشینی فعل
 ماضی مفرد مخاطب او تور دک دیکدر با حرف ضمه قد متش شین
 ضمیر هر که ده کی که به راجع در برخواست بونین مصدر ماضی شین
 حصول بیت هر کسده نک که سباطن و سفره بنشده او تور دک
 یعنی نان و نمک بنشید واجب کوز خدمت قالدی زیر او ستمده چنی
 ثابت اولمش او تور مشنوی کوشش تواند که همه هم روی شنود او از دوف
 جنگ و فی هم روی لامیت در دوی داوک فتحله ضمیر ظایدر کوشش
 راجع یکنود فعل نفی مستقبل مفرد غایب ایشتمد دیکدر او از
 دوف لامیه حصول بیت و لاق فا در در کیم کند شک تمام غم دوف جنگ
 و نک او ارنی ایشتمه یعنی آلات لهو کلا و از لرینی قوالا شین

بدیج نقصان کلمه دین یکبدر ز تماشای باغ بی کل و نسیرن بر سر آید
 شک بد فعل مضارع مفرد غایب صبر ایدر دیکدر ز تماشای باغ موند
 مفعولنه اضافت بد نسیرن و نسیرن و نسیرن و نسیرن دال ایلدی
 رومن کل ناصری دید کلری حیکدر قوقوسی خوب اولور بر سر آیدر دیکدر و غم
 کچور در دماغ فاعیل در دماغن مراد مشامدر حصول بیت کوز باغ
 در باغ تماشا ستنز صبر ایدر یعنی باغ و صحرا تماشا سنی ایلدی صبر ایدر
 و نقصان کوز مرز مشام و دماغن کل و سنبیل و نسیرن قوقوسه غمی حق
 و غایت ایلدی در وی قصور کچور بر سر آیدر بر سر آیدر یازان عذری بارش
 کربود بالمش ایشتمد بر خواب توان کرد حیرت بر سر بالمش لامکت
 کسر لیه و بالین کذکت با صدغه دیر لر اکتد الف حمد و دل و کاف
 عجمک فتحله اسم مفعولدر اکتد بدین بر سر بنشید و یفق مثلاً
 بصدغه و دوشکد یوک دیفق کبی اکتد دیفقش دیکدر بر بای
 غمیل بونین مراد قوشش تو کیندر توان کرد ایلکت اولور دیکدر یعنی
 ممکن و قابلدر پس امکانه ایلدی دخل ایلین بی تقریب نصبت ایشتمد حیر
 مهند اندر بر سر خبری و جمله اسمیه حال واقع اولمش حصول بیت
 اگر قوشش تو کیدر دیفقش طومش بصدقی او لمند که اکابرک دوشکری
 و بصدق لری بویله اولور که رومن اکا بویله دیر لر او یقوا و یقوا اولور
 باش التین طاشش دلدوغی عاله یعنی طاشش بصدق لب و یقوا و یقوا
 اولور حاصلی بصدقش و دوشکس او یقوا و یقوا ممکن در مصرع اولکت
 معنائی اگر قوشش قنادیک طومش بصدقی او لمند دین برک معنای لرینی
 اعطایه ایلدی و کسند لر غری بویله ایلدی اولور بلغم ایشتمد در بود دیر بخوابش

بیشی

بیشی

بیشی

باب چهارم در فواید خاموشی

یکی را از دوستان گفتم امتناع سخن گفتن بعلت آن اختیار افتاده است
که در غالب اوقات در سخن بیک بعد اتفاق افتد و دین دشمنان بر بدی می آید
گفت ای برادر دشمن آن به که یکی پسندد امتناع سخن گفتن مصدر کن مفعول
اضافتی در گفتن مصدر در بیم متکلمه مضاف و سخن مقدم مفعولی و مجموعی مضاف
علیه و افعول با حرف مصاحبت و علت سبب معناسند در آنه اضافت
لازمه با اختیاره متعلقه امتناع مبتدا و افتاده است خبری و جمله است
مقول گفتم در که حرف بیان علت غالب اکثر دیگر و اوقات اضافت لازم
افتد واقع اولور دیگر و او حرف حال دین دشمنان لازم به حرف استعلا
بدیر اما ز نمی آید فعل نفی استقبال لغت کلمه دیگر اما امر او دشمن دیگر گفت
مذکور دوست دیدی آن به که اول بگوید که یکی با حرف مصدر پسند فعل نفی
استقبال مفرد غایب دعا علیه در ایک کور میه دیگر محصول ترکیب
حضرت شیخ بیور و دوستند برینه دیدم سوز سوزیکه ابا ایله دم یعنی او
سوز سوزیکه بوسه خاوش اولد و غم اول سبب ایله اختیار واقع اولمشد که
اکثر اوقات و اتفاق سوزده ای ویرا ماز واقع اولور حال بود که دشمنان
کوزی بر برادر غیریه دشمن دیدی اول دوست ای برادر دشمن اول بگوید که
ایک کور میه بیت هنر چشم عداوت بزرگتر چیست کلمت سعدی
در چشم دشمنان خاست منتر معروف در که عی منقبت دیر لر میکد فاک
و بانک فتح لر یله حاصلی عیبک مقابلی در با حرف صل چشم عداوت بیانه در محال
منتر میسند بزرگتر مبتدا ای ثانی تراوات تفضیل را اولورق دیگر در خبر
مبتدا ای ثانی و ثانی خبر یله خبر اول و جمله اسمیه مبتدا نفع در کلمت مقدم خبر و سجد

موقوف بستند چشم دشمنان لامیه و خار خرفک فاعلی در محصول بیت عداوت
 کوزینه مهر اولوراق عیسیدر یعنی عدو کوزیل نقشه مهر اولو عیب کورینور سعدی
 حضرت نوری کلد آباد شمشیر کوزینه دیکندر یعنی عداوت کوزیل نقشه کوزینه
 دیکندر بیت و احوال عداوت لایم بصاح لاؤیلر بکذاب اشر و اوجوف ابتدا
 و آخ فردا شد در عداوت اضافتی لامیه در محاذ آخر اد صاحب عداوت در و
 طازمی لایم فعل نفی استقبال مفرد مذکر غایب در نصر بانک مضاعفند
 کچر دیکدر بصاح لایم به متعلقه ر تقدیری بر جل صالح در موصوف ضرورت
 وزن ایچون ترک اولندی آخ مبتدا و جمله فعلیه خبری و جمله اسمیه شایسته
 الا حرف استثناء و اوجوف حال یلمزه فاعلی تحت بند اخراج ضمیر و
 مفعولی صالحی راجع ضمیر منصوب متصل کز لامک فتحی و میمک سکونیکه اصلند
 کوزله اشارت دیر لیر صکره و بطله طعن و دخل معنای استعجال ایلدیلر بکذاب
 بکرمه متعلق اشر مزمزه نک فتحی و شینک کسر یله صفت شبنم در علم باندن
 اشر مزمزه نک و شینک فتحی لیر یله مصدر ریدر محصول بیت عداوت فردا
 یعنی صاحبی بر صالح کسندن مودر ایلر الا اکا طعن و تشنیع ایدر کذاب اشر
 یعنی کذاب و متکبر و مغرور در دیو صالحی کور دوی سوده طعن ایدر حاصلی بر
 بر صالح کسبه عداوت و بغضی اوله یاندن کچر کی اکا سوز انا که مر ایدر و خود
 و خود بسند و بوندن خبری بیت نور کیشی فردوز چشمه مهر زشت باشد
 چشمه موشک کوز نور کیشی فردوز بیانیه در کیشی کسر در وصف ترکیبی در عالم
 یا کلکند ریگی یعنی روشن و منور ایدر کچر دیکدر چشمه حور اضافتی لامیه در
 و چشمه حور بیانیه مودر یای موزایل آفتاب معنای است باشد عداوت زمانه
 است معنای است باوقف صل چشمه موشک لامیه کوره اضافتی بیانیه در محصول



کنش

کنش چشمه سنگ عالم یا کلکند در کچر نوری یعنی آفتابک ضعیفی و کند
 موشک و کورک یعنی بر آسانک کوزینه یعنی بر اسبه جنبی کنش کور مهر اول
 لچمندن کوزینه کچر کورینور دیو بیورمش بعض نسخه ده زشت باشد
 برینه در نیاید و اقدرد یعنی کوزینه کچر حاصلی عین الماز دیکدر و بوشخه
 بو مقام و لکندن انبدر زیر اخفاش کنش کور ممکنه کوزینه
 کچر کوزیمک لازم کلر کیشی فردوز و وصف ترکیبی اعتبار ایلر کچر
 اولمقدن کلور و فردوزی فردوز خن دن اخذ ایلرک بصر نمر لکدن کلور و مهر
 بریت حور یازمق قوافی دن عدم اطلاعت دندر حکا
 باز کانی بر ایدر دینار خسارت قادر برش را گفت نیاید که این سخن را باز
 در میان نمی گفت ای پدر فرمان تراست بگویم و لیکن مرار فایده این مطلع
 کرد آن که مصاحبت در نهان داشتن نیست گفت تا مصیبت دو نشود یکی نقص
 بایه و دیگر شهادت محاسبه باز کانی باوقف حدت و را اادات تخصیص
 خسارت زبان افتاد و واقع اولدی دیکدر نباید فعل نفی مستقبل مود غایب
 کچر دیکدر که حرف بیان این سخن را اادات مفعول یا کسی باوقف مصاحبت
 و باوقف حدت در حرف صله میان و نه و ارا آنهی فعل مضارع مفردی طلب
 قویا سیم یعنی او زبانه کوزیت سوبلیه سیم تراست را اادات تخصیص و بین
 و تا اادات خبر سنگرد دیکدر فایلر این لامیه کرد آن فعل امر مفرد مخاطبه در
 کردانیدن صبر و رت معنای است ایلد دیکدر یعنی بی مطلع ایلد دیکدر
 که بیان تا حرف تعلیل بایه مر بایه معنای است در شهادت عداوتک بلا سینه
 سونمکدر مهمایه به اضافتی لامیه در محصول ترکیب بر بازار کاکک یک
 التون خااری واقع اولدی او غلبه دیدیم اولمیا که بوسوزی یعنی زبان مضاعفی

باز کانی
 در میان
 کرد آن
 کردانیدن

بر کس ایلد او رتایه قویا سیم یعنی آریه کتور د سن و سوبلش سیم پس دیدی
 ای پدر فرمان کسنگد اما بنی بونایلیه و افض و مطلع ایلد که بوسوزی و بوتری
 کزلی طوتم مصلحت ندیدد دیدی تا کم مصیبت ای اولیه بر سر بایه نقصانی و بری
 عد و نیک سوبنوب کولمه سی یعنی ایشیدوب دشمن خط ایل مسون بیت
 کوانده خویشین دشمنان که لاجول گویند شادی ککان مگوی فعل نهی مفرد
 مخاطب گویند ندن سوبلر دیکر کفین دن اخذ ایلین بیلر ایش انی فتح منزه
 ایل اند و همدن محفد رغصه معناسنه خویش اضافت لامیه باد دشمنان
 با حرف صله که حرف تعلیل لاجول گویند ک مقدم مفویدر شادی سوبنیک
 ککان صفت مشبهه در شادی کن و صفت ترکیبی در شاد بلیق ایدگی و الفه تون دار
 جمعد و دو و صفت ترکیبی حاله رک گویند ک فاعلیه رک دشمنانه راجع ضمیر در
 محصول بیت دشمنانه کنده غصه کی سوبلر زیلا لاجول و لاقوه دیه ک
 سوبنور لر و یا خود لاجول و لاقوت در بر سوبنور کن یعنی ظاهر اوبل در لر
 اجمیق شکیل اما کولکتری مسرور اولور ککانی بونکس کی بر لوده انیم تفصیل
 ظن ایلین و هم ایش حکایت جوانی گویند که از فنون فضایل خطی
 و افراد ایش و طبعی نادر چند اند در محافل دشمنان شستی هیچ سخن بگفتی
 باری بدر شش گفت ای پسر تو نیز از ای دانی و انکو گفت رسم که بر سوبنور راجع
 ندانم و سر مساری برم جوانی یا حرف و طاعت و دیند صفتی که حرف رباط صفت
 فنون فضایل لامیه انواع فضایل دیکر فضایل جمع فضیلت در
 علوم از تقلید و بر لره خط حصه و نصیب معناسنه در و یا حرف تکلیفی
 یا سیم بویل در نادری مثل و مانند دیکر محافل مجالس مجلس معانی
 و اضافتی لامیه در شستی یا حرف حکایه تکلفی یا سیم بویل بر سوبنور

مضارع

مضارع جمع غایب و هم ضمیر منصوب متصل کی ایدر منکدن سر مساری بر
 مصدر برم فعل مضارع منکدن و حل در محصول ترکیب بر عاقل جوان که
 انواع فضایل دن و اثر سنه لالک ایدی و خوب دنی نظیر طبعی و ارایدی
 اولقدر که دانشمند رجا سندن او تور ردی هیچ سوبلر ذی بر کز به بابا سی
 دیدی ای او قل سندن بیلد و کلدن نیچون سوبلر سن جوان دیدی بابا سنه
 تور قوم که بکا بلمد و مکدن بر سنه صوره لر و یلیم و سر مسار لق ایلدم یعنی
 حجاب حکم قطع آن شبندی موهنی میگویند زیر تعلین خوش میخی حید
 که حرف بیان صوفی یا حرف حدت میگویند حکایت حال ماسنه
 دو کردی یعنی میخردی زیر تعلین خویش لامیه لر در لالک تخمیل نعلک
 نشین سیدر مراد ترکیبه نعلن دیکر لر در شتمن کلد زیر صوفیلر اکثر
 کید و کی بودر میخدن مراد اکسر بد که نعلنک التنه ققار لر سیر لمسون
 و دشمنسون دیو پس نعلدن مراد دشمن قدر و میخدن مراد کبکدر دین
 معنای ایاغ بر اشد میخی یا حرف حدت محصول بیت آئی ایشند کی که بر صوفی
 نعلنی التنه بر قاج میخ ققار دی یعنی نعلنی حکم او لما یفحون التنه بر قاج اکسری ققار
 استینش گرفت سوبنور که بیا نعل بر سوبنور بند استین یکتین ضمیر صوفی
 راجع در سوبنور کی باشی و چاوش و بونکر کیده اطلاق ایدر لر و یا حرف حدت
 حرف تعلیل یا فعل امر مفرد مخاطب نعل بونن آت نعلی در بر حرف صله در با معنا
 حرف استعلا طوبت معناسنی بنم سوبنور م اوزره نعل بقله دین معنای برافز
 باغش بند فعل امر مفرد مخاطب بر بندیدن دن بقله دیکر بر سوبنور دن اخذ ایدر لر
 باغملو ایشل ایشلر محصول بیت بر صوفی نعلنی التنه میخ ققار کن بکنی سوبنور
 لوتدی که کل طوار و نعل بقله یعنی بنستی نعل و بوسینشنی طوتدی غرض بکیم

سببی

سببی

وزنه بیت
معمول
چون

صوفی تعلیمه اگر ی قاقا سده همتک کا آت و یا قاتر تعلیم کی تکلیف ایلمزدی بعض
 نسخه ده بوستانک برستنی بونش یا مثل بیت نکفته ندر کسی با تو کار و لیکن
 گفتی و بیلش بیار نکفته ناکفته معناسنه در یعنی سولیدک حاصلی سولیدمش
 ایکن محصول بیت سولیدش ایکن سنگک کسک ایثی بوق یعنی مادامکه دعوی م
 اید و ب بن قلام و یا فلان سنه بیلورم و بیکه سین کسک کار ی د
 دعوی اسی اولماز اما چونکه دیدک یعنی بن قلام و یا فلان بیلورم دیدک سولیدک
 دلیل کتور تا یکم دعوی بی معنی اولسون **حکایت** یکی را از علمای معتزلی
 افتاد بایکی از ملاحل و با او حجت بر نیامد سپریلند اجت و بر گشت
 گفتش تو با چندین علم و ادب و فصل و حکمت بای دینی بر نیامدی گفت
 علم من قرآنست حدیث و کفایتش حاج و او بدینها معتقد نیست و می شود
 و مرا شنیدن کفر او بچه کار آید علمای معتزلیانیه مناظره بخت دیکدر
 جمع ملحد و که حشره و نشره قابل کلدرد یا اولملد بر نیامد چشمدی
 مقابل و معارضه مدی سپر قلعان بلند آنت اندی قلعان آنت
 بخردن کهایتد زیرا حد و سندن قاجبه جمیع اسبابی بر بر بیانه اتر
 جان قورنار مقی چون اول سپرینی اتار پس را لرزید و عیارت مقام
 بخرد و مستعملد بر گشت دوندی یعنی اعراض ایلمدی بر نیامدی چشما
 یعنی مقابل اید مدک بدینها دال ممره دن مبدلدر باینها دیکدر
 می شنود دیکلم و تسبول ایلمزد دیکدر شنیدن کفر او مصدرک مفعول
 اضافتید و لامیه در محصول ترکیب معتبر علمادن بر نیک ملحد لرزن
 بحث جدی واقع اولدی اول ملحد له حجت و بر ناکه چشما مدی یعنی مقابل
 اید مدی عاقبت قلعان آنتی یعنی عاقل قالدی و اعراض ایلمدی بر

عالمه دیدی سن بو قدر علم و فضل و حکمت و ادب ایلمد برین سزایلم مقابل
 این مدک عالم دیدی بنم علم قرآن شریف و حدیث نبوی و کفایتش حاج
 اول ایلمد بونکر معتقد کلدرد و تسبول ایلمزد و بنم نه ایلمد کلدرد
 کفرینی ایشتمک یعنی نه قاین و بر بیت آن کس که بقرآن و خیر و نوری
 آنت جوابش که جوشنیدی آنت مقدم خبر جوابش مؤخر مبتدا که حرف
 بیان جوابش مبتدا اندی فعل نفی مستقبل مفر دحاطب بر میه سن دیکدر
 خبر مبتدا در محصول بیت اول کسکه قرآن و حدیثش ایلمد اندن قوتلوی
 خلاص اولماز سین یعنی بویله قوی جملدره اکا ظفر بولیمار سین انک جوانی
 اولدر اکا میسج جواب بر میه سین حاصلی انکلمر کز مکالمه ایلمد سین
حکایت جالینوس ایلمی را دید که دست در گریبان داشتندی
 و بی حمتی کرده بعض نسخه ده زده بی حمتی میکرد در بو نقد برجه های رسمی حرف
 ترتب اولور ادرب و منکر لک ایلمدی دیکدر گفت اگر این دانا بود
 کار او بانادان بدین جایکه نرسیدی جالینوس بر مشهور حکیمک
 اسمیدر گریبان داشتندی لامیه در و یا قوف و حوت کرده ایلمش دیکدر
 بعض نسخه ده میکرد و دوشمش جایکه جایکه بدن مخفقد مقام و مرتبه دیکدر
 نرسیدی یا قوف جایکه ایر شمزدی دیکدر محصول ترکیب جالینوس
 بر ایلمی کوردی که برداشتمند کن یقه سزالی اورش و منکر لک ایلمدی
 جالینوس کربودا نشمند دانا و عاقل اولیدی انک ایثی بر بادانله بو مرتبه
 ایر شمزدی **مثنوی** دو عاقل را نباشد کین بکار نه دانا بی شکر و بیکار
 خفیف معناسنه در دو عاقل را ارا ذات تخصیص کین بغض دیکدر بیکار صوا
 دانا بی یا قوف و حوت سبک و خفیف معناسنه در محصول بیت یکی عاقلک

از غیر الیه
معاصلی مقابل
قوی

بعض و صواب اولماز یعنی یکی عاقل نه چکشور نه صواشور نه بر عاقل
 و دانایی و حقیقت کس نه ایلد عناد ایلر یعنی بردانایله بر سبکساران
 بر خصوص جمع اولمه دانای اول حقیقت ایلد عناد و جدال ایلر سکار
 کاف فارسیله در دین عجمیک ایشل معراج اولک معنائی ایشی
 عاقلک بیسنده تباغض و حب اولم دینه اعتراض ایلن کتدی
 معترض در نه سبکسارده سار کثرت افاده ایدر دین سار سر معنائی
 اولد یعنی بلر ایشل اگر نادان بو حشت تحت گوید فر دمنده شریعی دل جوید
 با قوف مصاحبت و حشت بونن نفرت معنائی در یعنی خشنونت و
 در شتلق با قوف مصاحبت بترم تونک فتحی و رانک سکونیلد توشق
 دیکدر و با قوف مصدر کجوب فعل مضارع مفرد غایب دیکدر و کول
 الہ الملقن عبارتدر محصول بیت اگر نادان و حشت فر کسلکد یک سولرس
 یعنی ابری یاری سولرس فر دمنده انک ملائمت و لطافت کولن الہ الوری
 سلی خاطر ایدر دو صاحب دل نگه دارند موی میبدون سر کشی و از رم جوی
 نگه دارند حفظ ایدر لر موی با قوف وحدت و او قوف عطف از رم الف میبدون
 ایلد میبدون ادات شبیه میخان دیکدر و عوده کذ لک کی الجلیین
 معنائی سر کشی با قوف وحدت و او قوف عطف از رم الف محمد و ایلد
 و زای مفتوحه سکون رایله و مت معنائی در اما بونن و او مفتوح
 الف ساکن او قوف ضرورت وزن چون از رم جو وصف ترکیبی در و مت
 استبوجی یعنی تکریم تقطیع صاحبی دیکدر یعنی اهل عرض و قاف و با قوف حد
 بویکی یا قوف مصدر طرکاندر بونیک معنائی و اصل اولما مشله
 محصول بیت یکی صاحب دل بر قل رعایت ایدر لر یعنی هر قلجه ارا لرنه شفاق

باز

در سبکساران

نرم و شوق
شاهدی

از رم

در سبکساران

و خلاف اولما بوسوز کمال اتفاق و عدم اختلافن عبارتدر کنه بوجلیین
 بر سر کش و بر صاحب و مت بر موی رعایت ایدر لر یعنی ارا لرنه بر قلجه خلاف
 و شفاق اولما زیدیر دانانادانه مخالفت ایلر که ارا لرنه اختلاف اولد بو
 بینک تصویر معنائی شراحت غیب تصرفی دار در کیم عطا کولمک لایق
 و گرانهر دو جانب جاهلاند اگر زنجیر باشد بکسلاند فعل مضارع جمع غایب
 کسلانیدن الف و نون که ادات تعدیه در ضرورت وزن چون کسلند
 و الا کسینان و کسلیدن لازمه متعذری بیسنده مشتهر کدر کسینان لازمه
 دین اشرارک احوالندن آگاه دکل ایشل محصول بیت یکی صاحب دین
 و بر سر کشله بر عاقلک احوالی اولان کبیر اما یکی جانبدن آگاه و کلن
 بیلد جاهلوا ایسه اگر زنجیر او لور سه قرار لر دکل که بر موی حاصلی یکی
 جانبدن بیلد جاهل و نادان ایسه شفاقن خالی اولماز **منشوی**
 یکی کثرت خوبی داد دشنام تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام نیک فرجام
 و صف ترکیبی در عاقبتی خبری دیکدر محصول تشریح بر و کین خوبی دشنام
 و بردنی یعنی سوکدی اولده تحت ایلدی و دیدی ای صوکی خبر یعنی عاقبتی خبری
 تشریح که خواستی گفتن ای که دامن عیب من چون بن ندالی تشریح تر معنائی
 زانم اطلین از اندر که قوف بیان خواستی فعل مفرد مخاطب بکن
 دیکدر ای آن اسم اشارت و با ضمیر خطاب اولسون دیکدر که
 حرف تعلیل عیب من لایمته در محصول اندن بر مله سن بکا اولسون
 دیکتر کرک یعنی بکا دیککدن بترم زیر ایلوم که بنم عیبی بنم کی بنم سن
 حاصلی بن کتد و عیبی سندن ایو بیلورم **حکایت** سخنان
 و ایل را در فصاحت بی نظیر نهاده اند سالی بر سر جمع سخن گفتن لفظی

در سبکساران

در سبکساران

مکرر نکردی و اگر همان معنی اتفاقی افتادی بعبارت دیگر گفتی و از جمله ادب
 ندای ملوک است بحال سینه گفتی و نای مهمله نکت سکونیه
 حضرت نینک مداحان صدقان صحارون برقص و بلیغ شاعران ایل
 اسماء اضافتی لامیه در ایل بر قبیل نکت استمدار که این قاسطن و سب
 بن اقصی بن دخی در اادات مفعول نهاده اند قوشل در یعنی تعالی
 سالی با وف و حدت بر حرف جمع لامیه در جمع در ااد مجلد در یعنی
 صدر مجلس در یکدیگر و یا وف و حدت گفتی یا و حکایه لفظی با وف و حدت
 در اادات مفعول نکردی یا وف حکایه و اگر همان معنی سخن را که بعضی
 معنی برینه لفظ واقع حاصلی منون بو خصوص تعارض ایلدی پس لفظ
 عبارتی اختصار ابد نه تعرض بی تقریب در افتادی یا وف حکایه جمله
 آداب ندای ملوک لامیه در در محصول ترکیب بحال ایل فصاحت و بلاغت
 بی نظم تعیین ایلش یعنی دیشل رسل بر محفل و محاسن صدر ندای سوز سوز
 لفظی مکرر ایل کردی و اگر همان اول لفظ و یا اول معنی بعینه اتفاق واقع اولدی
 انی بر عجم عبارته سوز سوزی و ادا ایلدی و سلاطینک مصاحبه نکت جمله
 ادا نکت بر رسی بود که بر مجلس بر سوزی تکرار بولید **مثنوی**
 سخن گوی و دلشد و شیرین بود نزار و تصدیق و حین بود و بلند و صلب
 ترکیب در کوکل یا غلیج یعنی کوکل گفت به متعلق قلیج نزار و ایلان محصول
 سوز اگر چه کوکل اچی و لذیذده اولور به تصدیق و حین به نکت لایقده اولور
 کرچک اولوب کوزل و لذیذ و چون جو یکبار گفتی کوکبار پس که حلو او یکبار خود
 باز پس اتباع قبیلند در محصول بیت بو بیت بیت اول مقیده در یعنی سوز
 هر نقد و ممدوح اولور سم ده چونکه بر کوه یدیلر بر یعنی حلو الذیذ و شیرین ایلن

دک

بر کوه بندگی کفایت ایدر تکرار یک لازم دکل **حکایت** یکی را از حکما
 شنیدم که میگفت هرگز بی بجهل خود اقرار نکند مگر آن کسی که چون دیگری
 در سخن باشد سوز تمام نکرده او سخن آغاز کند محصول ترکیب
 حکما دن برینی ایشتم که سوزیدی مرکز بر کسه کند و جمله اقرار ایلد مگر اول
 کسه که چون غیر کسه سوزده اول سوز سوزین تمام ایلد مشش ایلن اول
 سوزده باشکند که کوزمتندن صکره بر جمل خود را اقرار کرده باشد
 یازان جمله اقرار ایلش ولور **مثنوی** سخن را بر ست ای خود مند
 میا و سخن در میان سخن بن دیب و یکدیگر محصول بیت سوزک
 باشی وار و دینی یعنی یا غی حاصلی اخی وار و اولی ایدی سوز اور کانه
 سوز کتور و معنی بر کسه سوزده ایلن سن سوزده باشکند اول سوزی
 تمام ایلد **مثنوی** خداوند فرهنک و تدبیر و هموش نکوید سخن تا نیند هموش
 خداوند فرهنک لامیه در فرهنک هنر محصول بیت هنر و تدبیر و عقل
 داد درک صاحبی سوز سوزیم مادامکه هموش کور میه یعنی ایلسم کور میه
 حاصلی حضور مجلس اولانی ناکت کوکلیج عاقل و زکی سوز سوزیم
حکایت نسی چند از بندگان سلطان محمود حسن میمندی را
 گفت که سلطان امر و ترا چه گفت در فلان مصاحبت گفت بر شما
 پوشیده نمائید گفتند تو دستور مملکتی اچی بانو گوید یا مثال ما گفتن
 رواندار گفت با عتقاد آن داند که کس نکویم پس چای بر سید سلطان
 محمود دن مراد مشهور پادشاه در که حسن میمندی ایلن میمکت فتح لر ایلد
 دزیری ایدی ایا زده دزیری و هم محبوبی ایدی دستور داکت و تانک

در سوز

ضمه لریه اصطلاح و از بره در لر محصول ترکیب سلطان محمود
 غزنوی قول کردند بر قاج شخص حسن میندی به دیدن که سکا پادشاه
 فلان مصلحت خصوص منم نه دیدی حسن میندی دیدی سینه ده
 کیزی قالماز یعنی سینه ده سویله دیدی که سن مملکت و زیرین
 سکا دیدی کنی بزم کبیده سویله رو اکور فرمش دیدی اول اعتماد سلو
 کبیده بخر یعنی کسینه به حکم بیور پس همچون صور رنر **مشبو** نه هر سخن
 بد اند بگوید اهل شناخت **بتر شاه** نه خویشین شاید باخت **نه خوف**
 نفی معناسنه گوید فعله مقیده در که خوف را بط صفت م سخن ندانک
 بگوید ک مقدم مفعول لر در **اشتراک** از ده **شناخت** بونده اسم
 مصدر در علم معناسنه پس اهل شناخت اهل دانش میگرد **یا خوف**
 مصاحبت تر شاه لامیه لر در **تر خویشین** ده بویله در **یای بطین** جت
 بوننه یا ختن معناسنه در یعنی او بنیق متعدی معناسنه **زیرا الفت**
 مشترک در لازم متعدی پسینده **محصول بیت** ایله کله در مر سوزی که
 بیور آنی بویله اهل دانش یعنی مریله کنی سویله زیر اشاکت مر بایه یعنی نری
 افشا سبیل کشتی کندی باشین او بنایق لایق **کگل** حاصلی پادشاه مکر
 امور سلطنته و تدبیر مملکت متعلق امر لر بنی اظهار و افشا ایله کت ملا که
سبید حکایت در عقد بیع برای متر د بودم جهودی گفت من این
 کتخ ایان قدیم این محله و صف این خانه جهان که هست از من پر کن
 هیچ عیب ندارد کتختم بخر آنکه تو همسایه اوئی **عقد بیع** برای عقد
 بیعه و بیعت سرایه اضافی مصدر لرک مفعولنه اضافی قبیلند

عقد عینک قتیله مصدر در بخلق معناسنه و بیع گاه اولور اشترا
 معناسنه مستعمله در **حاصلی** اضداد و ندر و **یا خوف** حدت جهودی
 در لر و **یا خوف** و حدت کتخ او ای و سایر لرک صاحب لرینه در لر
 قدیمه اضافتی اضافت بیاینه در و محله به لامیه و صف این خانه
 مصدر لرک مفعولنه در بخر **یا خوف** تا کبیده **فوق** ای معجزه نک فنی و کسیر
 فعل امر مفرد مخاطب مستون ال دیکدر **همسایه** اوئی لامیه در و بایه
 خطاب محصول ترکیب بر اوک عقد و شر استنه متر د ایدم یعنی بر
 او المق استردم بر جهودی دیدی بن بو محله نک فنی کتخ لر نه نم بو اوک
 صفی ثوبله که دار در ندر صور مستون که هیچ عیبی یوقدر دیدم
 بخیری که سق آنک فوشی سین یعنی سق نک همسایه لغت مذکور خانه
 عیب غطیده **زیرا** الجار قبل الدار **قطعه** خانه را که چون تو همسایست
 ده درم سیم کم عیار از ده **خانه** یا خوف حدت و متره خوف توسل و **یا**
 تخصیص متره خوف حدت ذین حدی بیلم ایمن که خوف بیاند **چون** ادات
 شبهه همسایه ده های رمی متره مجتله لفظ و کت بن ترک او ملق کر کرد
 نه که حمله لفظ عینک لیلی و مجنوننم و اقدر **ریت** در بند کشان خو نیم
 رسم ز کتد ایکنم اصلند خوینه ام و آکینه ام در ضرورت زن ایچوندر
 حذف و ایصال اولوی لیکن شرح جمیعاً بو حذف و ایصال اشارت
 ایله مشکر در ده درم او ان فی سیم کم عیار بیاینه عیار عینک کسیرله مفاله
 باینک مصدر ثانیسی در **ریت** نک و زنی بیلکه در لر یعنی ثقلت خفتی
 لشخص ایله که ترکیه اکا دارا در لر **از** فعل مضارع مفرد غائب کر
 یعنی مایه دکر دیکدر از دیدن **محصول بیت** حضرت شیخ جهوده خطاب

درم سیم کم عیار از ده

درم سیم کم عیار از ده

ایدوب بیور بر اوک که سنک کی تمسای اول عیاری اکک اون در هم
 کشیده ذکر یعنی قلب کشک اون آنچه سینه ذکر معلوم در که کش قلب اولی
 آنچه سی ده قلب اولی و پس او اون دغل آنچه به ذکر امیش لیکن امیت در
 باید بود که پس از مرک توهر ار ارد امیت میم نشد بد ضرورت وزن ایچند
 و آبروئل اداست سبدر بی معناسنه امید بی دیکر بود بونل بود
 معناسنه در که حرف بیان مرک نولامیه در مرک کاف عجل موت معناسنه
 نونک ضمی اشباع اولوب ضرورت زن ایچون بر و او متولد اولور یعنی
 داور سبی و او اصلی کی او قنور محصول است جهوده خطا بایدوب بیور
 اما امیت بی اولی و لقی کرک که سنک مرکدن صکره بیک ذکر طام بیور
 بیک درم کامل عیار مراد در زیر ابستن مقدار سکوت عینه در یعنی
 تمسای لکن سنک حسنی پلید و حبیب اکک اولتی بیک درم سیم
 عیار ذکر **حکایت** یکی از شعرا پیش امیر دزدان رفت و ثنا گفت
 فرمود تا جامه اش بپوشند و از بوه بدر کردند سگان در قفای
 اوقاتند خواست ناشکی بردارد زمین نخ بسته بود عیار بوش
 این چه حرام زاده مردمانند که شک کشاده اند و سنک را بسته امیر
 شنید و بچندید و گفت ای حکیم از پیکری بخواه گفت جامه خود می خواهم
 اگر انعام فرمای بی پیش امیر دزدان لامیه برد در حامیلر کی قتنه کدی
 دیکر **حکایت** تا خوف تعلل استند با خوف تا کنده استند فعل باضی جمع غایب
 الدیلر دیکر رده کمر دال و بای اصلیه ایله کوی در قریه معناسنه سگان
 الف نون ایله جمع اولدی ذی حیات اولیچون در خوف صلفا فک
 فحیلر اکک دیکر و فارسیجه حیره دیر لرحای خطیل تا خوف تعلیل نخ یانک

فحیلر بوز دیکر رسته ماضیدن قسدر بعلش دیکر رطوش معناسنه
 نخ بسته اوست بود خیری و زمین مقدم مفعولید خیری غرقه عینک
 ایلد و رانک سکونیل چار طاق معناسنه در محصول ترکیب شعراون
 بری و امیلر بلنیک یانده واردی و دعا و ثنا دیدی بیک بیور دی کم
 لباسنی الدیلر و کویدن طشره ایلدیلر ایتلر اردینه و دوشیدیلر دیلدی تا بر
 طاش قالدیه ایتلره انحق ایچون طلاق طوکش ایدی عابراولدی ایتلر
 بجومندن دیدی بوجوام زاده مردلر در که ایتلری اچشکر یعنی چوز مشلر
 و طاشلری بغلشکر امیر دزدان چار طاقدن ایشته ی و کولدی و دیدی
 شاعره ای حکیم بدن برسنه دیل یعنی بدن بخشیش استه شاعر دیدی کند
 لباسم استرم اگر انعام بیور رسک یعنی بکا کنده لباسم و بر رسک همان
 عین احساند **حکایت** امیدوار بودی دی بخر کسان و حاجیر نو امید بست هر سار
 امیدوار تحفیف میله یا خوف صله خیر کسان لامیه در مرار خوف تحفیف
 یا خوف صله خیر نو لامیه در امید میمک تشدید ایلد شمر سانک مقدم
 مفعولید در رسانیدن فعل ننی مفرد مخاطب بر شدره دیکر الف
 و نون اداست تعدیه و محصول بیت آدمی یعنی انسان کسدر خیرینه یعنی احسان
 امیدوار در حاصلی انسان خلقت خیرات و میراثه را جعدر اما بنم سنک خیر که
 امیدم یوقدر همان بکا شمر استند در حاصلی فایز و جایزه دن کچدم همان
 بکا ضرر و زیانک طوقسون **حکایت** رضینا من نوالک بالرحیل رضینا
 فعل ماضی متکلم مع الغیر علم با بنده من کا متعلق نوال نونک فحیل احسان
 و عطیه معناسنه در کاف محلا مجرور مضاف الیهیدر نوالک با خوف
 رضینا بالرحیل فعل زنی او زره امید در کج یعنی سرفه کیمک معناسنه

مصدري رحلت كلور نشدت وزني اوزره ح من بونل بيدي معكاسه
محصول مصرع رضينا بالرحيل من نوالك يعني سنك احسانك كنك
راضی اولدق حاصل سلامت بوندن كنك سندن عظيم عطيه در سالار
دزدان را بر او رحمت عا جامه اش فرمود و قبا پوستيني بر او مزید کرد و
در مخی چند بداد سالار مرسته نك اولوسته دير لر مثل اسبه سالار
عسکر باشينه دير لر و خوان سالار حاش نيكو باشنه دقش دزدانه افك
لاميه در در اادات تخصیص و امير اولوستنك ديكدر بر و همير شاعر
راج در قبا پوستين تركيب فرمود كوركلی او کی حق قفان ديكدر
دور و حدت بوتر كی عطفه ایراد اید بیلر استعالمه نك كاه
دكلر المیش فرید مصدر ميميد ز ياده معكاسه محصول تركيب
دزدان اولوستنك دل شاعر محنتی كلدی پس لباسنی ویردی
دیر كوركلی فراجه اوزرینه زیاده ایلدی و بر بچه افچه ده ویردی
حكايت مبخي بخانه خود در آمد ديكانه را دید بارتان او هم نشسته
داد و سقط گفت فتند انوب ز هاست قضا جی بی بر این واقف شد و گفت
منجم اسم فاعل ز فاعل یابندن زمانی بچه حصه ایدنه ایلر بونته که امد داعی عقود جوان
نظم المیش منجم انكر زمانی بچه بار كنند و یا هوق و حدت با هوق صل خانه حور
لاميه دیر كیردی ديكدر هر ديكانه بیانه با هوق معاصرت زن اولاميه
هم بری بیر یله نشسته او نور مش سقط یا معقول كلمه دیر لر فتند و مش
و سقط متر تیر انوب فتند به عطف نفس در محصول تركيب بر منجم
كندی اوینه كیردی بیکانه ار كور دی عورتیله بیلر او نور مش و یفه سو كدی و سقط
سویله ی پس فتند و انوب فالقه ی حاصلی غوغا بید اولدی بر صاحب دل که

حكايت

حظن

حضرت شيخ اولمق احتمالی وار در بوقصه به واقف اولدی و دیدی بی
توبانج فلک چه دانی چیست چون ندانی که در سر ای تو کیست اوج بونم است
معكاسه در نمره نك فحمله فلک اضافتی لامیه در سر ای بونك بر زده او معكاسه
یعنی خانه محصول كیت منجه خطاب ایدوب در سن فلک اوزره نه بیلور
نه وار چونك بیلر سن که سر ایدکه کیم وار یعنی او کس سلج زمبسنده و شهر كده و
محکمه اوله و ایچین کیم اولد و قین بیلر سین کس فوق سجادده واقع اولد
کواکب احوالی و اطوارینی و دور دسیرینی نه بیلور سین و نجه اکلر سین
حكايت خطیبی کر به الصوت خود را خوش شد ایستی و زیاده ی فایده برد
کفتی قیاب غاب البین در برده الحان و است یا آیت ان انكر الاصوات
لصوت الجور شان و خطیبی یا هوق حدت کر به الصوت یعنی قیاب الصوت
چو کین آوازی معكاسه بنداشتی یا هوق حکایه لطف ایدردی فریادی فاین
بیانه برداشتی یا هوق حکایه قالدر روی یعنی فریاد ایدردی کفتی دیدک
یعنی صوتی ایشیدیک دیدک تعب نونك فتحی و حینک کسرله و سکون
یا یله فعل وزنی اوزره فرغ آوازی لغب یغیب نعباً و قییداً و نعباً و نعباً
فتح یا بندن ضرب بندندسته مستعمل ر قلیله حاصلی فرغ آوازی دیر لر
نوع اب البین الابه فرغه که عرب نظر تشوم ایدر ز راو یک عادتید
چنگم آوندن سفره و یا بر مهم مصلحه حقیقه اگر بو فرغه یوله بولنوب صناع
جانبه او چار سه مبار کدر د یو چکلوب کیدر و اگر حصول جانبه او چار سه
نامبار کدر دود و زکاوینه کیدر بین بانك فحمله اضداددن در وصال
و فراق ده مستعمله بونده فراق معكاسه در عبارت ظاهر دین مفهوم
اولان شامت و ازنده اوله الحان بونك کیمی بر زده آواز برده سنی

معناست در یا و ف عطف آن ۹ قدر و ۹ و ف شبهه بالفعل انکر اسم مفصل
 و یکن رک دیکدر اصوات اصافتی لامیه در لام ادات تاکید صوت
 ترکیب اضافی لفظاً مرفوع جر آن در شان بونین حال معناست در محصول
 ترکیب بر کریمه الصوت خطیب کنیدی خوش آواز ظن ایدردی دلی فاعل
 و فغان قالدردی دیدک که غاب البین آوازی انکسایان برده شنید
 یعنی آوازی همان غاب البین آوازی در و دیدک که مذکور است انکسایان
 نازل در بیت اذا نهق الخطیب ابو الفوارس که صوت همه اصطر فارس
 اذا ادات شرط نهقی فعل مضارع مفعول غایب حمار خودی دیکدر خطیب لفظاً
 مرفوع فاعلی ابو الفوارس لفظاً مرفوع بدل در خطیب در یا عطف بیان
 اصلند ابو الفوارس را سلاطه کنستند اما بونین حمار در در آن
 قرینه سیدله صوت جمله فعلیه صفت صوت در اصطر فارس ممکنه محکم
 حصار کرد اسم در بهر تک مفعول به صر حیدر فارسه اضافتی لامیه
 سینله ساکن و فتنه کرک کم ناموزون اولیه محصول بیت سخن خطیب
 نهقی ایله یعنی حمار کی آغوه انک بر صوتی وارد بر کم فارسک اصطر نام فله سنی
 مدم ایدر یعنی بفار زیر اصوات شدین نک مدم بنیانه تأثیر حاکمی و از نه که
 شرح مواقف بحث اصولند مذکور در مردمان ده بعثت جانی کرد
 بلیتش نمیشدند و ادیتش مصاحت نمی دیدند تاکی از خطای آن اقلیم که با و
 عداوت نهانی داشت پسیدن او امن بود کف ترا خوالی دیدم ام خیر
 کف به دین گفت چنان دیدم که ترا و از خوش بود و مردمان از غیبت
 در راحت بودند خطیب اندن لحنی بلند میشد و کف به مبارک خواب
 که دیدی که مرابریبش مطلع گردانیدی معلوم شد که آواز ناخوش را

خلق از نفسم در بخند توبه کردم آیدین بس که نحو اسم مرکب استکی مردمان ده
 لامیه در یا و ف مصاحبت علت جاه لامیه یعنی خطابت منصبی علینده و یا و
 وحد و طبت معناست در و ازیت اول و زینع از معناست تا و ف انتها
 خطبا خطیبک جمع در آن اقلیم اضافتی لامیه در که و ف رابط صفت
 بادی یعنی خطیب مذکور له عداوت نهانی بیانیه خواب بونین دوشدر
 آواز خوش بیانیه نیست ۹ کاند مراد کلام در لحنی یا و ف وحدت بر باره دیکدر
 آواز ناخوش بیانیه و ف و ف ظرف یا و ف تاکید ریح اسرار الم معانی
 و نون و ال ادات جمع رنج در لر دیکدر و یار رنج فعل جمع مضارع غایب
 حرف تاکید در لر رنجند انخو ر لر دیکدر اوله لیکن بوقول و مین دن خالی کدر
 مکرر الا معناست در محصول بیت کویک خلقی بر منضبط علتی که انک و ارایه
 یعنی خطابت منصبی سبیل بلا سنی چکر لر دی و اذ استنی مصلحت
 کور لر دی تا اول اقلیم خطباستند بری که انک نهانی عداوتی و ارایه
 بر کته انک زیارتنه کلوب انی صور مغه کدی حاصلی حالنی برش ایله کلن
 ایدی کلن خطیب ایدی سکا بر دوشی کورشم خبر اوله دیدی نه کورسک سنی
 شوبله کوردمکه سنک خوبا و ازک و اریش و خلق نفسک ن احند
 ایستکر خطیب بدین بر باره فکر ایدی انک صکره دیدی بو مبارک
 و فدر که کور دک که بنی کندی عیبه مطلع ایله معلوم اولدی که او ام
 ناخو نشدر و خلق نفسدن ز حتم در لر توبه ایله م که بونین صکره خطبه
 او قومایم الا یا یه یا یه قطره از صحبت دوستان برجم کا خلاق بدم
 حسن نمایند صحبت دوستان مصدر کت مفعولنه و یا ف علینده اضافتی
 برجم بو صیغه اسم و فعله متحده را اسم اولی یا و ف ضمیر اولور معانی الم حتمه

الم زحمت ام لا يك اولور، فعل اولج با حرف استمرار اولور معنای
اینچونرم دیکدر و لکل وجهه پس استیمنی قبول ایدنه دخل ایلمین کنی
مدخول در مضارع ثانی مقام تعلیل در که حرف تعلیل اخلاق بد بیانیه
ویم ضمیر مفاده نماینده مقبله در حسن سینه کفحله کوزل دیکدر نمایان
فعل مضارع جمع غایت کوزل دیکدر، متعیدر نمایانندن حصول
بیت دوستلک مصاحبتن ریح والمم ام ویا اینچونرم دیر ابرامان
اخلاقی، یعنی خویشی و هادتری بگا کوزل کوزل دیکدر، عجم ستر و کمال بشند
خارم کل و یا سمن نماینده حصول بیت عجمی ستر و کمال کوزل دیکدر، دیکدی بکا
کل و یا سمن کوزل دیکدر، یعنی بکا مجتهدین و کین بر لوی کوزل کوزل دیکدر
کودشمن شوخ چشم جالاک، تا عجب مر ابلن نماینده، کوزل عجبک ضعیف ایلد ادا
استفهام در دشمن شوخ چشم بیانیه در جالاکه اضافتیه ده بویل در شوخ چشم
وصف ترکیبی در استیخ معنای بونن بی پروا در دشمن اسم جنس
و یا اسم جمع مغالری لکوظ اولق کرک که ردیف و انتقع اولان فعله مطابق و
موافق اوله تا حرف تعلیل عجب مر الامیه در و نماینده مفعول صرحی لکن با حرف
صله و لکن مفعول غیر صریح در حصول بیت قتی بی پروا استیخ دشمن تا کیم نیم
عجمی بکا کوزل دیکدر، یعنی حجاب ایلوب لینه کلنی بی پروا و ایلوب
حکایت یکی در مسجد سجاریه بطوع بانک نماز کفتی باوازی که قضا
از نفوت بودی و صاحب مسجد امیری بود عادل و نیکو سیرت نحو استش که
آزده کرد کفت ای جو ائم در این مسجد را موزنان قدیمند که هر یکی رانج دینا
اورا دست نهاده دینار میدهم تا بجای دیگر روی برین اتفاق افتاد و برفت
بعد از مدتی پیش امیر باز آمد و کفت ای خداوند بر من حیف کردی که بده دینارم

ازین بقعه روان کردی آنجا که رفته ام بیت دینارم میدهند که جانی دیگر
روم قبول نمیکند امیر بخندید و کفت نه دینار شتالی که به سجاده دینارتم
راضی نشوند، مسجد سجاریه تقدیری قصیده سجاریه در و سنجای سینه
کسر یله بغداد جابندل موصله قریب بر کوزل قصیده در لیکن بوزمان
خواب مشرف و لشدر تطوع تفعل با بندن مصدر در احوال معنای
بانک نماز یعنی ازان کفتی یعنی او قوروی باوازی با حرف مصاحبت
و یا حرف وحدت نحو استش فعل نفی ماضی فی علی تحت نه مستتر امیر
و شین ضمیر منصوب متصل مذکور مؤخره راجع کفت امیر دیدی ادر
و طیف معنای سینه در روی فعل مضارع مفرد مخاطبدر کین سینه دیکدر
بقعه پاره ارض معنای سینه در ایا بونده مراد مسجد مذکور در شتالی فعل نفی
استقبال مفرد مخاطب المباسین دیکدر، حصول ترکیب بر بسی مسجد
سجاریه ده رایگان بلا اجات ازان او قوروی بر آواز که که مستمع اولش
او از بندن نفی اولودوی یعنی آوازندن نفوت ایدر لردی حال بود که
مسجدک صاحبی بر عادل و نیکو خلق بر یک ایدی دینار دیکه دل آزرده
بک دیدی ای جو ائم و مسجدک قدیم موزنری و ایدر که هر برینک بش
التون ادراری و وظیفه سی وار و سکا اون التون ویره یکم تا یکم غیر
کین سینه بو حال وزره اتفاق واقع اولدی یعنی دن دینار سی قبول
ایلدی و کندی بر مدتن صکره کنه کلدی بک او کنه دیدی خیر
کا حیف ایلدک که بو بقعه دن بنی غیریره کوندر دکن اولیره که بودند
کندم بیکرمی التون ویرر غیریره کیدم اما قبول ایلم بک کولدی دیدی
دینار المیه سینه که الی دیناره مراضی اولور لر به پیش کش خراشدند و خارا کل

چنانکه بانگ درشت است تو میخواست دل تیشه کمر و کلنگ چه بون چه
 مراد در نثر است فعل نفي مستقبل مفرد غایب طرطر و قریب بون و انکی
 مساع و ارخار بون قره طاشش معناسنه در بانگ دشت بیانید
 درشت دالک و رانک ضمه لری ایلد ایری معناسنه در طایم مقابل توبه
 اضافتی لایحه در میخواست فعل مضارع مفرد غایب طرطر و قریب بون و انکی
 بیت قره طاشش بون ندن چه ایلد کسه بالجفی قازیم و قاشیم و طرطر
 انجلین که سنک ناساز ایری آوازک کوکلی طرطر حاصلی قره طاشک
 او زره چه و کتشدن واقع اولان فجر دی کوکلی انجلین طرطر که سنک
 بوغون و ناهموار آوازک میخواست ک فاعلی بختن بانگ راجع ضمیر
 و مفعولی دلدر **حکایت** ناهوش وازی به بانگ بلند قرآن می
 خواند صاحب لی برو بگذشت گفت ترا مناسه خدمت گفت هیچ
 پس این زحمت بخود و امید می گفت از بهر خدا میخوانم گفت از بهر خدا
 بخوان مشامره ماه پناه متعین اولان وظیفه به در بر زیر آغوش ماه شهر
 محصول ترکیب بر ناهوش وانی و ناساز آوازی کسه بلند آواز قرآن
 او قور دی بر صاحب دل اکثر احتمال حضرت شیخ کند یلری مراد در قاری
 ناسازک یا ندن کجی و دیدی اندا چون و قورم دیدی اندا چون و قور
 یعنی اندا چون اولسون او قور یعنی و قور گفت اندا چون اولسون کللم ایله
 و رفت بر **بیت** که تو قور آن بدین خط خوانی بری رونق مسلمان
 خط فونک و میمک فتی لر یلر اسلوب میگرد خوانی فعل مضارع مفرد
 محاطه بونک کی فعلک آفرین یا آره یا خطاب چون در دنگ زلید
 زیر بونک افعالی خطاب چون ولد قوری یای ضمیر اعتبار به در پس

لکمه قورمالی

بای

ایرین

بای افراد بالذکر ایکلک امر زاید او لور بری فعل مضارع مفرد محاطه
 بای استقبالی طرقای عجم مکسور او قور اما و سنایید مضموم
 پس ضمه ایلد او قیا نلرد و سنایید ایدر لر رونق حسن لطافت
 معناسنه در مملایته اضافتی لامیه در و یا حرف مصدر حصول
 بیت اگر کس قرانی بو اسلوب و طریق ایلد او قور کس مملایلی لطافت
 و صفاسنی از الیدر سین حاصلی مملایلی و فاعلی ناموس قومیه
 هب هبابه و برین **بیت** پنجم در عشق و جوانی بشخی باب عشق جوانان
 بیاتل در **حکایت** حسن میمندی را گفتند سلطان محمود چندین نعل
 صاحب جمال دار که مر یک بدیع جهانند به کوزه گفت که با هیچ یک از ایشان
 مبل و نجته ندارد چنانکه با ایازه او را زیاده حسنی نیست گفت هر چه در دل فرود
 آید در دین نگویند به میمنت برادر ادات مفعول بنی صاحب جمال بیانیته
 که حرف رابط صفت بدیع غریب و عجیب معناسنه در جهان اضافتی لامیه
 هیچ با حرف صلح مبل و نجته یلری حرف تنک حسنی با حرف تنک در دل در
 حرف صلح فرود آید کیره دیکدر یعنی مر سینه که کوکله کیره و مفعول خاطر
 اوله دیکدر نگویند نماید فعل مضارع مفرد غایب بنی للمفعول معناسنه
 کورینور دیکدر محصول ترکیب سلطان محمود ک و زیری حسن میمندی سوال
 ایلد یلر که محمد د ک بوقدر بنی صاحب جمالی و ار که مر بری جهانک
 بدیع لر بدیع یعنی مر بری یکنی عالمدر نه ایچو ندر هیچ برینه اندر دن ایازه
 اولان کبی میل مجتبی بوقدر که انک از تنق حسنی بوقدر یعنی صاحب
 جمال دکل ایکن بوقدر الجذاب و تود و نند میمندی دیدی مر سینه
 کوکله کیره و کولانی قبول ایلد کوزه اوید کورینور آمدی ولده پادشاه

کو کوزه کبر مشد که کوزینه شیرین کورینور میسل و مجنی و حسنی یارینی و حد
 ایچون اعتبار ایدنه اعتبار اولمز **منوی** هر که سلطان مرید او باشد
 کورینه بد کند نکو باشد **محمول بیت** هر کسکه سلطان انک مریدی اوله
 یعنی طالبی اوله اگر جمیع اشک و کی ایلی بر اماز اید ده اکا ای اولور یعنی
 کوزینه کوزل کورینور **بوتک** اولن **منوی** برینه بیت یازنلرک
مسج شخصیلری یوغش **وان** که را پادشاهیند از **کس** از جل خانه نواز
 جل فارسیده بوتک قیل معنا سنده **بعض** نسخی ده جل خانه اضافل
 واقع در یعنی جماعت سندن دیمکر نواز دفعل نفی مضارع مفرد غایبدر
 نوازیدن نواختن دن دینلر احوال اشتقاق استناد کللر ایش **محمول**
بیت اما اول کسکه که بادشاه آثار یعنی رز ایدرانی اوجما عندن و توابع
 کسکه و ختم از یعنی رعایت انکم حاصلی بادشاهت مردودی اولان تمام
 ادیسک مردودیدر زیر الناس علی دین ملوکهم در کسک
 قبولی سلطانک قبوله موقوفه **قطع** کسی بدین کار اگر نگاه کند
 نشان صورت یوسف دهد بنا چوکی **کسی** یا خوف و حدت یا خوف مصائب
 دین الکار بیانیه نشان صورت یوسف لامیه لر در یا خوف مصائب
 تا خوف توصیف نفی و یا خوف مصدر **محمول بیت** بر کسکه اگر انکار کوزیل
 نظر ایلر سه یعنی مجتله بقس و کول کوزیل التفات ایلر سه یوسف صورتی
 نشانی بوقدر حسنه مشهور ایکن ناخو باغله یعنی حضرت یوسف حسن
 بر کمالی چو کنک ایلر وصف ایدر دیمکر **نشان** دهرک مقدم مفرد
 صریحیدر و بنا خوبی غیر صریحیدر **و** کچشم ارادت نکند در دیو
 ایش نماید چشم کروی **و** او خوف عظمی و ارادت شرط سابق

کورینه
 کورینه

معطوف

معطوف یا خوف مصائب چشم ارادت بیانیه در خوف صله دیو
 شیطان دیر لر **فرشته** های رسیمیل فارسیجه ملکه دیر لر **فرشته** دیر لر
 و ممره خوف مجتله و یا خوف وحدت و شین ضمیر نک کند ک فاعلی که
 کسی در اکا راجعه نماید فعل مضارع مفرد غایب مبسب للمفعول معنی
 کورینور دیمکر **ف** فاعلی دیو **راجع** ضمیر در چشم یا خوف صله شین سابق
 معنا جهت سندن چشمه مقید در چشمش تقدیر نین کروی کافک فتحی و
 رای مشد ک ضمیمه ملائک مقربین در شرح موافقن تخفیف رایله
 مازار پس بونن تشدید ضرورت وزن ایچوندر و عوام دلکرتن
 خویفا تندر فرشته به صفتدر **محمول بیت** و لکرند کور کس چشم
 ارادت و مجتله دیو **نظر** ایدر سه **انک** چشمه دیو و فرشته کروی
 کورینور **خاصی** بر بد شکل شخصه عین مودت مجتله نظر ایلرک کوزکه
 یوسف ثانی کورینور **اما** بر خوب جلال انکار نظر ایلرک کوزکه
 آفج ناس کورینور چشمی کروی **بیت** اضافت ایدنلر احوال ایستلر
حکایت کورینه خواجه را بنیخ نادر الحسن بود و با او بر سیل
 معرفت دیانت نظیری داشت بایلی از دوستان گفت در بیج اگر این
 بنیخ با چنین حسن شمائی که دارد زبان درازی دب نبودی گفت ای بر
 چون قرار دوستی کردی توقع خدمت مدار که چون عاشقی و معشوقی در
 میان آمد مالکی و مملوکی برخاست **خواجه** لفظ شمر کدر و زاده و باز کار
 و تعظیمی واجب اندرده مستعملدر **خواجه** و بیل ده یاره **م** ف حدتدر و م
م ف توسط ممره لر **م** ف حدت طو تالر فارسیدن خبر دارد و کللر ایش
 نادر الحسن بونن بی نظیر معنا سنده نظری یا خوف نیکر **م** ف حدت این است

کورینه
 کورینه

کورینه
 کورینه

ایلمدی بایکی با وف صله شایل شاکت جمود رشیک کسر بد خلق و خو
 معنا سینه اما بونن مطلق عیار تدر که در رابط صفت زبان دراز و
 صف ترکیبی در او زدن دلی معنا سینه اقرار دوستی مصدر رک
 مفعولنه اضایفتیدر توقع خد مطلق بویله در عاشقی و معشوقی و مالکی
 و مملوکی باری ۹ و ف مصدر در محصول ترکیب حکایت باید که هر که
 خواجه نکات فائق الجمالی بر بند سی و ارایدی و اول بن به محبت دیانت
 طریق او زده نظری و ارایدی یعنی اکا نظری و ارایدی و اول حقیقی نفس
 دکل خواجه بر وجه شکایت دوست شدن برینه دیدی حیف اگر بواو غلام
 بوجلین حسن جمال که مالک زبان دراز و بی ادب و لما سیدی اول
 دوست دیدی ای برادر چونکه دوستی و محبت اقرارینی یلک اندن شد
 حمت امیدی طوبی بر آخونکه عاشق و معشوق قلبی ارایه کلیدی افند بیک
 و قولن مرتبه لری قالدی بلکه قضیه عکس اولدی تنک قطعه نک منکرین
 مفهوم مد ر ق ط و خواجه باین ری رخسار چون در آید بازی و خشن
 خواجه بپشت او بیت ثانی خبری و بوبیت اکا مهورند با و ف مصاحبت
 بن پری رخسار و صف ترکیبی در پری یوزلی دیکه ر بازی با و ف صله
 و بازی بای اصلیه ایل او بون معنا سینه در و ختن اسم مصدر در گوش و کوش
 دیکه ر محصول بیت خواجه پری رخسار بن سیدل چونکه او شامه و کوه
 کلمه یعنی مصاحب جانی منزه لب تزییل ایلیم چه عجب کبر خواجه ناز کند
 و بن کشد باز ناز چون بن ناز کند که فاعلی بنن یه راجع ضمیر در و بن
 اشارت در خواجه یک کشد که فاعلی ده اکا راجع ضمیر در بار ناز بیانیته
 محصول بیت خواجه بنن سیدل لا تکلف اولنخ استفهام انکاری طریقی

بیور رنه عجب یعنی عجب دکلر اگر بنم خواجه کی فخر ناز ایدر نه و بو
 خواجه ناز بونکی چکر سینه بنم کی یعنی بویله اولنخ قول افند بیک ایدر نه
 عجب دکل بعضی نسخه ده بوبیت واقع اولمش بیت غلام آب کش
 باید و خشت زن بود بنن باز بنن مش زن آب کش بقا دیکه ر
 وصف ترکیبی در صو چکی معنا سینه خشت زن و صف ترکیبی کرج جی
 و کرجی دیکه ر حاصلی خدمتکار دیکه ر خشتک حاسنل کسر و ضم حازر
 لیکن بونن ضم در مش زن و صف ترکیبی در سابقا بیان اولن
 کی محصول بیت قول جنسی سقا و کرج و کرمیند کسی کرک یعنی
 دیکه جنسی کرک زیر نازی افند سینه یومر ق و کرجی اولور یعنی افند سینه
 حمت ایدر کن اولماز بوبیتی نثر شکر کلیم باز بن او زاندرن خیر دکل
 حکایت یار سبالی را دیدم محبت شخصی گرفتار و رارس از برده
 بر ملا افتاده حبت آنکه ملامت دیدی و غرامت کشیدی ترک نصای
 نکر دی و گفتی یار سبالی را یا ادا دات و دات و ادا دات مفعول شخصی
 با و ف و دات شخ شخص تعمیر نه ایهام ایلش قدر ملا میمک فتحی ایلر ضد
 غلامر یعنی اشکاره اولمش غرامت بونده عذاب و الم معنا سینه در ترک
 نصای مصدر رک مفعولنه اضایفتیدر نصای اشتیاق و محبت معنا سینه
 نکر دی و گفتی یعنی عشق و محبتی ترک ایلدی و دیدی یا لرجیعا حکایت افتاده اید
 محصول ترکیب بر عایدی کوردم بر کسه نک محبت کز قار و مبتلا اولمش
 در ار محبت و عشقی کتمان مالک اولما و غندن ملا یه دو شمش یعنی عالمه
 اولمش اولقد که سود و کشتن و ر قبادن ملامت جفا کوردی و غدا محبت
 جکر دی نصای و عشق جانانی ترک ایلدی و دیدی کوه کز قار و دامت و سبت

نیم

و از خود برتری به تیغ تیرم. کونه کوتا بدن مقصور در قصه و دیگر قصه معنای
 محصول بیت ای دوست سنک و نمکدن المی کوتاه ایدم. یعنی الم چکه محم
 و اگر خود بینی اینی یعنی کسین فلج او در رسیده یعنی بی تیغ نیز اید پاره پاره اید
 المی انگدن و کوهلی نمکدن المام. بعد از تو ملاذ المی ام نیست. هم در تو
 کر ترم اگر ترم. بعد از تو سندن صکره و سندن غیر پناه کام بود
 کنه قهر و شمشکدن فی ریم سکا قهرم. حاصلی دنیا ده بنم سندن غیر پناه
 پناه کام بود. کنه قهر و شمشکدن کسم بود و دیگر. باری ملا متش
 کردم و کفتم عقل نفیست راجه شد که نفس خیس بر و غالب آمد
 زمانی بغارت فرورفت گفت باری با خوف و حدت عقل نفیست بیانی
 نفس خیس بود در نفیسی بود خیس الحن دیگر. بفکر با خوف صل
 فرورفت طالیدی دیگر. محصول ترکیب بر کوه بی عادی ملامت دوم
 ایدم و دیدم در تیغ سنک عقل نفیست که اولدی که نفس خیس کاکان
 کلهی بر زمان فکره طالیدی و بدی **قطعه** مری سلطان عشق آمد نماند
 قوت بازوی تقوی راجل. سلطان عشق بنیای عشقه سلطان دیر لر عقل
 غالب اولد و عجبون قوت بازوی تقوی لایمه در و بیانی در و آدات
 محل مکان معناسنه در محصول بیت مرره که عشق باد شامی کلهی انم
 تقوی بازو سنک قوتنه محل و مکان قالمادی. یعنی عشق و تقوی محل
 جمع اولماده پس عشق کلین تقوی قانقار نماند ک فاعلی محله رفت
 پاک دامن چون زید بیار. او فاده ناکر بیان در و حل پاک دامن
 وصف ترکیبی در طاهر الذیل دیگر. یعنی معصیتدن بری چون او
 اصلیه ایدل آدات استفهامه کیف معناسنه زید زانک کسری

ویدل

بزم رخت با قسط اولان رخت
 شاعر در بزم رخت با قسط اولان رخت
 بزم رخت با قسط اولان رخت

بانک فتح فعل مضارع مفرد غایب در زبندندن رستن دن دینلر خطا
 اینلر در لک ایدر. یعنی معاش ایدر بیچاره با خوف و حدت و محزه
 حرف تو سئل و حدت محزه در دین زاید سولیش بیچاره زیدک فاعلی
 او فاده دادیل اصل او زره صفت بیچاره در تقدیری بیچاره که او فاده
 خذف و ایصال طریقله ترک اولندی. تا خوف انتها کریبان تکاف عجمک
 در انک کسر لری ایدل یفا دیگر در حرف الصاق و حل و ادک و حاک
 حطی ناک فتح لری صوق یحق دیگر راجه معناسنه محصول بیت
 عابد عاشق دیدیکه بر بیچاره نیک پاک دامن دیر لر بیلور که یفا سندن دک
 ستاغ و جاموره و شمش اوله یعنی از روی طبعی سوای عشقه و شمش بخه بر مین
 اید و پ راه بقوا اید واره بیلور **حکایت** یکی را دل از دست رفت
 و ترک جان گفت و مطلع نظر او جای خطر ناک و ورطه هلاک نه لقمه که نصیب
 شدی بکام آید و یامری که در دام افتد. یکی را در خوف و تحسین دل از دست
 رفته بود. کوکل لدن کیش ایدی. یعنی عاشق اولمش ایدی ترک جان مصدری
 منفعلانه اضافتی در و گفته نیک مقدمه مفعولیدر جانک تر کنی سولیش ایدی دیگر
 یا کوکلدن و یا ولدن و یا خود گفته مجازا کرده معناسنه اوله فند مطلع نظر لایمه
 مطلع ای میمک فتح لری اسم مکان فتح بابندن مرتفع بر دیگر پس مطلع نظر لایمه
 کوزی مرتفع بره دو شمشدن کایتد. یعنی نظر و شمش بوکک بر جای خطر ناک
 بیانی مطلع مستند اید جای خبری خطر ناک بوند خوف ناک معناسنه در خوف
 بر دیگر در و طه هلاک بیانی در زید و ورطه هلاک معناسنه در و جائز در که
 در طه گردادن کایت اوله که ترک جو لک و عویچه در و زید لر لقمه با خوف و حدت
 محزه حرف تو سئل محزه حرف و حدت دین و حدتی بزم ایش که خوف لفظ

۳۸۳
 حسی
 حسی

متصور شدی یا قوف حکایه که قوف بیان یا قوف صله کام کاف عول دماغ
 و چه معناسند در مقصود دان در کاف عجمیل ضبط اید خط ایلد ملز می
 یا قوف احوال که قوف رابط صفت دام طوز اق معناسند در محصول کرب
 رینک کو کلی السند کنش ایدی یعنی کو کلی الدروب عاشق اولمش ایدی و جان
 ترکی سولمش ایدی یعنی راه جانانده هلاک اولور سم اولین دیش ایدی
 زیر آسودگی شانزاده ایدی و طرح نظری خطرناک و در طه هلاک شودی چو چنگ
 نه بر لغت ایدی که متصور اولور دی که آنزده کلور یعنی بونک انزده دوشتر لغت
 دکل ایدی داتی بر مرغ دکل ایدی که دوزاخه دوشمک ممکن متصور اولیدی
 حاصلی انجلین عالیجناب شانزاده سوک بونک طیفه سی کل ایدی **بیت**
 چو در چشم شاهد نیاید ز ربت ز در خاک بجان نماید برت در چشم در
 قوف صله شاهد بونن تجویب معناسند در نیاید کلمه یعنی کوزینه کوزنم نماید
 فعل مضارع مفرد غایب مبنی للمفعول معناسند کوزینور دیکدر برابر بونن
 معناسند در عربینم عند کی محصول بیت خطاب عام طریقله سور چو چنگ التو
 و آنچه نک شاهد کوزینه کیر فر یعنی دلم که مالک اعتبار و التفات ایلر ز در خاک
 سنک فکده برابر کوزینور ز بر دوسیل حصول مزام اولماز **یاران**
 نصیحت گفتند که ازین خیال محال بخت کن که خلقی هم بدین هوس که تو
 داده ای اسیرند و پای در زنجیر بنالید و گفت **بصیحتش** یعنی بطریق نصیحت
 خیال محال بیایه بخت تفعیل باندن مصدر در تبعه و احتراز معناسند که قوف
 تفعیل خلق یا قوف صلات هم قوف عطف بدین قوف صله و دال عمده دن سبیل
 بعضی نسخه ده هوس پرینه کنه واقع در گانه که عالیجناب سوک کاهد که قوف

رابط صفت محصول ترکیب عاشق بیچاره به یارانی و دوستلری نصیحت
 و رابط طریقله دیدیلر که بو خیال محال کن تبعه و احتراز ایلد یعنی بوزانده افکار
 و او نامه ن صقن که سندن غیر ییچه خلق بوسودایه که سنک وار یعنی سن
 کرف را اولد و شک در ده کز قمار و اسیر لر در و ایا قلمری زنجیر عشق ثابت
 و برقرار **حاصلی** سندن غیر ییچه کسه بوشنزاده بزرگوار کن عشقنه کرفقار
 اولوب باشلرینه بلار کلتش و مقصود لرینه وصول بولما مشلر **بسی** بوسوک
 ترکی اولی و اخرا در بونصیحتی اشد بخه ایلدی و دیدی **قطعه** دوستان
 که نصیحت مکنند که مرادیده بر ارادت اوست **دوستان** متنادی قوف
 ندا محذوف کو فعل ام مفرد می طب در خطاب عام طریقله مکنند فعل نهی
 جمع مخاطب ایلد دیکدر که قوف تفعیل بر ارادت **بر قوف صله** محصول
 ای فلان دوستلره دی ای دوستلر بکا نصیحت ایلک زیر انهم کو کلم و کرم
 اول جانانک ارادتنه در بکامر نه دیکدره ایلسون **کرک** لطیفه در کورسون
 کرک هم بیلد اولد **رسون** ارادت و اختیار ایلد **چنگ** جویان بزور
 پی و کتف دشمنانرا کشنده و جویان دوست **چنگ** و صفت ترکیبی در
 جویب ندن لغتله جنک دلیلی معناسند در اما استعمالده بهادر صوا
 ارینه دیر لر و الف و نون ادات جمعه ربه ستدا و مصرع ثانی خبری باق
 مصاحبت زور پی لامیه کتف بوند کاف عجمیل کسری و سکون
 تایله یغن معناسند در که فارسیه شانه دیر لر **دشمنان** کشند مقدم فعلی
 در ادات مفعول جویان معطوف در جنک جویانه و به ستدا و دوست
 خبری **محصول** بیت بهادر که پیچه قوتیل و شانه و باز و قوتیل دشمنلری قتل ایلر
 و خوبلر دوستلرینی یعنی عاشقلرینی شرط مودت نباشد باندیشه جان و دل

از مهر جان بر گرفتن شرط مودت لایمیه با وف بلب اندیشه جان لایمیه
خوف جان دیکدر دل بر گرفتار مقدم مفعول صریحید و از مهر جانان لایمیه
غیر صریحی بر گرفتن قالد رقی معناسنه در یعنی مجبستی ترک ایلمک معناسنی
کوکل یوقاری طومق دین قنی اشاعدن طومش محصول کیت محبت شرطی کله
جان خوفیله کوکلی جانان عشقندن قالد روب مجبستندن فراغت ایلمک
مثنوی نوکه در بند خویشین باشی عشق بازی دروغ زن باشی بند خویشین
لایمیه عشق باز وصف ترکیبی در محسوب است معناسنه اکثر میم
عشقی معناسنه استعمال ایدر و یا ضمیر خطاب در دروغ زن وصف
ترکیبی در زنده ندن یلان اوریگی دیکدر یعنی یلابخی معلوم اولاکه بعضی الفاظ
ز دله و بونک مشتقانه مستعمله در مثلا خند زدن و لاف زدن و
دروغ زدن بونکر دن غیر ی باشی فعل مضارع مفرد مجازیه بیتک اولزه
تو میستد و یا بعدی صفتی و ایکی وصف ترکیب مکرر خبر قبیلندند محصول
بیت سنگه کندهی قید کن و هو او هو سکه اولاسین یعنی مهر و محبت
جانانده قید ایلمیه سین عشق باز سین یلابخی سین یعنی محسوب دوست
تدعی سین عاشق کل سین عشق بازی یاسنی وف مصدر اعتبار ایدر و ب
در عشق بازی تقدیر ایدن مقدر بدایش و وف مصدر زطن ایدر و ب ترجمه
معناسنی عشق باز لقی یلان اوریگی اولاسین دیوب عشق بازی دروغ زدن
مفعول در دین معاده جو کین اوینا مشدر و یا بی خوف و حدت طومک معناسنه
یلابخی بر عاشق او نور سین یعنی یلابخی بر عاشقین دین بی نظیر یلان سولش
کر لثاید بدوست ره بردن شرط یاریست در طلب کردن نشاید فعل
نقی مستفیل مفرد غایب عدم امکان دن عبارتند بدوست با وف صله در دن

دری

دری
دری
دری

دری
دری
دری

بول ایلمک یعنی واصل اولق و برده نک مقدم مفعولید شرط بازی
لایمیه و با وف مصدر و سین تا اذات خبر محصول بیت اگر دوست یار
بول ایلمک یعنی واصل اولق ممکن میرد کل ایسه یارلق و دوستلق شرط طیدر
طلندم اولمک یعنی وصال بیتد کل یارلق و دوستلق شرط طیدر ایسه عشقید
فراقندن اولمک کرک حاصلی عاشقه لایق اولان اش مجبسته یا نوب کل اولق
و مجبستی ترک ایلمک در یابی خبرم جو نمائندیشین بدیرم خصم ار همه
شمش زنده یا تیرم خبرم فعل مضارع منکلم و حق و یا فاعل امر متکلم و حق
قالقرم و یا قالقم جو اذات تعلیل نمائند فعل نفی ماضی مفرد غایب قالدی
دیکدر پیش یابی کو بینک کسر بله زیاده معناسنه در بونع غیر معناسنی
مضمندر اندین بیت ثانیله اشارت در بدیر میباندک فاعلی حضرت جنس
و یا اسم جمع هر ادر و همه اگانه در شمش و تیره و کل بعضی زطن ایلمه و کی کبی یا
عطف و تیر شمشه مقطوفه بعضی شمشه با و اقد در نقطه ایلمه معناسنه
تیرله دیک او کو ر میم معاده زنده فعلند مقید در زنده تقدیر نفع محصول
بیت قالقرم و یا قالقم چونکه بوندن غیر ی تدیرم قالدی کرک جمیع رقبه
و خصما بکافج ادر ادر جو کرک اوق ادر الر یعنی بی قتل ایچون بکار اوق
او شوره لر کردوست رسد که استیش کیرم و در بروم بر استانش میرم
کردوست رسد اگر ال ایریشمه یعنی ممکن و لور که وف بیان استین
یکت کیرمک مقدم مفعولی و شین ضمیر دلبده مکرر اولان جانانده راجع
کیرم فعل مضارع منکلم و حق و در رویدندن بونع طومام دیکدر و بوشه طرک
جوابی محذوف در فیهما و نفی دیکت یرو در و رنه و الا معناسنه در بروم فعل
مضارع منکلم و حق و در رویدندن بر وف استعلا استان معروف دین

که جانانه را بحد در میرم فعل مضارع مشکلم و حل و حل میرم بزدن اول و دوم
محصل بیت فالقلم پس ابر شورش که یکنی اطو توب با چشم یعنی جانانه
 و اصل اولام فیها و نعمت والا و ارم ایشیکنده جان و بروی و ارم
 حاصلی یا وصاله حیات بولورم و باقر اقله حیات ایکسیده عاشق
 سعادت ایدر متعلقانش را که نظر در کار او بود و شفقت بر ور کار
بندش دادند و بندش نهادند سودی نداشت متعلقانش را ادر
تخصیص متعلقه رنگ و یکدیگر که حرف رابط صفت در حرف صله کار
لامیه انک ایشنه یعنی لسنه ایدی شفقت شبن و فادافاک
فچه لریدم حمت دیکدر با حرف صله روز کار او لامیه در احوال اطوار
دیکدر بند بای عجل نصحت و بند بای عجل فید و حسن یکدیگر سودی با حرف
شکر نداشت فعل نفی استقبال مفرد غایب طوندی یعنی ایدی محصول
ترکیب متعلقه رنگ که نظری انک ایشنه ایدی یعنی هر وجه او که غن
استر لرایدی و احوال و اطوار من شفقت و ممتلوی و ارایدی بود که بند
و بر دیز و او سینه زنجیر و یوتخانی قوز دیز یعنی او در دیز فایع طومادی
یعنی و بر مدی نظر در کار او بود که معناسنی انک ایشنه انک نظری
و ارایدی یعنی کور و ب کوز در ردی دینار مقصود و بیان این مملکت
در واکه طیب صبر میفرماید و بن نفس و یص را شکر میباید صبر بهام
مذکور در بری آرام و قرار مغاسنه در بر بسیده و راجی اوت که بعض
حاجات شاد و ان او زره سزگون صر قدر لر که قور بیاوت یشار و ب طور
لیکن بونک اصلی بانک کسر بله در نفس و یص بیانیه و راقوف صله میباید
فعل مضارع مفرد غایب کرک دیکدر محصول بیت در و او خسته ناکه طیب

چرخه
 ۱۰۱

عشق

عشق صبر میورر اما بونفس حریصه شکر کرک یعنی اجبا و دوستان محبت
 جانان ترکشی بکا القا ایدر لر بواله زمر قاتل ستم ملا هلد و نفس بو که
 نحل ایلر بلکه خالنه ملایم و مناسب سنده استر یعنی و اصل جانان
 ان شندی که شادی نهفت بادل از دست رفته میگفت ان شندی
استفهام در محی طبع دن که حرف بیان شادی با حرف وحدت با حرف
ظرف و نهفت بونک و مانک ضمه لر یکدیزی دیکدر مخفی معناسنه با حرف
صله دل از دست رفت کولی الندن کتش یعنی عاشق رفته ده با حرف وحدت
و با حرف توسل ایکی با سیده میگفته متعلق در محصول بیت انی ایشندی که بر
محبوب مخفی یعنی نهاده کتد رنگ کولی الندن کتش یعنی عاشق رفته بودی
مفعول قول کلن بیشتر تا اقرادر خویشین باشد پیش نیست قدر من باشد
با حرف توفیق در استنک دیکدر و تخصیص معناسنی فاده ایدر پیش
چشمیت لامیه محصول بیت جانان بیچاره سنده و بر مادام که سنک کنی
قدر کنا و لور یعنی مادام که سن کنی قدر که و شانکله مقیده او که سبب سنک
چشمک فتند بنم نه قدرم و نه شایم اولور حاصلی سن کند کله مقیده او که
بلکه کوزک کوکاک و نظام و باطنک بنم محبت و عشق ایل مقیده او ملتی کرک
که سنک فتند بنم مقدارم اوله پادشاه زاده را که مطیع نظر او بود
که جوانی بر سر این میدان مداومت میباید خوش طبع و شیرین زبان بختها
لطیف و نیکهای غریب از ویت نویم چنین معلوم میشود که شوری در
دسوزی در دل دارد که شیده اصفت می نماید پس دانست که دل او بخته است
و این که دیلا این بخت هم و یک بجانب او اند چون دید که شانه زده نیز دیکدر
آمدن دارد بکریت میگفت پادشاه زاده را ادا اوت مفعول که حرف رابط صفت

لمطمح نظر او لامیه لر در عاشق جوانک نظر کامی معناسند در که ف بیان جوان
 یا ف و صات مد اومت ملازمت معناسند در خوش طبع و شیرین زبان و صفت
 ترکیب لر در سخنهای لطیف و نکتههای غریب بیانیه لر در شور و سوزی یاری و
 وحدت و یانیک که ف یغسل شید اصف و صف ترکیب که ف بیان دل و حجت
 و صف ترکیب در و او ضمیر به اصافت لامیه در معنا شانه زاده نک دل و حجت
 یعنی کوکلی اگا متعلق اگر دبلا بیانیه کرد بلادن مراد عشق جوان در الیخت و او
 لامیه در یعنی شانه زاده نک قویار شید در مرکب رانک مقدم مفعول صریح
 و بجانب غیر صریح در و او به اضافت لامیه اودن مراد جوان عاشق در رانک فعل
 ماضی مفر و غایب در سوردی معناسند عزم آمدن مصدر ک مثله اضافتیه کلک
 یعنی دیکدر محصول ترکیب پادشاه زاده یه که جوانک بلند نظر کامی ایست
 یعنی منظور نظری اییدی خبر ایلدیر و دیدیلر بر جوان بومیدان و جند
 مد اومت و ملازمت لیدر کوستر خوش طبع و شیرین زبان لطیف و
 و غیب نکته لر اندن ایشیدر ز شویله معلومدر که باشندن بر شور و سوز
 و کوکلی بر سوز و کدازی وار که شید اصف و عاشق کی کور شور شانه
 بلدی که انک دل و حجت سیدر یعنی مستلا و گرفتاریدر یعنی جوانک کوکلی
 اگا مقید در و دبلا توی انک قویار شیدر یعنی بولایی اول پیدا ایش
 آتی شاه زاده جوانک جانب سوردی جوان چون کوردی که شاه زاده انک
 جانب یعنی یا نه کلک قصیدین طوتار یعنی ایلر اغدی و دیدی بیت
 آن کس که مرابکشت باز آید پیش مانا که دلش بوخت برشته خویش باز
 ادات نکاید در و یا کیر و معناسند پیش وقت معناسند در مانا غریب کانه
 معناسند بکزر دیکدر بر ف صله در با معناسند محصول بیت اول

که

کسه که بنی نسل ایلدی یا نه کلدی و یا کیر و یا نه کلدی بوکاشندن بکزر که کوکل
 کند ی منقشونه یا ندی و یا قلدی یعنی عاشق بیچاره سینه ترحم ایلدی
 جند ان که ملا طفت کرد و بر سیدش که از کجالی و چه نام داری و چه
 صنعت دانی جوان در قهر بحر موت چنان غریق بود که مجال دم زدن
 غریق بونق قیقل مفعول معناسند در یعنی غرق اولمش حاصل بوغوش
 دیکدر محصول ترکیب شاه زاده اول قدر که ملا طفت و ملا یلت ایلدی
 و صورتی که نه بردن سن و نامک ندر و نه صنعت بیلور سین جوان محبت
 در با سنک دینه شویله غرق اولمش اییدی که نفس اور مغه مجالی بوغیدی
 حاصلی بیخ نکل قدرتی بوغیدی بیت اگر خود و معشوق از بر بخوابی
 چو آشتی القی بی تی ند است بیت سبع سینک خمیده و بانک سکونیلدیر
 بره دیر لر نمک نانک ضعی و میمک سکونیلدیر کزده بره دیر لر و هفت سبع
 تمام مصحفن کهایندر در بر اقرا حجاج ظالم زما شمع قرانی بیدی اخو ایتیم
 ایلدیر اندن صکره بر دخی او نوثر اویه پس انک بیدی مصحف بکلی دل
 بیدی افرانک مجموع شدن عبارتندر شریعت الاسلام یا زمشدر که برکس
 قرآنی بویدی افراتر تیلی اوزره او قوسه اندن صکره دعا ایلدیر اندن ایتیم
 مقبول اولور جمع کونی اول شدن سوره انعام دک و سبت کونی انعام
 سوره یوسف دک و احمد کونی سوره یونس سوره طه به دک و انین
 کونی طه امدن سوره عنکبونه دک و ثلثا کونی عنکبوندن سوره زمره دک
 و اربعه کونی زمره سوره واقعه به دک و مجلس کونی واقعه دن و نین
 تلاوت اولنه آشتی فعل ماضی مفر مخاطب بریشان حال اولدک دیکدر
 بی تی یا بیلد اسلوب عجز و الفله باتا اسلوب عجز پس بی تی یا بیلد غلط

بیت

مشهور در دین غلط اینست **محصل** است اگر خود صفت سببی یعنی تمام صفت
 شریفی از بر او نور رسد یعنی حافظ توان او نور رسد چونکه عشق الفت سببی و شرفی
 اولدک الفی بای و تایی بایلم سین یعنی عشق دیوانه سی و اینو سبب بیلد و کلکی
 او ندر سین دیکدر **خطاب** عموم او زره در شهنزاده گفت که بامن سخن
 جو انگوی که من هم از حلقه در و شکم بلکه خلقه بکوش ایشام انکه بقوت
 استیناس محبوب از میان نلاطم امواج محبت سر بر آورد و گفت انکه اند
 صکره دیکدر با خوف سبب قوت استیناس محبوب لامیه لر در استیناس
 استفعال بایندن مصدر در **انس** طلب ایلمک دیکدر در بوندم مر در
 میان نلاطم امواج محبت لامیه لر در **نلاطم** تفاعل بایندن مصدر در بری برین
 طوقشن امواج بری برین طوقشدی کی سر بر آورد **باشین** فالدر دی محصول
 ترکیب شهنزاده خواند دیدی بنمله چون سوز سوز سبب سین که بنده در و شکر
 حلقه سببم یعنی انلر دم بلکه انلرک خلقه بکوش بنده سبب اندن صکره
 محبوبک قوت استیناسی سبیل محبت امواج نلاطمی در تاسندن یعنی
 محبت در یاسی امواجی طوقشده بی اداسندن کلام مجازیدر **ثامل** تدر باشین
 فالدر دی و دیدی **بیت** عجیبت با وجودت که وجود من بماند **توبکفتن** اند
 الی و مر استین بماند **بکفتن** با خوف صله و کفتن مصدر در نیکم معناسنه اندر
 بانک معناسنی تا کید ایدر **آنی** فعل مضارع مفرد محاطیدر آیدندن بماند
 مضارع مفرد غایب قاله دیکدر **ماندندن** ماندندن دینلر خطایلم بیلر محصول
بیت عجبدر سنک وجود کلک هم وجودم قاله یعنی سنک فنگده بن محو لوزم که
 بندن از وجود قالمازه سن کلک سبب بکا سوز قاله بوجیدر **حاصلی** سن کلک
 کلکدن صکره بنده سوز سببکمال حال قالمق عجبدر **این** بکفتن نغم بر دوجا

بیت

بیت **بیت** کرم نغم با خوف وحدت و عمره حرف توسل محصول ترکیب جوان
 بوینی سوزیدی و بر نغم آوردی و جانی خدایه تسلیم ایلدی **رحمة** **بیت**
 عجب ارگشته نباشد بر خیمه دوست عجب از زین که چون جان بدر آورد سلیم
 محصول **بیت** دوستک خیمه سی قیوسنم کشده اولاندن عجب دکل یعنی این
 قیل اولاندن عجب ایلمک اولمازه زیر اقلی بریدر بلکه عجب زین دندر که بجه
 جانی اندن سلیم حقداری **حاصلی** اول قیل برندن جانی سلامت خلاص ایدر
 نور تر اندر در تعجب انهم قتل اولندن **دکدر حکایت** یکی از متعلبان
 کمال بختی داشت و معلم از اچا که حسن بشیرست با حسن بشیر او میلی داشت
 بمشانی که غالب اوقات درین سخن بودی که معلم او کریمتیه دیر لر و معلم
 کریمتیه بهجت بانک و حکمت فتحه لر بیلد حسن و جمال معناسنه در **بیت**
 لامیه در **بیت** بانک بمشینک حسن بونع ادراک معناسنه در بشیرک خشی یعنی
 انسان در اکی با خوف صله حسن بشیر لامیه حسن بشیر نیک و شینک فتحه لر بیل
 انسان در سینک بوژینه در حسن بشیر به میلی حسن بشیر تبه تخصیص ایلدیر
 زیر آسایر حیوانات حسن بشیر به میلی اولمازه دیشلر با خوف ظرف متاثر
 دیکدر **بیت** با خوف وحدت که حرف بیان محصول ترکیب متعللردن برینک
 زیاده حسن جمالی و ارایدی و معلم اول مقامدن که حسن بشیر تدر یعنی مرتبه بشیر
 انک حسن بشیر سبب میلی و ارایدی بر مرتبه ده که اکثر اوقات بسوزده
 ایدی که **قطعه** نه انچنان بنوشغولم ای بهشتی دوی که یاد خوشتم در ضمیرم اید
 بهشتی دوی و صف ترکیبی در **اهل** جنت یوزلی معناسنه که حرف بیان یاد
 خوشتم لامیه کندی یادم یعنی کندی **اکن** میم معناسنه **ضمیر** **ضمیر** **ضمیر**
 خاطر معناسنه در محصول **بیت** ای اهل جنت یولی سکا انچلین مشغول دکلم که کندی

المتی خاطر به کل یعنی سکا شود به مقتضای مشغول که گندمی فراموشی ایست
 ز دیدنت نتوانم که دین بر دوزم و کرم مقابلت بستم که تیرجی اید بر قوت
 ناکید دوزم فعل مضارع متکلم و حلقه دیکم دیکم که کوزینی بومقدن کی اید
 مقابلت تقدیری از مقابلت در ضرورت و زیا چون حذف ایصال ایلدی محصول
 میت سنی کوزیدن کوزم دیکم و بومقدن قادر در کلمه
 و اگر کورسم که فارشیدن و قی کور حاصلی سندن کوزمی بر دم ایر ماغ قادر در کلمه
 دوزمی دوزیدن اشتقاقی ایلک کرک دو خان دن اشتقاق ایدنکر
 خطا ایلنکر باری بر گفت اچنان که در ادب و رسم اجتهاد میسکنی در ادب
 نفس هم نظری قوی که اگر در اخلاص ناپسندی میسکنی که مر آن سندن
 نماید برانم مطلع گردان ناپسندیل آن مشغول شوم گفت ای پس من از دیگر میسکنی
 که آن نظر که مرا باست جوهر میسکنم باری باوقد و حدت بر کرده دیکم
 اجتهاد سعی و کوشش دیکم نظری باوقد کرد آن فعل امر مفرد محاط
 کرد ایدندن نفس مناسنه اید دیکم نظری باوقد و حدت الف نون
 تعدیه در محصول ترکیب بر کرده او فلان معلوم دیدی انجیلین که ادب سمع
 سعی و کوشش ایدرسن ادب نفسیده بر نظر بنور که اگر اخلاص بر زمین مقول
 کوزرسک که بکا اول معقول کورینور اول ناپسندک اوزرینه یعنی اکا می مطلع
 اید تا کیم انک تبدیلی مشغول اولایم معلوم دیدی ای او فل بونی غیر بدین صورت که
 اول نظر که سکا در سندن سندن غیر نشانه کورم **قطعه** چشم اندیش که برکنم با
 عیب نماید همش در نظر که برکتل باد جمله معترضه عاقله در کندن قازمق
 قویارمق و بولمق معانسه بون قویارمقندن مراد چقا مقدمه چشم اولون
 دیکم در منزک شبنی مفاده نظر معقد در محصول بیت عدونک کوزی که

در نظر
 در نظر

چشم

چشم اولون انک نظر نن منز عیب کورینور زیر چشم عداوتله ناظر در
 و در منز داری و مقاد عیب دوست نه بیند بجز آن یک متر و در واد
 بونک کمی بر لرده استدر اک معناسنی افاده ایدر و اما اگر تقدیر نن
 بهری باوقد و حدت محصول بیت بد اندیشک حالی مذکور بکیدا اما اگر بر
 منز واریب و تیش عیبک دوست کورمز اول بر سندن غیرلی زیر
 چشم موت اید ناظر در بونن قطعه رینه بیت یا ز نظر قطعه ایلد منی فرق ایلنکر
 ایش بیت تائیک اولنم و رینه و اویل که یا ز نظر کافله صحیح نسخ لره
 مخالف یا ز دقلرینی غیر معنا جهت سندن و همنی وار **حکایت**
 شبی یاد دارم که یار عزیزم از در آمد جنان بی اختیار از جای برآمدم که
 جو انم با سنین کشته شد خاطر من در که بر کیم یار عزیز قایدن ای کیری دی
 جبرم آن شویلی احتیبار یریدن قالقدم که بیکله جو انم سویندی
 سری طیف من بکلو بطلعه الدجی شکفت از بکنم که این دولت از بجا سری
 فعل ماضی مفرد مذکر غایب کیم کلدی دیکم لطیف اطانک فحیله خیال معناسنه
 لفظا مرفوع فاعل مراد مضافه من موصول بکلو فعل مضارع مفرد مذکر غایب
 بانک ناقصه اویسندن یکشف یکم راچاره معناسنه فاعلی تحتند منه
 راجع ضمیر در جمله فعلیه اعرابن محلی بوق صله سیدر اسم موصول اسم موصول
 صله سیدل اعرابن محلا مجرور مضاف الیه در **طیفک** باوقد و حدت
 متعلقه **طلعت** یوز در وجه معناسنه ضمیر مجرور منه راجع در **دج**
 دالک ضمی و حیک فحیله ترا کلفه دیر لر نقدیر منصوب مفعول بکلو در
 شکفت شینک و کاف عینک کمرله و ضمیمه لغتد رجب معناسنه که
 حوف بیان محصول بیت طلعت کیم ترا کلفی کشف ایلنک کیم خیالی کلدی

در نظر
 در نظر
 در نظر
 در نظر

گانه که اول وقت جانان کلد و کنی استبعاد ایدر واتیانی حیالنه اسناد
 ایدر **طالع** لعدن بکامجب کلدی که بود دولت قندن طلوع و ظهور ایلدی
 یعنی جانانک بود وقت کلد و کنی استبعاد و استغراب ایدر گانه که سعاد
 غیر مترقبه در **بوییت** بحر طویلک ایکنی ضربیدن در و بونک کی شعاع ملع
 دیر **لر** بوعری مصرع حضرت شیخک بر عری غزلندن بریتک مصرع اولید
 و مصرع ثانیسی و سایر لیل المقبلین صباح **بشست** و عتاب افاز کردی
 مراد حال که دیدی جوع را بکشتی کفتم کجان بردم که آفتاب سر آمد و نیز طالع
 گفت **محصل** ترکیب جانان و نور دی و عتاب خطاب ایلدی
 که فی الحال که بنی کورک جوعی سویند ردک دیدم ای جانان طن ایلدم که آفتاب
 طلوع ایلدی و طریقه دیش **قطع** کرک را بی پیش منع آید **خیر** شش اندر میان
جمع بشش کرالی یا و وحدت بر شئی ثقیل دیکدر **پس** جل تقدیر ایدن
 یعنی رجل ثقیل دین و هم ایش خیر فعل امر مفرد مجازیه در خیر بدین قالی
 دیکدر **خاستن** دن اخذ ایدنلر سهو ایلش **بش** بن صبر کرانه را جعد
 و معناده بشش فعله منفیه در صبر منصوب متصل معنایه بواجبه
 ذاهب اولانی رد ایلش **مردود** آیش **بکش** فعل امر مفرد مجازیه لغت
 اولدر یعنی قتل ایلد **دیکدر** اما بونن مراد دفع ایلد **دیکدر** **محصل** بش
 اگر بر ثقیل شئی شمعک او کینه کلوب ضایع مانع او لورده قالی اول
 شئی ثقیلی جماعت مجلس و زمانه شمعک او کندن دفع ایلد
 یعنی **کیدر** **دشکر** خن است **بیرین لب** استیش **بکش** و شمع **بکش**
 و معطوفه **کره** شکر خن و صفت ترکیبی در شکر خن به طبعی کوشلی
دیکدر **ممره** حرف مجمله و یا و وحدت شیرین لب ایلد **شیرین**

طون

طوت و شمع سویند **زیرا** بوافتاب در بود **رایکن** سمع احتیاج اولماز
حکایت یکی دوستی را مدتها ندید بود گفت کجائی که مشتاقم
 گفت **مشتاقی** بکه ملولی **دوستی** با حرف وحدت و را ادات مفعول
 مدتها ادات جمع در نجه مدت دیکدر **گفت** یکی دیدی دوستنه کجائی
 یا ضمیمه خطاب که حرف بیان مشتاقم یا و هم ضمیر منکم مع غیره در گفت
 دوست دیدی **مشتاقی** یا حرف مصدر **محصل** ترکیب بر بسی بر سویدی
 نجه زمان کورمش ایدی سو دکنه دیدی کور دوی خشنه قتل حسین
 که مشتاق یعنی سنی جو قدن کور مدک اولده دیدی مشتاق قلی بکه
 ملولقدن یعنی سنی کوروب اوصافوب ملول اولقدن سیرک
 کوروب مشتاق اولمنی بکه **مثنوی** **دیر** آمدی ای نگار من مست
 زودت ندیم **دل** من از دست **دیر** که دیکدر **اما** استعمالده بی
 پرواهوای معنایه در **زودن** دیکدر مقابل **دیر** و تا طبع خطاب
 ندیم فعل نفی مستقبل منکم مع غیره در **دیر** **یعنی** صلی و بر فر **محصل**
بیت ای بی پرواهوای نگار کج کلک **پس** بویل اولنجه الدن انگلی
 قوی و بر فر **یعنی** بزرگمه مانع اولوز **معشوقه** که دیر **دیر** **بیت**
احول از آنکه **سیر** **معشوقه** با علامت نقلد **عوضه** ده و غیره
 اولدوغی کی **یعنی** غریب عجمه ثقلک علامت سیر **پس** معشوقه اختیار
 ایلدی **معشوق** و زره ضرورت و ذن ایچون در دین بو معنایه و اصل
 و کل المیش که حرف رابط صفت **بیت** فعل مضارع جمع غایب
بیت بدین کوردر **دیکدر** **افادات** تاکید و تقریر در **فارسی** در عربی
 دکل کم اذان بو عبارت مقام استفهام مستعمله زانندن انگلی

یعنی اندن قالد می دیجکت برده که خوف بیان سیر طوق دیکدر محصول
 بیت جانانی که کج کور در لغتی سیرک سیراید لرزاندن اکسید واند
 قالور می دیکدر پس بویارنگ معناسنی اندن کم میدراخی دین و آخر اندن
 کم میدر که طوق کوره لرزیدن زیاده ابهام ایلش **لرنگایت** شاید که باریک
 آید بخفا کردن دست بحکم آن که از غیبت و مضاده یاران خالی نباشد
 مضاده مفاعله باشند مصدر در غیبت زده یاران لفظی موجود اولد نخون
 یازلدی بعضی نسخده مضاده تک تاسی مطول بولندی علی کل حال یارانه مضاده
 موجود اولد و غی برده آنکه عبارت می اید ایلویب و حکم مبینی تا کن و قیوب
 معناسنی البته دینلر نو گمانه سیج و قوقلری یوق المیش **محصول** ترکیب زلمه که
 رفیق یار که جفا ایلکه کلش در اول علت که یار آنک یعنی عشاقک غیرت
 وضیت تبندن خالی اولماز بولکلامی حضرت شیخک جانانی کچر تنها کلد و کت
 کوره در رفت **بریت** از اجتنبی فی رفقه لیز ورنی وان جنت فی صلح فانت
 محارب اذا استدر طرف مستقبله تشرطی متضمن جنت فعل ماضی مفرد مذکر می طب
 و تون خوف وقایه دیانیه منصوب متصل کفایت مکملدن فی خوف و ما قبلت
 متعلق رفقه بر آنک ضعی و کسیر یار رفیقک جمعدر بولدا ایشلد دیکدر لیز ورنی
 لام خوف و جنت به متعلق نزور فعل مضارع آن تقدیر له منصوب و تون
 خوف وقایه دیانیه منکر و آن جنت بونک کی بر لیده و او خوف عطفدر جنری
 قستنه ان کم می و آن بیلگتنی تقدیرن اما جمهور قتل خوف حال بونک کی
 بر لیده ان خوف معنای شریطندن منسلح خوف وصل در بر فی صلح ما قبله
 متعلقدر فانت فاجواب و جوابه داخل اولان خوفدر انت ضمیر مرفوع متصل
 محلا مرفوع مبستد محارب اسم فاعله مفاعله باشند لفظا مرفوع خبر مبستد

و در لغت سیرک

و در لغت سیرک

جمله اسمیه ایدن محلی یوق جواب اذ در **محصول** بیت جانانه خطاب سور
 فجان بکار فیکلرک ارا سنده یعنی انلر له بیلد کلتک نی زیارت ایلش
 انجون صلح ده ده کلورسک یعنی مصاحبه طرقتند ده کلورسک سن صوحی
 ز ترا انلر له بیلد کلتک ثنفاق و خلاف عشاق و باغدر **قطعه** یک نفس که
 بر آنمخت یار با اغیار بسی نماز که غیرت جو دمن بکشد باوق ظرف و یاف
 زاید بیک نفس بر دم و بر ساعت دیکدر که خوف بیان بر خوف تا کید
 آیمخت فعل ماضی مفرد غایب قرشدی دیکدر یار فاعله بر باوق
 مصاحبت اغیار غیرک جمعدر رقیلر ادر در پس یای اصلیه ایلد خوف دیکدر
 بماند فعل نفی ماضی مفرد غایب قالدی دیکدر لکن مقصود زمان استقبالی
 که خوف بیان غیرت مبستد او جو دمن لامبره و مبستد ای ثانی بکشد بانک
 کسیر فعل مضارع مفرد غایب خبر ثانی و ثانی خبر بلخیر اول محصول بیت بر دم
 و بر ساعت که یار اغیار له مختلط اولدی خوف زمان قالداز که غیرت بنم وجود
 قتل ایدر یعنی هلاک ایدر **بجند** گفت که من شمع جمع ای سعیدی
 مر الزان چه که بر وانه خوشن بکشد شمع جمع لامیت یعنی بن جمیع عشاق
 محبوبیم کسده به مخصوص دکلم **محصول** بیت جانان مذکور بیتک مضبوطی بند
 ایشد بیک خست بیلد دیدی بن مجلس عشاقک شمعیم ای سعیدی یعنی بکا
 و غیره مخصوص دکلم بکا آندن نه ضررونه زیان مترتب اولور که بروانه کنیدی
 شمع او روب بال و برنی یا قوب وجودی بی هلاک ایدر یعنی بکالتبت سن
 شمعو تبست بروانه کی سن بنم یوزیکک طالبم واردر عالم برین سعیدی
 بکشد باسنی ضمه قید ایدن لر و سنایلیق ایلش **حکایت**
 یاد دارم که در ایام پیشین منی دوستی جو دو مغربا دام در پوستی صحبت داشتیم

و در لغت سیرک

ناکا اتفاق سفر افتاد پس از مدتی که باز آمد عتاب آغاز کرد که درین مدت قاصد
 نفرستادی گفتیم در بیخ آدم که دین قاصد بحال تو روشن کرد و من محروم باشم
 پیشین با خوف نسبت و تون خوف تا یکد دوستی دوستی باری خوف حدت در
 اتفاق سفر لامینه در قاف سکون اول و فزودین سهوا بملش قاصد بونل عبت
 معنا در و یا خوف حدت نفرستادی فعل ماضی مفرد محاطب کوندر مدک
 و یکد در محصول ترکیب محاطر من در که او لکی ایام یعنی جو انکلم زمانه بن
 دوستد یعنی محسوبل ایکی بادیام ایچی کی بر پوستک ایچند یعنی یکی بادیام
 ایچی بر قبضه نجه که متحد و صق اولور سه بر انکله بویل ایدک کمال اتحاد و
 اتفاق دن کنایتد محبت طوناردق دیمکدن غرض مصاحبه کن یکد
 ناکا اتفاق سفر واقع اولدی بر نجه مدت ن صکره که کمر و سفر دن کلدی بکا
 عتاب ایلمک باشلدی که بوقدر مدت ن بکا یکد ار سال ایلمک دیدم که بکا حیف
 کلدی که قاصد ک کوزی سنک جالک ایلمه روشن اولادین محروم اولام فقط
 یار دیرینه مرا کو بزبان توبه من که مرا توبه بشیر خواهد بودن یار دیرینه
 بیانیه و بر لغت جوقدن و ج معناسند در و یا خوف نسبت و تون و یا
 خوف تا یکد کو فعل امر مفرد محاطب دای دیمکدر یار دیرینه مقدم مفعولید
 و بعضیلر دیدیلر یار دیرینه مناد اور و کو امر بیل محاطب اولدر و مفعول
 محذوف جاناند تقدیری ای یار دیرینه سوبل جانانده و بعضیلر دیدی
 بونل تا یکد افاده ایدر ایچن پس معنا آسان تامل ندر که خوف تعلیل حاصل
 مصرع ثانی مقام تعلیلده در محصول بیت بر محاطب نجر بیداید و بپور
 ای فلان یار دیرینه به سوبل بکا زبانه توبه ویرمه بویل دی یا خود ای یار دیرینه
 سوبل جانانده بکا زبانه توبه ویرمه ای جانان یعنی محبت نمی ترک ایلدیمه کانه که قاصد

ایکد

ادمال

ار سال ایلمد و بچون جانان بو کا طعن ایدر که بن سوم حسین بو خنده بر قاصد
 ایلمدک دیو یا خود معناری یار دیرینه بکا زبانه توبه ویرمه دیمک اوله
 یعنی قاصد ار سال ایلمدکم ایچون بنی سوم حسین دیمه کانه که بویل دید و کی جانانک
 ترک عشقنه توبه ویرمه سیدر دیرا بکا شمشیر له توبه اولمسه در یعنی او ستمه
 شمشیر طوکسک بن سنک عشقندن توبه ایلمد دیمکدر ظاهر ابوییتک سباق
 سباقه جو خلق مناسبتی کور نم قند بر دشکم ایدک کسی سیر نظر در تو کنت
 باده کویم نه که کسی سیر نخواهد بودن دشکم بونل غرت معناسند در غبطه
 معناسند ایلمن مرادیند و اصل کل المیش سیر لغت طوق دیمکدر اما بونل
 می برده طویجه دیمکدر در لغت در حوت صله نه ادات افاید ر سیر نظر در تو کنت
 و که خوف تعلیل نخواهد بودن ایکی برده بیل اولمسه در معناسند در محصول
 بکا غیرت کلودر که بر کسه سیمکا طویجه نظر ایلمه یعنی سنی طویجه کور بر یعنی سکا
 نقد بر بقسمه بر کسه کور مدن طویز بوا یکی بیت اولند قطعه برینه بیت یازاندر
 سهوا بملش و تده دهمیدندن مشتقد و ادندن دینلر خطا ایلمش
 ز برادندن ماضیل اسم مفعول ن غیر یانه مشتق اولماز سیر نظر وصف
 ترکیبی در دین بیتک معناسند طویجه نظر صالمش نه که کسی سیر برینه که کس
 سیر یازان جمیع متونه مخالف یازمش حکایت داسمندی را دیدم
بجست شخصی گرفتار و رادی از و بکشتار جور فراوان بردی و تحمل کی کران
کردی باری بطریق نصیحتش گفتم دالم که ترا در محبت این منظور علتی نیست
بنای مودت مر زلفی نه با و جو داین معنی لاین قدر نباشد خود را متهم کردن
و جور لی و بان بردن گفت ای یار دست عتاب از دامن دزکارم بدار که بارها
درین مصیحت که تو گوی اندیشه کردم صبر بر جفای او سهولت نماید که صبر از دو حکیمان

یار دیرینه مرا کو بزبان توبه من که مرا توبه بشیر خواهد بودن
 یار دیرینه مرا کو بزبان توبه من که مرا توبه بشیر خواهد بودن
 یار دیرینه مرا کو بزبان توبه من که مرا توبه بشیر خواهد بودن

گفته اند که دل بر مجاہد نهادن آسان تر است که چشم از مشاہد بر کردن
علتی و ذلتی یا لری خوف حدت و یا خوف شکست عتاب و دامن روزگار
اضافه تری بیایند و در مجازا بدار طوت یعنی جاک که خوف تعلیل بار مجازا
دیگر را که صبر از او که من تفضیل معنی است در که چشم که من تفضیل
معنی است در محصول ترکیب برداشتمندی که در دم بر شخصک مجتهد
کر قرار یعنی مبسلا و اندن بر گفتار و راضی یعنی همان مصاحبت نه راضی و
قابل غیر یکنه استمندی و جوق جور و جفا کو ستر ردی یعنی جگر دی نه جگر
تحل آید ردی بر کره اکا نصحت طریقیله دیدم بیلورم که سنک منظور
مجتهد بر غلتک و غرضک یو قدر و بنای مودتک بر ذلت نفسانی
اوزره دکلر بو معنا وجود یله یعنی بونک بر یله علما قدرینه لایق دکلر
کشی کند بنی متهم ایلک و ادرین لر جو رینی چمک دما نشمند بو بندی ایش
دید ی ای یار عتاب الینی روزگارم انگندن جاک یعنی عتابی ترک ایل
بنی آزار ایله زیرا که ایل بو مصلحت که سن فکر ایلدم لیکن انک جفا
صبر ایلک آسان ر قدر و حکما دیشلر در کو کلی مجاہد و رحمت
عشق قومق قولایر قدر چشمی مشاہد و جمال چا ناندن قالد مقدن
مثنوی انکه بی او پیر نشاید برد که جفا ی کنه بیاید برد و پیر با خوف صل
نشاید لایق دکل یعنی ممکن دکل برد مصدر معنی است در بیاید کرد و دیگر
برد یعنی بردن محصول بیت اول کسه که انهم عمری با مانده اینک اولمان
یعنی انهم در ملک اولمان و پنجم اولمان حاصلی انهم اولمن ممکن دکل اگر بر جفا
اید رسد کو ترک کرک یعنی جو رینه تحل ایلک کرک مر که دل پس دلیری دارد
ریش در دست بگری دارد محصول بیت هر کسه که کو کلنی برد لبر او کشد

و بافتن طوتار یعنی کوکلی بر دلبره و بر مشد رصقالنی غیر بنک اندک طوتار جام
مرکسه که کوکلی بر دلبره و بر مشد رصقالین غیر بنک ایسنه و بر مشد که مجموع
بعض نشخوده بویت و افعدر اگر چاقایی سی عیلیدر فتد بر آهوی
یا لهنک در کردن تواند بخوشتن رقص آهوی یا حرف و حدت
یا لهنک اصلده یا لاهنک ایدی جلبر و یولار معناسنه محصول
کردن یا لهنک اولان آهوکندی اختیاریله استدی و کی پیره
کنکه قادر دکلدر قصه دن حصه بودر که گردن یولار اولان بهو کنکه
کندی کشدیه کوکلی استدی و کی پیره کنکه مالک کل ایسه صفای غمخالی لنده
اولان کندی اختیاریله گشتایم فر روزی از دست گفتن زیهار
چند از ان روز گردم استغفار دو روزی یا حرف و حدت دست گفتن
بیانه سوبلک الیدن دیکدر یعنی بخون سوبلدم دیوشین ضمیر
ولده مذکور اولان جانانه را جعدر زهار مقول تو کدر خدک تقدیری
چند بار در محصول بیت بر کون جانانه سنک الکن زهار یعنی امان
دیدم کن مکر بر کون جانانه امان الکن دیم بیش امیش اول کونن کی
چکه گره بسوزدن استغفار ایلمدم یعنی بخون جانانه امان الکن دیم
دیوشیمان و بعض شار حلا اول نشخ اختیاریلشیر لیکن طبعی دزه
مقداری استقامتی اولان کسبه بیلور که اول نشخ فاسد در بعض نشخده
از دست گفتن و افعدر بوده اوکی کبیر ربینه اختیار ده نکند دست
زهار از دوست دل نهادم بر آنچه خاطر اوست محصول بیت مال استغفار
یو بندر دوست دستن امان دیم حاصلی عاشق معشوق دن امان دیم پس
ایدی کوکلی فودم اول سنه به که دوستک خاطری کا در یعنی دوستک خاطری

سر نه مراد ایلد یسه یا ایدینور سه کو کلمی کا بند ایلدم کر بطعم سر خود خواند
 و بر بطعم براند اوداند جانزد در که ایکی شرطیه یه بیلدینک افغان اوداند جلای
 جواب اوله و جانزد که مصرع اولک جوابی محذوف اوله فیهما و لعمه تقدیرین
 محصول بیت اگر جانان لطف احسانه بی گندی فتنه دعوت ایدر
 اول بیلور و اگر بی یا ندن قهریل سور سه کنه اول بیلور اختیار ایدر
حکایت در غنقوان جوانی چنانکه افتد دالی با خوش بیری
 سری و ستری داشتیم حکم آنکه خلقی داشت طیب لادا و خلقی کالبد را
 بد غنقوان عین مملکت و فایک ضمه لرله اول معناسنه در جوانی
 یا قوف مصدر چنان افتد دالی بخلین که واقع اولور و بیلور سین یعنی جوانی
 یا منس انسانک بچه در بواحوالی اولور بد کلام جمله معترضه در با قوف
 خوش کیم کوزل اوغلان سر سودا و محبت و یا قوف حدیث ستری کند یا قوف
 و حدیث داشتیم لغتن طوتار دم دیمکر اما استعماله بر نشنه نک
 و اریفتن تبیم در مثلا داشتیم بنم و ایدی و در ارم بنم و اریفتن
 های حینک فنی و سکون لامله لغتن بوغور کلمه معناسنه اما بون مراد
 آواز در و یا قوف و حدیث و یا قوف تنکیم طیب لادا خوش دالی یعنی کوزل
 آوازی و اداسی و ایدی دیمکر و خلق را مقدم مراد مصدر معنی للمفعول
 مخلوقیت دیمکر یعنی وجه حسن مالک ایدی دیمکر و یا کنه خور و حدیث
 و کنه بر داشت مقدم در اولکی قرینه سیده کالبد را ذابد آنچه کلام اول
 یعنی افق سعادن و یا میغدن پیدا اولسه حاصلی یوزی اون دورات
 کجه لکسری کبی ایدی کوزل لکده محصول ترکیب جوانلق اولنم ثوبله که واقع
 اولور و بیلور سین یعنی دم تازه لکس جوان سوک مقور و معیت در

کجه لکسری کبی

و کونی

بر کوزل نغمه کی آوازی و ارایدی حاصلی خوش و ازلیدی و یوزی کوزل
 ایدی بدریکی که افقدن و یا میغدن طلوع ایلد کانه که محبتنه بوا یکی
 نشنه بیت اولمش ایش بیت آنکه نبات عارضش آب حیات میخورد
 در شکرش نکه کند سر که نبات میخورد آنکه تقدیری آنکس که در ضرورت
 و زن بچون و قرینه قایم اولد و بخون خذف ایصال اولدی و که خوف
 ایکن اسیم مقامنه قایم اولدی نبات عارضش لامیه در نباتدن مراد خطبه
 سبز اولنق اعتبار ایلد زیر تازده صقله خطه سبز در لر تازده جنبه شبیه طریقه
 پس مصرع اولده نباتدن مراد برده بتن نباتدر دین مذکور شبیه استعاره
 سیم ایش عارض رانک کسر بیلد عرب صقلده استعمال ایدر آناجیم نک
 غنجد صقل بتن ره اطلاق ایدر و شین کیمه راجع در خوش بهره ارجاع الین
 سر کز معنا جانبدل ایشنا لقی ایش معلوم اولد که فاعل زنی اوزره اولن
 الفاظه عن تخم تقر فایدوب عین الفعلنی مفتوح او تور مثلاً
 و خاتم و کافر لفظ لرینک عیننی مفتوح او تور فاحفظ آب حیاتدن مراد
 عارض سیدر زیر عارضی آیه شبیه ایشلر اضافت لامیه در میخورد و ایدر
 دیمکر در خوف صقله شکر دن مراد لب جاناندر شبیه طریقه
 و شین ضمیرینه سابق کبی به راجع در نکه نگا بدن محقق در نظر معناسنه
 و کنه لفظ مشترک در فعل مضارع فعل امر بنده نظر ایلر و نظر ایلون
 معنا لرینه پس بو مقامی بر برینه تخصیص ایلندر تخصیص بلا تخصیص ایشلر
 نبات یعنی شکر میخورد اکل ایدر دیمکر در بر خوردن اکل شرب سینه شکر
 لفظ در محصول بیت اول کسه که انک نبات عارضی آب حیات ایدر شکر لینه
 نظر ایلر و با نظر ایلون مر کسه که کتدیر یعنی شکرین انک کربنه نظر ایلر و با نظر ایلر

در سوزی

در سوزی

زیر البیدل شکرک پسندم مناسبی کی دارد در اتفاقا بخلاف صحیح
 از دو کتی دیدم که نه پسندیدم و امن از دور کشیدم و مهره مهرش در پیم
 و گفتم من بوی حق جسته دیر لکه مهره اضافتی بیانیته در او لکی میباید
 ضمیمه و تانیسی که بد در محبت بوی حق و دیگر در و ف تا که جدم فعل
 متکلم و حق در چیدند و یوشم در محبت بوی حق و یوشم مکن مراد قطع
 نعلی و اختلاط در محصول که یک اتفاق طبعه مخالف اندن بر و کت
 کور دم که بکندم انکم اندن جدم یعنی مناسب و مخالطه اندن کدم
 و محبت بوی حق و یوشم در یوشم و دیدم بیت بر و میسباید پیش گیر
سرمانداری سر خویش که میباید کت فعل حال مفرد غایب و تاضیر خطاب
 سر لایمت در یای مطیل بزم سودا و هوامز دیگر نداری اخباره و
 انشایه تخلی وار طومر سبب یک اخبار اول و طومر از سکت و یک کت
 اول و در بر امعای شریقی متضمن اول و سر خویش لایمت در کندی سودا
 و هوامز دیگر کیرک مقدم مفعولید سرمانداری از نیک مقدم مفعولی
 اول و کیرک محصول بیت دارم نه که ساگر که او کله طوت یعنی دیک کت
 سینه مشغول اول بزم سودا و هوامز طومر سبب طومر از یک یعنی خوک
 بزم موافقت و موافقت بود و زده متابعت باید و یا و یماز سبب کندی
 سودا و هوامز طوت یعنی کندی سودا که مشغول اول و هوامز متابعت باید یعنی
 دیک یک اید حاصلی شدن صکره سله مکن قائمه سرمانداری نیک معناسنی چون
سرنداری دین داده مسامحه پیش بزم با شری طومر از سکت کندی با شکی طوت دین
 معنایی با طومر شمشیر خویش که ک معناسنی و از نه کت دین بومعنایی نهاده سولیش
سندش که بیت یعنی بن کدی مکن قائمه دید کدن صکره ایشانم که کیدی

و سولیدی یعنی بویسی و قویب کیدی بیت شیره که وصل آفتاب
 رونق بازار آفتاب نگاهد شیره براسه که عوی خفاش و بر لک خاکی ضمیمه
 وصل آفتاب مصدر ک مفعول از اضافتی و رونق بازار آفتاب لایمت در و
 لفتل و قلیحک و غیر نیک صوبه دیر لکه اما بونک کبی بر لکه لطف است و صفام در
 آفتاب اضافتی جی ز ادر نگاهد فعل نیک قبل کا میبندن کا استن دن دینار فایده
 و نظری بوی شمش معناسنی کسم دیگر محصول بیت براسه که آفتاب و اصل اول و لک
 یعنی آفتاب دن خط ایلمر ز بر آراس ککش کور فر اول جهندن کندی بوی کس
 آفتاب بازار نیک رونق و صفاسنی کسم یعنی لطافت سبب نقصان کلمه این گفت
سرگرد و پریشانی او در من و کدی بیت یعنی ند کور جوان بوی سولیدی یعنی
 او قودی و سولیدی یعنی مسافر اولدی و انک پریشانی بزم اثر اندی
 یعنی فرانی کانا نایم تعلدی فقدت زمان الوصل و لک جاهل بقدر لک
العش قبل المصایب فقدت فعل ماضی متکلم و جمع در یر دم دیگر
 زمان لفظ منصوب مفعول بهید و وصل اضافتی لایمت در و او
 حرف حال المراء لفظ امر غوی میباید جاهل لفظ امر فوع خبر بد و بقدر
 جامع المجرور جاهل متعلق در بیت بای تقویت بکون کت در لک جاهل
 مصدر ک مفعول نه در و لک بیک عیش اضافتی لایمت در بیت
 صفات موصوفه در و و قطیفه قبیلتن قبل طرف جاهل مصایب
 اضافتی لایمت در بیت مصایب مصیبتک جمیع در محصول بیت وصل
 زماننی یر دم حال بو که کشی بلیجید یعنی بزم لک عیشک قدر بنی مصیبتک
 اول یعنی جانانده و صالده ایکن قدر و صلی بزم شد بیک فراق و دوشم
 و صالک لک لک دیر لک لک قدر بنی بزم بیت حضرت شیخک با قویب

نحوه

در کندن بر بستی در تمام غلی باز مق جایز اید ی لیکن شرح اولیا بنو صفا
 ویرید کچون ترک اولندی بیت باز ای و کر آبکش که پشت مردن
 خوشتر که پس از تورند کانی بردن ای محمد و دایله فعل امر مفرد محاطیده
 آید ندن آمدن دینلر فارسید آشنا قلری قلیل ایش که حرف تعیل
 خوشتر ترا دات تفضیل در و که من تفضیلیه معناسنه در زندگانی در
 دیکدر حیات معناسنه نرون ایلتمک یعنی ایلک بردن برینه کردن
 یازند فیه قایم دن بی بهره ایشکر محصول بیت کیر و کل و بی قتل ایلد زیر
 سنک او کله اولمک خوشتر قدر سندن صکره یعنی سنک فرائدکن
 دیر لک ایلتمک یعنی صاع اولمقن خوشتر قدر حاصلی سنک ففکه مقبول
 اولق سنس حیات اولمقن خوشتر قدر اما بشکر و منت باری پس از
 عذبی باز آمدن خلق داودی منبرشن و جمال یوسفی زیان امن و بر سبب
 زخده انشی چوپه کردی شسته وروق بازار سنش شکسته متوقع که در کمال
 کیرم کماره گرفته و کفتم باری اسم فاعل بر بری بدن ضرب بانک ناقص
 یانبندن خالق دیکدر مراد خدا در خلق داودی بیانه و یا حرف نسب
 جمال یوسفی ده بویل در سبب الم در عربین تعاج دیر لرتانک ضمیمه فانک
 نشد بیل زخده انشی بیانه در زخده آن کله دیر لرتانک ضمیمه فانک
 دقافک فتح لریله چو ادا تشبیه در به کمر بایله و یا ایضیه ایلد ایوه یکدر
 ای ده دیر لرتانک و عربین سفر جل دیر لرتانک لک ایلد ایوه تشبیه کیر لرتانک
 کرد تور در غبار معناسنه و یا حرف و مدت و یا حرف تنیکر شکسته منشی یعنی
 کلمش دیکدر متوقع تفعیل یا بندن اسم فاعل در که حرف بیان در حرف
 صله در نامعناسنه کماردن لول مراد تو حقد و کماردن مراد جانیه

این بیت در کمال
 و در کمال
 و در کمال

محصول ترکیب اما اللهم شکر و منیل بر مدد نصکره کیر و کل ای داودی
 آواز منفر اولمش و یوسفی جمال زیان کلمش یعنی کوز لک کلمش یعنی سبب خدانه
 یعنی اکله ایوه کبی تو را تو رشن یعنی یوزنه ایوه توی کبی خط کلمش و حسن
 بازاریک رونق و صفای صمنش منید وار که او لکی کبی معانقه ایدوب
 انی در اغوش ایدم منته که نفرون کلن کس ایلد تعانق ایدر لر اما بن بر جانی
 نوندم یعنی یان ویردم و دندم قطعه آن روز که خط شادیت بود
 نظر از نظر از نظر راندی آن روز یعنی آن وقت و زمان که حرف بیان
 شادیت بیانه یعنی خط محبوب و مقبول دیکدر نوحه اولمقن کمانده
 کعب اکامشش بیت اسم مفعول صفای وزره و زما مزده بونک کبی کف
 دیر زنا صمیر خطا بد صاحب نظر و صف ترکیبی در مر صاحب نظر تقدیر
 لیکن سبب کلامن اضاقتن جایز در براندی سوز و کد دیکدر فعل ماضی
 مخاطب محصول بیت اول وقت که مقبول و محبوب خطک و ایدی
 یعنی نوحه خط ایدک عاشق صاحب نظری نظر کردن سوزدن یعنی آنی ترک
 ایدوب کتدک دیکدر براندی یا سنی حرف حکا به ایش بار ایدن زیاده
 خطا ایشش زیار بونقدیر به فعل مفعول غایب اولقن کرک بویانه تر زین مخض
فتدیر امر و زیامدی بصلحش کش فح و ضم بر لشدی یا حرف صله
 و صلحش اضاقتی لامیه و شین صاحب نظرم راجعه کش ضمیری خط رابعه
 کانی کسره ایلد قید ایلین فاعل مجنون بی بی ایشش زیار اضاقتی ماضی
 الله ده مفتوح اولور الاضر و رشتا کون ساکن اولور فاحفظ فتح دن مراد بقدر
 و ضم دن مراد سیوری منقدر لیکن حضرت شجاعت و کسب کمالش
 جو کردی شسته سوزد و غنه مناقضه قابل بر حرف تاکید نشاندی نظری

در کمال
 و در کمال
 و در کمال

در بیان کمال

در بیان کمال

در بیان کمال

در بیان کمال

کند نازار کند نالک دیکدر مفرد مخاطب کنیده ندن کردن دانیلر یلمر
تزمق یولمق معنایند معنایند مستعمله میرود فعل مضارع مفرد غایب
رویدندن بتک معنایند رسنچ دن دین خطا ایش در محضول
وینک ایات سابقه بطی بود را پستدای کلام در لغتی بوستانک سنک
و کمالکدر نقد رچوق که یولارد و قویار رسین کنیده یعنی یولدر فیه تر میج
یکمرا ایکن بیت سابقه بوینک میج مناسبتی بود قدر قنامل **قطعه**
تویار **تخت چو آهو** امسال بامدی چو بوزی معلوم اوله که بوقطعه
از منن کرده بولینور لیکن شرآح یاز دو غجون بزیازاق پاریبای عجله
یلدر دیکدر **نته که سابقا کجی** برفته یا ضمه خطاب و سمره حرف توستل
سمره خطاب بچوندر دین قابل خطاب کل ایش **چو اداست** تشبیه بود
امسال بویمل معلوم اوله که سال در روز و شبهم ام کسر معنی ایل اسم اشاره
این معنایند قاحفظ **یوز پارس دید کلری چواندر** و با حرف تنک حرف خطاب
و چون و حوت اعتبار ایدن معنایند ناظر دکل ایش **را خطا اچون اولان** یا
اولما زخمیر اولور که اقسام اسم و ندر تا قنامل **تور** محضول پیشین کنیل یعنی
یلدر بوندن ایهو کبی مقبول و مطبوع کیش سن یعنی بسنی کورن کسبه لی اختیار
سکا یا نل و راغب اولور دی اما بویمل پارس کبی فلک نوب کلدک که نور که سچ
کسبه با قاز حیوانات را سنده بوزی اختیار ایلد و کینک اچوندر که جولدو
قافیه اوله معلوم اوله که رفته عبارتی اوزره بعضی فایده و تی نتیج اولقدر
اطناب کلام و اکنار مقال ایش که نقیدی صدع ایراث ایدر **سعدی خط**
خط سبز دوست دارد **لی مرالف چوالد و زی** سعدی میند و خط
بهر بیانیه و دار دک مفعول اولی و دوست ثانیسی و دار دفعل مضارع مفرد غایب

خبر مستدا در لی اداست سلبدر نه کی الف چوالد و اضافتی بیانیه در میان
چوالد و اضافتی بیانیه در میان چوالد و دیکدر **محصول بیت** سعدی
سبز سور یعنی تازه خط سور مر قلی چوالد و زکی اولان **صقلی سور** چوالد و
یاسی حرف تنکدر **حرف حدت** دین بلمر ایش **قطعه** کر صبر کنی و رکنی موی بنا کو
دین دولت ایام نکوی بسراید و در اکردن و اکردن محققه رکنی فعل مضارع
مفرد مخاطب در **کنیدندن** دین خط ایش **کر موی بنا** کوشش لامیت
بنا کوشش قولی نوزینه دیر لر بوندن موی بنا کوشدن غرض صقلدر این مابعد
اشارت در دولت نکوی لامیت **لر در نکویدن** یا حرف مصدر در مراد نکویدن
نوییدن کوز لکدر **لیر اید قاینه** و نهایت کلو ر یعنی نهایت بولوب تمام اولور
محصول بیت **اگر خطک کلد و کنه صبر اید و بامدوب طینر سک** اگر کلد و کنه
صبر ایلوب موی بنا کوشکی یولار سک حاصلی کر کسم یول کر کسم یول
بو کوز لکک ایامنک دولتی نهایت بولور یعنی تمام اولوب دو کتور اگر
نشیخ بوبیت بویلده واقع در و بعضی سنده مصراع اول بویلده واقع در که صبر
کنی و کینی موی بنا کوشش رانر و او عطف ایلده محضول مصراع اگر صبر ایلر سک و موی
بنا کوشکی یولار سک یعنی موی بنا کوشک یولوب اچیسنه صبر ایدر سک و اگر یولماز
دیکدر و بعضی سنده بکنی یرینه بایلد نکنی واقع در **نوندل یولدر دیکدر** پس
قرینه سبیله تقدیر مصراع بویلده اولور اگر موی بنا کوشکنی و صبر کنی و اگر نکنی یعنی
اگر موی بنا کوشکی یولوب صبر ایدر سک و اگر یولماز سک اه پس یول ایل مصراع
بوموال اوزره شرح ایدنه اعتراض ایلوب و کنیدی بیتک معنایند **شتر حنه**
سچ بر وجهه منصدی اولمیان طاهر بودر که بیتک معنایند و اصل ایش
کردست بجان داشت میسمو نورش **نکذا شتی** یا بقیامت که براید بجان

در بیان کمال

در بیان کمال

با حرف صلا داشتنی یا حرف حکایه طو تایدم دیکم **ر** ریش صقله رنگد استی
 فعل نفی مستقبل متکلم و حال و یا حرف حکایه تا حرف انتها **م** حصول بیت
 اگر بنم جانم الم ایریشیدی سنک ریشک ایریشیدی کی یعنی سن ریشک قادر
 اولد و غلک کی بن جانم قادر و مالک اولیدم قیامته دک قومازدم که چق
 مصرع ثانیکنک معناسنی قومازیدم که قیامته دک که جانم یوفاری کل اما سنی
 پس نه سیدن تراشیدن سنین بن مقصود بینم و اصل اولماش
قلعه سوال کردم و کفتم حال روی ترا **چ** شد که مورچه بر کرد ماه جو خورشید
 حال روی ترا لامیت لر در و را حرف تخصیص مورچه دن بوند فرخ در صه
 تصغیری دکلر کرد ماه لامیت ای چوره سندن دیکم **ر** چوشیل ماضیدن
 قسمد رگای رسمی ضرورت و زن باجون حذف اولمش **م** حصول بیت جانانه
 سوال ایلدم و دیدم سنک ردیکت کوزلکنه ز اولدی که یاکش چوره سندن فرخوش
 یعنی اطرافه فرخوش او شش مراد بوزینه قری ایخی خط کلیدی در **م** بکنن گفت ندانم
 چه بود رویکم **ر** مکر بمانم ستم سیاه پوشیدمت بود بوند فعل ماضی در شد
 شد معناسنه **م** دیدم را را حرف صل در مکر کانه معناسنه در **م** ماتم با حرف فسیب
 حنه اصافنی لامیت در **م** حصول بیت بن جانانه مذکور سوالی ایدخه
 خنن ایلدی بلیم نه اولدی رویمه کانه ستم مالمی سیدیک سیاه کیمشدر
 تنکه ماتم زده لرک عادتیدر سیاهلر کیر لمصیبت کونلرن **م** حضرت شجاک
 مذکور جوانه زیاده بی حضور لغی واقع اولمش در که انک خصوصندن بو قدر
 تعریضات یوردی **حکایت** یکی را از مستعربان بغداد پرسیدند که
 نقول فی المرد گفت لاخیر فیهم مادام احدیهم لطیف یا بنی شن فاذا احسن تلام
 فاذا احسن تلامطف یعنی نا خوب لطیفند آدرشتی کنند و چو درشت شوند

تلفظ

ملطف کنند و دوستی نمایند **م** متعرب رانک کسر یله استفعال بایند
 اسم فاعله **م** و متعرب اخی رانک کسری و تشدید نفعل بایند اسم فاعله در خالص
 اولمیانله و ترکیه اکاملز دیر **م** بغداده اضافتی لامیته در که حرف بیان اسم
 استفهام تقول فعل مضارع مفرد مذکر مخاطب نه دیر سین دیکم
 فی حرف جو تقول به متعلق **م** و میمک ضمی رانک سکونیل امر دکن جمیع
 حم احمر کن جمعی اولد و غی کی یوزن فیل اولمیان دیر **ر** نه که جو د اوردن
 بدندن فیل اولمیان کسه دیر **ر** بوند مراد ساده و ویالک یوزلید
 لا حرف نفی حکم حنف در خبر فتح اوزره مبنی اسم مفردی فیهیم باز و مجرور
 محلا مرفوع خبری ما حرف دوام مصدریه و طرفیه ده دیر **ر** و ام فاعله
 افعال ناقصه دن **ا** حد لفظاً مرفوع اسمی مسم ضمیری مرده را جلد لطیف
 لفظاً منصوب خبر مادام تباشین تفاعل بایند فعل مضارع مفرد مذکر
 غایب حشونت ایدر یعنی غلظت ایدر زیر احسن جانک فتحی و شنبک
 کسر یله ابری معناسنه در یومشق مقابلی فاذا ادات شرط حشون
 بایندن فعل ماضی مفرد مذکر غایب بنکلاطف تفاعل بایند فعل مضارع
 مفرد مذکر غایب جمله فغلیه جواب شرط مادام مابعد یله مقام تعلیل و اقع
 محصول ترکیب بغداد استعربلندن برینه صور دیدار امر در حقندن نه دیر
 دیویدی انلرده خیر یوق زیراماداکه بریسی انلردن خوب لطیفدر حشونت
 و غلظت ایدر **فاما** ابریلنوب صقلند قدع ملائمت ایدوب دوستلن کسرت
 و چون درشت شوند قولندن صکره چنان یکاری نیابند قولنی زیاده ایدو
 معناسنی انجلین که برایشه برایشه لر یعنی بوسن کجاده برامیلردن زیاده ایدو
 ایش ایش **نظم** امر دان که خوب وی بود **م** تلخ گفتار و تشبیه وی بود

در بعضی

خوب روی وصف ترکیبی در تلخ گفتار ده بویله در آجی سوزی دیکدر تند
خوین بویله در یاوز خوینی دیکدر محصول بیت امر داول وقت که خوب روی
یعنی لطیف و خوب در حاصلی دادم که دیر در آجی سوزی و یاوز خوینی داور یعنی
سرد و سرکش داور بعضی نسخه ده خوب شیر نیست اقدرد و شارحک برسی
انی یا زمش دیش که بعضی نسخه ده خوب روی بود و دوشش بو تقدیر بر قطره
اولماز و باغی اولور دیش سکین عمرنی فارسی تحصیلند افقا ایشش و ریجا
بحرینی او کرشمش بو لطفک اولند و باغی یا زانلر اوزان شعر دن عجب سیکانه
ایملر چون بریش آمد و بلغت شد مرد و امیر و مهر جوی بود بریش
با حرف صله صقل کل یعنی صقلند و بلغت باسی ده حرف صله در شد وقت
معنا سنده در لغته کینمک مقبول و مطبوع اولمقدن بعید اولمقد
ذیرا لعن بعد معنا سنده در ایراغ اولمق دیکدر مردم آمیز و صف ترکیبی
مهر میماند کمر بل مجتهد معنا سنده در جوی جویدند در مهر طلب ایدخی
اولور دیکدر یعنی هر کس که مهربان و مشفق اولور محصول بیت امر دساده
ایکین مذکور کسیدر اما چونکه صقل کل و دیر لکن بعید اولور یعنی کورلی
کین مردم آمیز یعنی خلق مختلف اولور و مشفق و مهربان اولور یعنی هر کس
اظهار محبت ایدر **حکایت** یکی را از علما پرسیدند که کسی با ماه روی در
خلوت نشسته و در بابسته و رفیان خفته و نفس طالب شهوت
غالب چنانکه عوب گوید التمر یا نغ والنا طور غیر مانع هیچ دانی که عقلت
بر مهر کار می از و سلامت بماند گفت اگر از ماه روی بماند از بد گویند
نماند عمر و ما و مبتدا مانع خبری بین گویند یعنی بشمکه در لیر نا طور
و ناظر باغبان معنا سنده در و مبتدا مانع خبری محصول ترکیب علما دان

بیت
بیت
بیت

برین صورت دیر بر کسبه پیرای یوزلی کوزل ایل بر خلوتش او نورش اولور
بغلی اولور قیبلده اولور و نفس طالب و شهوت غالب اولور
بته که عوب دیر خواستش یعنی کامل اولمش باغبان است مانع دکل هیچ
بیلور پس که بر مهر کار لقی علت و قوتیل اول ماه رویدن سلامت قالور می
جواب بر دی و دیدی اگر ماه رویدن سلامت قالور سبد گوید درن المان
بیت وان سلم الانسان من نفسه فمن سوء ظن بمدعی ليس له ان حزن
شرط سلم فعل ماضی مفرد مذکر غایب علم یا بندن انسان لفظ امر فوج فاعله
من سلم به متعلق در سوج و در من ایل را باز دیکدر نفس اضافی لامیه
و ضمیر ان نه را جعد و من سوء لیس سلم به متعلق در و فاضل و رت
ایچون لیس سلم دن نقل اولمشر سوی ظن المدعی لامیه لر در لیس سلم
جواب شرط در محصول اگر انسان را باز نفسدن سالم اولوب قورتلو
لیکن مذعنک سوی ظنندن سالم دیکدر یعنی انک دیلندن قورتلماز
بیت شاید پس کار خوشین نشین لیکن نتوان زبان مردم بستن
شاید بوند ممکن دیکر اولور پس کار خوشین لامیه در زبان مردم
لامیه در محصول بیت ممکند کسبه جمیع مناهی و نامشروع ایشل دن فارغ
اولوب کندیشی اردن او تور من یعنی سلامت کندی حالت مشغول
اولمق لیکن خلقت دلگرنی بغلق ممکن دکل زیر خلق هر کس خستنی ایلر
البته حتی انبیا و اولیانک داخی خدا به ده لایه افرا ایدر **حکایت**
طوطی را باز افی در قفس کردند طوطی از قفس مشایه او مجاہد می برد
و میگفت این طبعت مکر و دست و همتا تمقوت و منظر ملعون
و شمایل ناموزون یا غراب البین یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین

طوطی یای ثانی حرف وحدت و را ادات مفعول مخرجه حرف وحدت در
 دین غلط سوتیش زیرا بون مخرجه یوقدر و اولدونی تقدیر مخرجه مرکز
 وحدت افاده ایلمز یا حرف مصاحبت زانی یا حرف وحدت در حرف صله
 قفص قوشن پس این جگه نشد عرب صادره و عجم سنگ استحال اید
 فتح مشایه مصدر رک مصدره اضافتی در حاصلی لامیه در فتح قافک
 طعی اید تفضیل حسدر و کنگلک معنایه مشایه مفاعله باندن مصدر در
 کور یکدیگر در مجایه ده مصدر مفاعله در زحمت معنایه طلعت
 مکرده بیانیته بیانات مفعول بیانیته بیانات صورت در و مفعول
 مفعول و منظر ملعون بیانیته در منظر نون بیانیته در ملعون
 قبولدن بعید یعنی نامقبول شمایل ناموزون بیانیته در شمایل جمع
 شمایل در اخلاق دیکدر یا غایب البین یا حرف ندا عاب البین خطیب
 حکایه سند تفصیلی بکدی یا بایت یا حرف ندا منادی محذوف در یعنی
 بر غایب البین تقدیر اول نور بایت و قدر و وقسته دین ملنی مقدم
 خبری بعد مؤخر اسمی یا ضمیر متکلم محلا محذوف در مضاف الیه بیتک طرفین منصوص
 و کاف ضمیر مخاطب محلا محذوف در مضاف الیه بعد بانکب همی و عینک سکونیه مفعول
 ایراقلق معنایه مشرقین لفظاً محذوف در مضاف الیه بعد درم اد بعد المشرقین
 من المغرب در تغلیب طرفه مشرقین ویش یا خود مراد مشرق صیف مشرق شتاول
 پس تغلیب اولما از بایت پس وینک بعد المشرقین واندن مقصد در حصول
 ترکیب بر طوطی بر حرف اید قفص پس اید بر طوطی حرفه نک فتح مشایه سنگدن
 یعنی بکین کور نشدن زحمت ایدردی یعنی زحمت و مشقت بکردی و دیردی بود
 مکرده یوزد و صورت مفعول یعنی شکلین کورن غصبه کلور دانی نه ملعون نظر کا

تجرب

و سیر انگاه در و نه ناموزون اخلاق و اطوار جیدر یا فراق و غریبی نه اولی
 بنک سنگ از امزده مشرقه مغرب مابنی مقداری ایراقلق اولیدی یعنی اولیدی
 سنگه مرکز بوشمیدق **قطعه** علی الصباح بروی تو که بر خیزد
 صباح روز سلامت برو مسا باشد بروی تو لامیه در صباح روز سلامت
 لامیه لر در مسا بیکم فحیل اخشام معنایه در محصول بیت صباح
 و مشتمل بر کس که سنگ یوز کل فالفه یعنی در شکدن فالقد قل
 سنگ یوز که ناظر اولوب بقه سلامت کونیک صباحی اول کسینه
 اخشام اولور حاصلی کونی ماتم کونی کبی سیاه اولور بد آخری جو تو
 در صحبت تو بایستی و لی چاکه یوزی در جهان گجا باشد بد آخر بد بخت دیکدر
 و با حرف وحدت صحبت تو لامیه در بایستی بایست یا نک کسر بد
 فعل ماضی مفرد غایب و یا حرف حکایه ولی ولیکن در مقصود در که حرف
 بیان توتی یای ثانی خطاب ضمیر بدر محصول بیت سنگ صحبت کده
 بر سنگ گئی بد بخت را صورتی بکری ایدی اما شوبله که سنس یعنی بختین
 جانم قتل اولور یعنی سکا بکدر در شکل جهان بولنماز بو بینک او لنم
 قطعه برینه بیت یا زانما نادانلق کوشتر مشله عجمه اگر خواب از مجاورت
 طوطی بجان من بود و لاحول کمان از کردش یعنی می نالید و دستهای
 تعاین بر یکدیگر می مالید و میگفت این چه بخت نیکو نیست طالع دوی
 دایام بوقلمون لایق قدر من استی که باز اخی بر دیوار باغی خوامان می رفتی
 عجمه ترادات تفضیل در مجاورت مفاعله باندن مصدر در کوشش یوز
 معنایه بعضی نسخه ده نقطه نر واقع در مجاورت مصاحبت معنایه
 که مفاعله مصدر در لاحول کمان لاحول ایدرک یعنی لاحول و لا قوت الا بالله

در صحبت تو بایستی

العلی العظیم دیده رک کردش کنی لایمه کردش اسم مصدر در دوش اسم مصدر
دوش یکدیگر یعنی جهان جهانک دوش شدن یعنی روزگارک تغییر و تبدل
دشیدن دشمنی تفاسین بیانیه تفاسین تفاعل با بندن مصدر در زبان
کور مک بخت نکون بیانیه یعنی باشی اشغاط طالع و اچتی بخت و روزگار و
قلون یعنی در لو و در لو و زنگره گیر ایام زیرا و قلون بر نماشد که انواع و
الواندن کویو و حاصلی متغیر و متبدل ایام و یکدیگر یعنی عالم هر کون صورت
کوسیر بر لایق قدر من لایمه و یا خوفی حدت و امان صفت مشبهه صالح
و یکدیگر یعنی رفتی نسخه لر جیعا بولد در لیکن قیاس می فستیم ایدی زیر آبی
و یا ایکی سیم حکایت حال فاضی افاده ایدر مکر که یا محض تاکید ایچون
کلمش اوله یا خوف نمشد در دین عندی سولش فاعل محمول بر
عجری اولدر که غایت طوینک مجاور شدن چاندن نیز اولمش ایدی لا
حول و نیز ک کردش کیستیدن ایگرا ایدی و زبان اللری بری برید اوله
و سولدر دیکر بونه عجب نکوندر یعنی باشی اشغاط بخت و نه طالع دوند
یعنی بحق طالع صدر و نه ایام و قلون در یعنی نه متغیر و متبدل احوال
روزگار در نیم قدر مک لایقی اول ایدی که بر زافله بر بافت دیواری
اوزره صالحی کیسیدیم یعنی سیکه گزیدیم **سار** پار سار افس
این قدر زندان که بود در طویل زندان پار سار را ادا صلب
نیر دیکدر طویل زندان لایمه طویل دن مراد دیزی و صلر مغاسیندر
بعض نسخه ده در طویل برینه هم طویل و اقدرد محصول بیت عاب و بمقد
زندان کافیدر که زندر له کصصبت و هم مجلس اوله و یا صحتلندن
و مجلسلندن اوله زندی اکثر طایفه مباحیلده استعمال ایدر له اما

اشعارده

اشعارده یاده نوشلردن کایت ایدر له تاچه گناه کرده ام که روزگار
بعقوبت آن در سلک صحبت حسین ایدی خود را و تا جلیس و درای بختین
میسلا کرده است تا بونک کنی بر کرده عجا معناسند در بعقوبت آن
با خوف سلب و اضافت لایمه در سلک دزی و دیزی ایکی صحنه اضافت
لایمه در چیلنه و بولد در و طوطیه اشارت در ایدی با خوف و خوف و حدت
خود را و وصف ترکیبی در کندی فکری یعنی کندی فکریه عامل و لوب
کسه فکریه عامل و لمیان دیر له تا خوف نفی جنس معروف یا ف کلام لغو
یعنی زاید سوز دیکدر در ایدم بو معنایه کلور ایکیسی ترکیب اولسدر کینه
کلام لغو معناسند کلور ته کمال اسمعیل بیورر بیت زبس که می بکد از
سم ز خصه و مدج جان رسیدم ازین شاعران یافه درای بو عبارت شود
عبارتی کیسیدر که خور و شید مر بریسی مستقلا کشفه اطلاق و لنور کن
ایکسنی ترکیب ایدوب نه کشفه اطلاق ایدر لر رفت در بس نا جلیس و درای
بیانیه در بختین با خوف صل بند بلا بیانیه محصول ترکیب عجبا نه گناه
ایلشم که روزگار بنی انک عفوئی سبیلده بو بختین بر خود را ای و نا جلیس
یافه درای ابلهک صحنی سکندر یعنی مجلسی دیز سنده و صحنی کل سنده
بو بختین بلا بندینه کر قرار ایلشدر در ای بونع و س معناسند در یعنی
دوه و فقر چاک دین زاید اولمشدر **قطع** کس نیاید بیاسی دیواری
که بران صورتت نکاتند با حرف صل پای دیوار لایمه دیوار دبی
دیکدر و یا خوف و حدت که تعلیل آن اسم اشارت در دیوار صورتت نای
ثانیه ضمیر خطاب در نگار بونع نقش معناسند در کتشد فعل مضارع جمع
محصول بیت کسه بر دیوار دینه کلمه اول دیوار سنگ شکل و صورتی نقش اید

ایکس

یعنی زیاده بد شکل اولد و چون سنی کسیه بر بر نقش ایلمز که ترا در بهشت نباشد
 دیگران دوزخ اختیار کنند محصول بیت اگر سنگ یرک جنته لو لور
 یعنی منافک فردوس و لور سه غیر یلد دوزخ اختیار ایدر لر سندن
 زیاده نفرت ایلد کلریدن این مثل بدان آوردم بایدانی که چندان که
دانا را از نادان نفرت صد چندان نادانرا از دانا وحشت است
 مثل میمک و تانک فتحه لر تله مثال معناسند در بدان با حروف سبب انک ایچون
 دیگر تبا حروف تنبیه بدانی فعل مضارع مفرد مخاطب بیکه سین دیکدر
 که حروف بیان محصول ترکیب حضرت شیخ بیور که طویل زاغ مثالی
 انک ایچون کتور دم تا کم بیکه سین که اولقدر که دانا انک نادانند نفرت
 یز ار لغی وار در یوز او لقدر نادانک دانا دن وحشت و کجی وار در قطع
راهدی در سماع رندان بود زان میان گفت شایه بلخی زاهدی با حوف
 وحدت سماع سازا وازی و انسان نغماتی زندانه اضافتی لامیه در شاید
 بلخی بیانیه محصول بیت رندر مجلسند بر زاهد و الایدی یعنی قیصر لریه
 داخل ایدی اول زند لر ارا سندن شیخ شهرندن بر محسوب زاهد دیدی
 کر ملوی زمانه ترش منشیین که تو هم در میان مانلی ملوی تا ضمه خطاب
محصول بیت شایه بلخی زاهدی اکر بزدن و سماع زدن ملول اسک
ترش رو و منقبض او نوره زرا سندن زرم ارا فزده اجنبی سین یعنی ترش
نقد ملول اسک بر سندن یوز او لقدر ملولوزر باخی جمعی چون لاله بهم بوس
تو هم ترش خشک در میان شان بسته جمعی با حوف وحدت بر جماعت یعنی قوم
بهم بوس بر ی برینه اولشش و قرشش تو زاهد خطابدر بهر ترش خشک
بیانیه بهر ترش او ددن خشک قوری قوری و دون دیکدر میان شان میانک

لونی ضرورت وزن ایچون ساکن قلندی قیاس مفتوح اولقدر زیر اضای
ماقبل مفتوح اولور زسته بنش دیکدر خشک لفظندن در سته دن بای
خطا بلر حذف اولمشدر اصلش خشکی ورسته در محصول بیت بر جماعت
کل لاله کی بر ی برینه قرشش اولاشش یعنی کمال اتحاد له متحد اولمشش قوری
او دون سین انکر کرا سندن بنش داینش سین جمع لفظنه بن جماعه و بوبر
جماعتدر دیو تقدیر ایدر زاید ایلشدر جوباد مخالف و جوبه مانا خوش
چون برف نشسته و چون برف بسته مخالف و ناخوش و نشسته و بسته
غبار تری بر ریای خطاب تقدیر اولنور که حل صحیح اولد برف قارخ یوز
دیکدر و بسته بونوع طوکش معناسند در محصول بیت بوبیت تلمه
منقول شایه بلخی رای زاهد سین زرم ارا فزده باذکی مخالف سین و صوق
کی ناخوش سین و قاری کی او تورش سین و قاری ایلش سین که فالقین سین
د یوز کی طوکش سین که خولک بیلر سین حاصلی ارا فزده سیج برو جمله
خطک یوقدر بوابکی بنیک اولنور رباخی برینه مشوی یازانلر اوزان شعری
عجب تنبع ایلشدر حکایت رفیقی داشتم که سالها با هم سفر کرده بودیم
و نان و نمک خورده دنی کران حقوق صحبت ثابت شل او بسبب
نفعی انک ازار خاطر من روا داشت و دوستی میرشدی و با این همه
ازم دو طرف دل بستگی حاصل بود بچکم انکه شنیدم که روزی دو
از سخنان من در جمعی نمی گفتند رفیقی و نفعی یالری حوف وحدت بر دو
یایی حوف مصدر سپری سپند ضم و کسر جایز دیای عجمه فتحه و ضم دو
معناسند سپری شد و کند ی دیکدر دل بسته کی با حوف و کاف
عجمه ی ریمیدن بدل کلشدر دل بسته کو کلی بغلی وصف ترکیبی افامند

بویا بلخی

مصدر

سخنان لف و نون ایل جمع شاد در جمع با حرف وحدت می گفتند
 سوز لرزدی یعنی او قور لرزدی محصول ترکیب بر یوله اشم و ار ایدی
 بو باین رفیق ایل و ایل و کندن ظام در که محبوب ایش که حرف
 رابط صفت یلر له یله سوز ایش و طوز اتمک ایدک و نهایت حق
 صحبت ثابت ایش ایدی لاهم بر ارج فاین سبیل بنم خاطر می بیکه
 جائز طوتدی یعنی رو اگور مدی و انا موده اولان دوستلق تمام اولم
 کنه ایکی جانیدن ارتباط قلب حاصل ایدی یعنی بندن اندن علا
 قلب ارایدی اول سبیل که ایشدم که بر کون بنم سوز لرمدن
 بر خیلن یو ایکی بیته او قور لرزدی قطعه نگار من جو در اید بخشن تمکین
 تمک زباده کند بر جاحت ریشان کار من لامیه محبوب من دیکه
 بخنم با حرف مصاحبت و با حرف صله تمکینه اضافت بیانیه در با حرف
 و نون حرف تاکید و کاف عیدر عجمی یلر عجمیک ایشلر بر حرف صله
 جاحت جیمک کسر یله یاره معناسنه در پس شی نفسنه مضاف اولم
 امدی بر مضاف محذوف جاحت دلها ریشاندن با حرف جاحت
 عاشقان دلریشاندن علی کل حال حمل کلامه بر مساع بیدا ایلک کرک
 الف و نون یله جمع اولمغی شاد در محصول بیت بنم نگارم چون که خنم تمکین
 یعنی مقبول و شیرین خنم و یا خنم یه کله یاره لویور کلرک یا ناسنه
 طوزی زیاده ایدر یعنی طوز سبب یاره لرینی تازه لر حاصل دلریش
 عشاقک یاره لرینی یکید یعنی مجتهدنی و شور و شغیرنی زیاده ایلر
 دیکه طوز سبب کنه را از زیاده اضطراب بر مکرر معلوم اولان که تمک
 ریش کریشعار عجمی جوق واقع اولور بعضی شراخ جاحت لریشان تقدیر

ایش

ایش صحبت معنا ایچون بعضی تقدیره احتیاج یوق زیر ایش باش
 یارتر دیش پس کنه محذوریاتی و درک تسبیح فاین می اولمدی جود دی
 ایشلر بر ستم افادی جو استین کریمان بدست اویک بودی
 با حرف حکایه در استین کریمان لامیه در با حرف صله دست و ایشان لامیه
 محصول بیت نه اولیدی نگارک زلفی اوجی بنم المه دوشیدی کریمک
 یکی در ویشلر الینه دوشد کی گبی حاصلی نه اولیدی و صالینر دست
 بولیدم دیکه طایفه دوستان نه بر لطف این سخن بلکه مرسل
 سیرت خویش کوامی داده اند اویم در ان میان مبالغه کرده و بر
 فوت صحبت قدیم تاسف خورده و بخطای خویش اعتراف نمود
 معلوم کردم که از طرف اویم رغبت محبت این بیهنا فرستادم
 و صلح کردم طایفه دوستان بیانیته طایفه تمکینه سنی وحد
 وحدت ایچون طوتان ایکی و جهل خط ایشلر بر لیس اولدر که نمزه انم اضافت
 ایچوندر بر سیم اولدر که وحدت ایچون منصوص اولان یار نمزه دکلر
 نه بر لطف این سخن میوردنی تو اضع و مضما لنفسه طریقله در والا کالان
 لطافت و صفا مقرر در حسن سیرت بیانیته و خوشه اضافت لامیه در گواه
 کاف عجمک صمیمه شاد معناسنه در با حرف مصدر رفوت فانک فنی دو اویک
 سکونید مصدر در نصر بانک با حرف و اویسندن بر نه عجمک معناسنه
 صحنه اضافتی لامیه و قدیمه بیانیته تاسف تفعل یا بدن مصدر در معناسنه
 از طرف اویم رغبت مست از طرف اویم عبارتندن مفهوم اولان لدر
 خضر شیندن رغبت داریش فرستادم فعل ماضی منکلم و جرم
 کو ندر دم دیکه محصول بیت دوستان طایفه می بوسوزک لطافت

و مفاسد و کل بلکه کند یکر حسن خلقه شهادت و بر مثل اول و قیق کار
 از الرنم و اخی مدخل مبالغه ایش و صحبت قدیمک فو تنه تاسف
 و غصه میش و گندینک خطاسنه اعتراف کوست مش معلوم ایلیم
 که انک جابمندنم بکار رغبت و ارد در بو کلجک بلیتری کوندر دهم و
 و صلح ایلدم **قطعه** نه مارا در میان عهد و وفا بود جفا کردی و
 همی نمودی عهد و وفا مصدرک مفعولنه اضافتی در وفادار لغت عهد
 یعنی نوبل و وفای عهد عطف ایدنر معنایه و اصل کلک ایش بد
 هر و وصف ترکیبی در الحق مجتلی میگردد و یا قوف مصدر نمودی فعل ماضی
 مفرد مخاطب کوست ردک دیکدر محصول بیت استفهام انکاری طریقی
 بیور بر زم سنکله از اخذه وفادار لغت عهد فر تو قیق دی یعنی واریادی
 حاصلی بری بر مکره وفادار اولاد و دیو عهد ایش انک جفا ایلدک
 محبت منک کوست ردک یعنی ترک محبت ایلدک بعضی نسخه ده مارا برین
 یارا واقع در ناطر تخیل یکبار از جهان دل در تو بستند است تمام که
 رکردی بزودی یکبار کلیا را و غودن در تو در جوف صلب بر کردی بر
 تا کید کردی کاف عجبک فحیده فعل مضارع مفرد مخاطب ردک دیدن
 دو نمک مفاسدنه یعنی رجوع ایلدک بزودی با جوف مصاحبت
 و یا قوف مصدر نیز لکل دیکدر محصول بیت بر او غور دن کوکلی تمام
 جهان دن سکا بغلدم بیکدم که نیز لکل بنم هم و محبت تمدن دنوب رجوع
 ایلیم جکک حاصلی سنک بویل علی الفور بندن اعراض ایلجکک بلیسم
 بر او غور دن سکا کوکلی بند ایلدم **مستوزت** کسر صلیت باز
 کران محبت بر باشی که لودی **مستوزت** تاضیه خطاب سر سودا و هوا

معناسنه در صلیک اضافت لامیه در باز بونل گیر و معناسنه در دای
 فعل امر مفرد مخاطب در کل معناسنه باز آی گیر و کل معناسنه در ایلجی
 کره کل دیکد دیکدر بعضیلر ظن ایلد و یکی کبی کران که قوف تعلیل باز آن
 اشارت در اولی حاله محسوس تر **ترا** ادات تفضیلدر محبو برک دیکدر باشی
 فعل مضارع مفرد مخاطب اول سن دیکدر که چو قیسم بیان بود جایز در که
 فعل ماضی مفرد مخاطب اوله **جایز** در که ادات زمانیه اوله محصول بیت
 ای جانان الان اگر سنک صلح سودا و هوا سی واریایه یعنی صلح منک
 واریایه گیر و کل یعنی بزدن نفرت ابد و ب قیقه تا کم محبو برک او که سین که اوله
 اولدک شاییدی و یا که اولده ایدک **مصلحت** معنایه اگر سنک صلح باشی
 واریایه دیمین باشند خط ایش که اندن زیاده اولماز **حکما**
 یکی ازین صاحب جمال بود در گذشت و مادر زن بر فوت بعلت صدق
 در خانه متمکن ماندیم و از محاورت و یگان رنجیدی و حکم صدق از محاورت
 او چاره نه دیدی یکی ازین طایفه گفت چه گونه در فراق با عزیز گفتند
 زن بر من جهان دشوار نمیاید که دیدن مادر زن بعضی نسخه ده زن صفا
 جمال واقع در اضافت قیاسم بویل اولمقدر در گذشت کجی یعنی فوت
 اولدی دیکدر **مادر** زن قاین آنه پیر فوت بیانیه و صفت مادر زن
 فوت بونا مش دیکدر **با جوف** مصاحبت عکس صدق لامیه صدق
 صادق فخی و کیرله کابن دیکدر بعضی نسخه بعلت کابن واقع در محاورت
 مصاحبت معناسنه در محاورت جمله قوشیلق دیکدر جان دران دیکدر
 چاره لغت کرده شایع درین مقام بیان ایهام ایش یکی ازین طایفه
 یعنی اولیلردن بری دوستلردن بری دین بیلر ایش چگونه یا صخر خطا

در صلیت

در صلیت

منزله حرف توسل منزله خطاب چون درین قابل خطاب کل امیث شوار شکل
 حصول ترکیب برینک بر صاحب جمال خاتونی و ارایدی فوت اولدی و بر
 یونامیش قاین انا کابین علیله یعنی سبیل کشینک غایه ممکن متکین و ثابت
 قالدی کشتی انک مصاحب شدن جانله و بحیل ایدی یعنی زیاده انجور و
 و کابین سبیل اولما دن چاره کور خردی یعنی محرفی ادا ایده مد و کنک
 بالضروری سید اولمغ اختیار اید روی اولیلردن بریسی بر کون دید
 بار غریزک فراق نعیم بن سین دل کشتی دیدی خاتونی کور نمک بکا اولقد کوج
 کلم که اناسنی کور نمک یعنی اناسنی کور نمک انی کومکن شکل کلور
 یعنی فراق جانان بکا اولقد کوج کلم که یعنی دشوار کلم که وصال اغیار
منشوی کل بناراج رفت و ظاهر بماند کچ بر داشتند و مار بماند یا خوف
 و ناراج یغما **محصل** بیت کل یغما کندی یعنی کل دوشم دیر و دین
 برنق قالدی کچی یعنی دقینه قالدی دیر و مار برنق قالدی مشهور
 که دقینه فرق سیدن صکره بیلان تصرف اید و دیر لری بد کلام کا
 کوره در **دین** بر تارک سنان یون خوشتر از روی دشمنان دیدن
 دین دیده نک مقدم مفعول اید در صحنه و بر تارک غم صحنه
 تارک نرسنه نک دپه سینه دیر لری سنان اصافت لامیه در محضون
 کونری دمرن اوجین یعنی دپه سینه کور نمک دشمنلر کوزنی کور نمک
 خوشتر کدر یعنی یکر کدر **واجبست** از مراد دوست برید تایلی کدر
 نیاید دید برید مصدر بمعنا سینه و تا خوف تعلیل دشمنست تا ضمیر
 خطاب دید مصدر در دیدن بمعنا سینه **محصل** بیت بیک و سینه
 سکک و اجد بر دشمنک کور نمک ایچون حاصل بیک دشمنان

مکلا

کجک کرک ناکم بر دشمنکی کور نمک **حکایت** یاد دارم
 که در ایام جوانی گذردا شتم بکونی و نظر ماه روی در کموزی که حور
 آب دمان را بچوشتانیدی از ضعف شربت تاب آفتاب مجید و
 انجا بسایه دیواری کورم مترقب که کسی ز محبت کور کموز از من بر دانی
 فروشت ند ناگاه از تارکی و هلیزه خانه روشنایی دیدم یعنی بجالی
 که زبان فصاحت از بیان فصاحت او عاجز بماند چنانکه در شب
 تار یک صبح بر آید با آب حیات از ظلمات بدر آید قدی بر
 آب در دست و شکر در آن ریخته و برف در آمیخته ندایم بکاش
 مطیبت کرده با قطن حش از کل رویش در آن چکین لی الجمله
 شرب آب از دست نکاشش بر گرفتیم و چو زدم و غم گذشته از سر
 گرفتیم یاد دارم خاطر من در که حرف بیان ایام جوانی یا و مصدر
 گذردا شتم گذر طونار دم یعنی کچرم بکونی با از معناسنه در و یا و
 وحدت و کوی کاف عربک غم سینه محله **دیگر** یا و صله ماه روی وصف
 ترکیبی مقصود بود که دلبری محله سینه ملازمت ایدوب دوشد کچ جانانی سر ایدوب
 تمه ز تنور و زنی اوزره یارک اوزره آیدر که اول آینهک آدی خرا ایدر و اوزره لبتک
 نموز در او چنک آب در که اغستوس در پس کموزی اغستوسله بیان ایلین
 بیکت اون ایکی انی بلر امیش بعضی شخذه ایام تمور واقع در اضافتیکه که حرف
 رابط صفت و و کوی ایل اسن سجن کل شین ضمیر نموزه راجع در آب
 دمان مراد مرکب و اغیار ی در بچوشتانیدی یا و حکایه کور در دی دیگر
 والف و نون ادات تعدیه در زیر اخوشیدن لازمدر که فور مق دیگر
 بچوشتانیدی یا زوب نون و جمل و نون نایف نک فحیل قید ایلین محکک

۵۰۰
 کجک کرک ناکم بر دشمنکی کور نمک حکایت یاد دارم

نیمه

در بیان

مضامین صحیح و بیه نک قصد بنی خدا بیلور الحق بموم کند راسن اسحق
بیلور و شین بیه نموزه راجع در معراج استخوان لایمه در ایلمک و بیتی و استخوان
نموزه نک و تانک ضمه لریله و او در سیمله مکدر بگوشتانندی باینه حرف نکاید و یا
حکایه قایندر دی الف و نون بیه ادات تعدیه در ضعف بشریت لایمه
تاب آفتاب بحیر لایمه لر در تاب بونع طاقت دیکدر و بحیر غایتد اسبی زبانه
کون ورتاسه یعنی نصف نهارینه دیر بر بیا و در دم کتور مدم یعنی زیاده بجه
تحل کتور مدم البقی افعال باینه مصدر در صفتی معناسه با حرف صد
سایه و دیوار لایمه و یا حرف وحدت بر دیوار کوکله سنده دیکدر و منقبت
نفع باینه اسم فاعل و منتظر معناسه که حرف بیان کسی یا حرف وحد
زحمته و نموز لایمه لر در نموز اسجف نک زحمته بر دانی یا حرف مصاحبت
بر دات صوق صو و یا حرف وحدت و ادات نکاید نشاند فعل مضارع
مفر دغائب صوبندره دیکدر و زیر انشاء من مشترکه و اغاج دیکمیکله صو
صوبندر مک بسند فاکاه فجاءه دیکدر و تار یکی و هیلتر خانه لار در
تاریکی قراکلی با حرف مصدر و نموزه اضافت بچون کله در دین ترا
ایلمش در که بونن نموزه یوقدر و هیلتر سواقی قاپوشی ایله او قوشنک
از الغنه ویر لرحانه یا حرف وحدت و نموزه حرف توسل و شنای بر
ایدنلق یعنی جمالی با حرف وحدت بعضی شخذه یعنی عبارتی یوقدر پس
جمال بد لر و شناییدن که حرف رابط صفت زبان فصاحت
بیانیه در بیان صبا حتم بویه در صباحت جمال و حسن معناسه
راید طلوع ایلیه دیکدر و بدر آید حقیقه دیکدر قدحی یا حرف وحدت
برق آب فانک سکونی ایله قاری صو دیکدر ترکیب فرجی قبیلندن در

دعوت

۰۰۷
در بیان

وصف ترکیبی دیندر خطا و یلمشک مطیب اسم مفعول در تفعیل باینه کوزل
کوزل قو قو لوتنه یا حرف عطف قطع چنند بیانیه و یا خود اضافته
حکم اولنیمه و یا حرف وحدت و نموزه حرف توسل اوله بواو لی در اضافته
حکایت بونن طرز مش معناسه در دست نگارین باینه نگارین
لغتم منقش دیکدر پس حقیقتنه محمول اولو بر سه شیرینی کتورن نشوه
جنسی اولن کرک و اگر کوزل م مقبول الدن عبارت ایسه محبوب حبشی اولن
ممکن در بر کر فتم فردوم یعنی الدم بعضی شخذه بستم واقعدر فعل
ماضی متکلم و صلح الدم دیکدر بخور دم بونن ایچدم دیکدر از سر کر فتم
باشدن طونددم دیکدر یعنی استیناف ایلمدم حصول ترکیب بادم در
بیم جوانلق زمانند بر محله به ملازمت ایدردم یعنی بر محله ده جوان سوردم
دانی محله سنده واروب ای سیر ایدردم یعنی جمال پر کالنه نظر ایدردم
بر نموز آیدم که انک خوری آب دمانی کمال عار بندن قورودی و توموی
کیکاک ایلمنی زیاده ایسچقدن یینارودی ضعف بشریتدن بحیر اقبانه
طاقت کتوره مدم پس بر دیوارک سایه سنده صغدم یعنی پناه ایلام
منزقت و منتظر اولدغم حالده بر کسه نموز خوارتنی و شدت و زحمته بندن
بر صوق صوبله سوبندرم یعنی ازاله ایلیه تا بکار اوک و هیلتری واکلفدن
بر ایدنلق کورددم یعنی بر جمال که زبان فصاحت انک کوزل لکلی و حسن نشدن
حافو قالور شویلمک قراکلی کچه و صبح طلوع ایلیه و یا آب حیات ظلمات
جفویت طامرا اوله بر قدح قاری صوالش و اکا شکر دو کش حاصلی قاری
شکر شربتدن عار تدر و تو قله فارشدر مش یعنی کل صوبی قاشش بلغم که
شیرینی نفس امارده کلا بله می مطیب ایلمش یوشه زمان اسچقدن بر نجه

کا فایده صلح اختیار بکنک جوای برای مصلحتی در فتنه بر صلح کرد که مقول
 اولی و اختیار ثانیسی اول زمان حضرت شیخ سلطان محمود ک استاد
 و صاحبی ایش بود شیخک سیاحی زمانی ایش پیش حضرت شیخ خطا باد چینه
 ایچیک طریقه ارسال ایدر کاشغر ترکستان شهر زندن بریک اسیدر که طایفه
 متقصدین دن حضرت بعد الدینک شهریدر که حضرت مولانا جامینک
 پیر ارشد ایدر و فرزندیک برینی حضرت طایه ویرش و برینی رشحات صاحبی
 صفییه قدس الله ارواحهم سپری با حرف و حدت با حرف غایت اعتدال
 و نهایت جمال لامیه اردر محصول ترکیب برسل سلطان محمود خوارشا
 خطا مملکتک بر مصلحت ایچون صلح اختیار ایلدی یعنی بنی خطایه ارسال
 ایلدی که ارارینی اصلاح ایلیم کاشغر شهرینک بر اولو جامی و اردر که مشهور
 عالمه بر اول شهره واروب توندقن اول جامک سیرینه واروب کیردم
 بر سپر کوردوم اول جامعه کوز لکده غایت اعتدالده و نهایت جمالین
 شویکه انک مثالند ویشلدر **نصب** مملکت همه شوخی و دلیری آموخت
 جفا و ناز و غناب ستمگری آموخت معلم مستبد و یای ضمیر معطاده آموخت
 مقید در ضمیر منصوب متصل معناسنه شوخ بونک کنی رلرده آسجق قتل
 دیکدر مطبوع معناسنه و یا حرف مصدر در دلیری یا سسی ده بویله در
 آموخت فعلی مفر دغایت متعدی او کرتدی دیکدر خبر میندار غنا
 مفاعله بایک مصدر ثانیسی قافیتی و آزار ملق معناسنه در ستم سیک
 کسر یله ظلم معناسنه در و کرات فاعلدر چی معناسنه کار در کجفت
 و یا حرف مصدر آموخت عین اول محصول بیت مملکت بکا جمیعاً فو خلق
 و دلیر لک ا کرتدی یعنی سکا سمان بونلری اوقندی جفا و اخلاقی ناز و اخی

ظالمی او کرتدی حاصلی در سکت سمان بونلری ایلدی و جایز در کربوایی
 فعل معنای استغفامی متضمن اوله یعنی سمان بونلری او کرتدی هیچ
 بیچاره عشاقه مرحمت او کرتدی دیکر منادی بچنین شکل و خوی و قدر
 روش نذیده ام مکر این شیوه از بری موخت بونلر آموخت
 فعل لازم در و ابلیس بقدر متعدی ایدنی یعنی مکر کدر لازم متعدی
 بیسنده روش اسم مصدر در و بریش معناسنه مکر کانه معناسنه
 محصول بیت شیخ حضرت تدری خطا بدن غیبه التفات ایدوب بیورین
 نوع آدمی بونجلیین شکل و قدر و روش اسلوب کور ممشیم پس کانه
 بوناز و شیوه بریدن او کونشد ریتلر اولنن نظم رینه رباعی یا زهلر
 نظم عجم عجم منظر فلر در مقدمه بخو ز محشر بدردمت نمی خواند ضرب زید
 عمر و آدکان **نصب** می عمر و آکتم ای پیر خوارزم خطا صلح کردند و زید و عمر
 بهمنان حصومت باقیست بخندید و مولد مرسید کفتم خاک شبر از کف
 از سخنان بعدی چه داری کفتم مقدمه بخو لامیه در و ز محشری به اضافت
 بویله در تقدیری محمود ز محشر بدرد مقدمه دن مراد من مکره نک فتحی و ضمیر
 الموز جدر ز محشر خوارزم نو اچینند بر کونک اسیم در کثاف صاحبی
 اول کویند در اسمی محمود در و ز محشر زانک و میمک فتحه لریه صفت سبی
 نمی خواند او تور دی دیکدر ضرب زید عمر و آد عمر دی ضرب ایلدی کالان
 المنعده عمر و آد متعدی یعنی ورشش عمر اولدی عمر و آد اادات تخصیص
 بهمنان انجلیان دیکدر یعنی اولکی کی حصومت باقیست بو کلام استغفامی متضمن
 خصوصیتی باقیست دیکدر مولد اسم مکاندر مجلس کی چه داری نک ا دیکدر
 محصول ترکیب مذکور لپس ک ز محشری به منسوب بخو مقدمه سی اندر ایدی

شرح

او قوردي زید عمر دي ضرب ایلدي حال بو که متعدی و مضروب و عمر و
 اولدی اندن بو ترکیبی ایله بنجه دیدم ای پسر خوار زم و خطا صلح ایلدیله
 و زید و عمر و کت خصوصتی عین اول باقیمند ز پسر بو سوز دن کولدی و
 مولد م صور دی دیدم خاک شیر از دیدی سعدی سوز لر دن نک وار
 دیدم قطع بلیت بخوی یصول مغاضبا علی کریم فی مقابله العبد
 بلیت فعل باضی متکلم و فعل مبني للمفعول نصر بانک ناقص و او پسند
 مستغنی و لدم دیکله با حرف صلح بلیت به متعلق بخوی نوک فتحی و ک
 سگو نیله یای لک بتیلده اسم منسوبه تقدیری بحبوب بخوی دیکله یصول فعل
 مضارع مفرد مذکر غایب نصر بانک اجوف و او پسند ن حمل و مجوم
 دیکله فاعلی بخوی به راجع تختنده ضمیر در جملة تعلییه ایدن محله محذور
 صفت بخوی مغاضبا مغایره بن اسم فاعله یصول فاعلندن حال و مقله
 منصوب علی جار و مجرور یصول به و یا مغاضبا کلمه متعلق در کریم
 کاف اسمر مثل معنای محلا منصوب مصدر محرز و صفت در تقدیر یصول
 صول مثل صول زید فی مقابله القمر و محمول بیت بر خواد قی مجبویه مبتلا اولد
 که بکا حمل مجوم ایدر غضبتا ک اولد و غی حاله یا خور بکا غضبتی اولد غی حاله
 حمل و مجوم ایدر زید ک عمر د ک مقابله پسند حمل و مجوم کبی علی جودیل پسند
 را کوهل بستقیم الرفع من عامل علی حرف محذور علی ایله و ریلی
 اضافتک علی مجرور یله محلا منصوب حاله ریس بر رفع فاعلندن که بخوی به
 ضرورت وزن ایچون مقدم اولمشه را اس لفظا منصوب مفعول رفع
 و غیر کنه بخوی به راجع و اد حرف ابتدای عمل و استقامت بستقیم فعل مضارع
 مذکر غایب را استفعال باندن الرفع لفظا مرفوع فاعله رحا اقسام ایدن

اولان رفعد رایهام طریقتیل واقعد رایهام لطیفی مشتمل فیه بر محصول
 بیت یعنی مذکور بخوی یوریدکنه باشنی قاله رخر انگین بکمی اولد و غی حاله
 یعنی کسبه اعتبار و التفات ایلم بلکه اکابرانه تکلمه و ناز و شیوه ایلد
 انگین چکرک یند سوریه رک و سور کلیرک کیدر نشه که متکبر اولان مجبولرک
 عادتید معلوم اولاک اکابر ناسک انگری یعنی لباسدی اوزون اولوزریه
 اوزون لباس ایدنمکه قدر تندی وار در اما فقراتک و زون اولم فضا اولور
 زیر اوزون لباس چنمکه و سعدی اولماز پس خوذیل و سعدی اکابر لفظ
 اکابر لکن ککانه نشه که حضرت شیخ بوستانند بیورر بیت
 بسایح عیشیان تلخی چشان که در جلد باشند دامن کسان و عامل جودن
 مرکز رفع مستقیم اولور غی یعنی رفع غلنی ایلین عواملر غیر بد و ج غلنی ایلین
 غیر ی بس عامل جار دن رفع علی راجعت دکل بو کلام منصف جانبدان
 بخوی جوان ایچون اعتذار در یعنی انگین چکرک تکبرانه ناز و شیوه
 ایلد یوریدکنه باشنی قاله روب کسبه اعتبار اولتفات ایلد و کنه
 حاصلی عامل جار رافع اولماز تلخی باندیشه فرو رفت و گفت
 غالب اشعار او درین زبان فارسیل اگر بکوی بیغم زدیکر
 ما باشد کلم الناس علی قدر عقولهم کفتم تحت بونن پاره منقشه
 و یا حرف وحدت بر پاره دیکله با حرف صلح اندیشه بونن فکر معکسه
 فرو رفت باندی و طالع دی معکسه در زیر آفت ذواله مستعمل اولد
 بو معنای منتقم اولور غالب اشعار اولامیه لن در غالب بونن اکثر معکسه
 درین زبان بو برده یعنی دریا کاشغوده اگر بکوی یعنی بخوی بیغم با حرف صلح
 کلم فعل امر مفرد مذکر مخاطب تفعیل باندن سویله دیکله الناس لفظا

مصنف

لفظاً منصوب مفعولیه ر علی حرف و کلمه متعلق در قدر عقولهم مصداق
 فاعله اضافت سید و ضمیره اضافت لامیه در محمول ترکیب یک بویکی
 عربی بیت او تو پنجه بر پاره فکر طالع ی و ذیدی سعد بنک اکثر و اغلب استعاره
 بود یارده زبان فارسی در اگر فارسی شعر ی او تو سبک فهمه بقینق اولدی
 اولور دی نه که حضرت محمد پیور منشی ناسه یعنی حلقه عقلی مقداری پنجه سوله
 یعنی اکله قلدی سوزی سوله دیکدر بنده دیدیم **مشو** طبع بر انا موس
نخوشد صورت عقل از دل نخوشد طبع تو لامیه در اادات تخصیص
 تا حرف ابتدا در زمانه ده همتد کسی عربی موس نخوشد مصدرک مفعولیه
 اضافت سید صورت عقل بیانیه دل مالامیه نخوشد زیر ابو علم مفعولیه
 دکلدر و سماعی سایل فی سیده دن زیاده در و کثرتمدن ضبط و احاطه سی
 حیز امتناع در و تو علمه اقول علمانمعه و در اختلافات مشایخ
 و اختلافات نامحدود و پیور و دخی کلام مجازی اولمقل جاری یعنی حقیقی الی
 ادعای اوله قنائل پس در سی غیار دن **پس** در سی غیار دن او تو و عیون
 صورت عقل محو اولدی ریندر مقامه مناسب علت سوق الی مشالو
 محمول بیت ای جانان اول زماندن بری که سنک طبعیکک نخو موس **پس**
 اولدی یعنی طبیعتک علم نخو موس ایدوب میل این لی بزم کو کلمدن عقل
 صورتی محو اولدی یعنی کو کلمدن عقل زایل اولدی یا زیر مسایل چوقی دن
 ایسه نازک مزاج حفظندن و ضبطندن زحمت چکر سس سنی زیاده آجید
 غمزه دن لایعقل اولمشوز ای دل عشاق بدام تو صیده مابن مفعولیه
 با عمر و زید ای حرف ندا مناد احوذوف ای جانان دیکدر **دل** عشاق لامیه
 و مفسود بالند **پس** مناد ای محذوف و صفت طوئلو استعمالدن کاه کلدر

در این بیت

در این بیت

المش

ایمش با حرف صل و یا حرف مصاحبت با حرف و یا سی ده بویله در محمول
 ای جانان عشاقک کو کلی سنک طوئله انکه شکار در یعنی عشاقک
 کو کلدر منی من قبضهک المثل سنن زکام مفعول سنن عمر و تیده یعنی سننک
 مقید ز و سن اغیار **بله** مصرع ثانیله ابهام لطیف دارد تا مثل تدر
 بامدادان که غم سفر مهمم شد مگر کسی زکام و ابیان گفته بودش که
 فلان سودیست دیدم که دو آن مد و نلطف کرد در و بر و طاع ناسف
 خور که چندین **در** **نکفتی** که منم تا شکر قدم زر کار از انجدهمت
 میان بسته می بامدادان یعنی مصاحبت واقع اولان کونک ایرته می یکدر
 و بامطلق ایرته که حرف ربط صفت غم سفر مصدرک مفعولیه اضافتیه
 مضمر فاعیل بامدن اسم مفعول در مقرر دیکدر مکرر کانه دیکدر از حرف
 تینین گفته بودشش پیره دیش ایش دیکدر که حرف بیان یعنی سنک
 دون مصاحبت ایلین بعدیدر و بودیدم کور دم که حرف بیان دون
 صفت مشبهه در و دیدن بله ک دیکدر **نلطف** ملایمت دیکدر **و**
 و اعدن و ادک فحله یونن فراق مراد در **چندین** و ز بودر کون یکدر
 و اینچون دیکدر **نکفتی** فعل نومی مستقبل مفرد محاطب که منم یعنی بعدیم
 و یو تا حرف تعلیل نکر قدم بررگان لامیه در در و اادات تعلیل یز
 با حرف صله بستی یا حرف حکایه محمول ترکیب استوی که غم سفر تو ز اولدی
 مکرر رواندن یعنی بویله ایشلر نمزدن بر کمره نکر **پس** دیش ایش نیم ایچون
 اشته بود بعدیدر کور دم بله **نک** بالمه کلدی و نلطف ایدوب ملایمت
 کو ستردی و و داع و فراقه ناسف یوب غصه چکدی که بودر کون یو
 اقامت ایدوب اکلندک نخون دیکدر که منم تا کیم اولور کک کلدی

شکرانه سی ای چون خدمت بیل بفیلم بستی با سینه حرف دین کنی معناسنی
 بیلیم ایلمش حضرت شیخک با مداد ان بیور دخیل چندین روز بیور دخی
 بسنده طام امناقات کلنو رثاقل تدر **مصرع** با وجو دت امن و ازینا
 که متمم **محصول** مصرع سنک وجو دکل بندن و از کله ی که بن سعیدیم دیم
 حاصلی سنک فکده عقلی حیرت الدی شویله گنبد می بر دیمکن ن بنم
 مالک اولمادم **بومصرع** اعلک تعلیلندن زیر ایلد ز محو اولور کنشک طلع علی
 فتند دین مناسبت نر سولیش کفیا چو شود که درین بقعه چند روز
 بر آسیانی از خدمت مستفید شویم کفتم توانم بکیم این حکایت بقعه دن
 مراد شهر کا شعر در بر حرف تاکید آسیانی فعل مضارع مفر و مخاطب در راحت
 اول سین یعنی دکل سین تا حرف تعلیل از خدمت بعض نسخه ده بخدمت
 واقع در مال بر در **محصول** ترکیب بر دیدی نه اولو که بود یارده کاسش
 ایلک ناکیم خدمت شریفدن مستفید اولیق دیدیم قادر دکل حکاک
 سبیل **مشوی** بر در کی دیدیم اندر کومساری قناعت کرده از دنیا نغاری
 بزرگی با حرف وحدت و دیدم مقدم مفعولیدر کومسار طاغلق دیمک
 زیر اسار مبالغه افلا ایدر بغازی با حرف طرفت نهار مغاره و یا حرف
 وحدت **محصول** بیت بر طافن بر اولو کسه کوردم دنیا و ما فیه کلند
 اعراض و فراغت ایدوب بر مغاره ده قناعت ایدو کورش
 چو کفتم شهر اندر نیایی که بار بند از دل بر کشایی چو کفتم نقد بری کفتم
 در ضرورت وزن ایچون قلب مکان ایلدی بشر با حرف صله اندرانی ناکید
 ایدر نیایی فعل نفی مستقبل مفر و مخاطب کلمه سین دیمک که حرف تعلیل
 بار بند بیانی در اکثر نسخه بود واقع در و اقل قلبلنده باری یا یله واقع

ایلمش

بومصرع

و بونکده فریفته اولوب معناسنی بر کره کوکلن بندی چوزه سین یعنی غمی
 رفع این سین دین ایکی و جمله خطا ایلش باری کره معناسنه اخذ
 ایلش و بیدی غم معناسنه بونده چو دیار دن مراد یو کدر و بوندن
 اکل و ضرب و سایر لوزم انسانیتور و بند قید معناسنه اولد و غنه
 بر کشایی دلیل واضع در بر حرف تاکید کشایی فعل مضارع مفر و مخاطب
 اچا سین دیمک **محصول** بیت دیدیم شهره پچون کلمه سین ناکیم قید
 اچا جات یو کنی کوکلن اچا سین یعنی زال و دفع این سین بکفت
 انجا بری رویان نغزند چو کل بسیار شد سلطان بلغزنده بری روی و صفت
 ترکیبی در و الف و نون ادا جمعد نغز کوکچک یعنی ایلی معناسنه
 بونق کوز لکر مراد در کل کاف عجمک کسر یله یا بچقدر بلغزنده فعل مضارع
 جمع غایبه کار بر لک دیمک **محصول** بیت مغاره نشینه پچون شهره
 کلمه سین دیمک دیدی انده کوزل بری رولر وار در که بری یولمز دن چقار
 مصرع ثانی مقام تعلیلده **یعنی** چونکه با کجی جوق اوله فیله البت
 طارینور آشنه کی زیر انعلی اولماز یعنی هر نقد که عابد در زاهدان
 کوز لکر جوق اولنجی اختصار کوکل میل ایدر **این** بکفتم و بوس بر سر دردی
 هم دیگر دادیم و داع ایلک کر دیم سم دیگر ری بریکر دیمک بعض نسخه ده
 سم دیگر بر بندیکر و آقعدر مال بر در **محصول** ترکیب بو بیتلری سولدم یعنی
 او فردم و بری بریزک باشنی و یوزنی او پک و داع ایلک یعنی بریزک
مشوی بوسه دادن بروی دوست چو سودیم در ان خط کورش بدو و پای
 کلمه بونق ساعت معناسنه در کورش شین دوسته را جقدر بدو
 درل با ی عجمه استعمال ایدر عجم و رومیلر بای بیلد استنگ معناسنه

استنکث معنای ستمه و بجهت دیر در مثل اسفاره کیدن سیمه سی خدا
 اصغر لدق دیکه و یزیده قلانه بوبله دیووت شاد و اسن قال دیکه
 در لر محصول بیت دوستک و جاناتک روینه بوسه و برکت یعنی کد یک
 زهاتن بوزا و بیک نه فاین و مم اول و کت انی پر و دایلمک یعنی
 استنکث نه فاین زیراتاکم الم تحت فراق کنه باقیدر تحت در و د
 من دفع اولماز سبب کوی و دایع یا بیان کرد روی ازین همه رخ و زان سوزد
سبب سببک کسر به الم در کوی کانه معنای ستمه در و دایع تو دایع معنای
 اسد ز سلام تسلیم و کلام تعظیم معنای ستمه اولد و غی کی یارانه اضافی
 مصدر رک منقول لانه اضافی در روی تقدیری در پیش در آرین نیمه ازین
 دیکه ریح تقدیری سر حست در ران سوا دل جانیدن نزد یعنی زرد است
محصل بیت الم کویا که یارانه تو دایع ایلدی یعنی دوستلرندن مجبور و
 اولدیکه یوزینک بوجانی قزل و اول جانی صابریدر یعنی فراق ایلندن نصفی زرد
 و لاش حاصلی اش عشق نصفی قرمش الم و محتب فراق نصفی صابر مش
 معلوم اولد که باین و از ان بیستند تقابل اولد و غی کی بعضیلر سید کلندن
 آرین خیال رتبی ادات تعلیل اعتبار ایلمش ارجل معنای ستمه بون لفظه
 نصف معنای ستمی و رک مجازاً در مشوی رینه بوقطونک ایالی و
بیت یازان سهوا یلمش بیت ان لم امت یوم الوداع تا استفا
لا بحسبونی فی الموده منصفا ان وف شرط لم امت فعل چه مطلق
 و صل در مات یموت دن یعنی نصیر باینک اجوف و او یسندن اولم نیم دیکه
 بوم طرف نه ماندر و دایع اضافتی فی معنای ستمه در و دایع فخر یا فخر کوا و
 کنسیدر اما و او ک کسر به مفا علیه باینک مصدر ثانیه در محصول بیت

و قمار
 و غیره
 و غیره

نقد

تا رف تفعیل بایندن مصدر در انتصاف فی نیمه لکله و یا حالیه در متناهی
 نقد بر نعل لا بحسبونی فعل نهی جمع مذکر مخاطبه در علم بایندن خوف قایه
 یا ضم منصوب متصل مفعولی فی الموده جار و مجرور منصفه متعلقه
 منصف اسم فاعل در افعال بایندن محصول بیت بونک مفعول ثانیه در
محصول بیت و دایع جلنان کونتن غم و غصه حبستندن که اولم نیم
 یعنی فراق جانان غمناک اولوب اولم نیم محبت و مودت بی منصف
 یعنی اهل انصاف حساب ایلک حاصلی بنی عاشق ظن ایلک و عشق جانان
 بکا صادق دیکه و بیت حضرت شیک بر غنیکه بیت و یا بعدی
 اوقف راحلنی بایض مودع بیت حتی ان یلک المودع منات لایکوا علیه
 ترجمه و ایلمه فی فارق المثلک حکایت خود پوشی در شب ان حجاز سمره بار
 یکی از امرای عرب مرورا صد دینار بخشیده بود تا لفظه و خیال کسکه ناگاه در
 حجاب بر کاروان زدند و پاک بر دند باز کاروان کریم وزاری کردن گرفتند
 و فریادی فاین خواندن بیت پوش و صف ترکیبی در و با قوف حدت
 بر فوقه کنی یعنی بر فقیر کاروان حجاز لامیه امر العیر کن جمع در یک معنای
 حجاز دن مرادی که دو بونن بونک باین بر ایی برده بوبله بیور مشدر مر و بون
 لامیه امر امیرک جمع در یک معنای ستمه عوبه اضافت لامیه در مبونکی
 بر رده ادات مفعول اولان را ای تاکید ایدر تا وف تعلیل نفقه عیال
 لامیه در عیال عیدک کسر به جمع عیال عینک فتح و یای مشدک کسر به فقیر دیکه
 در دان حجاب بیت لامیه حجاب و امیری دیکه حکایت جانک فتح و جم
 مع ایله بنی فامردن بر فیلنک اسم در پاک بر دند جمع مملکی الم دیکه
 پنج نند فوادیلر دیکه محصول بیت ترکیب بر فوقه پوش فقیر کاروان حجاز

بزه بولد اش اولدی عوب بکرن دن بریسی بوقیره یوزالتون بایل
 ایدی تایکم اهل و عیالنه نفقه ایله ناکاه خواجه و امیری کار وائی اوریل
 یعنی قالد ایا صیدیلر و جمیع مملکی الیدیلر سیج نشه قومیدیلر باز کاتلر کر به
 دزاری یعنی ناله و فغان ایلمک باشلیدیلر دی فائز فریاد او قومده باشلیدیلر
 یعنی ایلمدیلر **بیت** کر نضره کنی و کر فریاد **دزد در بار بس نخواهد داد** نضره
 نفعل بایندن مصدر در زار تعلق ایلمک معناسنه **در دهمست** او نخواهد
 داد خبری و زجر جرک معنوی و باز بس اضلک باز بس ایدی عطف تفسیری
 طریقیله صکره ترکیب ایدوب باز بس بدیلر کر و معناسنه بس معناسنه
 کر و صکره دین **بیت** معالده ناکاه دکل المشن **محصل بیت** خطاب عام
 طریقیله بیورر الی سحره ایدر سک و اگر فریاد **وامی التونی کر و منیر**
 مکران در ویش که برقرار خود مانع بود و تغییر در و نیامع کفتم مکران معلوم
 بر اینر دند کفتم بلی بر دند و لیکن لیکن مرابان **بیت** ان الفنی نبود
 بفارقت ان الفنی نبود که بفارقت ان **بیت** دل باشم **محصل بیت** ترکیب
 جمیع اهل قالد فریاد و فغان ایلمدیلر الا اول در ویش کند کی قرار ی ثباتی
 اوزره فالمش ایدی **واکا** سیج و جمله تغییر کلمت ایدی دیدم مکر اول
 سنک معلوم کی الیدیلر اوله دیدی بلی الیدیلر اما نم اکا اولقدر الفت
 و مجتم یوق ایدی که انک مفارقتی سبیل حسته **دل اولام** **بیت**
 بناید بسن اندر چیز و کس دل که دل برداشتن کار است شکل **بیت** نیاید فعل ثانی
 مستقیل کر کر دیمکر اندر ادات صلیه جزا شبانن عبادند و کس انسان
بیت تفیل کاری یا قوف حدت مشکل کاره صفت **محصل بیت**
 نشه به و کس کوکل بعلنی کر مکر یعنی سیج رشیده تعلق قلب عابر دکل

بر ااندن کوکل قالد رمق مشکل ایشدر خبری کسه اضاقت ایلمن هوشین
 کفتم موافق حال مست **بیت** تو کفنی که مراد عهد جوانی با جوانی اتفاق مخالفت
 و صدق مودت **بیت** که قبله چشم جمال او بود و سود و مر یا به عمر وصال او
محصل بیت ترکیب در ویش جانی بیان اید **بیت** بن در ویش دیدم اول
 نشه که سن سویلدک بنم حاله موافق در که بنم جوانلق زمانه
 بر جوان اید اتفاق اختلاطم و ارایدی و صدق مودت تم بر مرتبه
 که کوز مکث قبله سی انک بخالی ایدی داخی عمر ک سود و سر نایه
 انک صالی ایدی **فقطه** مکر علامه بر آسمان و کر نه بشیر بحسن
 صورت او در می نخواهد بود **مکر** بونک کی پرورده ترحی معناسنه
 متصمق اولور **و کر** و الا معناسنه **در** **بیت** مصرع ثانیه **مکر**
بیت با حوف مصاحبت حسن صورت او اضاقت لری لامینه لور در
 زخمی دن تون **بیت** ضرورت قافیه ایچون خذف اولمش در
 در ازم صوق معناسنه **در** **بیت** و یا حوف نشست و تون عوف تا کید
 نسبت وارضن بار و بالطبع اوله و غی ایچون آکا زمین اسم ایلمدیلر
فاحفظ **محصل بیت** مکر آسمانن ملایکه انک حسن صلو رتیلر
 اوله و الا میر یوزنن **بیت** انک حسن صورتیلر اولیدر کلد **بیت** یعنی اکا
 مش به و نظیر مکر فلک **بیت** اوله **بیت** یوزنن اکا مش به
 بشر اولمز **بیت** بدوستی که **بیت** بعد از صحبت **بیت** که نطفه جوانی
 نخواهد بود **بیت** بدوستی با حوف قسم و یا حوف و حدت و یا حوف مصدر
 که حوف اباط صفت و یا حوف بیان **بیت** مقدم خبر و صحبت
 مؤخر **بیت** که حوف بیان **بیت** نطفه یونن **بیت** اراک صوبینه دیر لرا

اما منی اعمده **م** محمول بیت بر دوست خفجیون انجلین دوست که اندن صبره
 غیری و دستله صحبت و اماند که هیچ بر آدم نطفه سی انک کبی آدمی و لایم
 دوستی یاسی حرف مصدر اولی و بجز مصرع ثانیه که حرف تعلیل اول و غفلت
 اولیة **نا** گاه پای وجودش کل اجل فرورفت و در فراق او و دمانش
 برآمد روز ما بر سر خاکش مجاورت کردم و از جمله مینها که در فراق او گفتم این بود
 پای وجود بیانیة **ز** فرورفت باندی دیگر **و** در فراق بیانیة **و** دمان
 قوم و قبیل دیگر **ب** حرف استعمال خاک مقبره او می دیگر **م** مجاورت
 مفاعله باندن مصدر **و** در فو کشیلن معناسنه ایاونده ملازمت مذکرات
 مراد در جمله بیتها لامیه در که حرف رابط صفت **م** محمول ترکیب ناگاه مذکور
 جوانک مای وجودی کل اجل باندی و فراق دو تونی قوم و قبیل سندن
 قالدی یعنی تا این جلد بلبین بخ زمان مقبره سی باشی او جنم مجاور و ملازم
 اولدم **و** انک **ف** اکتل سوبلد و کم ایاتدن بونلر بعضدر **ق** قطع
 کاشل کان روز که در پای نوشه خارا جل **د** دست کینی بزوی تیغ هلاکم بر سر
 کاش کاشکی معناسنه در که حرف بیان آن روز اول کون دیگر **و** حرف
 رابط صفت **و** حرف صله پای تو لامیه **س** در رفت معناسنه در
 خارا جل بیانیة **د** دست کینی لامیه در مجاز ایزدی **ح** حکایت حال باضی
 او را بدی دیگر **ت** تیغ هلاک بیانیة در مجاز امیم منکلی حکیده معاده نثره
 مقیده در **م** محمول بیت کاشکی اول کونکه سنگک یا انکله کینه ی یعنی باندی
 اجل دینی **د** دست کینی باشد هلاک تیغی و ریدی یعنی نه اولیدی سن
 اولد که **ه** بند هلاک اولوب کیدیم تا درین روز جهان بی تو ندیدی
 چشمم **ا** این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر **ف** حرف تعلیل جهان ندیدینک

مفعول

مفعول صریدر **و** بی تو غیر صریدر **و** چشم فاعلی این بوندن اشته معناسنه
 اسم اشارت در **ب** بر سر خاک تو لامیه در **و** حرف تمنی خاکم بر سر منکلی معاده نثره
 مقیده در دعاء علیه در طراق باشد دیگر **م** محمول بیت تو لیدی بن هلاک
 اولدم تا یکم تو کونن جهانی سنس کوزم کور میسیدی **ا** اشته نیمک
 منکرک او جتن که طراق باشد یعنی طراق باشد اولسون دیگر جهانن
 جانان سر قالد و غمت کند بینه بد دعا ایدر **ق** قطع **ا** انکله قرارش نکرقتی
و خواب **ت** تا کل لسن نقشاندی تخت **ا** انکله اصلندن ان کس که در
 کس حذف و ایصال طریق بقیل درک اولنوب که برینه نایم اولوب فرشتن
 اسمیتة دوندی **ف** تراوشش مصدر رک فاعلنا اضافتیدر و ضمیر که به راجعدر
 جلیله ارجاع ایلینلر مذکور حذف و ایصال احوالنی بیلر ایتمش **ن** نکرقتی باو
 حکایه طومزدی دیگر **ف** اعلی تختند فراره راجع ضمیر و مفعولنی مذکور
 شبن ضمیری طوتانلر عجب بریشان سوبلد **ظ** ظاهر بودر که علوم عین
 مطالعه لری بویله اولنلر کرک **ب** خوابت بوندن در که استقامت اوزره
 معنا ویره نک مرادینی بعضدر فهم ایده میوب تعرض ایلمی وار خواب
 فراره معطوفدر او یقود دیگر **ف** تا حرف توفیت نقشاندی فعل نفی
 حکایت حال ماضی صاچمیسیدی **ت** تخت اول **م** محمول بیت اول جانان
 که قرار و خواب طومزدی یعنی قرار ایلزدی **و** او یقوا و یزدی **م** مادامکه اول
 دوشیکنه کل و نسرین صاچمیسیدی **ح** حاصلی دوشیکنه کل و نسرین صاچمیسیدی
 یاوب اولو مازدی **ک** کردش کینی کل ویش برخت **ح** حارینان بر سر خاکش
برست **ک** کردش اسم مصدر کینی به اضافتی لامیه در **ک** کردش در **م** مراد غیر
 و تبدل در کل روی بیانیة حارین دکن و جانی نته که کل بن دیر **ر** کل او جانان

در فراق او
 در فراق او
 در فراق او

حاصلی شنیدن و کور کردن کجاست در الف و نون و ادات جمع در
 شد و ذرات ديب مراد اولد قن بی مضاف ایدر لر و بن حار دیر لر
 پس بونن دیکن دیلری دینلر اصطلاحن اکاه و کلکرایش با حروف
 ناکید برست رانک ضمیمه بتی دیگر در محصول بیت فراشته
 کل نیرین صاحبین او یومیا نیک شمدی کردش کتی و تغیر و تبدل احوال
 جهان کل کی روینی دو کدی مقبره سی طیراق وزره فوجنی فوجنی دیکنلر
 بتی یعنی مقبره سنی دیکنلر قتلدی بعد از مفارقت او غم کردم و
 غم که بقیه زندگانی فرس هوس در نور دم و کرد مجالست نکر دم
 مفارقت او مصدر کن مفعولنه و یا فاعلنه اضافت سیدر غم قصد مفعول
 یعنی بیت مجزوم و مقرر دیگر که حرف بیان بقیه زندگانی لامیت
 و با حروف مصدر فرس هوس بیانیه در حرف ناکند نور دم فعل مضارع
 متکلم و حل دورم و دیو شرم یعنی هوا و هوسی ترکشایدم دیگر در کرده
 مجالست لامیه در مجاز مجالست چوره سندن دیگر در نکر دم فعل مضارع
 چکر نیم دیگر در محصول ترکیب مذکور جانانک مفارقت و فاندن صکره
 غم و نیت غم که غمک و خیالک بقیه سندن یعنی ادام که زنیم غم
 هوا و هوسی دورم یعنی ترک هوا و هوس ایدم و مجالست مصاحبت
 اطرافندن و چور سندن چکر نیم یعنی شدن گیر و دیر سویم دیگر در حاصلی
 غلت و حلوت اختیار ایدم قطعه بود در بیانیک بودی که نبودیم موج
 صحبت کل خوش بدی گریستی خوشی حار بود دریا لامیه بودی با حروف
 حکایت بیم موج لامیه صحبت کل مصدر کن مفعولنه اضافت سیدر بدی
 اصلندن بودی ایدی یای حکایه ابله و اضرورت زن ایگوی حذف اولندی

تلمستی با حروف حکایه یوق المیش اسه دیگر در خوشی حار مصدر کن فاعلنه
 اضافت سیدر محصول بیت در بیانک فایز سی او اولوردی اگر موج قوز قوی
 اولمیدنی کلک صحبت سیده خوش ایدی و یا خوش اولوردی اگر دیکن چمتی
 و بلاسی اولمسه یعنی کوز لکر که مصاحبت و مخالطت لطیف ایدی اگر چنان
 المی و فراق بلاسی اولمسه دو شش چون طاد سنی نیاز ایدم اندر باغ وصل
 دیگر امر و زاز فراق یار می بچیم چو مار می ناز ایدم می ماضی اولست حکایت
 حال ماضی افاده ایدر نالندم دیگر در باغ وصل بیانیه محصول بیت دو شش
 طاد سنی وصل با غنل گو نیر دم و قوا نیر دم یعنی وصل جانان ایلد تفاخر و
 ناز ایدم لیکن بکون یارک فراقندن مار کی بور بور بوکلورم یعنی اضطراب
 و بحضور لغدن بیلان کی قبور یلورم و وریلورم حکایت
 یکی را از ملوک عرب حدیث لیلی و مجنون بگفتند و شورشی حال او که با کمال
 فضل و بلاغت سر در بیان نهاده است و زمام اختیار از دست داده
 بفرمودش نا حاضر آوردند ملا متبش کردن گرفت که در حرف انسانی
 چه حل ایدی که حوی حیوانی گرفتگی و ترک عیش آدمی گفتی مجنون بنالید گفت
 بر سینه عرب بکرنده لیلی و مجنون قصه سنی سولید بلر نورش بیم مصدر
 فرس هوس مفاسد یعنی اختلاط حاله اضافت مصدر کن فاعلنه اضافت
 او ضمیری مجنون را جعدر که حرف بیان با حروف مصاحبت کمال فضل مصدر کن
 فاعلنه اضافت سیدر بلاغت فضل معطوف سر نهاده نیک مفعول صرحی
 و در بیان غیر صرحی در حرف صله در زمام اختیار بیانیه بفرمود فاعلی
 ملک عرب دشمن ضمیر مجنون را جعدر و معناده آوردن قید در ملا متبش غیر
 مجنون را جعدر که حرف تعلیل شرف انسانی بیانیه که حرف تعلیل حوی حیوان

صفت

بیانیه ترک عیش مصدر ک مفعولنه اضافتی در آدمی به اضافت لامیه لغتی
 ترک لفظیله مستعمل اولیحتی کردی معناسنه در مجنون بوسوزلری اشکیک
 ایکلری و دیدی محصول ترکیب عرب بادشاها لرندن برینه لیلی و مجنون
 قصه سنی سویلدیلر و مجنون حالینک تر شغلغنی که کال فضل و بلا غنله
 باشنی بیابانه قوش و زمام اختیارینی الدن و برش بادشاها سورده
 تا کیم مجنونی احضار ایلدیلر مجنونی ملامت ایلکه یا شلدی که شرف انشای
 نه حل و نقصان کوردک که حیوانلق خوین طوندک و انسان دیرلکنی ترک
 ایلدک یعنی نوع انساندن قاجوب طافله دوشد مجنون ایکلری و دیدی
بیت ورت صديق لایمینی و دادلم الم برکایوما فتوح لی غدری بو بیت
حضرت شجک بر غزلند در پس مؤنت صم لری کندی جلیله سنه راجعه
لیلا بار جلع مجازیدر شویله معلوم اوله بیت بو نزع تکرار افاده ایدر
صديق دوست دیمکدر یخ دوستلر دیمکدر لام فعل فاعلی مفرد مذکر غایب
لوم ایلدی یعنی فاقدی و آزارلدی یون خوف ذقابه و یا ضمیر منصوب
متصل مفعولی فی خوف لایم به متعلقه و داد و ادک فحیده و در
دیمکدر و ضمیر مؤنت معهود و جلیله به راجع الم برکایوما ممره خوف
استفهام کم بر فعل جید مطلق مفرد مذکر غایب فاعلی تختند معنی
راجع ضمیر در و ضمیر منصوب متصل معهود جلیله به راجعه یوما طرف
زمان ایامدن برکون دیمکدر فتوح جواب استفهام آن مقدر له
منصوب فان توضیح تقدیرندن فاعلی تختند جلیله به راجع ضمیر در
افعال بایندن که اوضح بوضوح لی جار و مجرور توضیح به متعلق بنم ایکن یعنی
بنم مفعول فیر صرحدر توضیح نک و غدری عینک ضمیمه تقدیرا منصوب

لایمینی
 معنی نمی لوم
 آیدر

مفعول

مفعول ضریحی محصول بیت نجه دوست بنی لوم و آزار ایدر اول جانانه
 مجتهدن انی برکون کور مدی تا کیم بنم غدری ایضاح و اظهار ایلله
یعنی جانانی برکون کور مش ایشسه بنی آزار ایلوب غدری قبول
ایدردی بو غزالک مطلق بیت امطلع شمس باب راکه ایدر
اقدک ام غصن من البان لا اذری کانان که حرف بیان ایکنی که
حرف رابط صفت در عیب لامیه و جستنک مقدم مفعولی
دویت بدیدند نیک مقدم مفعولیدر محصول بیت کاشکی
انلر که سنک مجتهدن بنم عینم استندیلر یعنی عشق کد سنک بنی
تعین ایلدیلر ای دلستان یعنی ای کوکل ایچی جانان سنک یور
کوز لر دی باجای ترنج در نظرت بیموده سنه با بریدندی
نا حرف تعلیل با حرف صله جای ترنج لامیه بدل ترنج دیمکدر
در نظرت یعنی در حضورت مصرع ثانی مقام خالده واقع در
بدیدندی و بریدندی یا لری حرف حکایه در محصول بیت
ای دلستان کاشکی بکا طغنا ایدنلر یوزکی کور لر دی تا کیم سنک
نظر کد و حضور کد سکا حیران اولد قلزندن کندیلرندن
بیمه رایکن ترنج برینه الم رین کسه لر دی حضرت یوسفی
کوزن مصرع خاتونلری کبی نته که آیت کریمه نک باشند
کیمکدر اذشاء الله تعالی یا حقیقت معنی بر صورت دعوی کواهی
نا حرف تعلیل حقیقت معنی لامیه مراد حسن لیلی و بر حرف
استعلا صورت دعوی لامیه مراد دعوی عشق و محبت صداقت
کواهی کاف عجمک ضمیمه و های ضمیمه ایلله شاهد دیمکدر طایق

دلستان
 دلستان بدیدی
 دلستان بدیدی

محصول ترکیب کاشکی ای **دَلَسْتَان** یوزکی کوره لر ذی ناکیم
 سنک حَسَن جَنّا لک بنم دعوائی صدق و عشق و محبت شهادت
 و یزیدی **حضرت یوسف** کمال جمال **زَلْجَانَاک** افراط محبت
 شهادت و یزدی کی **قال الله تعالی قد لکن الذی لستنی فیہ**
 معلوم اوله وقتا که **ذَلْجَا حضرت یوسف** افراط محبت و مودتله سر
 اینسه و انواع خیلله لرله وصالنه طالب اولد یسه مصرک خاتونلری
 یو جالی ایشتند یار و تعینب ایلد یار که عزیزک خاتونی عبید کفانی سته
 عاشق اولمش دیو **پس وقتا که زَلْجَا** یونلرک غیبت و مکرلری استماع
 ایلد یسه یونلری پاینته دعوت ایلدی **و حضرت یوسف** بر حیره به
 پنهان ایلدی و یونلر ایچون بر عالی مجلس پیدا ایلدی و کلد کن هر برینه
 بر کسکین یحاق ایلد بر در ترج و یزی که ضویک سز که ترج مرتیاسی
 تدارک ایلد لم دیو **پس یونلر** ترجی صویر کن یوسفه چتی یونلر بر
 جلوه ایلد دیدی **حضرت یوسف** یونلر کورند کن کال دهشت
 و حیرتارندن ترج برینه **الذین طوعوا دینار و یوسف** حَسَنی اکبار
 و استغلام ایلد یار حاشا لله یوشرد کلد را **الاملاک** کریدر یعنی مکّه
 مغز فرشته در دبدیلر اند نضکر زَلْجَا دیدی **قد لکن الذی لستنی فیہ**
ذَلْک ایلد حضرت یوسفه اشارتدر **و کَن** ایلد خاتونلر محبتدر
الذی اسم موصول در **لستنی** فعل ماضی جمع مؤنث مخاطبه در قلتن کی
 و تون مکسور حرف وقایه و یا ضمیر منصوب متصل متکلم زکاتند
 فعلیک مفعول صریحیدر **فیہ** ضمیر یوسفه راجعدر و مضاف
 محذوفدر **فی** افتتنایه میگرد **محصول** ترکیب اشته بود رای خاتونلر

اول عبید کفانی که بنی لوم ایلد یوز **انک** محبتند و اکامفتون
 اولد و غم ایچون و اکو بوندن اول یونک جمال با کمالی کوریدر
 بنی معذ و رطوب لوم ایلد یوز **مَلْک** رادردل آمد که جمال
 لیلی را مطالعه کند تا بداند که چه صورتست که موجب چندین
 قسماست بفرمود طلب کردن در احتیای عرب یکر دیدند و بدست
 آوردند و پیش ملک در سخن سراچه بداشتند ملک در هیات او نظر
 کرد شخص دید سیه قام ضعیف اندام در نظرش خیر آمد بحکم آنکه
 کمترین خدام حرام او بحال از پیش بود و برینت پیش مجنون بفرماست
 دریافت و گفت ای ملک از ریچه چشم مجنون بحال لیلی نظر بایست
 کرد تا سر مشاهد او بر تو بحالی کد **مَلْک** را اادات تخصیصدر
 دل در حرف صله که تا حرف تعلیل احتیاجک جمعید و قبیله معانی
 یکر دیدند فعل ماضی جمع غایب چکزند یلر یعنی وادیلر سراچه تصغیر
 سرادر قام کونرد میگرد **یعنی** رنگ کمترین خدام حرم اولامیه لرد
 کر کرد و یماکدر بحال با حرف ظرف و یا حرف مصاحبت پیش بای
 عجمله ایلر و دیگرد **بعض** شخه ده در پیش واقعدر مال بود
 برینت پاینته سابق کیبی در پیش زیاده دیگرد **در ریچه** تصغیر
 در قبلیج معناسنه چشم مجنون اضافت بیانیته در و بولامیه
 با حرف صله بحال لیلی لامیه بایست کر کرد میگرد **کر** مصدر
 معناسنه در تا حرف تعلیل **سر مشاهد** اولامیه لرد **تجلی** تعلق
 بایندن مصدر در ظهور معناسنه **محصول** ترکیب ملک کوکل
 کلدی که جمال لیلی مطالعه ایلد تا بله که نم صورتدر که بول

فتنه به با عشق و طلب ایله که بیوردی عرب قبا یلندن طولندیلر
 یعنی راقوب اکاکوردیلر و پادشاهک اوکندن و فرشو سیندن سرا
 سراجفک میدانندن طور غور دیلر پادشاه انک هیانتنه یعنی
 شکنه نظر اینلادی فرغ و ضعیف اندام بر شخص کوردی یعنی لیکلی
 بویله اییدی نظرینه حقیر کلدی یعنی حقیر کوردی اول سببیه
 که حرمینک خدامنک اکستکری کوزلکدن اندن اینلادی اییدی
 و زینت و زینوره اندن اذق مجنون ملکک لیلی حقیر کوردی
 فراسته اکلدی و دیدی ای ملک مجنون کوز بچر سیندن جال الیلر
 بافتور کوز تا کیم انک مشاهده سنک حقیقتی سکا بجلی ایروب ظاهر
 اولدی منوی تر برود و من رحمت نیاید رفیق من یکی همدرد نیاید
محصول بیت سکا یم دردمه رحمت کلز یعنی سرنی شکر کمر میسرنیم
 رفیق و یارم بر همدردی کدر که بالو تحفته حینک یعنی کدری حاله مرانی
 و مناسب بر اهل درد کدر که بالو قصه میگویم شب و روز دو هیم
بهم خوشتر بود سوز که حرف تعلیل با حرف صلاه هیم اودون هم بر
محصول بیت بکا بنم کجا هل درد کدر و تا کم اکا قصه درد عشق
 و مودتی کجه و کوندن سویلیم زیر ایلکی و دونک یا نشی بوی بریله شو
 تنها برینک یا نشندن یعنی کشی دردن اهل درده سویلک یکر کدر
 بی درده سویلکدن نظم ما فر من ذکر الحی اسمعی لو سمعت وری
صاحب معی ما اسم موصولدر الادی معنا سته مرفعل ماضی
 مفرد مذکر غایب نصر یا بنک مضاعفندن مرور ایلدی یعنی
 کجری دیم کدر جمله فعلیه اعرایدن محلی یوق صلاه سیدر مانک

مانک و ما صلاه سبيله اعرایدن محلا مرفوع مبتدا من حرف جر
 اسم موصول اولان ابها می بیان ایندر من به متعلق قدر ذکر لفظا
 مجرور من ایله مضاف اولمشدر و حی به و حی تقدیر بر آخر و مضاف
 الیه در و حی حانک کسری و ممتک فتحیه جایز فور لیسنه
 دیولر و گاه اولور که جافانه نك منزلینه حی دیولر احوالا
 جایزه تشبیه طریقیله سمعی بحرف جر مزیه متعلق و سمعیم
 اولک کسری و سکون سبيله و ممت ثانی نك فتحیه اسم الب
 سمعیم که مراد قول قدر و لای متکلم ضمیر مجرور متصل محارجر و
 مضاف الیه در لو حرف شرط سمعت فعل ماضی مفرد مؤنث غایب
 علم بایندن اعرایدن محلی یوق فعل شرط ورق و اولک ضمی و را
 سکونیه جمع و وقاء در حجر حارنک جمعی اولدو غی کبی طاع
 کو کرجنی که جمعی کوک و نکدن اولور و ایزی اولور ترکیجه حته
 کو کرجنی و هبال دیولر لفظا مرفوع فاعل سمعیم مضارع و
 جایزه صاحب فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه در ضرب
 بایندن فاعلی تحتال ورقه راجع در جمله فعلیه اعرایدن محلی
 جواب لودر و جمله شرط و جواب اعرایدن محلا مرفوع خبر
 صیغه صتی قالد ر مقدر یعنی و ازاله چاغرمقدر مع طریقی
 لازم اسمدر مضافدر ضمیر متکلم جار و مجرور ایله اعرایدن محلا
 منصوب حالدر صاحب فاعلندن محصول بیت شول شسته
 بنم قولغدن کجری منزل جانان ذکرندن یعنی منزل جانان
 بنم سمعیم مرور ایلر خبر لرا کر اول شسته یعنی اول مذکور

عضومنه در حضرت شیخ مذکور ایما بی مجنون جانیدن بیورد
خطاب عام طریقیه مقصود قصه دن حصه در فتد بر
حکایت قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلیندی سیر
سر خوش بود و نعل دلش در آتش روزگاری در طلیش مقاله
بود و پویان و مترصد و چویان و بر حسب واقعه گویان قاضی
همدان هانک و میمک و دال معجه نک فتحه لریله دیاد عجم
بر شهر در انما هانک فتی و میمک سکونی و دال مهمله ایله یمین بر
قیله نک اسمید ن بویله یور مش لیکن مذکور همدان دال مهمله
ایله مشهور در قاضینک اضافه فتد همین اثبات ایلیز املا
اکاه دکل ایمش یا حرف صله اعباد اولنور سه سر خوش مست
معناسنه اولور انما حرف مصاحبت اعتبار اولنور سه باشی خوش
ایدری دیمک اولور نعلیندی سیر ده ایکی وجهه محتار نعلیندی
اول غلرینی نعلیندی اولور نعل دلش بیانیه ولامیه
در آتش نوند بر بود نقد بر اولنور بونک اصلی بود که بر کسه
بر کسه نه مطیع و منقاد انک مراد اولسه طالینک و مطلوبک
اسمی و شرایحه بر قاج اسمی استعماله کلمه مش نرات نعلیندی
آتش بر اغور علی الفور تا ایدر نوند استعاره طریقیه قا
کولنه نعل اطلاق ایلیش آتش عشق دو شوب یاند عجوت
روزگاری یا حرف و خدت یعنی نور ظان متاهف تفعل بایند
اسم فاعل مجهول معناسنه یعنی حسرتی ایدری پویان
متاهفه معطوف صفت مشبهه در پویندن یکن دیگر

و در این کتاب
در بیان
در بیان
در بیان

پویانی

پویانی حال طوقا نلوفتی بی حال ایستار مترصد تفعل بایندن اسم فاعل
مترقت معناسنه یعنی و غلانی کوزی کجاییدی که نه خالک و نه کار
دیونته که عشاقک عادتید در معشوقیه مقیده اولن جویندن
صفت مشبهه در کوییدن کجاستن دن دینار خطا و بیایلیک
ایلیشار حسب حالتک وسینک فتحه لریله مقدار معناسنه در واقع
اضافه لامیه در کویاند صفت مشبهه در کوییدن کهن دن
دینار خطا و بیزاک ایلیشار محصول ترکیب قاضی همدان حکایت
ایدر حضرت شیخک بوسوزند ایها مظاهرد یعنی محمدا
همدان قاضی لرندن بر قاضی اوله و باشینک زمانند اولان
قاضی اوله بر نعلیندی سیر ماشق و مست ایدری یعنی وصالنه
طالب ایدری وانک مجتهدن نعل دلی آتش ایدری بر زلمات
انک طلیندن حسرتی و پویندن ایدری و مترقت و جویندن مقدار
واقع سنه و حسب حالتنه ثبت کوییدن یعنی جوانله سیر
گذشتنه کوره بور یاعی او قور دی رباعی در چشم من همدان
سهری سرو بلند بر بود دلم زد نست و در پای فکند در خو صله
چشم من لامیه آمد نوند کردی کوزینه کلاکدن مراد انی کود
سهری سروه وقد صفت اوله کشد در بس گاه مقدم کلور
موصوفدن و گاه مؤخر طوغری سرو دیگر بلند بانک
فتی و ضمیله یوجه دیگر بر بود یا حرف تاکید بود رانک
فتی و ضمیله مفعول ماضی مفرد غائب قایدی دیگر نوند را خرو
وز و چون ساکن لوقنور دلم زد نست تقدی دلی زستم در خرو

در بیان
در بیان
در بیان

در بیان
در بیان
در بیان

در بیان
در بیان
در بیان

در حرف حمله افکند فعل ماضی مفرد غایب بر اقدی دیکرد
محصول بیت بنم کوزمه دوش اول لژی اول طو غری بلند سرو
 یعنی اول سرو یکی سبی قد و بلند قامت جانان حاصلی منظورم
 اولدی بویله اولجه کوکلی لادن قایدی وایاغه بر اقدی یعنی
 دلك قدرنی بیلوب امانت و حاضرت ایلدی این دین و شیخ
می کشد دل بگمته خواهی که بکس دل ندرهی دین بیند دین شیخ
 بیانیته کستخ دین دیکرد کندی دین سینه اشارت آیدر
 پس دین شونخی مطبوع عبارتیه تفسیر ایدنار بونی مجتبی صفت
 ظن آیدوب خطا ایشار دل می کشد ک مفعول صریحی و بگمته
 غیر صریحی خواهی فعل مضارع مفرد مخاطب معنای شری طیفین
 استرینک دیکرد که حرف بیان بکس ندی نک مفعول
 صریحی و دل غیر صریحی دین بیند ک مقدم مفعولی و جمله
 فعلیه جواب شرط محصول بیت بویم کستخ کوزم کوکلی کندی
 گمته عشق و محبت چاکر یعنی کوز کور کوکلی اختیار سوز پس
 دیار شک که کسیه کوکلی و بر میه سن کوزکی بغله یعنی کوزلر
 بقدرمه که سوب بلایم دوشمیه دیکرد بیند ک بای استقبال
 مضموم او قیایانلر دوشنایلی آیدر لر بیت از یاد تو غافل نتوان
 کرد بیم سر کوفته مارم نتوانم که بیم یاد تو مصدر ک
 مفعولنه اضافتیدر زیرا یاد ذکر معناسنه در غافل نتوان کرد
 تقدیری نتوان غافل گردد کرد مصدر معناسنه در زیارت
 مضارع معناسنی متضمند بیم با حرفی صاحبیت می آید

دین شیخ
 دین بیند

دین بیند
 دین بیند

سر کوفته

سر کوفته ام در اضافت بیانیته تقدیر یله زیرا او کوفته
 وصف ترکیبی در ضرورت وزن یا چون موصوف تاخیر قلندی
 نتوانم قادر دکم دیکرد که حرف بیان بیم فعل استقال متکلم
 و حد بور یادم و بوکم دیکرد یعنی کمال درد من و زبون لغیدن
 حرکت مالک دکم دیکرد بعضی نسخه ده بیم نه منافیه ایله را
 پس سر کوفته دن آزلش مراد و لمان یلکه اورلش مراد اولور
 باشنه اورلش مار کی مالک دکم بی و تاب یلکه حاصلی اضطرار
 ایلمکه و بحضور اولمغه قادر دکم دیکرد محصول بیت ای
جانان سن کمقدن هیچ بردشنه ایله بی غافل ایلمک ممکن دکل
 یعنی هیچ بردشنه سنی تذکر ایلمکه کما مانع اولماز مار سر کوفته ام
 یعنی باشما اورلش مارم قادر دکم که هیچ و تلب اورام نته که صاغ اول
 بیان بورلور و بوکلور حاصلی در عشق دن مقول مار کی حرکت
 مالک دکم مضارع اولک معناسنی سنی کمقدن غافل ایلمی نیلمک
اولمان بخیم دین مقصوده و اصل اولمشدر هیچ بهیم باسینک
 زیاده سنه قایل اولان اثریجه کتش شنیدم که در کندی پس
 قاضی باز آمد بر حی زین معامله بکوشش رسید و بخین دشنام بی
 تمثانی داد و سقط گفت و سنک برداشت و هیچ از بی حرمی فرو نگذاشت
 قاضی بایکی از غلامی معنر که همعنان او بود گفت کدر لغت کج
 معناسنه در اما بونک کی بر لورده بول مراد در باز آمد بازو
 ادات تاکید در نته که سابقا بر قاج برده تینه اولمشدر برخی
 بعضی دیکرد بعضی نسخه ده طرفی واقع در مال بر در معامله دن

مراد سورج قصه سنی اوله ویا او قود غی بیات و اشعار اوله
 و بحینک های رسمی بونک کی برلرده حرف ترتیب اولور انجور
 دیمکدر **دیت نام** بی نغاشی بیانیته در بی باک و بی پروا دیمکدر
 سقط بر اهاز و نام معقول سوزلر بر داشت قالدردی دیمکدر
 با حرف مصدر و **نکداشت** الحق فومدی **یعنی** قادر اولدو غی
 ابیات و اشعار اوله و بخند های رسمی بونک کی برلرده حرف
 اهانتی اشاعه **مادی** با یکی با حرف صله علامی معتبر بیانیته
 همنان دیز کی **نیز** بینه بینه کید نه دیرلر بوند مراد مضایقه
 محصول ترکیب ایشند مکه پسر بر تولد قاضینک او کتله
 کلری و بر مقدار بو عشق معامله سندن و یا او قود غی بیات
 و اشعار دین او غلامک قولغنه ایشدی انجستوب قاضی بی بی
 سوکری و نام معقول کلمات ایلدی و طاش قالدردی که قاضی
 اوره **یعنی** طاشه چاپندی هیچ حرمتمسز لکدن اشاعه فومدی
یعنی بولدی غی اهانتی ایلدی قاضی معتبر علامدن بزینه که کتله
 دیز کیندش ایدی دیدی **بیت** آن شاهدی و چشم گرفتن بلیش
 وان عقد برابر وی ترش شیرینش **شاهدی** با حرف مصدر
 حرف وحدت دین خطا ایلش **چشم گرفتن** شاهدی به معقول
 و ایکسی بیه بینک مقدم مفعول لریدر **بین** بای عربینک
 کسریله فعل امر مقرر محاطدر **بیندندن** و شبین ضمیر سیر
 راجعدر **عقد** لغتد دکه دیرلر اما بوند فاشد اولان
 بود شق مراددر **ایزوی** ترش بیانیته در شیرین عقد به صفتد

و شیر

و شیرین ضمیر بینه پسر راجعدر **محصول** بیت اول پسرک
 محبوب لغنی و چشم طوتمقلغنی کور سیر ایلله بوند مخاطب
 همنان قاضیدر **اول** ترش شکل ایزوی او ذرند عقلم
 شیرینی کور **یعنی** اول شیرین و مقبول قاضین حاشین
 کور سیر ایلله ایزوی ترشیه مضایقه قلیوب ترشیه عقدیه
 و شیرینی ایزویه صفت طوتمقوب نام مطبوع و نام معقول
 تعقیداته از تکاب اید نالر غریب ناساز و نا هوار طبع صاحب
 ایش **العیاذ بالله** در بلاد عرب کویند ضرب الحبيب و بیه
 ضرب الحبيب مصدرک فاعله اضافتدر **و مفعولی**
 متر و کدر **و حبيب** فعل مفعولی معنا سینه در **و بیه**
 زانک فعی و بانک کسریله قورزی اوزمه دیرلر **محصول**
 ترکیب قاضی مذکور بیاتی او قود قد نصکره دیدی یار دیر
 سوبالر محبوبک ضربی **یعنی** کوتکی عاشقه قوری اوزمدر
یعنی شیریندر دیمکدر **بیت** از دست تو هست بردها
 خوردن **خوشتر** که بدست خویش نان خوردن **بردها**
 بر حرف صله بدست خویش با حرف مضایقه و اضافت
 لامیه در **محصول** بیت سنک الکردن ای پسر اغرم یوق
 تمک کیشی کنده یا الیه اتمک بیکدن خوش قدر **همانا که**
 از و فاحت او بوی سهاست ای اید **پادشاهان** سخن بصاکه
 کویند و یاسند که در نهان صلح جویند **اند** نصکره قاضی
 دیدی همانا که نه دیمکدر **که حرف بیان** و فاحت قلت حیا

و شیرین

معناسنه در سماحت عطا و احسان معناسنه در
با حرف مصاحبت صلابت شرت معناسنه در پادشا
پادشاهان مبتدا و ما بعدی خبری محصول ترکیب
بکزر که پسرک قلیت حیا سندن احسان قوقوسی
که یعنی بویله جلیق مارومته دلالت ایدر زینرا
پادشا هار شوزی ظاهر اصمه یک یان سویلر ایتا
اولور که کز این صلح استرلر پس جایز در که پسر دخی
ظاهر اخلق یاندر شر کشاک کوستره امانتها سی
مارومت اوزره اولایت انگور نو آورده ترش طعم بود
دو زی دوسه صبر کن که شیرین گردد انگور نو آورده
بیانیه نو آورده تراوند معناسنه در یعنی تورق که عجم
غوره دیر ترش طعم وصف ترکیبی در اکشی لذتی معناسنه
ذیر اطم طانک فحیله لذت دیمکدر دو زی با حرف وحدت
محصول بیت تر و آنه کنور لیش اوزم اکشی لذتی اولور برایکی
اوج کون صبرایله که لذین اوله یعنی حارینه این بگفت و
قضا یاز من تی چند از عدول که لازم او بودند زمین خلد
بیوسیدند که با حازت سخنی داریم در خدمت بگویم که
ترک ادبست و بزور کان گفته اند با حرف صله مسند قضا
لامیه در محل حکم دیمکدر باز ادات تاکید تی با حرف وحدت
چند پنجه دیمکدر یعنی بر پنجه شخص عدول عینک و دالک
ضمیله جمع عدول عادل معناسنه بعض پنجه ده عدول است

اعل

من کی واقع در تفعیل با بندهن اسم مفعول یعنی پاک عا دلر
طو تانلر بلز ایمش که حرف رابط صفت ملازم او اسم فاعل
مفعولنه اضافیدر زمین خدمت بیانیه که حرف بیان
با حازت با حرف مصاحبت سخنی با حرف وحدت محصول
ترکیب قاضی کجی نظم و نش سوز لرینی سویلد کدن صکره مسند
حکم قضایه کلری بر پنجه کمشه عاد لدر دن که انک ملازم لری
ایندی تعلیم و بیجیل طریقیله زمین او بدیلر یعنی قاضیه تعظیم
ایلد یالور که بر شوز جز وارد را حازتله خدمت کرده سویلیم
اگر چه ترک ایدر و اولور دیمشدر در هر پنجه
کردن رواست خطا بر بزرگان کر فخر خطاست هم حرف نفی
دوایم مقید در محصول بیت هر سوزده بجانب ایلک روا
دکلر اولولر اوزره خطا طو تبق خطا در یعنی هر سوزده کلمات
ایلمک جایز دکلر و اکا بر اوزره قصور طو تبق قصور دندر
اما بحکم آنکه سوابق انعام خداوندی ملازم روزگار بندگ
مصلحتی که بینند و اعلام نکنند نوعی از صیانت باشد
طریق سوابق است که پیرامن این طمع نکردی و فرش و لودر نور
که منصب یا یکاهی منیعت تا یکاهی شنیع ملو تش نکرد
حرف ایست که دیری و حدیث این که شنبتری سوا ابروج
سابقه در مبتدا انعامه اضافت صفا و صوفیه اضافیدر
تقدیری انعامات سابقه در و خداوند نییه بیانیه ملازم خیر
مبتدا و زکاره اضافت اسم فاعل مفعولنه اضافیدر و بندگ

১৮৩৬ খ্রিঃ ১২০৩ বঙ্গাব্দে
 ১৮৩৬ খ্রিঃ ১২০৩ বঙ্গাব্দে
 ১৮৩৬ খ্রিঃ ১২০৩ বঙ্গাব্দে

لامتیه مصلحتی با حرف وحدت طریق صواب بیانیته و لغ و اول و
لامک فتحه لریله حرص معنا سنه در در حرف تاکید لوردی
نونک فتحی وضئیه فعل مضارع مفرد مخاطب دوره سین دیکد
که حرف تعلیل منصوب قضا بیانیته یا یکا بودند مرتبه دیکد
و با حرف وحدت تنبیه چرکین ملوث اشم مفعول در بولشوق معنا
تکرانی فعل نفی استقبال مفرد مخاطب ایلیه سین دیکد تکرانی
فعلی نون یرینه میم یا زوب فعل نفی ظن آیدوب ای لا ینجعله ملوث
بالذنب الشیخ ذبی فارسی و غریب ملوث بیلور مش محصور ترکیب
قاضی به عدول دیر که اما اول سئیه که افتد ینک انعامات
سابقه سی بند لورک زمانه ملازم در یعنی بز سنک نعمتگاه
حاصل اولمشو و عظام عصر حزه نعمتک بزه ملازم اولوب بزد
منتفک اولما مشدر آمدی بو بند لور بر مصلحتی که کوره و اعلام
ایلیه به لور حیانتدن برنوع اولور پس طریق صواب اولور که
بو طبعک اطرافند چکر نمیه سین و شدت حرص فریق دوروب
دیوش سین دیرا منصب قضا بلند مرتبه در اختراز برکام
شنیعله اول منصبی ملوث ایلیه سین حریف بودر که کورد
یعنی تعلیمتدا و غلاتنی نه ما هیئت در و سوزی بودر که ایشند
که سکا بو قدر فاسز اکلمات ایلدی بویکی کرده بی آب روی بیسی
چه غم دارد از آب روی کسی بکی بر شهادت ربط ضرورت و
چون حذف اولمش تقدیری بکی که کرده در برسی که ایش
دات سلب جو آمد آب روی لامته در بوز صوی یعنی عرض دیکد

وَدُوشَن ^۲ سَتَن ^۷

۱۰۰

درد و غم و حزن و غم

وہابی

و یا حرف مصدر بی یا عاضلیه ایله چوق دیمکدر، اب بروی کتی
لامیه لردر. محصول بیت بریسی که چوق یوز سزک ایلش اوله نر غم
ملوتار کسه نلک آب دوندن نر غمی ونر بروائی وار کسنلک عرض ^{اشک} کسکند
کسا نام نیکوی پنجاه سال، که یک نام زشتش کدی پایمال. بسا بسنی
چوق معناسنه در نیکوی پنجاه سال لامیه در که حرف بیان نام زشت
بیانیه و شین ضمیر نام نیکویه راجعدر کدد فعل مضارع مفرد غایب
فاعلی مختل نام زشته راجع ضمیر و مفعول اولی نام نیکو و ثانیه سی
پایمال اختل چیکقدر آتا و نلک کی یزلرده ضایع معناسنه در مختل
یت چوق واقع اولور، الی یلن کسب اولان نام نیکو که بر جر کت
دنی پایمال و ضایع ایدر بر آن و بر ساعتم فاعلی راجعت بر آن یکل
یستد آمد و بر حسن رای و حفظ و فای ایسا افرین کرد و گفت
نظر عزیزان در مسحت حال من فاین صوابست و مسئله بی جواب
ولیکن محصول ترکیب فاضیه صادق یار اناک نصیحتی مفعول
کدی و اناک حسود اینه و تدبیرینه و حفظ و فاسنه افرین کرد
و آیدنی عزیز لولک نظری بنم حاله عین صوابدر و مسئله بی
جواب ولیکن بیت و لو ان حبا باللام یزول لسمعنا فکا یقتل
عده و او حرف ابتدا لولک حرف شرط ان حرف ناصب و واقع
حبا حاکم ضمیمه لفظ منصوب اسم ان باللام با حرف
جر، لام لام معناسنه مجرور در، بائله جار مجرور بیله یزول
متعلق یزول فعل مضارع مفرد مذکر غایب کیدر دیمکدر جمله
فعلیه اعرابدن محلام فوع خبر ان در و ان اسمیه و خبر بیله اعراب

محلی یوق جمله شریطه مقامند واقع در سمعت فعل فاعل
 فاعل اعرابدن محلی یوق جواب لو واقعدر افکا لفظ منصوب
 مقعولی یعنی فعل مضارع مفرد مذکر غایب در افعال بابینک
 ناقص یا ایستادن و ضمیر مذکر محال منصوب مقعولی افکه راجع
 عدول عینک فتحی و ذال مجهول ضمیه میا لقه عاده در ملامت
 اید یعنی معناسنه لفظاً هر فوع فاعل یفتیریدر وجله فعلیه اعراب
 محال منصوب صفت افکار در بعض نسخه ده عدول واقعدر
 عینک و ذال مهمله نك ضمیه دخول و زنی و زره عاده
 معناسنه عدلک جمیدر سایا بقاتی چند از عدول ده سایا
محصول بیت اگر محبت و ملامت و ازار و ایل و لوب کیدری
 البته بر کون ایستندردم بر یلان که انی عدول و یا عدول افترا
 اید یعنی فلانک محبتی ملامت و ازار ایل و لوب کیدی دیو
 ایستندردم بیت ملامت کن مرا چند آنکه خواهی که نتوان
 شستن از رنگی سیاهی که حرف تعلیل نتوال شستن یومر و لوز
 یعنی ممکن و لوز کل رنگی بای نشینله فر ایدر ده مستعمل در انک
 دیارینه منشوب نمکدر سیاهی با حرف مصدر محصول بیت
 عدوله خطاب ایدوب دیر بنی ملامت ایل هر قدر که استرینک
 فایده سی یوق که بکا تاثیر ایلن زیر ازینک دن سیاهلنی یومرله کده
 اولماز یعنی بکا محبت جانبانی ترک ایلدیمک و لوز سیاه عربدن قرانی
 کیدر مکه سیاهی ایلک کیدر اینی بکفت و کسانرا بتفحص حال او برکت
 و نعمت یی کون بر بخت که گفته اند هرگز از در ترا دوست دور

در بازو است کسان را اادات مفعول متعلقانندن کسی
 دیمکدر با حرف صله تفحص تفعل یا بندن مصدر در بخشش مکرر
 حاله اضافتی مصدرک مفعولنه در و او به لامیه یعنی طالبی
 یوقلغه بر آن بخت بر حرف تاکیدر این بخت فعل ماضی مفرد
 غایب حواله و مسلط ایلدی دیمکدر محصول ترکیب فاضی
 نند کور بیتکری دیدی و متعلقانندن بعض کسینه لوی و غلافک
 احوالی بخشسینه حواله ایلدی که انی بختلیوب فلبنی ملازم ایدوب
 فاضی به مایل ایدوب و او غلافک بولنه بی نهایت و یا بان نعمت دو کوی
 دیر از پیشلرد هر کسینک که مالی جوق اوله شوبله که ضایع ایلد
 اولیوب تراز و یله طارنغه محتاج اوله زور بازو سندن در یعنی
 هر یکم استرسه مال و پردیمکدر حاصل مالک و قدرتندن کایتدن
 وان بر دنیا دست رس ندارد در همه عالم کس ندارد دست رس
 وصف ترکیبی در رشیدندن وسعت و قدرتندن عبارتدر محصول
ترکیب مالدار اولانک حالی مذکور کیدر امنا و لکه انک دنیا به
 الی ایشمن یعنی ماله مالک دکل تمام دنیا ده کسسه سی یوقدر یعنی
 حرا داتنه طفر بولغه کسسه اکا مبین اولماز و دستگیر اولماز
بیت هر که زردید سرفرو دورد و ترازوی اهنیز دوششت
 هر که یعنی هر کس که خدق و اتصال طریقیله که اسم اولدی فرود و فرو
 الشش بر معنایه در اشغاف میگرد آورد فعل حاضی مفرد مذکر غایب
 کوردی دیمکدر یعنی باشین اکی حاصلی میل ایلدی دیمکدر
 ترازوی آهنین آهن دهر و یا حرف نسبت و تون حرف تاکید

دوش قول معنا سته در یعنی تراز و قوی او موز معنا سته
 دین خطا ایلش محصول بیت هر که التون کور دی اکا باشین
 اکدی یعنی اختیار میل ایلدی کرکسه در قولی تراز و ایشه
 یعنی التونی تراز و ایلله وزن ایدنجه کاسل اولنجه و زنن بر مقدار
 انچه کلور پس میزانک اول حالته سرفرود آورد بشور
 حاصلی التون بر مرتبه ده جاذبه وارد که انساندن غیری
 جاذبیه اکا میل ایدر انوشیروان محلسنم بکوی حکما
 ابتدا بر صابون غم دیناده ندر بکی دید بکه منصبیدر و کیمی بد
 کوزل یوزینه بقدر بر چهر دندی باده در جینی بوکانیل
 اولدی نوشیروان دندی حقیقت صابون غم التون در که
 جینعا بونلر انکله حاصلدر جمع حکما بوسوزه سرفرو ایلانلر
فی الجمله تبی خلوتی میسر شد و هم دران شب شخه را خبر شد
 که فاضی صمه شب شراب در سر و شاهد در بر از تنم خفتی و ترغ
 کفتی فی الجمله حاصل کلام سبی و خلوتی یالزی حرف و حدتدر و جاز
 که خلوتی یاسی تنکیر اوله فتا ل شخه شینک فنی و حال صکوبله
 لغتد نائب دیمکدر اما بون صوباشی مراددر وزا ادات صله که
 حرف بیان فاضی مبتدا و شراب در سر و شاهد در بر حالته لودر
 بوند انهام هر یقله ذکر اولشدر فتد بر از تنم خفتیه منعلق و یلخر
 حکایه و جمله خبر مبتدا در وجه شب خفتنک و کفینک طرفیدر و ترغ
 کفتی بر متعلقدر و از تنم خفتیه معطوفدر محصول ترکیب حاصل کلام
 برکجه جوانله خلوت میسر اولدی و هم اول کیمه صوباشی خبر اوله

اینها

که فاضی

که فاضی بتون کیمه شراب باشندن یعنی سرخوش و دلبر
 سینه سندن و با بانندن تنم و ذوق و صفادن و یومار دی
 و با او یومار دی و ترغ و نغمات ایلله نسویلر دی و با سول
 یعنی ایلر دی بیت امشب مکر بوقت نمی خولد این خردون
 عشاق بسی نکرده هنوز از کار و بوس امشب مکر بوی کیمه کانه
 بوقت با حرف ظریف نمی خواند فعل نفی استقبالی مفرد غایب
 او قومار یعنی او نمر دیمکدر حکایت حال ماضی خذ ایدر یار
 نه لفظدن خبر دار ایش و نه معنادن خبر و شلفظنی مفرد
 ایزاد ایلک ضرورت وزن ایچون در و الاخر و سان مقامی بد
 و یا خود جنس خروس مراد در عشاق مبتدا نکرده خبری پس
 بای عربله یتر دیمکدر اکتفادن عبارتدر پس بس نکرده نک
 معنا سبی جوق ایلش دین جوق خطا ایلش نکرده ماضیدن
 قسمدر ایلش دیمکدر پس اسم مفعولدر دین فاعلیت و منفویت
 معنایرینی تشخیص و تمیز ایلز ایش هنوز الا آن دیمکدر کنار
 بوند اغوش مراد ذو حاصلی بهلود دیمکدر و بوس اسم مصدر
 اویمه معنا سته محصول بیت بوی کیمه کانه وقتند او نمر بوس
 خروس زیر عشاق هنوز اکفا ایلش کنار و بوسدن یعنی
 دلبری اویمه دن و قوچدن طویه مش بعض شخه ده بود
 و بوقافیه ده بر بیت واقع اولش بوند رخسار یار و زخم
کیسوی تا بیدار چون کوی عاج در خم چوکان ابنوس
رخسار یار لامیه در حرف طرف خم کیسوی تا بیدار لامیه و بیانیه

اینها

اینها

اینها

تابدار وصف ترکیبی در تاب بودن اسم در یک معنایست و
 دار داریدن دن طویحی دیگر تاب بودن نافتن دن مشتق
 دین بودن تاب و توانی یوغش چون ادات تشبیه کوی عاج
 بیانیته کوی طوب عاج فیل کوی خم چوکان ابنوس لامیه
 و بیانیته در چوکان چم و کاف عجمیله اوچی کریمه عصاره
 اکثر زهبانار یعنی کشتیست استعمال ایدر لو و آت اوزر دن
 انکه طوب چار لو عجم سیاهناری جرید اوینی برینه آبی
 اوینار لو تغریب ایدوب صو لجان دیر لو صادق و لامک
 فتحه لریله ابنوش بانک سکونیه ایله فوسدن جرکید
اب صو و نوس سنین مهمله ایله نوشدن مصحف دن سین
 معجمه ایله و تصحیف ایلم قوم هندی در زیر شینی نقطه
 اندر سین او قود لو و بو آعاج هندی بلو طیدر که هندی
 بر زمان یا تمغله قرار و نای ابنوس اولوز فاحفظ محصول
بیت یارک و خساری یعنی یوزی کسوی تابدار ک مکلمند
 فیل کوکندن طوب کیندر ابنوسدن چو کن بو کلمند
 تشبیه خاصه در مد کو ریتک قاضی قصه مناسبی یوقد
 لیکن شرح ایلد کیری ایچون شرح ایلدک یکدم که چشم فتنه
 محفست زینهار بیدار باش تا رود عمر دفسوس چشم فتنه
لامیه در مجان آخفتست اصلی غفته است ایچوی دختر
وزن ایچون حذف و ایصال اولدی بودن او یومش دیگدر
زینهار یا ایله ادات تبیه دیر بیدار اسمدر او یانتی معنا

باش فعل آخر مفرد مخاطب بیدار اول دیگدر تا حرف تعلیل
ترو د فعل نفی مستقبل مفرد غایب عمر فاحلی در حرف صله فسوس
افسوسدن محفقد بودن حیف معنایست محصول بیت دیر
 که فتنه کوزی او یومشدر یعنی بزد مکه عالم اغیار دن خالد
زینهار صقن بیدار اول او یقوی توک ایله یا کم عمر ناز نیز
خیمه کتمیه یعنی ضایع الحمیه یوه صرف اولیه ناشنوی
مسجد آذینه بانک صبح یا از در سرای اتابک غریو کوس
 تا حرف توقیت در مادام معنایست و شنوی قول نفی مستقبل
 مفرد مخاطب مادام که ایستمیه سن دیگدر مسجد آذینه
جمعه مسجد یوه دیگدر زیر آذینه الله و ذالله جمعه کونینه
دیر لو ذالله مشهور امتا الله میر حسین مقاینک آذینه
معنا سنند معلومدر بانک صبح صباح اذانی اضافت لامیه
یا حرف عطف در سرای اتابک لامیه لرد در غریو کوس لامیه
غریو آوازا ایله اغلقدر بودن فریاد وفغان مرا در کوس سابق
مفصل بیان اولشده محصول بیت مادامکه مسجد جمعه ذ
صباح اذانی ایستمیه سین ولیا اتابک سراینک فیوسندن
کوسک تاله وافغانی لب آلب چو چشم خروس ایله بود
یرو اشن بکفین یهوده خروس لب یرو اشتنک مفعول
صریحی وازل غیر صریحی چو چشمه اضافتی بیانیته خروسه
لامیه ایله افعل وزنی آزده صفت مشبهه در اجتم مخالفه
و آخر مصدر و مبتدا بود بانک ضمی و اول فتح فعل

مضارع مفرد غائب خبر مبتدأ را ابلهك اولور ديمكدر و
 جايزد در كه ادا ت زمانيه اوله بر داشتن بودن فاعل در بكفتن
 يا حرف مضاجت برداشته متعلق بعض نسخه ده بكفتن بر نه
 بكفته واقعد سوز معناسته به بوده به اضافت بيانیه و
 خروشه لاميه از لب يرينه بر لب يازانلر معنایه واصل دكلر
 ايش محصول بيت بو بيت بيت اوله مرتبط در لي يعنى
 عاشق لبني چشم خروس بكي قزل و صافی اولان معشوق لبند
 قالدر مق خروشك و قفسر او تمسيله ابلهك اولور و ابله
 و ابلهكدر حاصل زاید بر خروس او تمسيله صباح ديور
 جانان صفا سندن فراغت ايلك ابلهكدر قاضی درين
 حالت بود كه بكي از متعلقان در آمد و گفت كه خير و نايای
 داري كرين كه حسودان بر نود في گرفته اند يلكه حقی گفته اند
 تا مگر اين آتش فتنه كه سوزاند كست باب ند بيري قزو
 كسانيم مبادا كه فردا چون بالا كيرد عالمی را فرا كيرد قاضی
 بنسم در و نكه كرد و گفت كه رابط مقول و قول خير فعل
 امر مفرد مخاطب قالق ديمكدر خيريد ندن خاستن در نيل
 خطا ايلشالور تا حرف توفيت پای داري اياغك وار يعنى قو
 و قدرتك اولد قچه كرين فعل امر مفرد مخاطب قاج ديمكدر
 كريند ندن كريندن دن دینلر يكلكش قاجشالور كه حرف
 تعلیل دق غمز و نيمه ديمكدر و يا حرف وحدت و يا تنكیر
 بل حرف اعراب حقی تا حرف وحدت تا حرف تعلیل مكر حرف

دین در و نكه

دین در و نكه

آتش فتنه

آتش فتنه بیانیه در كه حرف بیان هنوز الان ديمكدر يا حرف
 مضاجت اب ند بيري بيانیه و يا حرف وحدت و يا حرف تنكیر
 قزو حرف تنكیر نشانيم فعل مضارع متكلم مع الغیر در سنوید
 ديمكدر كه لفظ مشتق كدر آتش شويید در مكله نوشنه نصب
 ايلك يعنى بر مصلحت او زره بر كیشه و ديمكدر بيتند مبادا
 فعل نهی مفرد غائب اولیه ديمكدر و عامر ادر كه حرف بیان
 فردا يارین چون حرف تعلیل بالا ارتفاع كيرد قونا ارتفاع قوته
 يعنى قالقه ديمكدر فاعلی آتش فتنه در عالمی يا حرف تنكیر و را
 ادا ت مفعول قاضی مستلزم بنسم يا حرف مضاجت نكه كرين
 متعلق بنسم تفعل باینك مصدر يدر كوكسبك ديمكدر در و
 صله و اوضمیری قيودن بحری كنه را بنجودر نكه كرون نظری
 ايلدي ديمكدر محصول تركيب قاضی بو حالت ايدري يعنى
 بستر ايله بوش و كمارده ايدري كه متعلقان ندن بریسی بحری
 كيردي و دیدي قالق و اياغك اولد قچه قاج يعنى اياغك خجل
 ايدوب قادر اولد قچه قاج زیر افسود لر سندن اوزر كه در و نكه
 يعنى غمز ايلشالور بلكه حق سويلشالور نا اوله كه بواش فتنه
 هنوز كه آنچقدرد بر ند بيري صوييله سويندره و ز اوليا يارین
 چونكه جرتفع اولوب قالقه تمام عالمی احاطه ايليه قاضی بسملا
 اكا نظير ايلدي و دیدي نقطه بجه در صيد برده ضیغ را
 چه تماوت يكند كه سلك لايد صيد بوند مفعول معناسته
 يعنى مصيد بجه برده لك مفعول صريح و در صيد غير صريح

حرف صله در و برده ما ضیدن قسم در ایلتمش مضاف
ضمیم ضادك وغینك فتحه لریله ارسال و ر آف
ضله و یا حرف تخصیص لاید فعل مضارع مفرد غایب
فقره میگرد لا یید نه ن ایت فقرتی معناسنه محصور
بیت بیجه سین صید یعنی او ایلتمش یعنی یا بر مشر
نه تفاوت ایدر که ایت افقر یعنی یا بنه کلرب شکارین
لیم میگرد یعنی اعمانك و حسانك بکا کا ضرری بوقدر
همان خاتمان هم اولسون میگردن قرینه در بر سر سه دسار
طوت کوریا را تکیه روی در روی دوست کن بگذار
تاعد و پشت دست بخاید روی کنک مفعول صیریحی
و در روی غیر صیریحی و دو بسته اضافت لامیه بگذار
فعل امر مفرد مخاطب فو یعنی افعال ابله یا حرف تعلیل عدو
مبتدا هست دست لامیه و مفعول بخاید که فعل ضارع
مفرد غایب و خبر مبتدا محصول بیت خطاب عام طریق
و یا کلر متعلقه بیور که یوزکی دوست یوزینه ایگه
یعنی لب لبه و سینه سینه به اول جانانله و قورینه تاکه
عدو الی ارقه سین چینه عداوت و حسدندن حاصلین
جانانله صفاده اول و قورعد و حسدانشنه یا یوب کل اولسون
ملك را هم در آن شب آگاهی فادند که در ملك تو خیر
منکری حادث شدن است چه فرمائی گفت من و را از جمله
فضلاي عصر و یگانه دهر میدانم باشد که معاندان دی

و یوق

او بفرض حوض کرده باشند این سخن در سمع قبول من نیاید
منکر آنکه که معاینه کرد که حکما گفته اند ملک پادشاه
و را ادات مفعول آگاهی یا حرف مصدر جبر دارلق دیمکرد که
حرف بیان ملك تو لامیه منکری اسم مفعول افعال بایند
و یا حرف وحدت حادث شدن است پیدا اولشدر جمله فضلا
عصر لامیه لودر یگانه فضله و جمله عطف املک جائز
یگانه فرید دیمکرد دهر اضافتی لامیه در باشد که اوله که
احتمال در که در حرف حرف حق او لامیه بغرض یا حرف صله
عرضه دیمکرد حوض شروع معناسنه در سمع قبول من نیاید
ولامیه دو نیاید کلر یعنی کیر مزه میگردن مکر الا معناسنه
که حرف تعلیل محصول ترکیب پادشاهه ناخی اول کچه خبر
و بر دینار که سنک ملک کن شو بخایش بر چرکین ایش ظاهر
و هویدا اولشدر نه بیور رسین پادشاه دیدی بنانی جمله
فضلاي عصر در یعنی زمان فاضلترین بر سین نیلور و
فرید دهر ک برستی محتمل که معاند لر و حسود و عدو لرانك
حقین غرضه شروع ایلش اول لور یوزینم سمع قبوله کیر مز
الا اول وقت که معاینه و اشکاره اول از برا حکما دیشدر
نیت به تنیدی سبک دست بودن بیت بدندان بر دشت
دفع یا حرف مصاحبت تنه لفظ مشر کرد ترکیب اینی
بررسی کسیکن معناسنه در بر سین حد تل یعنی یا و معناسنه
و یا حرف مصدر پس بودند حد تله و نیز لکله دیمکرد سبک لقت

بینی و میگرد. حقیف معناسنه اما بودند فوری و میگرد یعنی
 تا آنکه فکر و فراستش میگرد. بودن مصدرینه مرتبطند
بویله و با حرف صله بودند متعلق دو. نیغ فلجدر سیف معناسنه
 بدانند آن بود که مفعول صریحی و پشت صریحی. بشت دست در این
 بیانیه لردن محصول بیت حدتله فوری قلیه ال ایلمک یعنی ال
 صونق خیف ویشیمانق الی ارقه سنی دیشنه ایلمد حاصل
 اول حالتی ایلمک حیفلنوب ویشیمان اولوب ال ارقه سنی
 دیشنه ایلمد استناد مجازیدر قندیر بعضی نسخه ده بر روی
 بگرد و اقدرا بصرد میگرد یعنی بوحالت سیدیه خیف دیو
 ال ارقه سین اینصرر مصراع اولک معناسنی در زمان دشواری
 و صحریت دست تیغ بردن بشتاب و استعجال دین معنای شوا
 ایلمش و ضرب خله الی بینی ایلمک قلیجه دین معنای ضربیدن
 چکش و برد فعل مضارع در بردن دینار صوق سولنا
شنید مکه محرکاهی ملک باتنی چند از خاصان بر بالین قاضی
دستید شمع را دید استاده و شاهد شسته و می ریخته و قد
شکسته و قاضی در خواب مستی بی خبر از ملک هستی ملک بلطفش
بیدار کرد و گفت برخیز که آفتاب بر آمد قاضی در یافت که حال
چست گفت از کدام جانب بر آمد گفت از جانب مشرق گفت الحمد لله
 که هنوز در نوب بازست بحکم این حدیث که لا یخلق یلب التوبه علی
العباد حتی تطلع الشمس من مغربها و گفت استغفر الله و التوبه الیه
سحر گاهی از تیر سحر و قتی ملک یادشاه با حرف مصاحبت یعنی با حرف حد

و در این کتاب
 در بیان معانی
 و اصطلاحات
 و در بیان
 و در بیان

برنج تنه و میگرد برجرف صله بالین قاضی لامیه یا صدی
 اوچینه یعنی باشی و چینه استاده و استاده تخفیف یا بیه
 طور مش و میگرد ماضیدن قسمید اسم مفعول دین فاعل فاعلان
 فرق ایلمش و قاضی مبتدا و جواب مستی مستلک او خوشند
 خبر مبتدا و بی خبر از ملک هستی خبر بعد از خبر دریافت کلیدی
 در نوب لامیه در مجاز حضرت شیخک بجز از ملک هستی بد کرد
 صکر در یافت بیورد غی نردودن خالی دکلر فنا مل باز بودن
 اجق در مفتوح معناسنه بحکم این حدیث با حرف مصاحبت و
 اضافت لامیه در حکم بودن سنده و حجت معناسنه در که حرف
 بیان لا یخلق فعل مضارع نفی استقبالی مقرر مذکر غایب مبنی
 المفعول لا یحصل مطلقا و میگرد باب التوبه فاعل لا یخلق و لامیه
 مجازا علی العباد لا یخلق به متعلق حتی تطلع ان مقدرن ایلمه
 منصوبیدر الی ان تطلع و میگرد الشمس لفظا من فاعل من
 مغربها تطلع به متعلق استغفر الله فعل مضارع متکلم و حد
 لفظا منصوب مفعولی و التوبه استغفر به معطوف فعل مضارع
 متکلم و حد در ضرب باینک اجوف و او پسندن الیه التوبه به
 محصول ترکیب اشند مکه اول صباح و قندن یاد شاخو اشند
 برنجه شخصه قاضینک باشی اوچته ایرشزی یعنی کلیدی
شمع کوردی بریند طور بینار و در لبر مجلس کارند او بود
و یاده دو کاش و قد صمنش یعنی بونلری بویله کوردی و قاضی
 مستلک او خوشند و ارنق عالمدن بی خبر ملک اینی لطفه

در این کتاب
 در بیان معانی
 و اصطلاحات
 و در بیان

بیدار آید یعنی و یار دی و دیدی فالتی که آفتاب طلوع آید
 قاضی آید که حال ندر دیدی آفتاب نه جانبدن طلوع آید
 پادشاه مشرق جانبدن دیدی، قاضی دیدی الحمد لله که توبه
 فیو سی هنوز انقدر بوحديث شریف استدل الیه که توبه
 فیو سی بغلناز عباد اوزر، شمس مغربدن طلوع آید بجه آدن
 صکر قاضی دیدی آید کم خطا دن الله دن مغفرت و عفو
 طلب آید رم، و طنجی بویه نامشروع و نامعقول و نامعقول
 ایش ایشلم خدایه توبه و رجوع آید رم یعنی جمیع نامشروع ایشلم
 شد نکیر و فراغت آید رم قطع این دو چیزم بزرگوار اینکشدند
بخت نام فرجام و عقل نام تمام، چیزم میی معناده کلامه مفیدد
 اینکشدند فعل ماضی جمیع غایب اغرا آید یار یعنی قنیدر دیار
 دیگر بخت نام فرجام بیانیه ناخرف ناخرف توصیف نفی فرجام
 فانک فتحیه ایشلم صوکی عاقبت کار معناسنه محصول
بیت قاضی توبه و استغفار آید که نصکره بویکی بیتله اعتذار
 آید که بویکی نشنه بنی کاهه قنید یار، بریسی عاقبت یعنی
 ایترو ناقص طالعم و بریسی نام تمام و ناقص عقل مصراع
 اولی بیان آید، حاصلی طالعم و عقلک قصوریدر بنی
 معصیده اغرا و اغوایدر، کر کوفتارم کنی مستوحیم، و بچی
 عفو بهتر از انتقام، مستوحب استفعال بایندن اسم فاعل
 مستحق معناسنه با حرف تاکید بخشی فعل مضارع مفرد
 مخاطب فعل شرط و اقدر، باغشالرشک دیگر عفو میبدا

بهتر خبر از انتقام بهتر متعلق جمله اسمیه جواب
 شرط در محصول بیت اگر بنی جرم ایچون مواختن آید
 گرفتار عقوبت و عذاب آید رشک لایق و مستحق و اگر جرم
 صنعتله متصف اولوب کاهی و جرمی باغشالرشک
 بهر حال عفو و غفران انتقام آیدوب عقوبت آید بکدن
 بکر کرد، ملک گفت توبه درین حالت که برهلازه خود
 طلوع یافتی سودی ندارد قال الله تعالی فامیک شفعم
 انما نهم لتار او یاسنا، یافتی فعل ماضی مفرد مخاطب سو
 یا حرف تنکیز یای وحدت دینار فکر سز سوبلشالر، فاجواب
 شرطه داخل اولان فاد، کمیک اصل یکن آید بر حازمه
 داخل اولفله التقاء ساکنین اولدی، و او دن و نودت
 و او حذف اولندی، جواز طریقله لرو ما دکل ینفع فعل
 مضارع مفرد مذکر غایب هر ضمیر منصوب متصل مفعولی
 ایمان لفظا موقوف فاعلی هم ضمیر محذوف متصل مضاف الیه
 لا وقتا دیگر در او فعل ماضی جمع مذکر غایب هموز العین
 مقل اللوم و او ضمیر سابق مذکور کفار و اجودر، یا
 لفظا منصوب مفعولی نا محلا محذوف و مضاف الیه بیدر
محصول ترکب پادشاه دیدی بوحالته توبه که کند
 هلاکه مطلع اولدک فایده و برحق، نکه خدایه نور در مشکر
 ایمان کتورمک تقع و برحق و فنا که شدت عذاب می کورد بکر
 یعنی ایمان یاس و خوف مقبول دکلر، سندن ای قاضی هلاک

در این
 در این
 در این

اولاً جفك بیلدك كه تو به واستغفار ایار سن **قطعه**
 چه سود از دردی آنكه تو به کردن كه نتوانی كند انداخته
 دردی یا حرف مصدر كه حرف بیان نتوانی فعل نفاست
 مفرد مخاطب كند لفظ مشهور در فارسی و ترکیه
 ترکیه او قریح دیگر لکاخ کاف عربیله قصردر گوشك مقاصد
 محمول بیت او غریب قدر نرفا ئید اول وقت تو به ایلك
 كه گوشك اوزده كند اتمغه قادر اولیا ساین یعنی قصه
 چقاغه مردم قدر تكدن خرسر لقدن تو به نرفا ئید ایلك
 آمدی سندن ای قاضی عفو بتمون خلاص اولیا جفك یاور
 كه تو به آید ر ساین **بلند از مینو كو كوتاه كن دست**
 كه كو نه خود ندارد دست بر شاخ **بلند كو نك مقدم**
 مفعولید از مینو كوتاه كنه متعلق قدر بر مخاطب تجرید
 ایدوب اكا خطاب ایدوب گوید بر یعنی بلند سوبله كو
 بوند ادا ت تا كید در دین زاید سوبلش **دست كك**
 مفعول اول صریح و كوتاه ثانیه و از مینو غیر صریح كه
 حرف تعلیل كوتاه مبتدا خود ادا ت تا كید ندارد فعل
 نفی مستقبل مفرد غائب فاعلی تختند كوتاهه راجع ضمیر در
 دست مفعول صریح و بر شاخ غیر صریح و جمله فعلیه
 خبر مبتدا در **محمول بیت** بلند اولان كسه به سوبله
 ای مخاطب محرمه كه الكی مینو دن كوتاه ایله یعنی قصه
 حاصل لك چك اوزانه مینو به یعنی بونبیه بلند قاعته

از مینو

لازم

لازم در كوتاه قدا و لا نه لازم دكل زیر كوتاه قامت خود داله و بیا
 ال طو نماز یعنی ال ابرشده من كه اكا تنبیه لازم اوله **ترا با وجود**
 چنین منكري كه ظاهر شد خلاص صورت نبید داین بگفت و موكلا
 عقوبت دروی و تختند گفت مراد خدمت سلطان یکی سخن باقیست
 ملك برسید آن چیست گفت منكري یا حرف وحدت كه حرف
 رابط صفت خلاص ترا قرینه سبيله خلا تو تقد برنده درو مبتدا
 صورت **تختند** دخیري ملحوظ و منصت در دكل دیمكدر موكلا
 عقوبت لامیه موكلا و بی جلا ددن اعم طو تان زاید سوبلش در حرف
 صله **وی** ضمیر قاضی به راجع **او** تختند یا بشد یاور دیمكدر او تختند
 برینه او تخت یا زان و فاعلی پادشاهی طو تان غریب مطا لوعی و
 امش **گفت** قاضی مرلیم دیمكدر **محمول** ترکیب سنك بوخیلین بر
 نامشروع اشك و عذیله كه سندن ظاهر لوزی **خلاصك** صورت
 بظمان **یعنی** خلاص یلكه مفعول دكل **پادشاه** بوسوزی سوبله
 و اشكجه موكلا و **یعنی** جلا دیر قاضی به یا بشد یاور قاضی دیدی
 بنم برسوزم پادشاه خدمت بر بافتد **یعنی** برسوزم دخی و اردی
 پادشاه صورتی كه اول ندر قاضی یدی **قطعه** **باستین** سلاخی
 كه بر من افشانی **طع** مدار كه از دامنست ندارم دبست **با حرف** صحت
 سبیتی متضمن طع مدار متعلق استین ملال بیانیه و یا حرف و
 یا حرف تنكیر حرف مصدر دین بگلش سوبلش كه حرف رابط صفت افشانی
 فعل مضارع مفرد مخاطب سكر سن اعراضن كایند رطع مدالك
 مفعول صریح و یا سنین غیر صریح مدار فعل نفی مفرد مخاطب دارند

در سوزی

در سوزی

در سوزی

طومه ديمکدن که حرف بيان از دامت پدارمک مفعول
غير صريحي و دست صريحي محصول بيت بومال استيني
سبيله که بنم او زربه سلکوشين يعنى که بندن اعراض
ايدرسن طمع طومه يعنى اميد ايله که دامتکدن الم طومه
يعنى الکدن الم چکمه اگر خلاص محالست ازین که کمر
بدان کمر که نو داري ميدواري هست بدان يا حرف صله که
حرف رابط صفت اميد واري يا حرف مصدر محصول بيت
اگر خلاص محال ايشه يعنى تورقن ممکن کل ايشه بوکا هذت
که بقدرد يعنى بند اولان کا هذن خلاص جا نرد کل ايشه اول
کرمه که سنک و ارامد لکن وار در يعنى کرم و لطفه که اميد
وارم اندون رجاي قطع ايلم ملک گفت اين لطيفه بديع او
و اين نکته غريب گفتي وليکن محال عقلست و خلاف فرع که تر
امروز فضل و بلاغت از جنك عقوبت من برهاند مصلحت
بي بنيم که ترا از قلعه شيب اندازم نادیکران عبرت کيرند
گفت اي خداوند جهان پرورده نعمت اين خاندانم و نم
من اين گفته کرده ام ديکري انداز تا من عبرت کيرم ملک
ازين سخن خند آمد و يعقوب از سر خطاي او در گذشت
و متعنتان را که اشارت بکشتن او کرده بود گفت ملک ديدني
او در ينک مفعول اولي و بديع ثانیسی بديع عجيب ديمکرد و نکته گفتي
مفعول اولي و غريب ثانیسی غريب معناسنه در لطيفه بديعه و نکته غريب
مضاف ايدو عجب نه ملاحظه ايلدي اوله جنک عقوبت بيانيه و مت

اضافات

غريب

اضافات لاميه در يا حرف صله و شيب نشيدن محفف لفظدر
شين نشيدن محفف اولدوغي کي اشغا و آلت و انيش معالون
مستعمل لفظدرگاه اولور که اتباع و مزاجه طريقيه تيب لفظي
بو که عطف ايدو ب شيب و تيب ديزلو عربدن حس بس و تيب
قرن قرن ديد کاري کي پرورده نعمت اين خاندانم لاميه لور
پرورده اسم مفعولدر سرشودا وجهت معناسنه در خطايه
اضافات لاميه در متعنت تفعلي بايدن اسم فاعلدر بر کشتن
ذلتني استمکه ديزلو و الف و نون ادات جمعدر محصول بيت
بادشاه ديدني بو لطيفه عجب کتور دله و نکته غريب سويلد
وليکن محال عقلا در و خلاف فعل که سني يکون فضل و بلاغت
بنم عقوبتم بنجه شندن نور تاره يعنى خلاص ايله مصلحت
اني کوردم که سني قلعه دن اشغا خندقه اقام تا کيم غير يلعت
طوتالر يعنى لاله قاخي بوسوز ايشد بنجه ديدني اي جهانک
بادشاهي بو خاندانک نعمتي پرورده سيم و بوکاهي بالکزين
ايلمشم بندن غير ني ات تا کيم بن عبرت لام بادشاهه بوسوز
خند کاري يعنى کولدي و عفو ايله انک خطا سني سودا شندن
کجدي و انک منعنارينه که بونک ملاکنه اشارت ايلشلاوي
ديدني همه محال عجب خوايستند معنه بر عيب ديکون فرزند
حمالک عيب اضافتي اسم فاعلک مفعولنه اضافتيد و خواستنه
لاميه در طعنه هاي رسمي علامت نقلدر عرضه و معشوقه کي
عيب ديکوان مصدرک مفعولنه اضافتيد فرزند فعل نهي

جمع محاطه را آورد مک دیکدر. محصول بیت جمیع کز کندی عیگر
حما لیسش یعنی هر یزیکزده نجه دولوعیب واردر آمدی غیر یلر
عیوب نه طعنه ایلنک حکایت منظومه جوابی پاک باز و پاک رود
که با پاکیزه روی در کور بود. جوابی با حرف وحدت پاک باز وصف
ترکیبی در پاک نظریه تمکدر مصلح معناسنه پاک دوده وصف
ترکیبی در پاک نوریشلی معناسنه مستقیم دیکدر که حرف
رابطه صفت با حرف صله پاکیزه پاک معناسنه در پاکیزه روی
وصف ترکیبی دو کوزل یوزلی و یا حرف وحدت در حرف ظرف
کرو کاف هجک کسریله و رانک فتحله رهن معناسنه در
محصول بیت بر پاک باز و پاکیزه جوان واریدی یعنی طلح و پاک
دامن که در پاک رونه مرهون ایدی یعنی گرفتار و مینا ایدی
بعضیلر کرو برینه گرو یا ز دیالر کاف عربینک و رانک فتحه لریله
کشتی معناسنه و در یا عبارتی بکه قرینه طو ندی لیکن عربین
بویله برده و او اعلال اولمق خلوق قیاسد رانک چون مشهور
افتارندن موجود کل و فارسی افتارده کرو فوق دیشه دیلر
ایچی بوش دیش که قور دیش اوله علی کل حال عربی و فارسی افتارده
موجود اولما یحق فرنگه و یا اورجه اولق کورک. خبر خواندم که در
دریای اعظم بگردانی در افتادند با هم که حرف بیان یا حرف صله
کرو اب کاف هجک کسریله صو جولکی یعنی صو جوزیلوب باندی
بر که هلاک اولق خوفی اوله عریجه در دورد برلر و یا حرف
وحدت در حرف تاکید افتادند دوشدی لر با هم یله محصول

بیت حکایه لرده شویله او قودمکه دریای عظم بزرگ دایم دوشد
ایکینی یله حضرت شیخ بوینتد اجمال ایلمش یعنی نجه دوشد کولی
بیان اولمندی. چوملر آمدش نادست کورد مبارک اندران بمبرد
ملاح کچی آمدش شین معناده دسته مقید در دستش تقدیر
یا حرف تعلیل مبادا فعل نهی غایب کاندران که حرف بیان بمبرد
فعل مضارع مفرد غایب فاعلی مختلر جوانه راجع ضمیر در محصول
بیت چونکه ملاح کلدی تا که عاشق جوانک الیز طو نه اولماکم اول
حالت اوله دیو. هی گفتار میان موج و تشوید. مرا بگذار دست
یار من کیر. هی دات حکایه میان موج لامیه در یای بطنیله
تشوید تانک فتحی و شینک سکونیله بحالت معناسنه در تشو
معناسنه ده کلور. بعضیلر موجه عطف نفسیری طو ندیلر
بگذار قو یعنی ترک ایله دست یار من لامیه لرد کیر فعل امر مفرد
محاط طوت دیکدر. محصول بیت جوان ملاحه موج و تشوید
یعنی حجاب دریا اورتا سندن سویلردی. بنی فوریارک الیز
طوت یعنی بی خلافت ایله بن بوغلور سم بوغلایم. درین کتم چهار
روی تراشت. شنیدند که جان میدان و می گفت
چهاران متدا و تراشت خبری. شنیدند که شین جوان معموده
را جعد که حرف بیان. محصول بیت بوسوزی سوبلکدر چهار
اوز دینه برلشان یعنی تر شودش اولدی یقین اولان کیشه
انی ایشندیلر که جان و برردی و سویلردی. سویلدوکی
کلر بیتک مضمونی در. حدیث عشق از آن بطلال مینوش

که در سختی کند یازی فراموش، حدیث عشق لامیه بطال
بیکار دیمکدر، یعنی درد عشق در خالی منیوش فعل نمی فرد
محاط بدور نویسد ندان ایستدک و دیکمک معناسنه که حرف
رابط صفت یا حرف مصدر یازی یا سید بویه در دو
معناسنه فراموش اسم مصدر در او نیمه دیمکدر محمول
بیت عشق قصه سنی اول بطال مذن دیکله که شدن خالد
یاد آغه و دوستی فراموش ایلمه یعنی او نوده جان کردید
یاران زندگانی، نکار افتاده بشنو باندانی، یاران در مراد عشاق
زندگانی یا حرف مصدر در دیکر کار افتاده مجرب
احوال دیمکدر، یعنی با شینه اش و شمش دیمکدر بومیک
مصرع ثانی اولی ابیات سابقه ناظر در، و مصرع ثانیسی
ابیات آئینه فتدیر، محمول بیت مذکور جوان کجی بالزله
یاران دیکر لکی پیش با شینه اش دوشندن، یعنی احوال هرگاه
تجزیه ایلیندن ایشت، مراد مجرب احوال در حضرت شیخ کنید
انگیزون بیورن که تابیده سمن، که سعدی راه رسم عشق یازی
چنان داند که در بغداد نازی، که حرف بیاند در مصرع ثانی
سعدی مبتدا رسم بونر عادت و قانون معناسنه در عشق
بونر عاشق معناسنه در، و یا حرف مصدر عاشق دیمکدر
مصرع ثانی خبر مبتدا در، که حرف بیان نازی عربی دیمکدر
عربی دل مراد در، بغداد، تحصیل ایلمک وجهی بود که کندی
زمانه بغدادی عرب و عجم دیلمی فصیح سویلار لردی، اما بوی

زمانه ایگسند در بی بهر بر بولک جمله در، محمول بیت
سعدی عاشق را و رسمنی انجلین بیلور که بغداد ده عربی
دیلمه، یعنی اصل بغداد لسان عربی ای بیلور کبری کبی سعدی
عشق یازلق طریق انجلین ای بیلور، مصرع ثانیست معناسنی
انجلین بیلور که بغداد ده عربی بیلور، یعنی شمه شش بغداد
عرب و اراید و کبی بیلور کبی عشق یازلق رسم و راهنی
دانی انجلین بیلور دین کسه هیچ نشنه بیلزایش، دلا راجی
که دازی دل درویند، دیکر چشم از همه عالم فرویند
بیت حقیقیه و مجازیته متحملدر، دلا رام وصف تر کبی
ارامیندن دکلتمک، یعنی راحت اولق، و یا حرف وحدت که
حرف رابط صفت دلا رام دازی نک مقدم مفعولیدر طویل
دیمکدر، و ازلق مذن تغیر در، دلبندک مفعول صریح و در و
صریحدر، او ضمیری دلا رامه و اجعدر، بند فعل امر مفرد
محاط بدور، بند بدندن با ضله دیمکدر، و کردخی دیمکدر
چشم فرویندک مفعول صریح و از همه عالم غیر صریح
فرویند بوم دیمکدر، محمول بیت بزدلارامک که وار
کو کجی اکا بغله، یعنی اکا تعلیق ایله، دانی کوز کجی جمیع عالم
بوم یعنی اندن غیرینه التفات ایله، اگر ظاهر دلا رامدر
و اگر باطن مصرع ثانیست معناسنی کیر و دکل عالم مذن چشمکی
اشاغه با غله دین معنایی قتی بد بعلش، اگر لیلی و مجنون زن کبی
حدیث عشق ازین دفتر نوشتی، دفتر در مراد کتاب کلستاندر

دلا راجی

دلا راجی

کشتی و نوشتی یا لری حرف حکایه در محصول بکت اگر

لنلی ایله مجنون زنده اولیدی یعنی صاغ اولسلا

ایدی عشق قصه سنی بوکما بدن یازد لری

یعنی هر بر ایستی حضرت شینک

بوسوزی بشیخی پایه نسبتند

که عشق با بیدر

نمت لا وراف

بقوب

الخلا

باب **نشود در ضعف و پیری با طایفه**
 دانشمندان در جامع دمشق بختی می کردند ناگاه جوانی از در درآمد
 و گفت در میان شما کسی هست که زبان فارسی داند اشارت این
 کردند گفتم خیر نیست جوان گفت پیری صد و پنجاه ساله در حالت
 رعشت و زبان فارسی چیزی نمیگوید و مفهوم مانمی گردد اگر
 بگویم قدم رنجه شوی خردیابی باشد که وصیتی کند چون بیایم
 فراموشیدم بن می گفت با حرف مصاحبت طایفه دانشمندان
 بیانیته طایفه همنه سی حرف و وحدت درین خطا ایلش بختی یا
 حرف تنکیر پیری یا حرف وحدت صد و پنجاه ساله یوزالی باشد
 دیمکدر حالت ترع لامینه یا حرف مصاحبت زبان فارسی بیانیته
 چیزی یا حرف وحدت و او حرف حال مفهوم لامینه می گردد اولیاده
 دیمکدر می شود معناسنه بگویم یا حرف مصاحبت قدم رنجه شوی
 رنجه الم و زحمت معناسنه در قدم زحمتنه کیر رستک دیمکدر
 بیاق یوز دیمکدر کانتدر خرد فیهل ختمیه و نائک سکونیه آخرت
 و کرا دیمکدر اما بونک کی یزورده ثواب معناسنه در یابی فعل
 مضارع مفرد مخاطبند **یابند** ندن بولق معناسنه در یافتند
 دینار خطا ایلدیلر باشد که آوله که یعنی موجود که دیمکدر و صبری
 یا حرف وحدت و یا حرف تنکیر یا ایلش یا حرف صله یصد و غینه د
 فر حرف تاکید رسیدم فعل ماضی متکلم وحن ایشدم دیمکدر این
 می گفت بویکی بیتی و قورودی **محصول ترکیب** دانشمند طایفه سیله
 بخت یاردم جامع دمشق یعنی بی امیه ده ناگاه بر جوان فیودن آجری

کردی

کردی و دیدی سرت را کرده بر کهنه وار میزد رجم دینی بیلور
 شیخ دیر که بکا اشارت ایلدیلر یعنی آشته بویلور دیندارین دیدم
 خیر در جوان دیدی یوزالی باشند برینر حالت ترع در وفای
 دینلله بر خسته سوزالو حال بو که بر اکلر **و اگر** کرم ایله قدم رنجه ایلور
 یعنی زحمتنه کیر رستک ثواب بولور سن موجود که بر وصیت الیه
 مباد افوت آوله چونکه یصد غینه یعنی باشی اوچنه ایشدم بویکی
 بیتی و قورودی **قطعه** دی چند گفتم بر آدم بگام **دریغاکه** بگرفت
 راه نفس **دم نفس** یا حرف وحدت چند بنجه دیمکدر ضرورت
 ایچون تقدیم و تاخیر قلمشدر **تقدیری** گفتم دی چند بر آدم چقار
 دیمکدر **بگام** یا حرف صله و یا حرف مصاحبت کامه و یا کامله دیمکدر
 کام کافی عربیه بوند اینهام طریقه مذكور در مرادله دماغ نیستند
فناصل در تعادالدر کسر وضعه لغت در الف حرف ندا یعنی حرف ندا
 بگرفت فعل ماضی مفرد غائب مبنی للمفعول معناسنه طوتلادی دیمکدر
 راه نفس لامینه **محصول بیت** دیدم که بر قاج نفس مراد صحه کتور
 یعنی چارلم یا خود اعترفه کتورم **حاصلی** بر قاج زمان ناشایب عمر
 سورم **دریغ** و حیف که نفس بولی طوتلادی چقرغه بحال قالمدی **محصول**
 اجل کاری ایشدنی **مصراع اول** معناسنی ایتدم که بر قاج نفس
 مرادمله یوز قاری کتورم دین ادایی ایو کتورم **دریغاکه** برخوا
 الوان عمر **دی چند** خوردیم گفتند پس **بغض** شخه ده بودیم **محصول**
 خوان الوان عمر بیانیته لور **محصول بیت** حیفاکه عمر **دریغاکه**
 نصمتی سفره سندن یعنی انواع نعم عمرده بر بنجه نفس بیدل و

و پیرینید که وید یار حاصلی نفقه خر قطع ایلا یار، خوان کون
 سفر معناسنه در دین کیچه یار و کین بلز ایتمش، معناسنه
 این سخن با شامیان بعری کفتم بحجت کردند از عمر در اروتا
 خوردن او بزحیات دنیا کفتمش چه کونه و درین حالت کفتم
 چه گویم، محصول ترکیب بوسوزک یعنی یو ایکی بیتک معناسنی
شام قومینه عریچه سوبلدم تحت ایلا یار، انک اوزون عمر
 و حیات دنیا به تاشف و غصه یید و کته، بین دیم چنه ستاین
بو خالتن دیدی نه دیم بیت ندیدل که چه سخن می رسد بکسی
 بآنخرف فضله که از دهالیش بدر می کنند دنا ای، ندیدل استفهام
 انکازی کورمش میسن و میگرد که خرف بیان بکسی یا خرف صیله و
 خرف و جدت که خرف رابط صفت دهالیش منون ضرورت و
 ایچون ساکن او قونق کزک، بدر طمش دیمکرد، می کنند کاف
 مضموم او قونق کثونف معناسنه اولور ایدر لرد می کنند یعنی
 طمش ایدر لرجقار مقصدن عیار فشا اولور، اما کاف مفتوح او قونق
 می کنند قوپار لرد می گرد، علی کل حال چقار مقصدن کبایتدرد
یا خرف و جدت محصول بیت کورمش میسن که نه شادت و الم
 بر کمسبه که دهالشدن بردیشنی چقاره لری یعنی بردیشنی چقار خیم
 نقد رالم چکونه دین هنر بی خطای ایچون در دین خطایند
 و هنر و توسل دن اکا، دکل ایتمش، قیاس کز که چه حالش بود
در آن ساعت، که از وجود عزیز تر بد و رود جانی، حالش خیمیری
 کسی را بعدد وجود عزیزتانیه، و ستاین یند سالتی کی در جانی

یا خرف تنکیر، محصول بیت قیاس ایله که خالی نه اولور اول ساعت
 وجود عزیزدن جانی چقا کید یعنی روحی بدیندن چقا کید،
مصرع ثانیته معناسنی که عزیز وجود ندن بزحان طمش کید
نشانده دین قند بر قاج جان و آرمش کی، کفتم تصور مرک از
خیال بدرکن و وهم را بر طبیعت مستولی مکرودان که فیلسوفان
کفته اند که مزاج اگر مستقیم بود اعتماد بقا انشاید و مرض اگر چه
هایل بود دلالت کلی بر حال نکند، اگر فرمای طیبی را بچویم
تا معالجه کرد که به شوی، کفتم هیاهات تصور مرک مصدرک
مفعولینه اضافتیدر، مستولی غالب دیمکرد، استفعال
بایندن اسم فاعل و مکرودان فعل نهی مفرد مخاطب ایله دیمکرد
الف و نون ادات تعدیه در که حرف تعلیل فیلسوف حانک و لا
فتحه لویه حکیم معناسنه در که رابط مقول و قول اعتماد بقا
مصدرک مفعولینه اضافتیدر و ادات صلاه، هائل قونق
طیبی یا خرف و جدت و ادات مفعول تا خرف تعلیل هیاهات
یعنی محالدر، محصول ترکیب پیره دیدیم او اوم صورتی
خیال لکن اخراج ایله و وهم و خونی طبیعت که غالب ایله
ذیر احکام مشلر و مزاج اگر چه مستقیم و قوی اولور بقا به
اعتماد ایله که لایق دکل و مرض اگر چه هائل و مخوف اولور، اما هلاک
کلتا دلالت ایلمز اگر بیور رسک سکا بر طبیعت عوت این لوم
تا کم سکا معالجه ایله که ای اولاسین، یعنی صغاله سن هیاهات
دیددی بو حالدر بیت خواجه در نقش نوا، خانه از پالست ویرا

خواجه و زاده و تعظی و لب و لسان و لب و لسان و لب و لسان
 بوندن مطلقاً و لب و لسان در بند بوندن قید و هو و هو و او و او
 معناسنه در نقش و ایوان مصدر ك مفعولنه اصافند
 ایوان کس که از ایوانه جار طاق در عریضد اما عجم فتح هم از ایوانه
 او قور بای بست بای عربك فتحیه تمل معناسنه در که عربیه
 اسلاس دیرلو بای عجمیه اولماسنی بخویر ایوان افترا ایلمش
 ویران خراب دیگر در حصول بیت خواجه قصر ك نقشی قید
 لیکن خانه تملدن خرابدر یعنی سن بنم ایوان طنب تدارکت
 یلدر سن لیکن بیای و جور فنا به مشرق در دست برهم رند
 طنب ظریف چون خرف بیند افتاده حریف بیت زانك
 مفعول صریح و برهم غیر صریح و طنب فاعلی و ظرافتی بیانی
 خرف فای عجمك فتحی و رای مملکه ك کمر به صفت مشتمله
 منامش معناسنه در حریف ریاضی بونا منش معناسنه در
 حرف بیند ك مفعول فایسی و افتاده و اوله اکافید در و حریف
 یعنی شخص مفعول اولی حصول بیت ظریف و لسان طیب الی بری
 اور رتاسف و تغایر طریقیه اما علاجه میاشر اولار چونکه
 حریف ریاضی بونا مشد و شمش کوره یعنی حالت نزع و ریت
 و مشرف علی الموت کوره دیر ایلمر که علاج پذیر او لمیر سعی صنایع
 اولور پیر مردی دیر معینالید پیر زن صندلش می مالید
 پیر مرد مرد پیر تقدیرند در بر قوجه ارکشی زنجیر مضاف
 مقدرد و تلخی نزع دیگر در مینا لید حکایت حال ماضی معناسنه

ایکاردی دیگر در ذیو جان جیسی سائر اخیلر بکوز پیر زن
 تقدیری پیر زنی در ضرورت وزن ایچون و قرینه قیام اولور
 بای وحدت ترک اولندی بوندن بر قوجه قاری و میلهدی دیگر
 ذوجه بی و قرقرد اشی متعلقا تندن بر قری اولور جانور در
 صندل هند دیار زدن کلور بر خوش قوقلی انجدر آفی
 دکر مندن اون آیدر لروانی کلابا یله خلط ایدوب دفع
 صدا ایچون باشه سورر لور و دفع حرارت ایچون المرد
 ایقار سورر لور شین ضمیر پیر راجود و تلخی مالید حکایت
 حال ماضی در لغتال او فحق دیگر در اما بوندن سور تمل
 معناسنه در حصول بیت بن پیر مرد نزع ایچسند
 اکارنی و پیر زدن اکا صندل سور تودی چون بخت
 اعتدال خراج نه عزیمت اثر کند نه علاج چون خرف یقلیل
 یا بختی ن بخت تفعیل یا بخت ن اسم مفعولدر لغتال و شمش
 دیگر در اما بوندن مختل معناسنه در اعتدال خراج مصد
 فاعله اضافتیدر نه حرف نفی در معناده کند مضید
 عزیمت بر دده بر نشنه اوقیوبا و قور مکه دیر لور رقیه ده
 دیر لور زانك ضعی و فانك سکونیه و فار سیجیه افسون
 دیر لور علاج مفاعله یا بخت ایکنی مصدر زیدر عزیمت
 عزیمت مبتداه اول و اثر ثانی و کده خبر ثانی و ثانی خبریه
 خبر اول تقدیری عزیمت نکند در حصول بیت چونکه
 چونکه اعتدال خراج فختل اولدی یعنی خراج اعتدال کدت

دوشدنی، اکانه افسون تا اندر آید و نه علاج **حکایت**
 پیری حکایت کند که دختری خواسته بودم و چهره بکل آراسته
 و خلوت و نشسته و دین و دل در دو بسته شبهای دار
 تحقیقی و بزمها و لطیفها کفتم تا باشد که وحشت نکرد و
 مواظبت پذیرد از آن جمله شبی میگویم که بخت بلند شد
 بود و چشم دولت بیدار که بخت پیری افتاد و چرخه و جهان
 کرم و سر در کار چشید و بیک و بد از مود حق صحبت بداند
 و شرط مودت بجای آید، مشفق و مهربان خوش طبع و شیر زبان
 دختر دالستانی و نای مجرب سکون یافته، قنات فخته و بزه در
 و با خوف و حدت شبهای بر آریا بینه، تحقیقی تخفیف فعل نفی ماضی
 مشکل و حل و با حرف حکامه بزه لطیفه دیکرد و ما را احببت
 لطیفها عطف تفسیری، کفتمی اعراب تحقیقی کبیر و یا حرف تعلیل
 بخت بلند بیانیه و یا معناده یا در مقتدر، بود جا نزد که فعل
 اوله و جائز در که ادات زمانیه اوله نازک و لذی و یا نازک
 آید دیمک و له، چشمه دولت بیدار، مذکور فقره به معطوف
 که حرف بیان و یا حرف تعلیل یا حرف صله صحبت بدر مصدر یک
 مفعولیه و یا فاعله اضافتیدر، و یا حرف وحدت، جهان
 وصف ترکیبید و جهان کوشش دیکرد، مشفق و نال باند
 اشم فاعله و مهربان عطف تفسیر بود، یعنی اسیر کجی و کجی
 حصول بیت بریدر حکایت آید که تر فین میگویم، یعنی برقرار
 و کمرنگ آیدم و کرد که خانه بی کل آیه آراسته و پراسته آیدم

و خلوت آنکه او توردم، و کوزی و کولی کا بصلدم یعنی کا
 کول و پردم، بودند کجی بر بود تقدیر و لنور، او زو کجی لر
 او بوما زدم، و بدله لر و لطیفه لر سو یاردم که وحشت طومیه
 یعنی تو خوش آیدم، و بنم آیدم انس و مواظبت قبول آیدم حاجی
 بنم آیدم، ذکر آیدم که احوال جمع شدن برایی بود که بر کجی
 سو یاردم که بخت بلند یارک آیدم، و یا یارک اولدی و چشم دور
 بیدار آیدم و یا بیدار اولدی که بر پیر صحبت نه دوشدک پشیمش
 و جهان کورمش روزگار استی و صوغنی طامش و ای و بر آخر
 ایشار صنامش حق صحن بیل و شر طبعیت و ذتی کتور در و خری
 و بخت خوش طبع و شیر زبان **بیت** - تا توانم دل بدست
 و دنیا از ارم نیازم، تا حرف نوقت تو اتم قادرم دیکرد، بدست
 یا حرف صله ارم فعل مضارع مفرد مخاطب متکلم و حل مکتور
 و در آوردن مخفف نیاز ارم فعل مضارع مفرد مخاطب و نیم
 ضمیر منصوب فصل مفعولی یا ای ضمیر یعنی ضمیر خطاب مفعول
 او قمتی کرک که و زنه خلل کلیت، و اگر نمی بخند رسک نمکدر، بودند
 منعذیدر نیاز ارم فعل نفی مستقبل متکلم و حل لازمیه منعذی
 بنندن مشترک یعنی انجم دیکرد، نیاز ارم دینار نون کسر به
 نیاز کتوردم، یعنی حاجت کتوردم معناسنه بختی مرد فایزوب
 مقفا آیدم مشله، محصول بیت، ما دام که فادیم، کولی آله کتوردم
 یعنی آله اودم، حاصلی المذکور و کجی کولی دعايت این ارم
 و یا آیدم و اگر فرضا بی بخند رسک انجمیم، و ریو طرحی شاعر

در کتب معتبره

بود خوردشت، جان شیرین فدای پروردشت، بوشرطیه مذکور
شرطیه به معطوفه در، پس بوند و درینیه کرد ذکر آید نامنونه
مخالف ذکر ایشالار، خوردش لغت است مصدر در، پیش معنای
آما بوند طعام را در، جان شیرین بیانیته، فدای پروردشت، بوشرطیه
مصدر که مفعولنه اضافتیدر، پروردش اسم مصدر و بسلش
معنای سینه در مراد طعامیدر، محصولیت و اگر فرضا طوی کی
شکر او لورسه طعامک جان شیرین سنک سگری غدا لروکه
فدا اولسون، و یا جان سنک سگری طعام لروکه فدا ایدیم
حاصلی سی شکرله بسکیه بن، نه گرفتار آمدی بدست جوانی
معجب خیره رای سرتیر و سبک بای که هر دو هر خطه رای در
و هر شب جایی خیدد و هر روز یاری گیرد، بزرگ دختره تنه
قلندند در جوانی یا حرف وحدت معجب افعال یا بندن اسم فاعل در
متکبردی کرد، خیر رای و صرف ترکی در نصف و چون فاعل
یعنی سقینه، سرتیر و صرف ترکی در، یعنی معنای سینه لغز باشی
مقابل سبک یا این وصف ترکی در یعنی یا قلی یا لروکه از
معنای سینه جوانی یا حرف وحدت پر فعل مضارع مفرد غایب
بای عجمک فحمله پریدند و بچند دت دینار خطا ایشالار،
بشرردیم کرد، رای یا حرف وحدت، خوردن فعل مضارع مفرد غایب
بای عجمک فحمله پریدند و بچند دت دینار خطا ایشالار،
جایی یا حرف وحدت خستد خانک خمیکه فعل مضارع مفرد
غایب در او یوردیم کرد، خستیدند یا دی یا حرف و حال

محصول

محصول ترکیب قینم دیو که بر متکبر جوان ایننه کلمه یعنی
مبتلا اولدق سفیه و ضعیف و یلار او کمز که هر نفس که بر هوا
هوس بشوره و هر ساعت بر فکر تو لینه، و هر کجه بر سرده بتا و
کون برنکار طوله بیت و فادای مداری بیلان چشم، که هر دم بر کادی
سرایند، و فادای وصف ترکی در، و یا حرف مصدر، مداری فعل نهی
مفرد مخاطب طومه دیم کرد، از بیلان مداره متعلق در چشم ملک
مفعول صریح اولیدر، و وفاداری ثانی و از بیلان فایض صریح لیکن
تقدیری چشم وفاداری مدار یعنی وفاداری امتدنی طومه
که حرف تعلیل کل یا حرف وحدت دیگر غیری معنای سینه در، سرتیر
سنک فیتی و کسریه فعل مضارع جمع غایب از لورده بیکرد
محصول بیت بیلان و وفادار امتدنی طومه یعنی لیلردن وفا کل
زیرا هر نفس و هر ساعت بر غیری کل ازده این لری یعنی بر پردن
برورد، جوان لروکه احوالی بویله در، سابق ذکر ایلدو کی، اما
طایفه، بیان عقل و ادب زندگانی کنند نه بر مقتضای جاهل
جوانی، طایفه، بیان بیانیته زندگانی یا حرف مصدر دلدک بیکرد
مقتضای جاهل مصدر میسک فاعلنه اضافتیدر، جوانی یا حرف
مصدر و اضافت بیانیته در، محصول ترکیب جوان لروکه احوالی
ایلدک اما طایفه بیان عقل و ادب دلدک ایلدو، جاهل و جوانی
مقتضای ازده دکل نسخه بعض جوانی جاهل بهتری یا حرف و صفت
جوتی و شمار فعل امر مفرد مخاطب لروکه عطف ایلش بیت
وجود بهتری جوی و فرصت شمار، که با چون خودی کم کی رود کار

هتري يا حرف وحدت جوي و شمار فعل مفرد مخاطب را در که حرف
 تعلیل يا حرف مصاحبت چون ادات تشبيه خودي يا ضمير خطا
 تر کاف نجح ضيله ضایع معنا سنده در کم کيفي مفعول اول
 صريح و روي کار ثانیسی و يا چون خودي غير صريح **محصول**
 خطاب تمام ضربيله نصحت ایدوب بیورد کند کردن اینک
 ز کسه ارایوب بول وانی ارایوب بولمغی فرصت مقامی یعنی بر
 اول نعمت بل زیر کند کبيله روزگار کی یعنی احوال و اوقات
 و ایام کی ضایع ایدر ساین **حاصلی** کند کردن ای بر کسبيله صحبت
 و آنکله مصاحبتی غنیمت بیل زیر کند کبيله مصاحبت تضييع
 احوال و اوقات و ایام و اتلاف عمر را فایده در **گفت چندان**
 برین نمط بگفتم و گمان بودم که دلش در قید من آمد و رسید من
 ناگاه نفسی سر از دل پرورد بر آورد و گفت چندین سخن که گفتی
 در سزاوي عقل من و زبان آن یک سخن ندارد که از قابله خورش
 شنیده ام که زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به کتبی
 گفت پیر چیدی نمط و نسق اسلوب و کرمه معنا سنده در **قند**
 در حرف صله قید در مراد بند در منه اضافت لامیه در رسید
 من مقصد ذک فاعله اضافه فتیله نفسی يا حرف وحدت و زبان
 مفاعله یا اینک مقصد رثانیست در قابله در وصل آورده در **کل**
 خاتون در که طوغان او غلبه کن کو یکین تیکر در دین یا کلش سوز
 قابله یینه قبيله یا زان صحیح متعارفه خالف از مش **یتری و**
 یا لری حرف وحدت در **بها** و یا ن معنا سنده در که عریجه چندین **کل**

محصول ترکیب پیر و تیری بواسطه او زده و بقدر سوز
 سوزی و طن ایدم که کو کل بند قیده کلری یعنی بکا مقید اولی
 و بنم صندم اولی یعنی بکا شکار اولوب رام اولی ناگاه کل
 پیر و دندان بر ضوق نفس کنوردی یعنی بر آه سرد چکری و دانه
 یو قدر سوز که سوزد ک بنم عظم تر او سهندن اول بر سوزک
 و زین طومار یعنی یا ننه اوق با توب طومر عتیه بکری یا ننه بر سوزک
 دکل که کندی ایدم ان ایشتم که دیری تاز زنگ اگر بهلو سته
 اوق او توره یعنی یا ننه اوق یا توب طومر سته بکری یا ننه
 بر مر او توب طومر مقدن **حاصلی** یا ننه هم نشین و هم
 اول مقدن اوق یار سنی حکم یکد **شعر** لمارات یتریدک
 بعلها شیا کار می شفه الصایم لما بولما به وجود به تیر لری
 دشاخ غریک بعضی ستمه ذاهب اولی و بعضی ستمه
 اسمیتنه ذاهب اولی لار جانیته اضافتی لازم در دید یار
حاصلی وقت معناسنی متضمن در وقتا که دیمکدر ذات
 فعل ماضی مفرد مؤنث فایده هموز العین معنی اللام اصلند
 رایت اولی اعلو الله ذات اولی فعت و زنی او زره و قیا
 که گورو سته فاعلی پیرک زوجه سیدر بین ظرف مکانیه
 دند در مضاف اولشدر دیدی لفظنه اصلند یدر در
 حالت رفی پیدا ندر نصب و جریو بندر اعراب بعله اضافت
 ساقط اولشدر **نته** که خوگابارنن مسطور در بوند معنا
 او کند دیمکدر **بعل** لفظا بحر و مضاف الیه در **وجه** بعل دیر

هائیک فحی و عینک سلونیکه و زوجه یه بعله دیرلو و ضمیر
تاینت رانک فاعلی و لان زوجه را جعد **و شینا لفظ منصوب**
مفعول ذات در شینا و مراد الت پیر در کارخی کافی مثل
معناسنه در وادخی اسم تفضیل در وادخی رانک فحی و کسره
یومشقیق و کوشاک معناسنه در بوند سستری و کسره
شفه لفظ محرو و مضاف الیه ارخاد در شفیه دوداغه در
صائمیه اضافتی لامیه در صائم اورج طوبی کیمیه دیرلو
وانک دوداغی غایتله کوشک اولغاندر اول جهندن پیر
ذکر بی صائمک کوشکرک دوداغنه شینه اینامشازدر
محصول بیت و قتا که یرک زوجه سی یرک او کند یعنی
زوجینک او کند بر شقی کورد یسه یعنی ذکر بی کورد یسه
صائمک کوشکرک طوداغی کی یعنی غایتله سست زبون
کورد یسه **تقول هنامت و انما الرقیه للنایم** **تقول جواب**
لما در قیاس قالت دیمک ایندی لکن مراد حکایت حال ماضی
ماضیه در سو یار دی دیمک در و بعض کیمیه دیدی که لا
مضارع ماضیه زدا یر **ان** مصدر یر ماضی معنای استقبال
زدا یر و کی کی پس **تقول قالت** معناسنه اولور بویه دین
زیاده خطا ایلش و هیچ بر وجهله کند یسه دوش سوزد کرد
زیرا دیدی **لما** جازمه در بو خود **لما** وجودیه در که اسم
اولد و غی تقدیرجه جمله یه مضاف اولمقدر شرعی فتااصل
تقول فاعلی رانک فاعلندر یعنی یرک زوجه سی هنامت

اشارت در مذکور شی محلا فر فوج مبتداء و میت خبری و معنه
میتته متعلق ضمیر مذکر بعله را جعد **و او حرف ابتدا آن**
حروف مشبهه بالفعلان و ما حرف کافه که آن حرفی عمل
کف و منع ایدر **الرقیه رانک ضی و ثانی** سکونیه و ریه
اوزره او قیوب او فورمک در تا که افافت بوله لفظ فرج
مبتداء افسون دیمک در که ساقا بومعنائی غایتله یعنی
ایلش ایندی لیکن بوند مراد شلوه و نازدر **للتایم لام حرف**
جری مقتدره متعلق نایم اسم فاعلدر لومدان اولو یا کیمیه
ذیرلو بوند مراد چوانک ذکر یکر چار و چروذ اعرابن محلا فرج
غیر مبتداء و جمله استیه اعرابدر محلی یوق جمله مستانق
محصول بیت و قتا کیم بعله یر ذکر بی کورد یسه دیدی بوال
یرکند یله یسلم میتدر یعنی نه کندین حیات واروثر التند
رقیه و افسون خودنامه نافعدر یعنی غیمه و دلال چوانک
چو کوئی تحریک ایدر یرک حرده ذکر بی تحریک اینر حاصل
چوانک چو کنی شخص نایمه تشبیه ایلش و یرک شخص
بیت **دنه بر مردی رضا بر خیرد** **بش فتنه و جنک زان سرای**
بر خیرد **زن مبتدا و بر خیرد خبری و ما بیتی خبری متعلق**
کن اصلی که از ایندی ضرورت وزن ایچون حذف و ایضا
ایلدی بر مرد لامیه و زب بوند فت معناسنه و ریه رضا
رضاسنر دیمک در یعنی مجا معلسر بر خیرد قالمقه حاصل
دو شکندن رضا سرقالمقه حاصلی موخوثره قالمقه

فتنه و بختك اول اودن قارقار یعنی چالغه و چالغافه
ضبر ایدر اما کجه دوشك خدمتی و لایحه ضبر ایلر
مصراع اولك معنا سینی عورت ذوی بخت قتلدن رضاسنه و
اجازت شرقا لفر دین اجازت عبارتندون معلومدر که معنای خلافه
صرف ایلش اوله پیزی که زجای خویش نتواند خواست الایعصا
کیش عصا بر خیزد پیزی یا حرف وحدت که حرف رابط صفت
جای خیش لامیه خاست ماضی مصدر معنا سینه در زیر
مضارع هفتارند الا ادات استنداد و نتواند خواست
ترکیبندون بعضا یا حرف اشتعانت کی فحن و میگرد شاین ضبر
پیره را جعدر عصا بر خیزد تقدیری عصایش کی بر خیزد یعنی
ضبر معناده عصا به مفید در محصول بیت جریب که کنری بر
قالقغه قادر اولیه الاعصا یله انک عصا سینی یعنی ذکر کی فحان
قالقر حاصل برندن دکن کسر قالقغه قادر اولمانک دکن کی قالقمان
فی الجملة امکان موافقت نبود و بمفارقة انجامید چون مدیت
مدت برآمد عقد نکاحش با جوی بیستند تند ترش روی می د
بد خوی جور و جفا میدید و ریح و عنامیکشید و شکر نعمت
همچنان مینکفت الحمد لله که ازان عذاب الیم بر میدم و بدین
مقیم برستیدم فی الجملة حاصل کلام امکان موافقت مصدر
قالکنه اضافتیدر نبود اولدی و آخر فظفدر یا حرف صفت
مفارقة مصدر در مفاعله بایندن این لشمق و میگرد انجامید
آخر اولدی یعنی این لشدق و میگرد مدت مدیت برآمد عقد
عقد نکاحش مصدر ک مفعولنه اضافتیدر و شینه اضافه لایحه

با حرف صله جوی یا حرف وحدت تند یا و ز ترش روی اضافتی
سائیه اکشی صورتی و میگرد و تری دست و صف ترکیبی در ضمیر
الیم معنا سینه یعنی مفلس و فقیر بدخوی اضافتی بیانه در و
لوصاف صفت بعد الصفة واقعدر میدید حکایت حالما ضید
کور روی و میگرد مینکشید بویله در شکر نعمت حق مصدر
مفعولنه اضافتیدر و لامیه در همچنان یا بخیلین یعنی مینکفت
عبارتندون صکره حمد کی د میگرد عذاب الیم بیانه در میولم
معنا سینه بر میدم فعل ماضی متکلم و حد نور تادم و میگرد
و بدین یا حرف صله نعمت مقیم یعنی نعمت ثابت برستیدم
این شدیم حاصلی و اصل اولدم محصول ترکیب حاصل کلام قند
ایلمکه امکان اولدی زیرا الت مساعده ایلمدی و کما رخصتار
تمام اولدی یعنی این لشدق انجام میدک معنا سینه این شد
دین اخته مخالف سویلش چونکه مدت عذرت بقدری یعنی تمام
اولدی عقد نکاحی بر جوانم بغل یار و یا و زاکشی صورتی و فقیر
بد خوی اندون جوی جفا کور دی و ریح و عنام یعنی در و و الیم جگر
جگر دی و خدا نك نعمت و بویلین شکر ایدر دی که الحمد لله
اول عذاب الیم در خلا ص بر ارم و بو نعمت مقیم برشدم
بیش با این همه جور و ندر خوی نازت بکشم که خوروی
تند خور و صف ترکیبی در یا و ز خویلی معنا سینه و یا حرف صفت
نازت تا ضمیر خطاب در بعض دشمنه ده نازت دو شمش
یعنی یو کک خوب رو و صف ترکیبی و یا ضمیر خطاب محضول

بوجیم جوریه ویا و زخویاقله نازک چکره زیرا کوزل سیرت
 یعنی کوزل لکک ایچون هر نه یارکی و آریسته چکریم **بیت**
 با تومر اسوختن آندر عذاب به که شدن باد کزی در بهشت
 شدن سرودن چگون در اولی معنا سینه دگری با حرف وحدت
 محصول بیت قریحانه دیو که با که سنگاه چندان با ترقی بکدر که غیر
 جنتی اولمقدن سنگاه دوزخ اولمقدن بکدر بوی بیاز از و من
 خوب دوی نغز تر اند که کل از دست زینت نغز کوکچک یعنی ای و
 تراد اف بفضیل محصول بیت صوفیان قوسی کوزلک اغر ندرت بر
 کلور که کل چرکن اندرین یعنی چرکین الی کل قوسی شدن کوزل
 اغر ندرت قوسی بکدر بوند بعضی شرح ایکی بیت تراد ایلش که
 متوند موجود کل لیکن افلا تقلیداً ایراد با لک بزه **بیت**
 دوی زیبا و جامه دینا عرق و عود و رنگ و بوی و هوس
 دوی و زیبا و جامه دینا بیانیته لودر دینا شیب دید کلاهی
 قفا شد عرق کلاب عود معروف خوش قوقلی اغاچدر که
 هندون کلور رنگدن مراد خاتونالراشته حال ایلد کلاهی
 اقلق و قزلق در بوی کوزل قوقی هوس بونالرا و از و ایلک
 محصول بیت کوزل یا قشقلی یوز و زیبا و سراسر قفاش
 قفتان کلاب و عود و رنگ و بوی و بونالرا و زوسی بوبیت
 بیت ثانیته مرهوندر این همه زینت زنان باشد
 مرد با کیر و خایه زینت بس زینت زنان لامیه باشد
 ادات زمانه اولی جائز و فعل مضارع مفرد غائب اولی

جایز کیر چوک یعنی ذکر و خایه هسایسی بس یتر و میگرد محصور
 بیت بیت سنا بقل مذکور اولنار عورتلار زینتیدر اقامت
 آره کیر و خایه زینت یتر معلومدر که بویایکی بیت بویکابه
 دکلر لیکن بعضی جهله دخل ایلسون دیو یازدق **حکایت**
 سگهان پیری بودم در دیار بکر که مالی فراوان و فرزندی
 خوب روی داشت شبی حکایت کرد که مرا خولش بخبر این
 فرزند نبودست درختی درین وادی زیارتگاه هست که در آن
 حاجت خواستان انجام دهند شبها در پای آن درخت بحق
 نالیدن ام تا مرا این فرزند بخفید است شنیدم که پس
 با رفیقان آهسته میگفت چه بودی که من درخت را بدانی
 که کجاست نادعا کردی که پدرم میبرد **مهمان پیر لامیه ویا**
 حرف وحدت بود حکایت حال ماضی دیار بکر و دیار بیعه و
 برینه متصل عملکار در دیار بکر تختی آمد در که شیخ محمد پری
 حضرت تباری مذکور آمد شهر ندر در **در بیعه ناک تختی موصلا در که**
 این خیابان موصلی که قرآن شریفه معرب و اسباب نزول یازمشدد
 اندند که حرف رابط صفت مال فراوان بیانیته فرزند خوبه بویا
 شبی بحرف وحدت حکایت کرد بر کچه حکایت ایلدی بوسوز اول
 معنای کوی ستر که حضرت شیخ بر زمان و بیزک منمائی اولمش اوله
 حرف رابط موصول قول مراد ادات تحصیل عمر خویش لامیه کنده
 عمر مرد و میگرد بخبر با حرف زاید درخت مبتدا و یا حرف وحدت

وادی در زیارتگاه است خبر مبتداء در یعنی مستجاب الدعوت
 بر مقام که حرف رابط صفت فردمان مبتدا و روید خبری
 و حاجت خواستن خبر متعلق شبهه ایجه خبر مبتدا و نالیدن
 خبری و در پای آن درخت و بحق پای صله ایله خبر متعلق
 تا حرف تعلیل آهسته یاچه یاچه میگفت حکایت حال ماضی
 چه بودی دات نمی نه اولیدی دیم کرد بد استی حکایت حال
 ماضی بیلدم دیم کرد کردی ده بویه در ایلیندم دیم کرد حصول
 ترکیب حضرت شیخ بیور که سیاحت زمانه دیار بکرد بر پیر
 قونق اولدم که و افریالی و ازیدی و کوزل اوغلی بزوجه حکایت
 ایله ی که بنم تمام عمر من را و غلله غیری اولما می شد و بود
 بر زیارتگاه آغاچی و ارد در که خلق حاجت دیم که اند و از بیکجه
 او غلله دیند حقه اغلیوب ایکلشم خدای تعالی بکا و اوغلی
 با غش می شد حضرت شیخ در که بابایی بوسوزی سوبلیک
 اند شد مکه او غلان بولد شلرینه آهسته سوبلری که نه اولدی
 اول آغاچی بن بیلیدم قند در و دعا ایدم تا بابا بام اولیدی **حکایت**
 خواجه شادی کان که فرزند عاقلست و سر طعنه زنان که بید
 و طوط خواجه مبتداء شادی کز وصف ترکیب بل حرف مصدر
 الف و تون مبالغه افاده اندر یعنی شادی ملتی بد کند حاصل
 سونیکند خبر مبتداء و اقدرد که حرف تعلیل خبر مبتداء و
 خبری و سر مبتداء و طعنه زنان خبری شادی کان کجا که حرف
 تعلیل بدرد مبتداء و قنوت خبری محصول ترکیب خواجه شادین

ایله کند

ایله کند که فرزند عاقل در و سر طعنه او ز غندر که بابا بام
 و تونیدر یعنی بونا می شد حاصلی بد و ک حال بویه در و سر
 حال بویه **قطع** سالها بر تو بگذرد که گذر نکنی شوی تربیت
 بدرت **سالها** مبتدا بر تو بگذرد او استعدا کرد و آید
 یعنی او ز کردن کچر خبر مبتداء در که حرف بیان گذر ذال معجیه ایله
 و کاف عجب ضمیمه اسم مصدر در کجه و از آمد معنای سینه
 مضارع ثانی بهر هوند **نکنی** فعل نفی مستقبل مفرد مخاطب سگی
 تربیت اخذافت لامیه و بدو گذر **محصول** تربیت خطا عام
 طریقیه بیور در بیالر کچر سنا و لوز کردن که بابا ک مقبره سی
 جانبته گذر و حور و ایلر شایر **یعنی** جا کنه برد ما املک ایچون
 و یا بر نشسته او نشد در ملک ایچون قبرینه او غلام از بهین
 تو بجای در رجه کردی حیر **تاها** ان چشم داری از بستر **یا حرف**
 جای بد ز لامیه حرف بد دیم کرد نامی معنای سینه در چشم امید
 و رجا معنای سینه در **داریک** مفعول صریح و از بستر غایر
 صریح **محصول** بیت کنه خطاب عام طریقیه بیور رستن بابا ک
 حقنه نه خبر ایله **یعنی** نه لطف و احسان ایله ک کشته از
 سنکله همان عمل ایستک کرد در آن خیر افش و آن شر افش
حکایت و دوزی بفر و رجوانی سخت راندن بودم و شبانه
 بیای کریم **سست** مانند پیر مردی ضعیف از کس کاروان
 می آمد و گفت چه حسی خیره جای خفتیست کفم چوئی
 که نه پای رفتیست گفت نشنیدم که گفته اند رفت

در دلش از هیچ نوعی غم نیا مری و لب از خنده فراهم نیاورد
دور کردی برآمد که اتفاق ملاقات یافتاد بعد از آن دید
زن خواسته و فرزند آن خواسته و هیچ نشاطش بریده و کل
خوشش برآمده بر سرشیدمش که این چه حالتست گفت تا کی
دگر کردی نکردم جوانی با حرف و حدیث چیست و جایک و ظرف
معناسنه دور حلقه عشرت مایا بنه و لامینه در یعنی
مجلسه در اخل اولوب مصاحبه ازیدی که حرف رابط صفت
نوعی یا حرف وحدت بعضی کسینه ده از هیچ نوع واقعدریا بشن
نیا مری یا حرف حکایت فراهم بری برینه دیکر دیکر
جهان عبارتند نیاوردی یا حرف حکایت در برین کتور
دیکر که حرف بیان اتفاق ملاقات مصدر که مصدر افتاد
بعد از آن مذکور در کاره اشارتند زن خواسته اولش فرزند
خواسته پیدا و حاصل اولش هیچ نشاط بیانیته شناک کوکی
کل هوسه نیایته برآمده بای عجمک فتحیه و زای عجمک شکونیه
و عجمک ضعیفه صولش دیکر ثانی حرف نهاد در مندی برکی
زوانه بود که اولون الف و نون ادا جمع در کردی بل حرف
مصدر در محصور ترکیب چیست و لطیف و خندان و شیرین بیان
یعنی طلاله الی بربران بزم مجلس عشرت زده ایدی یعنی بزم له مضحک
ایدی بشویله که کوکلده هیچ برنوعه نغم بریدی یعنی کوکلده غم
کلژی و دوداغنی کوکلده جمع ایلدی یعنی بومزدی برود و زکاد
یکدی که اتفاق آنکه ملاقات و آخر اولادی اندن صکره ای

کردم

کردم اولمش و اوغل و قیز پیدا و ظاهر اولمش و شنلکی کوکی
کشلش و کل هوسی صولش حاصل اولون اولان ذوق و شوق و
صفای کیش صور صمکه بونم حالت در دیدم ایدی اوغلا
کتور لوت برو یعنی اولاد صاحب اولی از تو اوغلا بخفا اولدم
بیت ما ذا الصبا و الشیب فیرلی و کفی بتغیر الزمان کتور
ما ذا العجائی معناسنه محله حرفوع مبتداء الصبا ضاد کسریله
جهله و هو او هوسه منیه دیر لک الف مقصوره یله اما صباد
اولجه الف ممدوده در و او حرف حال الشیب بر لکه دیر لک
لفظاً حرفوع مبتداء غیر فعل ماضی مفرد مذکر فاعل
باشند ملة لامک کسریله و عجمک تشدید یله آموز لرون
صاحله دیر لک و یا ضی بر متکلم محله بحر و مضارب الیه و
بحر و یله محله منصوب مفعول غیر در و جمله فعلیه
محله حرفوع خبر مبتداء و جمله اسمیه نك محلی نصب در
حالت یله کفی فعل ماضی مفرد مذکر غایب ضرب بایعک
ناقص ثانیستند بتغیر یا حرف حرف فاعل در و جار
حرف و یله محله حرفوع فاعل کفادر و تغیر نك زمانه اضافی
مصدر نك فاعله اضافتند و نذر تصیر الزمان
تغیر ایدن انداز معناسنه انداز اعلام در تخو یله و
متعلقات یله بر قدر تقدیر یله محله منصوب حال در حصول
بیت نذر برو جهله و هو او هوسه منیه ای از ذوق نفسان
دکون و انبیا طریف و شوقه و نه بالک حال بو که یبر لک که

نذیر موت و سفیر فوت در صبا جَمَك کوئی تغییر و تبدیل استادی
عمر مَك اخیری قریب اولفله انداز و تخویف ایلدی یعنی موت
قرینه دلالت اینلمکله حال نو که صبا جَمَك کوئی زمانک تغییر
بکانه نذیر و خوف بتر حاصلی شعری زمانک تغییر ایلدی کافی ایکن
و موت مَك قرینه نذیر ایکن بیر مَك شعری غرض بک در بیت
جَو بیر شدی کود کی دست بدا بازی و ظراف جوانان بکدار
کود کی با حرف مصدر دست بدا مفعول ضریحی وز کود کی
غیر ضریحی بدا دازید ندان فعل امر مفرد مخاطبه ن بودن طو
معنا سنه د د اشهر دن اخذ ایند نادر خطا ایستادن بکدار فعل
امر مفرد مخاطبه قود بکدر ترک و استیلام ایله معنا سنه
محصول بیت بیولره خطاب عام طریق ایله بیور و چونکه
پیرا لر ک او غلام نق هوسندان ال جک یعنی ول قوانی ترک
ایله او یونی و ظرافتی جوانان قو یعنی نار بیشله شوق
طرب نوجوان ز بیر جوی که دیگر نیلد اب رفته جوی طرب
نوجوان مصدر ک فاعله اضافه تیدر که حرف تعلیل نایند
اصلی نپاید ایدری صنود ت وزن ایچون همزه دن منقلب
یا حرف اولندی جوی یا حرف صله جوی یا حرف صله جوی
فعل نهی د ج بید ندان جستان دن دین بکاش سنو بیش
محصول بیت تاز جوانان قین بکفی و شاد یلفنی پیر دن ایشتم
یعنی بر تاز چران کی اهل شوق و ذوق اولماز میرا ایز مقد
اقوب کیدن صو بر دخی ایر مغه کلر امدی جوانان کند کد نضاک

بیت
بیر
جوی
طرب

بدا

بزدانچی کلر وز ر ایچون رسید وقت درو نخر امد چنانکه شهر
وز ر ایکن وز ا حرف تخصیص و یا حرف مفعول وقت درو لا امته
بجم وقتی دیمکدر درو د ا لک کنز یله وز ا لک فتحه اسم مصد
بجم معنا سنه د روید ندان نخر امد فعل نهی استقبال مفرد تاز
سنه نویسانیه نوبودن قاز معنا سنه د محصول بیک
ویاز رعه چونکه بجم وقتی ایر شدی یعنی بجلیک زمان اولدی تاز سنه
صا المن بیر نانه چران کی مادان و خندان اولماز قصبه دن جسته
نطفه دو جوانی بشد دست من آه و دریغ ای دن دلفروز
و د جوانی زمان جوانی بشد زفت معنا سنه د زمن زانک میک
فتحه لریله زمان معنا سنه د دلفروز اضافتی بیانیه د
وصف ترکیبی د فروزید ندان کوکل یا الکلندر رحی یعنی قلی
روشن ایدیچی دیمکدر محصول بیت المدن جوانلق زمانی
کندی یعنی پیرا ولدم آه و دریغ اول دلفروز نورانی
زمان خضرت شیخ بکش جوانلق زمانیه تاسف چکوب
دریغ وحشت بیر قوت سرخه شیری برقت راضیم
ایکون به پیری جویور قوت سرخه شیری لا امته د
بیانیه د به پیری یا حرف صله بیر معروف بوزیارس
دید کلری چوان مفترس د که پدیر زیاده مایلد محصول
بیت پیرا کدن شکوی ایوب سیوز ارسلان مفسوب سرخه قوتی
کندی یعنی جوانلق زوری کندی قالمدی شمدی پیرا ولدم بیشلم
قالمدی یعنی قالمی جوان راضیم اولد قوری اولم شرطیه

یو بر قاج بیکت که پیرایک احوالند واقع اولمشدند سوزی
نامراد که تمام وصف حالند علی عنه . پیرایه موها سیر کرده بود
کف مشرعی مامان دینینه روز . مامان مام مادر محتاسنه
و کاف ادا تصویب دینینه دوزه اضافی بنایند در دینینه دور
وصیف ترکیبی دور استکی و چوقدنیکی دیمکدر زبنا دینینه استکی
چوقدنیکی دیمکدر . محصول بیت بر پیر قادی صناعی سیاه ایلش
بدی یعنی بویا مشی میدی بن اکا دینیم ای چوق یا شلی انا جعفر بیت
موی بنایس سیر کرده کرد . راست خواهد شدن این پشت گو
یو بیت مقول قولک تنه سیدر . پشت کوز بنایند در کوزکا
عجمک ضعی و زای عرباله بویکری دیمکدر . زای عجماله دینار بویا
تاقیه لرینه ناظر اولما مشالر . محصول بیت پیر زنده دیمکدر صویکی
تالیس و سیاه ایلش یعنی بویا مشی بن فرض و قیاس لاله بویا کلش
ارقه و معنی راست اولمشد دکلدر . حاصلی صناع قمار مغله بولش
ارقه طوغرمان حکایت . روزی بجهل جوانی بیک بر مادر دم
دل ازرده . بکنی پشت کویان می گفت مگو خردی فراموش کردی
که درشتی میکنی . بانک بوما در دم یعنی نام او زره بیک جا غر دم
حاصلی او سینه غضبه سوزاندم دل ازرده . بکنی پشت کوی
بخوب بویجقل او تور دی . ازرده ده های ریمی حرف تو بتدر
کریان صفة مشبهه در اغلیاروق دیمکدر . می گفت سوبلور دی
نظایر ماکر محصول ترکیب بر کون جوانلق جهلیکه انا ماکر
بیک جا غر دم کویا بخوب بویجقل او تور دی اغلیاروق سوبلور

حاله

حاله کانه اوشقالی و نندک که خشونت و غلظت ایدرسن بکا .
فصحه چه خوش گفت زای بفرزند خویش . چودیدش پلنک
افکن و پیل تن . زال فریدر مجوز معنا سینه . با حرف صله
فرزند خویش لایته کندینک او غلنه دیمکدر . پلنک افکن
وصیف ترکیبی دور . افکنیدن پلنک بر اغوجی یعنی بجهل
حاصلی بهاد رلقدن عبارت دور . پیل تن ده فیل کوده لی یعنی هر دو
دیمکدر . محصول بیت بر قری کند ی او غلنه نه کوزل دیندی
چونکه انی از سالار ناره و قیلار ناره غالب و فیل زور لی کوردی
کر از عهد خوردیت یاد مری . که بچاره بودی در اغوش من
عهد خورده دی لایته و یای ساکنه حرف مصدر . و ناظر
خطاب که حرف رابط صفتد . حرف ظرف اغوش قوی خود دیمکدر
محصول بیت فری فرزندینه دینا کر اوشقلو زمانی و وقتند
یاذ که کلیدی . یعنی کویچکلک حاصلی خرده کی اکاندک که بنم
بچاره و بی تاب و توان ایدک . نکر دی درین دور بر من
که بوسیر مردی و مر بیره زن . نکر دی جواب شرط و اقعد
و شرط جوانی مقول قول زالد که حرف تعلیل تنیر مرد بهاد
معنا سینه ترکیب خریف بدوب شرمه دینار . محصول بیت
اکر سن قویجقل ایکن عجزی و بیچاره لکی بیلدک بویکونر بنم
اوزریمه جفا المزدک یعنی بکا اذ او جفا المزدک . حکایت
توانکوی بجهل دایسری رجور بود نیک خواهان اش گفتند مصلحت
که از هر او ختم قرآن کنی و یا یدل قرآن باشد که خدای تعالی سفا

شفاد همدی باندیشه فرورفت و گفت ختم بحضور اولی
که کلاه در قیست صاحب دلی بشنید و گفت ختمش بقیت
آن اختیار افتاد که قرآن بر سر زبانست و زرد میان جان
در جور مرض نیک خواه و صف ترکیبی در خواهی که آن
دنیایی و الف و نون ادات جمع دوست لردیم که ختم صحیف
بحضور اولی که کلاه دورست ختم مصحف مصدر که مفعول
اضافه شد با حرف طرف حضور ده یعنی حاضر که کاف عجم
فخیمه سوزی یعنی قیون سوزی و غیر سی یعنی برده لام
ضرورت و زن ایچون بشد د قانور محصول ترکیب برنجیل
غنی نیک او علی حریش اندی و یا حریش اولدی دوستلر اکادیر
مصلحت اولد که نیک ایچون ختم قرآن ایلنه شیر و یا بدل
قریان اوله که خدای تعالی شفا ویر بر زمان اندیشه به باند
یعنی فکر طالیدی و دیدی حضور ده واقع اولان مصحفی ختم
ایلیک اولی ددر بر سوری ایزا قدر قیون کج کلور بر صاحب
بر مصاحف جتی اشندی و دیدی ختم قرآن اکا اول ایلنه
واقع اولدیکه قرآن دل او بصد در افجه و التون جان و ده
کلاه تشدید لامله قید ایلینار خطا ایلش **مثنوی**
در یفا کردن طاعت نهادن کرش همراه بودی دست
در یفا الف حرف ند به مصراع ثانیه به مصر و قدر کردن
طاعت بیانیه در مجازا کردن کاف عجم فخیله بیون دیک
که عرب چیلک دین کرش ضمیر کردن طاعت را جعفر همراه

در یفا کردن طاعت نهادن

که یو

یولد اشد در قرین معنا سینه بودی اولیدی یا حرف حکایت
محصول بیت حیف او در یفا اگر کردن طاعت کرم و سخا الی
همراه اولیدی یعنی کردن طاعتی قومغه قولیدی اعطا
والحسن الی قرین اولیدی حاصلی شومله که عبادت و طاعت
سرفرواید و بباش آیند دزلو حیف اگر صدقات و زکو
و سخا و کرم نو که منضم اولیدی نه کوزل اولوردی یعنی
عبادت و طاعتی زیاده مبرور و مقبول اولوردی حاصلی
عبادت و طاعتی سخا و کرم قرین اولد و غیخته دریغ و حیف
چکر مصراع اولک معناسینی ای دریغ آنک طاعتی بونی
قومسینه یعنی طاعتی دین معفایه حیف ایلش و مصراع
ثانینک نتیجه شدن حیف آنک طاعتی که سنجاسن عمله بر
دیدر کی اولکیدن دخی براماز بدیناری جو خرد کل بماند
و را الحری بخواجهی صد بخواند با حرف مصاحف سبیتی متفق
دینار التون و یا حرف وحدت الحمدی یا حرف وحدت
محصول بیت بر دینار سبیلله یعنی صدقه به و یاز گاته
و یا بر عطیه بر التون و یرمنک تکلیف اولنسه خیرا جعفر
قالد و غیبه کی قلور یعنی و یرمن عجز جگر خیرا جعفر قالدی
عجز حق استعمال اید و بر اسکیز یا جغه یا تخته جغه
زیاده عاجز اولور و اگر بر الحری یعنی بر سوره فاتحه طلب
ایلسنک یوز او قور بلکه دخی زیاده زیر آجیدان چمن
دل او جندن چقار **حکایت** پیر حردی را گفتند چرا

در یفا

در یفا

جرا زن نیکی گفت با پیرم ز نامم الفتی نباشد گفتند
زن جوان بخوان چون ممکنت داری گفت مرا که پیرم با پیرم
ز نامم الفتی نباشد او را که جوان باشد با من که پیرم چون
دوستی صورت بندد زن کردن اولنک معنا سینه در تنگ
دنیاجه ده کجوری که حرفیت بیاد مای و آنکه زن کن سوز
ایری الفتی یا حرف تنگ حرف و حدت دین بلن ایش بعضی
عیشی و افتد دیر لک معنا سینه و یا حرف تنگ کردی
قدرت معنا سینه در مراد حرف تخصیص نمیدارد آداب مفعول
اولمقد جا نزد در او را بورا ده مذکور را کسند چون و او
اضلیه آیه بجه دین کرد او را مفعول کتب معنا سینه
دوستی یا حرف مصدر محصول ترکیب بر پیرم بدین یار بخون
اولنک سن پیرم پیری قریله الفتی بوقیر و انزل له قشش
زند کا نه آید هم دید یار تازه زن دله چون که جماعه مکتب
و قدرتک و ارد در پیری بنم که پیرم قریله الفتی اولیه
یا خود بکا که پیرم قریله عیش و الفتی و نیکه آنک جوان
اوله بنم که پیرم بجه دوستی صورت بغل یا خود که که
جوان در بجه دوستی صورت بغل حاصلی یار اصل انصاف ایش
که بویله جواب یار و بر شد در بیت دور باید نه زن که یا نور
کرد و سار که ده من گوشت با تو خاتون دین کرد که کز کاف
عجک فتی و زای عریله ها و معنا سینه در و یا حرف و حدت
من بتم دین کرد و نون ضرورت و زن یا چون تخفیف قلندی گو

کاف

کاف عجک ضلیله ات دیم کردیم معنا سینه محصول بیت خود
که کرد ز در کر کنی دیر افتد بجه بر کز او لماز یا نارند مقبول و کرم
کیو سخته داندن غیر یی نشسته دکل حکایت منظومه شنبیلم که در
دورها که پیری خیال بست به پیران شر که کیرد جفت که
کاف عربک فتی و هانک فتی و ضلیله اسکی دین کرد مای ضلیله
تخصیص آید نالری وجه آیشا و پیران سر پیران وقتند و یکد
استه لارند جفت جیم عربک فتی و فانک سکونیه بوغن
مراد در زینا طرفینه جفت دین کرد محصول بیت ایشتم که
بوز هانک بر اسکی یعنی بر کسکین فوجه حاصل بفاری پیران
وقتند که توجه اله یعنی حاصل آینه حاصل اولنک خانی بغل
و قصه حضرت شیخ زمانند کنزینک معلومی اولان قصه که
نته که بو نظار آخوند نصیر ایار بجو است دختر کی خوب
گوهر نام جو در کوه شاد چشم مردمان بلمفت دختر کی کاف
حرف نصیر و یا حرف و حدت خوب دوی وصف ترکیبی صفت
دختر در گوهر نامه اصافتی بیانیه در اولن وصف ترکیبی
جواد ات انا تشبیه درج دالک ضلی و رانک سکونیه جوه
حقه سینه دین کرد کوه را ضافتی لامیه تعریب ایلد کلری جوه
دین لوشیر ضلیله دختر را جعد در چشم مردمان لامیه بفت
یا حرف ظرف و یا حرف تاکید و نون و بفت نونک و هانک
کیزی دین کرد بوند مراد مستون لکدر محصول بیت کوه
ادلی خوب روی فرخند یلری حاصلی بکول قیزد یی جوه حضرتی کج

کاف

اول قیز مردم کوزندن مخفی و مستور ایدری یا خود کندینک
 کوهری حقه سیمکی خلق کوزندن مستور ایدری مصرع ثانی
 معناسنی فریبی مردمک کوزندن مخفی ایدری دین قتی ایلری گمش
 چنان که درسم عروسی بود تماشا بود. ولی بحاله اول عصای شیخ
 بخفت عروسی یای نهسته دو کونه دیر لر بود فعل مضارع مفرد
 غایب اولور دیمکدر. و بود فعل ماضی مفرد غایب اولدی دیمکدر
 و بی ادات استدر ایاک. یا حرف ظرف جمله اول بیانییه عصای
 لامینه بخفت یا حرف تاکید خفت خانک ضمیمه فعل ماضی مفرد
 غایب بوندن یا تدری میگذرد. محصول بیت بخفتین که دو کون عادت
 و قافونی اولور تماشا اولدی. اما جمله اولدی یعنی اول سکرین
 شیخک عضاسی یا تدری حاصلی الی از الیه بکارت ایندی مزی یعنی
 درج عقیقی دلمک دولت مستاهدا اولدی تماشا برینه مهلتا یاز
 یاز آنلر جمیع متون مخالف یاز میشار. کمان کشیده و تود بره در که
 لتوان دوخت. مگر کسوزن بولاد جامه ها گفت. هدوهانک
 و دالک فتحه لر یاله اوق نشانته دیر لر. دوخت مقدر معناسنه
 مکر الای معناسنه در. یا حرف صله سوزن شینک ضمیمه ایکنه
 دیر لر بولاده اضافت بیانییه بولاد یا عجمک ضمیمه صد و قمش
 نشنه. محصول بیت یدر کانی جگری اما نشانی او رمازی یعنی
 از الیه بکارت مالک اولدی. در اددیکمک اولماز مکر بولاد
 ایکنه ایله صیق دو قمش اشیا بی حاصلی الی مستاهدا ایندی
 از الیه بکارت میستر اولماز. بدوستان که آغاز کرد و خجست

باز آنکه
 در این
 و کانی
 و کانی

که خاتمان این شوخ دیدن یاک برفت کله کاف عجمک کسریه شک
 معناسنه در. خاتمان او برق معناسنه در. اما نغمه الله مال
 و ملک و دوار دیش پس مال و ذرق دینه دخل ایدن زاید ایش
 حاصلی ترکیب اولوب امل او لوقرک. شرح دیدن کستاخ در
 یاک برفت یاک سپردی. یعنی هر نیم وار یسه ایلار فایله
 در ایاک یپرد دیر لر هر شی وار یسه الوب کتور مکه یعنی
 نشنه قومغه محصول بیت یورجایا یلمک ایچون دو سلاز
 شکایت ایلکه باشلیوب خجست و دلیل پیدا ایلر که بنم مال
 و ما مالکی بو کستاخ یاک سپردی نشنه قومدی کیمی مهر
 سحله و کیمی دو کمنه صرف ایدوب فقیر اولم بر خود قیقل
 ایش بر مغبون اولم دیواظهار شکو ایلدی. یاک برفت
 معناسنی تم وار یسه اتاسی و اتا بی وینه ایلدی دین معنای
 مرادی قتی بیانه ایش ایش. میان شوهر و زن جنک و فتنه جاست
 حناق. که سقیشینه و قاضی کشید و سعدی گفت. شوهر
 شینک قحی و ضمیمه عودت آری بشینه یا حرف صله فاستک
 فایل جنک و فتنه بر راجع در. طریق جنک و فتنه ضمیمه
 لیدل سربوندن بغایت و نهایت معناسنه در. تقدیری شینک
 شیر جنک و فتنه بر راجع در. طریق جنک و فتنه کورله کشید فعل ماضی
 مفرد غایت صبی للمفعول معناسنه کنه فاعلی مذکور یکی و دیگری
 یعنی منتهی اولدی دیمکدر. و سعدی گفت ما بعد از مرهوندن
 محصول بیتار و عورت را سندن جنک و فتنه شینک قالقدری

باز آنکه

اوچی یعنی و قسی شسته و قاضی به منتهی اولدی یعنی دعوانک و چای
 قاضی به و صواباشی به چکوری حاصلی غوا یله قاضی به و صواباشی به
 واردیلر پس از خلافت و شتعت گاه دختر نیست ترا که نیست
 بالورزد کهر چه دانی سفت خلافت تا بودن اشکوب عجم او زده
د اخلاص زیرا بونک اصلی خلافت در که مضاعفه بایانک مصدر ثانی
 شتعت و شتاعت چرکک معناسنه در ترا را حرف تخصیص
 سنک دیمکدر بالورزد پای استمرار ایله فعل مضارع مفرد غائب
 فاعلی مختل بدراجع ضمیر در کهر سفتک مقدم مفعولیندر سفت
 سفتک معناسنه در آنی فاعلی مختل در آنی فعل مضارع
 مفرد مخاطب نریلور شین یعنی نیه قادر شین دیمک اولدی
 محصول بیت سعدی دیدی بوقدر مخالفت و شتاعت در صکره
 دخترک گاهی بوقدر سنکدر زیر سنک پیرا لکن مالک تر
 کهر دل که نریلور شین یعنی قادر دکلشن دخترک نای کهر اولدی
 جهندان بیت ایهام لطیف و رفتد تر بایست
هفتم در تائید یکی از و ذرا پشتری کورن دنا
 پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را بر بینی کن هر که عاقل
 شود مدتی تعالی پیش کرد موثر نبود پیش پدرش کسی فرستاد که این
عاقل نمی شود و مراد یوانه کرد کردن کاف عربک و دالک فاعلی
 عریض راختن سمراتنه دیر لری صکره عجمی و اجتمع الزنه
 شایع اولدی تریتی تا حرف تنکیر سکراد آت یعنی مدتی حرف
 حالت محصول ترکیب و ذر لردن بونک بر اجتمعا و علی وار

ایندی

ایندی دانشمند لرون برینک قتنه کوندر دی که بونی تربیه ایله
 اوله که عاقل و دانا اوله برمدت بوکا تعلیم ایله مؤثر اولدی
 بایاسی قتنه بر کمنه کوندر دیکه بو عاقل اولماز و بنی یوانه ایله
 حاصلی بو عاقل اولدو غندن عیری بنی یوانه ایله مطمع
 چون بود اصل جوهری قابل تربیت را در و اثر باشد اصل جوهر
 لایمه در و یا حرف وحدت تربیت تفعل یا بندن مصدر در تایی
 مصدر در بدلدرد و در آخری تخصیص حرف ظرف او ضمیر متصل
 جوهر را جعدرد محصول بیت چونکه بر جوهرک اصلی یعنی ذی قابل
 اوله تریتیک نزن اثری و ثلور یعنی تربیت اکامو ثرا و ثلور میج
صیقل گویند کرد آهی را که بد کهر باشد صیقل صادک و فافک
 فتحه لزله و بایانک سکونیه در دین پاس اجمی کسه یعنی صانع
 استمیدر عجم صانع در صنعته نقل ایدوب استعمال ایدردین افترا
 ایلش بلکه اسم الی که مصیقله در آنک معناسنه استعمال
 ایدر لرد دنا بونک یکی پر لرده نتواند معناسنه در و کرد
 کردن معناسنه در آهن در و یا حرف وحدت و را اادات
 مفعول که حرف رابط گفت کهر بونن اصل معناسنه در محصول
 بیت هیچ بر استاد صیقل ای ایله که قادر دکلرد برد موری که
 اصلی و ذاتی بر اخر اوله سک بدربای هفتکانه مشوک
 که جو ترشد بیلد تر باشد سک مشویک مفعول صریح بود
 غیر صریح هفتکانه به اضافتی بیانیته در اصلین هفتکانه
 بد بشر بد بشر دیمکدر اما بونن در بای هفتکانه در بلی دیار

در بلی دیار

منتهی کانی

پس بدی در لودریا بیه تفهیر اید نالو تفهیر ایلشالر مشو
 فعل نهی مفرد مخاطب در شویبدن دن شستن دن دینار غلط
 سویلرلو که حرف تعلیل تریاش معناسنه دو بیلدی یای
 عجمک فتحی و لا ملک کسرمله مراد یمکدر و ترا ادات تفضیل
 محصول بیت کئی یالک ولسون دیویدی دکرله یومه زیبا
 چونکه یاش اولدی اولکیدن دخیر دارا ولور خرعیش کیش
 بکه برند چون بیاید هنور خرباشد کیش ضمیری خردا
 محصول بیت خرعیشا ناک خرتی اگر فرضا مکه به ده کتور در
 چونکه مکه دن که الان خرد مکه به ده واروب کلک خرقه
 انی اخراج ایلر حاجه حکیمی پسر ارا پندمچ اده که جانان
 پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعماد را نشاید و جاه از
 دروازه بدر نرود و شیم وزر در سفر محل خطرست یا دزدیکبار
 بیره و یا خواجه بنقاری بخورد اما هنر چینه زانند است و دولت
 پایند و اگر هنرمند از دولت بیفد غم نباشد که هنر در نفس خود
 دولتست هنرمند هر جا که رود در پند و صدق نشیند و بی
 هر جا که رود لقه چند و سخن بیند حکیمی یا حرف و حدیث پسران
 تقدیری پسرانش در ادات مفعول که حرف بیان جانان الف
 و نون ادات جمع در آموزید فعل مرجع مخاطب که حرف تعلیل
ملک مینک ضمیمه مملکت یا شاهلخه در لور مصدر معناسنه
دولت دنیا لامیه اعمار را ادات مفعول نشاید فعل نفی
 استقبال مفرد غائب لایق دکل دیمکدر حاجه منصب دروازه شهر

اینکه در این کتاب
 در بیان معانی
 و احوال
 و غیره

در این کتاب
 در بیان معانی
 و احوال
 و غیره

که سواق با شلرند اولور که کدر اجن طور و کچه ابله قنور برادر
 قنور و از باز معناسنه اجن دیکدر و های رسمی ادات تخصیص در اجن طور
پوش قنور کچه بند ده دیو لور سواق باشی باغل غنچون دیو کچه تصغیر
 کور که کورن مقصود در که محل در سواق باغلیجی دیکدر امک درواز سواق
 و قلعه قنوسی دین حقیقتن بیلوب غیر بیره تقلید سولیش وسیم وزر در
 خل خطر شعبه خوف محله در یاد دزدیکبار بیر درواز خواجه بنقاری بخورد
بیکار بر اغور دون دیکدر خواجه یعنی صاحب سیم وزر بنقاری از از چشم
 نایند بیانیه زاید دن طوغی چشم یعنی دانا فر کسلر دولت پایند بیانیه پایند
 نایند دیکدر بر پایند کویکدر لقه چند لقه پوش یعنی دلیج ایدر فعل
 مضارع مفرد فایند چند دن چید دن دکل بعضی ایدر کچی محصول
 ترکیب بر حکیم او قال زین نصرت و بر دی که ای پایان جانان لوری
 هنر تحصیل ایلک زیر دنیا نک ملک و دولتی اعتماد لا تور کدر
حاجه منصب شهر قنوس سندان طش سنگ کله کتر یعنی عربیه
کشک منصب سنگ کله یکتر بلکه بند کک برده قالور و التون
 و آفچه سفر ده خوف مقا مندر در یا او غریب بر او غردن ایلز و یا
 صاحب از از ریاب یاب بر اما هنر ایما افی بیکار در که هیچ کس
 و ثابت دولت در که اولیخه سندان ایر لماز هر قند ایسان سنگ
 بیله در و اکرا اهل هنر دولت دن دوش سه غم دکل زیر اهل
نقش دن و ولت در اهل هنر قند که کدر قد در غرت و هر
کدر و صد در چلشن او تور در حاصل رعایت بولور اما هنر
 هر برده که کیدرد لجیلک ایدر و رو ز کار دن شدت کود ریت

در این کتاب
 در بیان معانی
 و احوال
 و غیره



نخست پس از جای محکم بردن، خود کرده بنا بر جور مردم بردن
 نخست مقدم خبر و بردن مؤخر مبتداء پس از جای خبر از طرف
 زمانه یا محکم تفعل بایستن مصدر و در، بر کس نه نیک حاکمی التند
 اولی یعنی حکومتهن چمک برده نیک مقعولی خو کرده، مانوس
 اولش دیکدر، بنا از بحر حرف صله و یا بحر حرف مضاجبت ناز و یا ناز
 جور مردم لامیه، و بردن مقعولی، بردن مبتداء و مقدم نخست
 خبری، محصول بیت منصبتن صکر، یعنی منصبتن یا ولد قد
 صکره الک حکمی و آخری کتور نیک قیدر، یعنی مشکدر ناز و
 نعمته و یا نعمته مانوس اولان خلق جور و جفا سنی کو تور مک
 شد بد در، حاصلی کو جدر **قطعه** و فی فتادفتنه در شامی
 هر کس از گوشه فرار رفتند، و فی یا حرف وحدت فتنه یا حرف
 و همتی حرف توسل در، حرف صله حرف ظرف اعتبار از آن
 گوشه یا سیدم حرف وحدت و همتی حرف توسل فتنه رکو
 همتی از حرف وحدت دین غرب افترا ایلش، محصول بیت برو
 شامه بر فتنه دوشادی، پس هر کس بزرگوشه دن کتدر یلر، یعنی
 طنتدن از مالوب دیار غربته طافان یلر، دوستا زاده کان
 به وزیر ییاد شاد رفتند، دوستا کویدر فریه معناسنه دوستا
 زاده کان کویدر تولدایدن اولاد دانشتند اضافتی بیانیة وزیر
 یا بحر حرف صله و یا بی اولی حرف مصدر، و ثانی اضافتی چون کاشدر
 که لامیه، یاد شامدن حاضر ورت قافیه ایچون خرف اولندی
 ضرورت وزن ایچون دین خطا ایلدی، محصول بیت کوک دانشتند

او غلامی بختی و قومش کوبیلار پادشاهک وزیر لکه کتدیله
یعنی سلاطینه وزرا اولدیله. پسران وزیر ناقص عقل، بکدای
بروستاندند. پسران وزیر لامیه ناقص عقل وصف ترکیبی پسران
صفتد و وزیر دکل، بکدای با حرف صله و یا حرف مصاحبت و یا حرف
مصدر بروستا با حرف صله، محصول بیت وزیر ناقص عقل
اولان او غلامی کدالغه کویر کتدیله، یعنی شهرده دنجناک ایملک
جایاندن و ستالده جزارلق ایدر لودی. زیرا اعتبار علم و کماله
نسب و مال دکل بیت میراث و پدر خواهی علم پدر آموز
کین مال پدر خرج توانو کرده دور، میراث پدر لامیه و آموز
مقدم مفعولیدر، ماموز فعل امر مفرد مخاطب او کرن دیکدر،
کیز اصلی که این و ز که حرف تعلیل و این اشاعت فریدر مال پدر
که لامیه در و توان کرد که مفعول اولی و خرج ثانیه کرد مصدر
معنا سنه در و بین دور با حرف ظرف ده دورا و ن کوز محصول
بیت اکبر یا باک میراثی دیار شک با باک علی او کردن یعنی یا باک
منصنی دیار شک با باک هنر بنی تحصیل ایله زیرا بومال پدری
اون کونن خرج ایملک نکندر، اما هنر و کیم مال در شکایت
یکی از فضلا تعلیم ملک زاده کردی و ضرب بی مها با زدی و زهر
بی قیاس کردی پسران بی طاقتی شکایت پیش پدر برد و حامه از
دردمند بوداشت پدر ادل هم برآمد استاد را بخواند و گفت
بر پسران احاد رعیت چندین جفا و توبیخ روانی داری که پسر
مرا سبب چیست گفت سخن باندیشه باند گفتن و حرکت پسران

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

卷之四

باید کردن همه خلق را خاصه پادشاهان را که هر چه بدست
 و زبان ملوک گفته شود هر آینه با قوا گفته شود و قول فعل
 عوام را چندان اعتبار نباشد تعلیم ملک زاده مصدر را مفعول
 اضافی قید در زاده با حرف وحدت و هم حرف توسل همزه
 وحدت دین زاید پیش کردی یا حرف حکایت ضربی یا یا یا
 بی توقف و بی پروا میگردد ردی یا حرف حکایت زجر بی قیاس
 بیانیته زجر لغت سور مکرر اما بونک کی بر لوده جوهر حفا
 مراد در کردی یا حرف حکایت بی طاقی یا حرف مصدر تن در دهند
 بیانیته بهم بر آید منقبض و لری اتحاد رعیت با فراز رعیت یکبار
 پس مرا لایق به نم پسر همه و مکرر بعضی نسخه ده حرف در اواخر
 بر نیک پس مرا یازان بودند معلوم در فارسی و سوختی سخن باید
 گفتک مفعول صریح و یاندیشه غیر صریح بعضی نسخه ده اندیشه
 واقع در و بعضی نسخه ده باید گفت و باید کرد واقع در خاصه
 د میگردد پادشاهان را اادات مفعول که حرف تعلیل هر آینه
 البته با قوا با حرف ظرف قوا ملک جمعی در اعرار د میگردد مفعول
 بیت فضلا دن بریسی بر پادشاه زاده تعلیم اید ردی و بی توقف
 و بی پروا بونک کوتک و ردی و او را نسج و جفا اید ردی
 شهر زاده طاقتش لکن با یاسی قینه شکایت ایلندی یعنی پدید
 اولی رحم استادند شکایت ایلندی و مجروح کوده سندن
 قفتان چقاروب چوماق تشاغلر کوستردی با یاسی بونک
 حالق کور و خه منقبض و مکرر اولدی حاصلی غضبه کلیدی

استادی

استادی دعوت ایلدی و دیدی افراد رعیت او غلورینک و زورینه
 بود در جور و قویخی و واقعی جایز و نماز ساین که نیجه او غله روا
 طوتا و ساین سبب ندر استاده دیدی سوزی فکر بله سونک
 کرک و حرکتی مقبول ایلک کرک جمیع خلقه خصوصاً پادشاهان
 زیر آه رسته که ملوک الندن و دیلندن صادر او لور البته
 دیالوده سوبلور یعنی خلق را استند شیوع بولور اما عوام
 قول و فعلنه اعتبار یوقدر یعنی ملوک اقوال و احوالی که مقبر
 د کلر و قطعاً اگر صد ناپسند اید زد ویش رفیقاش یکی از
 صد نمانند محصول بیت اگر یوز قول و فعل نامقبول کلور سه
 یعنی صادر او لور سه برده ویشدن بولدا اشارتی یوزدن
 بریسی بلر لر بر اخیز اعتبار ده اولور دن د کلر و کرک نایق
 اید و سلطان را اقلیمی با فیلدی رسانند محصول بیت اما اگر بی نظا
 بر قول و فعل ناپسند صادر او لور سه انی اقلیم دن اقلیمه اید
 یعنی مملکت مملکت یا بیار کیدر پس در تهذیب اخلاق
 خداوند کاوان و نه زادگان انبتم الله نباتا حسنا جهاد
 پیش از ان باید کرد که در حق عوام تهذیب تفصیل یابند
 مصدر در نظهر معناسنه اخلاقه اضافتی مصدر را
 مفعولنه اضافتی در اخلاق خلق جمعی در خائن ضعی
 و لامک ضعی و سکونیه خوی و عادت معناسنه خدا
 زاده کانه اضافتی لامیه در ایت فعل ماضی مفرد مذکر
 غاسدر افعال یابند انبات بتور مکرر هم ضمیر منصوب

متصل مفعول صریح در **انبت** نك و جلاله فاعلی بنیان مفعول
مطلق حسنا صفتی اجتماع افتعال یا بندن مصدر در **در**
سعی و کوشش معنا سینه پیش پای غریبک کسر ماله زیاد
معنا سینه در **محصول** ترکیب وقتا کیم سلاطینك اقبال
وافعالی عوامك اقبال و افعالی کیمی و لایسه کس یا د شاه
زاده لوك اخلاقی یا ك ایلمه آیه الله تعالی اناری کوز
نیات بتورسون **یعنی** کوزل و مقبول عالم ایلسون جمله
معترضه دعا بکله در **پیش** و نلوك تهذیب اخلاقند سعی
کوشش اندن زیاده ایلك کرک که عوام زاده لوك حقند
زیرا مقام اعتبارده بونلور در عوام زاده لرد کل **قطعه**
هر که در جردیش **دب** نکند **در** بزرگی فلاح از ویرخواست
هر که **یعنی** هر کس که ننه که مکرر بیان اولادی خودی با حرف
مصدر و شین که به راجعدن **بزرگی** یا حرف مصدر اولوق
و بولك فلاح استمد روز و نجات معنا سینه در **یعنی**
صداوح حال معنا سینه تانیدن فعلی استعمال دکر **زیرا**
افعال یا بندن مستعمل در **مفله** و تر لوانی اشلی کشیه
محصول بیت هر کس که خرده لکند **یعنی** او شغلند آفی
نادیب آیلز لرا بریلکن و بولککن اندن فلاح قالفار **بون**
بونن ماضی مستقبل مفرد غایب اولماز و بولک و معنا سینه
حاصلی کوچیک ایکن مؤدب اولیان بولک اولخه دی **دب**
اولور **چوب** نردا چنان که خواهی **چ** نشود خشک جز باش

راست **چوب** توبیانیه چوب آماج و توباش **چ** فعل امر مفرد
مخاطب در **بجید** ندن بوندن اکلک و بولک معنا سینه در
نشود فعل تخی مستقبل مفرد غایب اولماز و بولک و خشکند
تقدیری **چوب** خشک در **بالش** یا حرف مصاحبت راست
بونن طوغری معنا سینه در **چوبی** عصایله بیان آیدت
آماجی بلز آیمش **محصول** بیت یا ش آماجی بخلیز که دیلر سنین
الك و بولك اما فوری آماج آتشدن غیریله راست اولماز
یعنی طوغر لماز **بیت** ان الغصون اذا قومتها اعتدلت
ولیس یفعلون التقویم یا **لحشب** غصون غصنك جمعیله
دال و بیدایق معنا سینه در **اذا** معنی شرطی متضمن اسم
ظرف قومت فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب در تفعل یا بندن
مصدری تقویم کلور طوغر تماق معنا سینه هاضم منضم
متصل مفعول ضریح غصون راجع ضمیر معتدل بوندن
مستوی و مستقیم معنا سینه در **هن** سی و صلاه باقی
اولور **لیس** اسمی مقدر ضمیر شاندر **لیس** الحال و الش
دیلمکدر **یتقع** فعل مضارع مفرد مذکر غایب در قح یا بندن
و کاف ضمیر منصوب متصل مفعول صریح التقویم لفظاً
مرفوع فاعیلدر **وجمله** فعلیه اعرابدن فاعل منصوب
خبر **لیس** در **بالش** جار مجرور بیه متعلقه
لحشب خانك و شینك ضمیمه حشبه نك جمعیله رخانك
و شینك فتحه لویه بوندن فوری آماج لرد در **محصول**

تحقیق تازه بد اقلین سن انوری طوغر تفاق مراد ایلسک
طوغریلور. اما حال و شان بود که فایده و برحق قوری آغا
طوغر تمغه سعی و کوشش ایلک نته که سوردی آتشدن
غیر بیه راست اولماز. ملک را حسن تدبیر ادر و تقریر
سخن اولیستندید آمد خلعت و نعمت بخشید و پادشاهش
از آنچه بود برتر گردانید. محصول ترکیب پادشاهه
استناد له حسن تدبیر و اناک سوزی تقریر ایلمی
مقبول کلدی خلعت و نعمت با غشیلدی و مرتبه تمغینی
زیاده ایلدی اولکیندن معلوم اولما که مژد کورادیک فضل
و ایش اما تعلیمی یوغمیش. والا اسلوب تعلیمه ممالک اولما
شاکردی و کلمه اولماز. بلکه از ایلغه بیه محتاج اولماز
دکل که دو کلمه ایله زیر احسن تعلیم و ادخا در علمه و فضله
نسبت دکلر حکایت معلم گای سم فاعلک طرف مکار
اضافیتد معلم تفعیل با بندن او کردی کسبه و معلم
تفعیل با بندن او کردی کسبه بعض جهله شاکر دینه
معلم دیر لر تفعیل با بندن اشم مفعول صیغه شی و ذره
بو خود حیوانات جنسند مستعملدر. انسانند استعمالی
جایز دکلر. ننه که تعلیم منعم بود که قرینه در و فروع کایلر
کتاب ضیدده کتب معلم بجای خود میثبتد. فقدرد کتاب
کافک ضعی و تانک تشدید بیه لفظ مشترک در مفرله
جمع یکنند مفرده و آنچه مکتب معناسنه دره اما جمع اولما

و این کتاب
در بیان
تعلیم
و تربیت
است

کاتب

کاتب

کاتبورد میگرد. بعض شترج مختار صحاح کلامنی غلط
جزاروب خطای فاحش ایلش. دیش که بضم الکاف و تشدید
النا یعنی الکتابه و الکتاب ایضا و المکتب و المکتبه
و المعنی علی الاول بالترکی بریان جیار معلین و علی الثاني
بر کتاب معلین و علی الثالث بر مکتب معلین و مختار
صحاح حک عبارتی بود که الکتاب بالضم و التشدید الکتابه
و الکتاب ایضا و المکتب واحد انتهى تأمل تدبر منته
کتاب جمع کتبر. اما بوند مکتب مراد در دین جمعه حص
ایلد کند اظهار ایلش. پس معلوم اولدی که کتاب کتب
بر معنایه در و یا حرف وحدت و با اذات مفعول دیدم
در دیار مغرب فروش روی و تلخ کضار و بد خوی و مردم
و کلا طبع و ناپرهیز کار که عیش مسلمانان بدیدن و تبه
کستی و خواندن قرآن دل مردم سیه کردی جمعی ایران
با کینه و دختران دوشیزه بدست جفای او گرفتار تر ره
ختن و نه یارای گرفتار که عارض سیمین یکی را که تباخچه
زدی و کاساق بلورین دیگر تراشیکجه کردی القصه
که طرفی از خیانت او معلوم کردند نزدش و برانند
و مکتب او را بمصلحتی داند پارسای سلیم بنک مردی
حکم که سخن خرم حکم ضرورت بکفی و موجب اراکین بر
زبانش ترقی کود کارا هیبت اسناد نخستین از سر بدرد
و معلم دومین را اخلاق ملکی دیدند دیو بگردیدند

کاتب

با عباد حال و سرش عالم کرده اند و در غایب اوقات بیازمجه فراهم
و لوح درست ناکرده در هر یک بگرست کنند و ترش روی
وصف ترکیبی در آکشی صورتی دیگر تلخ گفتار و وصف ترکیبی
اجبی سوز لرد میگردد بدخوبی و مردم از آرده بویله در براماز
خوبی آدم اینجور میگوید طبع و بلندی طبعی طبعکار و پرهیزکار
کار ادا ت فاعل در پرهیز سر یعنی فاسق و فاجر تبه نانک و بای عینک
فتحه لوی و های اضلیه ایله تبا هدرن مخفف فاسد میگردد کشتی
یا حرف حکایت و لوردی میگردد کردی یا نی ده بویله در جمع یا حرف
وحدت بر بلوند میگردد **سنان** پاکیزه بیانیه پاکیزه یا **معاشره**
دختران دوشینزه ده بیانیه در دوشینزه قنرا و نه الا معناسنه
یا حرف صله **دست** جضای و بیانیه و لامیه دو گرفتار مبتلا میگردد
زهر خنده لامیه **زهر** لغت جگریاننده اولان او ده دیر لور
اما اصطلاحه مجال و قدرت معناسنه مستعمل در نکته
شاعر میش **بیت** زهر ندارد که بیوسم لبیت **تیر** کنار در
ایرونی **تو** ختنه اسد رکوله معناسنه بازای گفتار مصدر
مفعولنه اضافتیدر **زیر** یا با قدرت معناسنه اسد در
یا رشتن و یاریدن **کلور** گفتار کللی معناسنه در اما اسلند
وصف ترکیبی در نهایتی ترکیب خفی قیلند ندر سوز کتورگی
معناسنه صکره نفس کلومه اطلاق ایند یار که گاه در مخفف
عارضه سیمین بیانیه **عجم** رای مفتوح او قور و نه که سابقا
اولندی بوند عارضدن مراد یوز در **رخله** تعبیر ایدنه دل

اینها

ایروب

ایروب یوزک اینکی یا نیدر دین تر سوبلد و کین بلز ایش
طیایجه باوجیم عجمی لره ترکیجه هیاز و سله دیر لور ساق
بلورین بیانیه بلور بانک کسریله و لام مفتوحک تشدد
اما اضلند عوام تحریف ایدوب **لام** محقق ضمیمه اشتغال
ایدور **و یا حرف نسبت** و تون حرف تاکید دیگر اضافتی لامیه
و یا حرف وحدت و در حرف تخصیص طری یا حرف وحدت بر
مقدار میگردد **بمصلی** یا حرف صله و یا حرف وحدت افعال
یا بندن اسم فاعل در اهل صلاح میگردد **پارسی** یا بدین
مصلحتدن **و یا حرف وحدت** و خردت سلیم صفتی نیک صفت بعد
و یا حرف وحدت و حکیم نیک مرده صفت که حرف رابطه
یا حرف مصاحبت حکم امر معناسنه در **یعنی** شان و کار من
سبب معناسنه در **موجب** آزاده و آزادک کسه اضافتی
لامیه لورد **کودکان** و الف و نون ادا ت جمعدر و بر آخر
تخصیص هیئت خوف معناسنه در **مخت** تونک خانک
ضمه لریله و سینک سکونیه اول میگردد **و یا حرف نسبت**
و تون حرف تاکید و میز یا و تون سابق یکی در حرف تخصیص
اخلاق ملکی بیانیه و یا حرف نسبت یا حرف صله اعتماد
خلم او مصدرک مفعولنه اضافتیدر و لامیه ترک علم
مصدرک مفعولنه اضافتیدر **اغلب** اوقات لامیه اکثر
اوقات میگردد **یا حرف صله** یا زیمجه او پنج چه حرف تصفیه
فراهم مجموع معناسنه در **لوح** قنقی و و اول سکونیه

تخته دهم کرد و عربك و عجمك و لادى قرآن شریفی تختد
او کرد و کرد درست ناکرده یعنی اندر یازیلانی تمام از بر لنگزد
در سر یکدیگر در حرف صله نشسته اند و شکستند
یا لوی خرد حکایه در محصول بر مکتب خانه معلّمی
گورده دیار مغرب اکتشی صورتی و آبی سوزنی و بر آماز خور
و آدم انجید می و دیالنی طبعی اهل طمع و فاسق و فاجر که
مسلمانان را که دین را که کوری مکمل فاسد آوردی و قرآن
و قومنی خلق کوکلی فرار دزدی بر تو لک باک و با کینه
او غلبه خوار و بگر قزلبانک جفاشی لبه مبتلا انک خوف
و خشمند که نه کولکه بحال لری و نه بری بر لبه سولیشمه
قدر تازی و آری که گاه برینک عارض ستمینه طباخ
اوردی و گاه غیرینک ساق بلوریننی شکینه یعنی
فلقیه جگر دی قصه نک و تبهی بود که بر مضار خوانند
معلوم ایلدیلر ای دو کدیلر و مکتب دن سوز دیلر و مکتبی
بر صلاح یکسینه و بر دیلر بر زاهد و طاهر سکیم و برانی علم
کسینه که سوزی امر ضرورت سوزیلر دی و دیندن
کسینه و انجمنک صا در اولر دی و بوله او غلبه خوار
استاد می خونی باشند که کندی و ایکنی بر علم اخلاق ملک
ملکی سنی کوردیلر بری برینه شیطان اولدیلر و انک حلیه
اعتماد ایلکه علم او قومنی ترک ایلدیلر و اکثر اوقات بری بر لبه
او یون او ینماقه او نور دیلر و لوحی تمام او کونوب بلزد

اول بری برینک یا شنه فادر لردی بیت استاد معلّم
چو بود کم از آن خرسک باز ند کودکان در بازار کم بونک
بکی بر لرده ترک کلیدن عبا ز قدر پیش کم از انجمنی
دیم کرد خرسک خانک کسری و زانک شکونیه و سیتک
فتحیه اوزرخه اشک اوینینه دیرلر و بعضی ایلر دیرلر
خرش ایودر و کاف تصغیر اسکی بوسکی کبه لردن و کلیم لردن
ای شکلدن بر صورت پیدا ایدر لردن و بر سیما اول صورتیه
کیروب ای اوینادر و رومدر رمضان کونلر دن جمل اوینادر
بکی و کل وجه محصول بیت استاد معلّم چو نگم از اراوله یعنی
وسلم اوله او غلبه خوار باز اوده خرسک اویننی اوینار لردن بعض
نسخه ده استاد و معلّم و ویشمش و و او عطفله بعد اورد و هفت
بر در آن مسجد کذر کردم معلّم اولیر داخ دیدم که دل خوش کرده
بودند و بمقام خویش باز اوردده انصاف بر بخیرم و لا حول
کمان کفتم که ابلیس را که بر بار معلّم سارینکه خرا کردند پیر
جهان دیدن بشنید و بخندید و کفنی شنید و که گفته اند
بعض نسخه ده دل برو خوش کرده بودند و اقدرد انصاف بو
بکی بر لرده زیاده معنا سینه در لا حول و لا قوة الا بالله
العظیم دیم کرد محصول بیتا یکی هفته دن صکره اول
مسجد کتیبوسنه کذر ایلدم کورددم اولکی باور معلّم
کوکلنی خوش ایلشله و کته کندی مقابنه کتوز مشله
الحق بو معنا ایچون زیاده انجندم و لا حول و لا قوة الا بالله

شیطانی نه ملکره بخون معلم ایلا یلور بر پیر مرد جهان دین
ایشتدی و کولدی و دیدی ایشتش میسن که دیشلر دیشیلر
هنر خطایا بخوندردین قابل خطاب دکل ایملش **مثنوی**
پادشاهی پسر بمکتب داد **لوح** بهیشتش بزرگوار نهاد **لوح** سیمین
بیانیه لوح لغتد مطلق تخته در اما عرب و عجم اولادی
اوستند تعلیم املاکاری تخته نیک جنسونه علم اولمشد **پسر**
کمشدند اولسه اکالوح دیولر انک ایچون لوح سیمین دیشلر
معلوم اوللا که ایناء سلاطینک لوحی کشدن اولور اما غایبلا
ایچنه اولور ایملش بوند سیمینک نون قاکیدی و شین ضمیری
ضرورت و نایچون ساکنی و قفق کرک و ضمیر پسر و ایچدر بکار
یاند **اما** بونق مراد قولتقدور **محصول** بیت بر پادشاه اعلی
مکتبه و پردی کشدن بزلوح قولتقنه قودی یعنی اکابر کش
لوح و پردی **بر سر لوح** او نوشته بود **جور** استادیه که مظهر بود
سر لوح لامته در اویم اضافتن نویله در نوشته و اوله ویا که
لغتد جور استاد مصدرک فاعلنه اضافتید **و مهر** پسر
لامته در **مهر** بوند در **محصول** بیت اولش هزاره ناک لوحی
اوجنه التونله یعنی التون صوشله یا زلش ایدری یا زیلون موضع
که استادک جور و جغاسی یا با ناک محققن یکدر **ذیر** جور عام
و فضلله انوشدرد **و مهر** در جمله میشد در **کار**
پادشاه زاده را لغت بی قیاس از ترک که **عنان** بدست افتادش
و بخود آغاز کرد و میدری بشه گرفت فی الجمله جبری بماند سایر

مغاضی

ایچون

مغاضی و منکری که نکردد منکری که نخورد باری بنصحتش گفتی
که ای فرزند دخل آب رواست و عیش آسپا کردان یعنی خرج نهاد
مسلم کسی باشد که دخل معتر **فارد** **پار** سازاده را یا حرف وحدت
و **هم** حرف توسل و **آخر** تخصیص **هم** وحدت ایچونردین
خطا سوبلش **تر** که ناک فتحی و رانک کسریله منور که مفاسده
طلبه لامک کسریله مطلوبه مفاسده اولدو غی کجی آخرن
هم اضافت ایچون کلمشد **عنان** عمل جعفر در پاکوب
عجم او زره عربده اعمام کلور **جمع** قلت و زنی و زره مبدور
تفعل باشند اسم فاعل در مشرف دیمکدر **و یا** حرف مصدر
سایر مغاضی بیانیه سایر جمیع دیمکدر **و مغاضی** معصیتک
جمعیدر **گاه** مقنا سنه منکر اسم مفعولدر **افعال** بایندن
ما شروع معناسنه **و یا** حرف وحدت **مسکر** افعال ذن اسم
فاعال در **سکر** و یون کسنه **و یا** حرف وحدت بر کره دیمکدر
بصیحتش تقدیری بطریق نصحتدر **دخل** الکت فتحی و خای
معینه ناک سکونیه خارجدن کلوب **الکه** کیرن سنه دیر
اب دوان افغان صوب یعنی سرع الزوالدر **عیش** یعنی و فوضف
اسپای کردان بیانیه **اسپا** و **اسپا** بایله ذکر من دیمکدر
کردان کاف عجم ایلله صفة مشبهه در که کردیددن **دو**
دیمکدر **خج** فراوان بیانیه کجی **آخر** وحدت **و یا** حرف
صله دخل معتر بیانیه **محصول** ترکیب بر عابد زاده ناک عتیق
متروکاتشدن نعمت بی قیاس و بخدا لینه دوشد او در افسد

ایچون

ماله مالکنا و لاندی، فسق و فحوره یا بشلادی، و اسرا فی کندیسه
 صنعت طوتندی، حاصل کلوم هیچ نر نشسته قالمدی جمیع
 معاصیدن و بر منکر و نامشروع قالمدی که ایلدی منکرانی
 اشلادی، و سنکر یعنی سکو و یروبی سرخوش اندر نشسته قالمدی
 که ایچمدی و استمال ایلدی، حضرت شیخ بیوردی بر کره بن اگا
 نصیح طریقیله ای اوغل دخل یعنی بوالکه کیرن نعمت بی کران کن
 اب رواندر یعنی کر صوب کی کلتمز کیرد و ذوق و صفاد و
 دکر من در یعنی بولد و غین و کود ز کیدر یعنی بیکه و انجماکه
 مال طایین حاصلی خوف مال خرجی بر کسمیه مسله در که دخل
 معنی اوله حاصلی مغیر کوری اوله قطعه جود خالت نیست
خرج آهسته ترک، که سیکو سید ملاحان سرودی، که حرف تعلیل
 سرود ایر معناسنه در یعنی ایر لادقلری نشسته و یا حرف
 وحدت، محصول بیت یار سا زاده به خطاب ایدوب بیوردی
 معین کلور لک یوقدر خرجی باب یاب رقائله یعنی خرجی جوق ایلله
 زیر کیچیلر بر ابر سوبیلر یعنی ایر لر لر ایز بیوردی و غنی بیت
 نائیدر، اگر یاران کوهستان بنار، بسنالی دجله کرد خشک
 رودی، یا حرف صله کوهستان طاغلو بسنالی یا حرف ظرف
 و یا حرف وحدت دجله دالک کسریله و جمع یک سکو نیله
 انومفی کرد فعل مضارع مفرد غالب قاعلی تختند مستند دجله
 با جمع ضمیر خشک قوری دیکر یا بس معناسنه دود در
 دیور و یا حرف وحدت، محصول بیت اگر طاغلو دجله باران

یا غرنسه

یا غرنسه برینان دجله ایر میغی بر قوری در اولور، یعنی بریا
 چای اولور حاصلی یغور دن معاونت اولما بیجه دجله صوبی اقوب
 دو کور پسر تمیل طریقیله بیوردی سنکر چونکه معاین کلور
 یوقدر جوق خرجله الکن کی نیرد و کوز عقل و ادب پیش کیر
 و لهو و لعب بکار که چون سپری شود سعی بری و بشیمایی
 خوری پسرا از لذت نای و نوش این سخن در گوش لیا و رد و بر
 قول من اعتراض کرد و گفت راحت عاجل به نشویش محنت اجل
 منغض کردن خلاف رای خود متناهیست، لهو و لعب لایق
 اولمیان نشسته به صرف ایلکه دیر لر، لعب لایمک فتحی و عیدک
 کسری و سکو نیله و لایمک کسری و سکو نیله عینک لغت
لعب فرج طلب ایلکدر، سمن اولمیان نشسته ایلله که حرف تعلیل
 سپری سینک و بای عجمک ضمه لوبله دو کمتک معناسنه
 یعنی یار سا زاده نای لفظ مشتق کدر بوغزله دود لایمک
 بوندن انکسینه ده مساع و آن برینه قصر ایلر تفصیل ایلش
 نوش اسم مقصد زده، نوشیدندن اجمه و ایچکی معناسنه
 عاجل شدی حاضر معناسنه در، و اجل الف تمذ و دله حاضر
 اولمیتوب کلچکه دیر لر، منغض مکدر دیمکدر، محصول
 بکیت پسر دیدم عقل و ادبی او کو که طوت یعنی عاقل و شود
 اول لهو و لعب ترک ایلله زیر چونکه نعمت دو کته شدت
 ایلدر سین و بشیمایی نر سین او غلوان و بوغز و ایچکی
 لذتندن و یا سار و سوز لذتندن حاصلی میه و ایچمه لذتندن

صوبی

بوسوزي قواغينه كتور مدي يعني فولفته قومدي و بنم سوز
 اعتراض يلازي و ديدي شمدي حاضر راحت و حضور ي
 كلك محنتك تشويش بله مكدرايملك خلاف فكر و تدبير
 عقلا در مشنوي خداوندان كام نيگهني چراغني بزرگواريم
 خداوند ساج و مالك معنا سنده در الف و تون آدات
 جمعدر كامه اضافتي اسم فاعلك مفعوله اضافتي اسم فاعله
 مفعوله اضافتي در و او حرف عطف نيگهني وصف تركيبي
 و يا حرف مصدر چراغني فتح و كسر جاي زدر سخت شديد معنانه
 و يا حرف مصدر شدت ديگدر برتد فعل مضارع جميع غايب
 ايلدر لوم قور قو سختيه اضافتي لاميه محمول بيت اصحاب
 كام يعني مراد يعني اصحاب نيگهني يعني دولت همچون شدت ايلدر
 يعني چكر ل شدت قور قوسندن يعني بزمان زحمت و شدت
 چكرم ديور قور قوسندن الان همچون شدت چكر ل حاصل
 كلك زمانه فقر و احتياج چكرم خوفندن بال فعل بخون
 مثال اولور ل برو شادي كراي يار لور و غم قور دناشيد
 خوردن امروز بر و فعل امر مفرد مخاطبدر رويدندن بكت
 ديگدر رفتندن دندلر خطا ايلدر ياي ضمه يي تخصيص
 ايلينار و سناينلي ايلشار شادي يا حرف مصدر كيفيل
 امر مفرد مخاطبدر كنيدندن ايله ديگدر يار دلفروزدالك
 كسري و لامك فتي زمانك سكونيله وصف تركيبي در و زيد
 كه مخفقد افروزيدندن كول يلكند زحني يعني روشن بايدجا

كراي يار لور و غم قور دناشيد
 خوردن امروز بر و فعل امر مفرد مخاطبدر رويدندن بكت
 ديگدر رفتندن دندلر خطا ايلدر ياي ضمه يي تخصيص
 ايلينار و سناينلي ايلشار شادي يا حرف مصدر كيفيل
 امر مفرد مخاطبدر كنيدندن ايله ديگدر يار دلفروزدالك
 كسري و لامك فتي زمانك سكونيله وصف تركيبي در و زيد
 كه مخفقد افروزيدندن كول يلكند زحني يعني روشن بايدجا

حاصل

حاصل مسر و رايدجي ديگدر هم فردا لاميه ايوته نك
 غمني بكونيك لائق دكلدر نكه شاعر بيور بيت
 غم نامن خوردن بنقدم رنجه ميندارد همان بهتر كه بافردا
 كدارم كار فردا را فكيف مرا كه در صدر مروت لشنسته ام و
 عقد قنوت بسته و ذكر انعام در افواه عوام افتاده
 فكيف خصوصاً ديگدر ايسانك مضمونندن مسكناد
 مرا بكا ديگدر كه حرف رابط صفت صدر مروت لاميه
 مجازاً عقد قنوت ده بويلا در ذكر انعام مجتهدان و صدر
 اضافتي در لاميه انعام افعال بايستن مصدر در احداث
 عنايسنه افواه عوام لاميه محمول تركيب هر كه
 مند كورمزا ياله عامل اولو لاميه محمول صابا كه صدر
 مروت او تور مشم يعني كرم احسان باسندن و فتوت
 و حومردك عقدني بغلشم يعني سخا و لطف دو كمن
 دو كشم داخي انعام و احسان افواه عوامه طوغمشد
 حاصل جو مرد لكه مشهور عالم اولشم مشنوي هر كه علم شد
 بسجا و كرم بند نشايد كه نهد بر آدم علم بون مشهور
 معنا سنده در درم دالك كسري و رانك فتي حمله فتحه
 معنا سنده عرجه درهم ديلرد دالك كسري و رانك فتي حمله
 سكوني و هانك فتي حمله محمول بيت هر كس كه مشهور
 اولدي سخا و كرمه لائق دكل در كه افواه سنده دو كمن
 يعني بزل ايليرب صاقليله و كرم و احسان يي ترك ايليه

نام نگوئی جو پرو ن شد بگوی در تنوای که بندی بروی
نام نگوئی بیا نیه و یا حرف مصدر تقدیری نام نگویت سنک
ادک ایلکی معناسنه پرو ن طشره دیمکدر ظرفای عجم بانک
کسر یله او قودا مار و سنا یلاری خیمله پس پرو ن لفظی
نصیمین عبار تیلله قید ایلنر و سنا یلانی ایلش شد بوند
رفت معناسنه در بگوی یا حرف صله در قیو تقدیر یدر احسا
و کسر در تنوای فعل نفی مستقبل مفرد مخاطب قادر و کسین یک
که حرف بیان ببنفدی فعل مضارع مفرد مخاطب بوند بغلانی
دیمکدر بروی یا حرف صله تقدیری بزدیت در محصول بیت
چونک سنک ادک ایلکی یعنی سخا و کرمکادی محله به طشره جقد
یعنی فاشا و لری لطف و احسان بپوشنی بوز که بغلانه قادر کلین
حاصلی سخا و کرمی ترک این خرسین زیر اشهرت بند ایلکه ما فعل
بوند و در در حراد در خانه در دین بوباید خطا ایلش بروک تقدیر
بروی چمنکس دین معنای خطابدن غفلت ایلش و المنی بالترکی قیوی
باز ساین بوز دین معنای بی بغلش دیدم که نصیحت می بد بورد
که من در آهن سرد او اتوی کند ترک مناصحت کردم بیا نیه و در
از مناصحت او بگودانیدم و بیک سلامت بستم و قول حکما کار
بستم که گفته اند بلغ ما علیک فان لم یقبلوا منا علیک نمی بد بورد
فعل نفی مستقبل مفرد غایت قبول ایلز دیمکدر هم کرم بیا نیه و لامنه
در حرف صله آهن سرد او سابق کی بیانیته و لامنه در ترک مناصحت
مصدر که مصدره اضافتی لامنه در مناصحت مفاعله نانک مصدر

اقلید

اولیدر نصیحت معناسنه بلغ فعل امر مفرد مذکرینا طبله
تفعیل بایندن ایرشدر دیمکدر ما اشم موصول دیمکدر
الذی معناسنه علیک جار مجرور یله مقدر ثبت به معلق
وجهه فعلیه اعرایدی محلی یوق صله موصول و موصول صله
اعرایدن محلا منصوب مفعول بلغدر آن حرف شرط و هم
جرم یقبلو فعل جحد مطلق علامت جزم نونک سقوط طیدر قضا
علیک ما اشم استفهام حرف نفی و مقدر جاز علیک و لکی کید
محصول ترکیب کوردم که بشر نصیحت قبول ایلز و نیم اسی نصیم
انک صوف و مرینه اثر ایلز یعنی و مرکی بشدند کو کله کار ایلز
اکن نصیحتی ترک ایلدم و مناصحتیندن یوزم و و ندر دم و بیک
سلامت او توردیم و حکما قولنی ایش بغلیم یعنی کارا بایند
که دیمشالردن سن سنک و زر که لازم قولی ایصال ایلله اکر
قبول ایلز لوسه سکا نشنه یوق یا خود سکا نو ارا اندر
قبول ایلد کارندن سکا ضرر یوق زیرا ما علی الرسول لا الباع
بیت کرچه رانی که نشنوند بگو هر چه میدانی از نصیحت
نشنوند فعل نفی مستقبل جمع غایب بوند قبول ایلز لوسه معناسنه
محصول بیت کرچه بیاور ساین که سوزک دکلمر لوسن
بسیو یله هر نشنه که بیاور ساین نصیحت ویند دن یعنی
سکا لازم نصیحت و کرک قبول ایلسونلر کرک سه ایلسونلر
دور باشد که خیره سرینی بدو یا با و فتاده اندر بند خیره
عاجز و زبون و سر اسیمه یعنی نک مفعول اولی مصرع ثانینک

مضمونی مفعول ثانیستی بدر پای با حرف مصاحبت و فتاده و او
اوزره اندر ادات صله محصول بیت نیز اولور که نصیحت
دیکلین سر سیمی یکی یا غیله دوزاغه دوشمش کور رشین
یعنی بر مصیبت کرفنار کور رشین دست بردست میزند که
دریغ نشنیدم حدیث دانشمند محصول بیت خیرین
الینی الینه اور در حیف دانشمند که سوزنی اینشدم دیو
نادم و یعنی نادم و پشیمان اولوب نصیحت یکلد و کنه جفت
بسر از مری آنچه اندیشه کرده بودم از نکبت حالش بصورت
دیدم که یار یار بر هم میدوخت و لقمه لقمه می خورد و خفت
و لیر از ضعف حالش بهم برآمد مرورت ندیدم در چنین حالتش
در ویش را بملامت خراشیدن و نمک پاشیدن یاد از خود گفتم
محصول ترکیب بر مدیدن صکر شول نشنه که اول فکر میشد
انک نکبت حالندن ظاهرا کوردم که نمک نمک اوزره دیگر
و لقمه لقمه قرانردی یعنی خرایدردی کوکلم ضعف حالندن
و زیاده فقر و فنا سندن مگدرو منقبض و لیدی بویله حالت
مرورت کور مدم ریش درونی یعنی خاطری یار سنی حاصلی ریش
مال و متله طر ملیوب و ستنه طوز صلیحون کفنی اینی از اربوب
کوکلنی مجروح ایملکی مرورت کور مدم کنیدی کوکله دیدم بیت
خریف سفله در پایان مستی نشنیدم دوزرتنگدستی
خریف سفله بیانیته سینک کسری و ضعیله لغت در حرف
پایان مستی لامیه و یا حرف مصدر نشنیدم لغت در حرف

عفو

مفرد غایب دوزرتنگدستی لامیه و یا حرف مصدر محصول
دنی الحقی یاده نوش مستلک نهایتندن حاصلی غایت ساگرده
ال طار لغندن و فقر دن قیرماز یعنی صوکنی فکر اندوب
قیرماز حاصلی ال طار لغنی کوئی یاده کلهر درخت اندر بهار
برفشاند دشستان لاجرمی برکشاند درخت مبتدا اند
ادات طرف بهاران جمع بهار در خلاف قیاس اوزره بر میشد
مینوع معناسنه فشاندر فعل مضارع مفرد غایب سلکرو
میار معناسنه خبر مبتدا در برفشاندن مقدر مفعولید
دشستان زاده فتح و کسر جان فیش دیکلد لاجرم لاشبهه
و لا محاله دیکلد بیت یراق و ازق معناسنه در بوند
یراق مراد در مافن فعل مضارع مفرد غایب فالور محصول
بیت ایام بهار در درخت یشیر سلکرو و کرفیش شبهه سز
یراق سز یله فالور قصه دن حصه بودر که یار سزاده اول
زیاده حرکت لیدوب آخر می دست فالدی شویله که جت
محتاج اولدی حکایت پادشاهی پسری پادشاهی
این فرزند لیبست بریش چنان کن که یکی از فرزندان خود سالی بر
سعی کرد بجائی نرسید و فرزندان دلب در فضل و بلاغت
مستری شدرند ملک دانشمند را مواحد کرد و گفت و عد
خلاف کردی و توط و فاجایا و ردی گفت ای ملک تربیت
یکسانست و لیکن استعداد مختلف پادشاهی و کسری بالری
حرف و حدت لاجرف صله اذمودب معناسنه در و یا حرف

وحدت محصول ترکیب بر باد شاه او غلفی بر استاد ادیبه
 و پردی یعنی بر معمله دیدی بوسنک از غلکدر بوکا کنذری
 او غلکدر کی تربته و بر معلم ترسل مقدار ی بوکاسی و گوش
 ایلدی. یعنی تعلیمند تقطیر ایلدی لکن بر تبه و اصل
 اولدی حاصل هیم بولمسته تحصیل این مری و معلات
 او غلکدری فضل و بار غتد منتهی ولد یار باد شاه ادیب
 مواخذ ایلدی کانه که کناه ابله مشا و له باد شاهک اعتقاد
 زیوا مواخذ کناه کاره او نور لیکن مراد بوند عتاب در و باد شاه
 دیدی او غلک تعلیمند خلف و علم ایلدک و شرط و قای
 بر تبه کتور مدک کانر معلم دیش ایش کنذری فرزند مدک
 اکا زاده سعی این یق و کنذری فرزند لوی کامل اولوب
 و شاه زاده کالان بی بی اولدوغی ملک تعلیمند تقضیه
 حمل ایدوب ادیبی مواخذ ایدوب عتاب و خطاب اینوز
 ادیب ای باد شاه تربیت بر ابردر لیکر استعداد و قابلیت
 مختلف در قصه کوجه سیم و زر در سنک ایلدی. در همه
 سکی نباشد در و سیم. رتسنگ دیدی و کی مجاز در و سیم
 سیم و زر طبر اقدن جفا. لیکن طاشک اصلی طبر اقدن
 دیش اصحاب علم طبعی علی الخصوص که سیم و زر جفا
 واق او اطرطاش ستر اولماز تکه مشاهد و آیددی
 اصلند همی آید ی ضرورت ایچون وزن تقدیم و تاخیر
 اولدی. در و سیم زاده تشدید ضرورت وزن ایچوند

محصول

محصول بیت شاه زاده ایچون تمیل بیوروب دیر که کوجه سیم
 و زر طاشدن چقار اما هر طاشدن زر و سیم اولماز و اقلند
 بویله در. بر همه عالم همی باید ستمیل. جایی انبان می کند جایی
 همی باید یلدر و اربع صا لر ستمیل ستمیل ضعی و کسریله هانک
 فنی بصفیر شکلی اوزره بزکو کبدر که دیلین اوزره طلوع ایدر
 خاصه بی بغض اشیا بر قرمز یلق لونی و یی مکرر. کر ارضات
 هر برنل مری دکل یعنی هر پرده کوزنم. پس حشمتک بر همه عالم
 همی باید بیوروغی ادعی در جایی یا حرف و حدیث انبان طفر حق
 و ادیم سختیان محصول بیت کنه تمیل ضرر بقوله بیوردر که ستمیل
 یلدری جمیع عالمه بر تو صالر لیکین بر مرده طفر حق حاصل ایدر
 یعنی مشین و بر مرده سختیان و بلغری یعنی بر خشنیه استعداد
 خستیت رنگ و برر. یعنی قیاض بخل یوق لیکین استعداد
 مختلف در می کند بوند میشود معناسنه در دین بیتد
 مقصود. و اصل اولمه مشند و حکا. ستمی بر آشنیدم
 از پیران مری که مرید را می گفت چندانکه تعاقب خاطر ادبی زاد
 بروز لیست کر پروزی ده بودی مقام از مار ویکه در کز شنی
 تعاقب خاطر مصدرک فاعله اضافتی در و ادبی زاده اضافت
 لامینه در یا حرف صله و ری بای اصلیله ایلد زر و معناسنه
 اگر حرف شرط یا حرف صله و ردی ده وصف ترکیبی در و میدند
 در و بر یخی می کند یا حرف طرف و یا حرف صله محصول
 ترکیب پیران مرتبیدن بر نی ایشتم که بر مریدینه سوبلرد

سیمی

اولقدر که آدم او غلبتک خاطرینک رزقه تعلیق وار اگر زنی
و بزنجی خدایه اولیدری مرتبه ده و مقام مع ملائکه دن کجری
یعنی یلردن خدایه افر با اولوردی **بیت** فراموشست نکرد
ایزد در آن حال که بودی نطفه مدفون و مد هوش **ایزد**
همین نیک کسری و یانک سکونی وزای عرینک کسریله
نکری دیمکرد خدای معناسنه که حرف رابط صفت بودی
یا حرف حکایت نطفه مدفون بیانیته مد هوش معطوفد
مدفون نطفه انا بلندن اناقرینه دوشن صوکه او غل
او غل ناندن منعقد اولور مد هوش لا یعقل دیمکرد محصور
بیت سنی خدا فراموش ایلدی اول حال که نطفه مدفون
و مد هوش ایدلک یعنی فریتن مدفون لا یعقل نطفه ایدلک
روانت داد و عقل و طبع و ادراک **جمله** نظری و فکر و هوش
و ان بوند روح در **محصول** است خدا سکا روح و بر دی
دخی عقل و طبع و ادراک و جمال یعنی حسن و نطق یعنی تکلم
و رای یعنی تدبیر و فکر و هوش قاقیه ضرورت ایچو زکشیله
و الاطلاق اکفا اولور **فکر** نیک فاسی علامت نقلد نیکه
سابقا برایکی برده هر دو ایلدی **بیس** نفس کله دندرد بر و نقلد
خبردار دکلش ده انگشت مرتب کرم بردست **دو بازو بیت**
مرتبت ساخت بردوش **محصول** بیت سنک الکن اون برقی
مرتبت ایلدی یعنی یکی الکن اون برقی و بر دی و ایکی او مود
او ذره ایکی بازو ترکیب ایلدی یعنی سکا ایکی قول و بر دی

کنون

کنون پنداری ای ناچیز همت که خواهد کردنت روزی فراموش
پنداری فعل مضارع مفرد مخاطب پنداریدن صنم قدر ظن
معناسنه معنای استغفای مضمن ناچیز همت همتسندمک
دیمکرد **خواهد** کردن ایلدیردیمکرد و تلخیص خطاب بودی
یا حرف وحدت اعتبار اولور سه برکون دیمکرد **اما** یا انفس
کله دن اعتبار اولور سه رزق دیمک اولور **بیس** نقدیر کلام
که **خواهد** روزیت کردن فراموش اولور و لکل وجه محصور بیف
ایلی ظن ایدرستین ای بی همت که سنی فوکون و نود خسر دو یا که
سنک رزقی او نود تیردو حاصلی سکا بو قدر اشیا اعطا ایلی
هیچ برکون وظیفه روزیکی فراموش ایلی **کایت**
اعرابی را درم که پس خود را مینکفت یا بنی انک مسبول بوم
القيمة ما اذا اكتسبت ولا يقال بمن انتسبت یعنی ترا خوا
بر رسیدن که عمالت طیبست و نکونید که پد رت کیست
اعرابی را که یا حرف وحدت و را ادات مفعول یا حرف ندا
بنی یانک ضمی و نون و یای مشدک فتحه لوله ابی نیک تصویف
او غلجیم دیمکرد **ما** اسم استغفاهم و ذا اسم موصول ترکیله
بر اسم حکمیه قلنشد **ای** شئی معناسنه اکسبت تک مقدم
مفعول لیدر اکسبت فعل ماضی مفرد مذکر مخاطب کیمه منسو
اولدک دیمکرد **عمالت** تا پی ضمیر خطاب پد رت تاسیدیم بوله
محصول توکیب ترا عرابی کوردم کنیدی او غلته شو یلردی ای
بحقیق سن قیامت کونند مسبولین **تغی** صور یلورستین

دنیاده نه کسب ایندک و سکا دینلر کیه منسوب بش یعنی بشندن
 صوریلور که دنیاده خیر فی اشلرک شری دیملر که مالک کیدر
 شریفیدر خیدس میدر حا صلی حبسکدن مسئول سیز نشیدر
 دکل قطعه جامه کعبه را که میپوشند او نه از کرم پیکه نای
 جامه یا حرف وحدت و هم حرف توسل کعبه را اذات مفعول
 که حرف رابط صفت میپوشند فعل مضارع جمع غائب کیدر
 و اور تر لردیم کدر بعض نشخده میپوشند و افعدر بای
 عربله و سین مهمله ایله بوسایندر لر یعنی او تر لردیم کدر بو
 تقدیر جامه کعبه نه مضاف اولق لایحدرد او ضمیری
 جامه به را جعدر نه حرف نفی معناده سد مقبدره کرم پیکه
 لایته کرم کاف عجم کسریله و اناک سکونیه قوز دیکدر
 پیکه بای عجم کسریله اینک دیم کدر نای یا حرف نسبتدر
 یعنی اولی دیم کدر یعنی مشهور نایجا شرم فاعلدر بودن دین بونی
 عربی نطق اینلش محصول بلیت بز جامه که کعبه کیدر یعنی
 انکله کعبه بی ورتیلور یا خود کعبه ناک جامه سیما و پر لروا کایم
 و بچیل ایدر لر اول جامه اینک قوردندن نامدار و مشهور
 اولادی والا اینک قوردینه ده نفطیم ایدوب او یولردی بش
 اندی اصی بودر که یا عزم بزرگ نشست دوری چند لاجیم
 مجاور کرا می شد یا حرف مضافت عزیزی یا حرف وحدت
 حرف وحدت کرا می کاف عجم کسری و ضمیمه و بای ضمیمه ایله
 معناسنه در کرا می کرامه منسوبدر دین خلاق سویلشد و محصول

دوای اینک

دوای اینک

بلکه جامه کعبه بر عزیز ایله او توردی بنچنه کون یعنی کعبه مکر
 مقارنت ایلدی پس شبهه فوق انک کی عزیز اولدی یعنی شرف
 اندن کسب ایندی حکایت درصانیف حکما آورده اند
 کوردم را ولادت معهود نیست چنانکه سایر حیوانات را بلکه
 احشای ماه را بخورند و شکش را بدیند و راه صحرا گیرند و آن
 پوستها که در خانه کوردم بیند ترا نشست بادی این نکته را بپشت
 بز کی می گفتم گفت لایق بصدق این حدیث کواهی میدهد و غیر
 شاید بود که در حالت خردی با مادر و پدر و چایر معالیه کرده
 لاجرم در بز کی چنین مقبولند و محبوب تصانیف تصنیف
 جمعدر مصنف معناسه حکایه اضافت لامیه در آورده اند
 روایت ایشلر کوردم کاف عربک فنی و زای عجم سکونیه عجم
 دیدیلور و ا حرف تخصیص ولادت معهود بیانیته ولادت مصدر
 طوغم معناسنه مرابودر که سایر و که نه حیوانانک کی نامی
 ترندن ولادتی اولان اخشا جمع حشادر ایچ سی معناسنه
 بخورند جمع صیغه شکی براد ایلدی زیرا بر فردن بر قاجی حشادر
 و محصول تکبیر حکما مصنفاتله روایت ایشلر در که عفرینک سایر
 حیوانک کی ولادتی معین دکلدر یعنی سایر حیوانک کی اناقرندن
 تولد ایلم بلکه انا لرنیک ایچرینی بر لو و قارنتی بر تار لر و صحرا لرن
 طوبان لر و اول دریلر که عفرینک خانه سنه کور دیلور و ایلم کای
 اوضاعک اثریدر بر کره بونکته بر اولونک قشدر سویلدم و بر
 شیخ دیدیکه بنم کر کلم بوسوزک کچک ککده شهادت و بر و بوند

غیری نشسته اولی لایق دکلرد. زیرا آخر ده ک حالتش انایه
وانایه بویله معامله ایلد بلر یعنی ایلرله بویله معامله ایلد کلری
ایچون بایه شمه به یسوک کلر بونچلر نچیق بلر و مقبول لردن
قطعه پسیر ایدر وصیت کرد. کای جوامر دیاد کیر اینست
پسیر یا حرف وحدت و ادات مفعول پیر تقدیرتی بیلد
ضروت و زن ایچون ضمیر ترک اولندی که حرف بیان و ای حرف
نما جوامر در اریکت و سخن دم یاد کیر خاطر کای طوت یعنی از بر لره
دیلم کرد. اینست ایتنک مضمونه اش ایدر. محصول بیت بر
او غلبه بابائی وصیت ایلدی که ای جوامر بونیدی اذیر لره.
هر که با اصل خود وفا نکند. نشود دوست روی و ولتمند با
حرف صله اصل خود لایمه. دوست روی وصف ترکیبی در مقبول
معناستند مستعملدر. و ولتمند ادات نسبت در دولتی
دیلم کرد. پس دولتمند وصف ترکیبدر دینار فارس میدات
فارس دکلر ایش. محصول ترکیب هر کس که کندی اصلنه و فای ایلر
یعنی لطف و احسان او زره اولماز. اول کتسه مقبول و
ولماز یعنی دولت و سعادت بوزین کور **طیغیه** کزد مرا کشته
چرا بنمستان بیرون بجای کفت بنایستام چه حرمت است که
برمستان یزیر بایم. محصول ترکیب عفریه دید بلر نشین ایچون
طشمر کلر نشین. چهار سین دیزی یازین نه حرمت وار که
قیشتند طایشم کلر **حکایت** فقیر درویشی حمله بود
مذرت حملش بستر آمد درویش را در همه عمر فرزند نیامد بو

کای جوامر دیاد کیر اینست

کفت

کفت اگر خدای عز وجل مرا پسری دهد جز این حرقه که نوشیدم ام
هر چه میلک مست بذل درویشان کم اتفاقا نشین پسری آورد
شادمان کرد و سفر یاران بموجب شرط بنهاد کیر از چند سال
که از سفر و شام باز آمدن مجله به آن درویش برگردشتم و از
کیفیت حالش پرسیدم گفتند به زندان شخته درست کفتم
سبب چیست گفتند پسیر شخمر خورده است و عربی کرده
و خون یکی بر خخته و از شهر کر خخته پیر را بعلت آن سلسله
در بای و بند کران بر بای نهاده اند کفتم این یار ابدی حلا
خواستنه است فقیره درویشی لایمه. هنر و حد ایچون
دین ایکی جهندن خطا ایلش اولکی اولدر که وحدت ایچون
منصوص اولان یاد و هنر دکلر. ایکیجسی اولدر که وحدت
قبول ایلد و کفر تقدیرچه اضافتی مانع اولور و معافاسد
اولور. حامله و حامل یوکل غورته دیور حامل دین یدر که
بر صفت ز فانه مخصوص در پس التباس لازم کلر اما حامله
دین بری جاری علی الفصل قلدی جاری علی الفعلا معنای
اولدر که صیغیه کتودر لومنتا و حلت حمل فری حامله در
بواسلو بر مبنی علی الفصل دیور لر وضع و رضعه ده و سلسله
فتد بر جمیع شراخ بو مقامه احواله کجشد و بعضی
حامل یازمیش لیکن جمیع متون مخالف یازمیش مدر حمل
لایمه پسرا آمدن نهایت کلاهی یعنی وضع حمل وقتی کل آری
بعضی شخه ده آمد برینه آورد و اعود. پس مدت مفعول

کای جوامر دیاد کیر اینست

صریحی و لود و پس فی صریحی در ویش را از حرف تخصیص پسری
 یا حرف وحدت ملک یمک کسریله مالک اولد و غی اشیا اشار
 در ویش ان مصدر زک مفعولنه اضافتیدر بدل معناسنه
 سفر یاران لامیه یا حرف مصاحبت موجب جهت فتحیه
 مقتضای معناسنه در شرطه اضافتی لامیه در یا حرف ظرف
 زندان شخته لامیه در یا متضمن اولد و غی معنای ظرفیتی ناکید
 اید و نکته مکرر حرور ایلدی عربی سرخوش صواشنه دیرلر
 بدوش اشیر شمر را جعور در آخر حرف تخصیص سلسله زنجار
 حرف صله نای بوندر و غر معناسنه در بعض شخته ده نای
 برینه کردن واقعدر محصول ترکیب بر ویش ان خاتونی
 نوکلیدی حمل مدتی نهایت و اردی یعنی وضع حمل قریب اولد
 و در ویشک جمیع عمرند هیچ فرزندی گمشایدی دیدی
 اگر خدای تعالی بکا او غل و پر رسته بویکد و که خر قه رن
 غیری هر نه که ملکم ایسه در ویشالره بدل این بر اتفاق
 عورنی او غل طوغردی شادمانلق ایلدی و موجب شرطه
 در ویشالره سفره قوژی یعنی ضیافت ایلدی غه تلاد
 صکره که شام سفرندن کیر و کلدم اول در ویشک خله سینه
 او غلام و کیفیت حالندن سوال ایلدم دیدیلر که صوباشی
 زندانتد در دیدم که سبب ندر دیدیلر که بر او غل خور میشد
 و عربده ایلش و برینک قانن دوکش یعنی بر کسه قتل ایلش
 و شهره ن قاجش یعنی قصاب قور قوسندن بایاستنک اول

سبيله

سبيله زنجیر بوغزینه یعنی بویسته و آخر بوقعی یا غینه قومشاره
 دیدم که بویاری خدادن دعا یله دیشدر **قطعه** زنان باردار
 ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مادر زایند زنان باردار بیانیته
 باردار وصف ترکیبی در یوک طوبی دیمکدر یعنی یو کلی خاتونلر
 مرد هشیار بیانیته اصلی هشیار ایلدی ضرورت وزن ایچون
 و او حذف اولندی معلوم اوله که عرب دلندن غیری دلره مقله
 موصوف یئیند مطابقت لازم دکل انک ایچون زنانه بارواری
 مفرد ایکن صفت قیلدی پس ضرورت شعر ایچون دیمک
 ادا دکلدر ضرورت وزن ایچون دیرلر و هشیار وصف ترکیبی
 هوشلره یاردن عقل کندی به یار دیمکدر ایقن و عاقلک
 مستعمل لفظدر پس بریده قضا یلینلر تقصیر ایلش
 ولادت ظرف زمانک مصدره اضافتیدر و زایند این
 مفعول فیهیدر و مار مفعول به زایند فعل مضارع جمع غایب
 طوغر الود دیمکدر محصول بیت حلی عورتلاری مرد هشیار
 اگر ولادت وقتندن ولد برینه ییلان طوغر سله از ان
 بهر بونریک مرد مند که فرزندان ناهواره زایند اذان صراع
 ثانیته مضمونته اشارتدر که حرف بیان فرزندان ناهوار
 بیانیته ناهوار ناموافق و نامساعده دیمکدر زیرا ناهوار دوزد
 پس دوزا و لماق معناسنه عدم وفاق و مساعده لازمدر
 فرزندان مفعول زایند در محصول بیت ولادت وقتی
 مار طوغر سله لر عاقل قستند اندن یکر کدر که ناموافق ولادت

این بیت
 ای مرد هشیار
 اگر وقت ولادت
 مادر زایند
 زنان باردار
 بیانیته
 باردار وصف
 ترکیبی در
 یوک طوبی
 دیمکدر
 یعنی یو کلی
 خاتونلر
 مرد هشیار
 بیانیته
 اصلی هشیار
 ایلدی
 ضرورت
 وزن ایچون
 و او حذف
 اولندی
 معلوم اوله
 که عرب
 دلندن
 غیری
 دلره
 مقله
 موصوف
 یئیند
 مطابقت
 لازم
 دکل
 انک
 ایچون
 زنانه
 بارواری
 مفرد
 ایکن
 صفت
 قیلدی
 پس
 ضرورت
 شعر
 ایچون
 دیمک
 ادا
 دکلدر
 ضرورت
 وزن
 ایچون
 دیرلر
 و
 هشیار
 وصف
 ترکیبی
 هوشلره
 یاردن
 عقل
 کندی
 به
 یار
 دیمکدر
 ایقن
 و
 عاقلک
 مستعمل
 لفظدر
 پس
 بریده
 قضا
 یلینلر
 تقصیر
 ایلش
 ولادت
 ظرف
 زمانک
 مصدره
 اضافتیدر
 و
 زایند
 این
 مفعول
 فیهیدر
 و
 مار
 مفعول
 به
 زایند
 فعل
 مضارع
 جمع
 غایب
 طوغر
 الود
 دیمکدر
 محصول
 بیت
 حلی
 عورتلاری
 مرد
 هشیار
 اگر
 ولادت
 وقتندن
 ولد
 برینه
 ییلان
 طوغر
 سله
 از
 ان
 بهر
 بونریک
 مرد
 مند
 که
 فرزندان
 ناهواره
 زایند
 اذان
 صراع
 ثانیته
 مضمونته
 اشارتدر
 که
 حرف
 بیان
 فرزندان
 ناهوار
 بیانیته
 ناهوار
 ناموافق
 و
 نامساعده
 دیمکدر
 زیرا
 ناهوار
 دوزد
 پس
 دوزا
 و
 لماق
 معناسنه
 عدم
 وفاق
 و
 مساعده
 لازمدر
 فرزندان
 مفعول
 زایند
 در
 محصول
 بیت
 ولادت
 وقتی
 مار
 طوغر
 سله
 لر
 عاقل
 قستند
 اندن
 یکر
 کدر
 که
 ناموافق
 ولادت

طوغرا لوبقی بد بخت و بد خوی و لاد طوغر مقدن زیر ایندانی
 تربیه ایدوب احوالند زحمت چکنر لوبکه تولد ایلد و گنجی
 قتل ایدر لوباما فرزندک آخری بنجه اولاجنیر کسیه بلز و تربیه
 بنجه زحمت و مشقت چکر لوبه صکار اقا زبندن غیری باعدینه
 بنجه در لوبکنی ایشور **حکا** **طفل بودم که بزرگی**
 یوسنید از بلوغ گفت در مسطور کتب آمده است که سنان
 دار و یکی پانزده ساله کی و دوم احتلام و سوم آمدن موی زهار
 اما در حقیقت یک نشان دارد آنکه در بند رضای خویش و علا
 بیش از آن باشد که در بند حظ نفس هر که در این صفت موجود است
 محققان بالغ نشمارند **که حرف بیان بزرگی یا حرف و خدایت**
 و ادات مفعول مسطور گشت اسم مفعول فایم مقام فاعلنه
 مضافدر اصلی کتب مسطور در **بعضر** **نسخه ده در کتب**
 مسطور است و اقدرد **پانزده بای عجمله و نون و زانک**
 سکونیه اون بش دیمکدر **سنا لکی یا حرف مصدر و کاف**
 عجم های رسمیدن بدل حرف توسط پس کی معنای مصدرا
 افاده ایدر دینلر **زاید سویشلر آمدن موی مصدر لک**
 فاعلنه اضافتید **زهار** اضافتی لامیه در زانک فنجمله
 فسودیمکدر **در حرف ظرفیند رضای خویش** **لامیه لردن**
 بای عربیه زیاده معنا سینه در **از آن بند حظ نفس**
 تقدیری نفس خود در محققان جمع محقق را مل تحقیق دیمکدر
الف و نون ادات جمع در اسکر عجم اوزنه محصور

در کتب
مسطور

ترکیب

ترکیب طفل ایدم که بر اولوی صوردم احوال بلوغدن یعنی
 انسان نوقت بالغ اولور و نشانی ندر دیدی که کتابار و مسطور
 که اوج نشانی وار **بر کسی اون بش یا شد** **و اینجی بی اختلامدر**
و او چنجی فسق قلی کلکدر **اما حقیقتند بر نشان و اولور**
 خدانک رضایشی قیدند اندن از تو اوله که کندی خط نفسی
 قیدند اولدوغندن خدانک رضایشی قیدند از تو اوله **خدا**
هر و جمله خدانک رضایشی کوزده قطعه **بصورت آدی شد**
قطر آب که چل روزش قرار اند و رحم مانده **یا حرف ظرف**
آب بیانیته در همن حرف و خدایت **درین خطا سولیش**
و حدت **چون منصوص اولان یا مع** **همن دکلدر** **مضمر**
تقدیم و تاخیر وار **تقدیری قطر آب** **بصورت آدی شد**
که حرف تعلیل **چل چهلدن محققدر** **قرق دیمکدر** **دورزش**
شیر قطر **آبر را جعددر** **اما معناده قران مقبده در قران**
مستقر معناسینه در قرار ایدر **دیمکدر** **رحم دانک فتحی**
و حای **مهمله نك کسریله** **انافرتند او غلار** **یتاغنه**
ماند بوندن قالدی دیمکدر **محصول بیت قطر آب یعنی**
نطقه صورقا و یا صورتی **آدی اولدی** **زیرا قرق کون**
مقداری **انافرتند مستقر اولدی** **یعنی آن قرار ایلدی**
و کچل ساله را عقل و ادب است **بتحقیقش** **شاید آدی خوا**
ساله را های رسمی مقدار افاده ایدر **و را حرف تخصیص**
تحقیقش **شمن حور و فعلنه مقیددر** **و خواند خواندن معنا**

ببینی

محمول بیت و اگر فرق یا شلیک عقل و ادبی و لریسه حقیقت
و یا حقیقتله اکاادی دینک و یاز یعنی هل تحقیق اکا انسان
قطعه جوامردی و لطفت دیمیت هیر نقش هیولای مبتدا
جوامردی مقدم خبر و یا حرف مصدر سخاوکم دیمکدر لطفه
معطوف در اکا ادیمیت یا و نا ادا ت مصدر در اسلوب عرب
اوزره انسانیت کی مبتدا در خبر مقدمه هیر انجی دیمکدر
نقش هیولای بیانیته هیولای حقیقتله بیلکه حکمت کمالی
کورمکه موقوف در اکر متون نونله و اقعد و اتاقیاس
هیولایندر یا نیله هیولا هر نشنه نك ماده سنه دیر لر
نقش هیولای هیزدن و کالدرن خالی نقش دیمکدر مبتدا
فعل نهی مفرد مخاطبدر پندارید ندرن طن ایله دیمکدر مبتدا
دین غلط سویلدری محمول بیت دینک جوان مردک و لطفه
هان نقش بی معنی یعنی صورت بی منروی کالم دکلدر انجی
هنر باید که صورت مستوان ساخت بایا نهادن از شنکوف و زنگار
هنر مبتدا باید خبری که حرف تعلیل صورت مستوان ساخت
مقدم مفعولی ساخت مصدر معنا سنه در با حرف ظرف
ایوانها جمع ایواندر مراد چارطا قدرنتکه سابقا بیان اولدی
در بانک متضمن اولد و غی معنای طرفیتی تاکید ایدردی بیر
باب معنا سنه اخذ ایلا بیر خطا ایلمش شنکوف سنک
کسری و نونک سکونی و کاف عجم فنی و رانک سکونله خبر
دندکاری در که فر ل حرکت اندن ولور و زنگار زای عجم

مبتدا
مفعول
مفعول
مفعول

دینک

فنی و نونک سکونله قلی زنگار دیدکاری و نکدر محمول
هنر کرک که چارطا قارده شنکوف و زنگار در صورت
دو زمان ولور یعنی صورت بی معنایه اعتباری و قدر ماصی
انسان صورتند اولوب هنر اولق نقش دیوان مشابه المقد
جوانانرا باشد فضل و احسان چه فرق از ادبی تا نقش دیوان
اکثر متون تا نقش و اقدر تا یله اثرهای غایت ایچون و ارتقا
بوکه فرینه در محمول بیت چونکه انسانک فضل و احسان
اولیه آدمیه ن نقش دیوانه دک فرق ندر یعنی فرق یوقدر
خاصی بی معرفت اولان انسانله نقش دیوانه برابر بدست
بدست آوردن دنیا هنر نیست یکی را که بویا دل بدست
با حرف صله آوردن مصدرک مفعولته اضافه یکدی
ز حرف تخصیص دل آرک مفعول صریحی و بدست فایر صریحی
آر فعل اخر مفرد مخاطبدر آریدندن که مخفف در آوردندن
کور دیمکدر محمول بیت دنیا اله کتورمک هنر دکلدر اگر
قادرایطک برینک کوکلنی اله کتور یعنی کوکل اله المقدر هنر
یوسفه مال و اسباب دنیا دکلدر دل بدست ور که خج اکبر
بیت لرینی رباعی دیویان اندر غریب بی دانش ایش مک
سالی نزاع در میان پیاده کان ججاج افتاد و راعی هم دران
سفر پیاده بود انصاف در سروردی یکدی اقتاد یم و ما
نفس و جدال بدادیم کجا و نیشنی راش نیدم که با عدیل خود هی
گفت یا العجب پیاده عاج چون عرصه شطرح پس بی برد فر ز

میشود یعنی به از آن میشود که بود و پیاده کان خجاج عرصه
یاد به بس بودند و باز شدند سبالی یا حرف وحدت نزاع یعنی
جدال در حرف صله میان پیاده کان خجاج لامیه لود داعی
هم یعنی شیخ انصاف الحق دیکرد مبالغه مراد در در حرف
سرودی یکدیگر افتادیم بری برتری دوشدک دیکرد زیاده
نزاع وجدال دن عبارتند حاصلی محکم خصوصیت ایلدک و داد
و جنال ایلدیم فسق و جداله عدالت و نردک یعنی فسق و جدال
قصور قوم در آیه کریمه به تبلیغ پیور در که فلان رفت و لا
و لا جدال فی الحج یعنی فسق و جدال منتهی ایکن بز رعایت این مینو
حد دن اشور در کجای تشیخ وصف ترکیبی در کجای کاف و جم
عربیار له اوستی اچ محفه در که مصر دن و شام دن خاجیلر کا
بنزلر اما هودج اوستی اوردنی یعنی معیب محفه در که در
براینی قود نرا اچ کعبه به وارن بیلور و یا حرف صله عدل
خود لامیه عدل فعل فاعل معناسنه در ترکیبه دگش
دیکرد یعنی فرشوی محفه نیم بیانر کعبه یا اللعجب دیکرد
فتح لام تعجبت آیه در یا الما یکی گاه اولور که لام کس
او قنور منادی محذوف اولن اعتباریله تقدیری یا قوم
ایتوا للعبه دیک اولور و بودند یا صاحب ایت اللعجب
دیکرد لامک کسینه قایل اولمان ظاهر بودر که کتب
خوتم تنبع المیشد بیان عاج شطرنج بیانیه در عاج
فتل کو کینه دیر لور شطرنج شینک کسینه در صحیح

در کسینه

صحیح ذی بر اسمی یعنی اسم نجی و تعریب ایلد کارندن عربی و ذ
وزند شالوینه الحاق ایلد لور یعنی وزند شالوینه رد آیدر لور
عربی لغت عربی خود فعل فاعل فانک فتحیله یوقدر اما کسینه
و اجر محل لفظی که یوغون دن به دیر لور شطرنج حریف
الحاق ایلدیلور اما کتب فارسیده بو اعتبار لازم دکل بیلر ایکن
فتح شینله مشهور در اکثر متونند عاج لفظند نصکره شطرنج
یوقدر هان عرصه دن صکره و اراجی بسربا حرف صله سیر دن
نهایت و غایت مراد در برد فعل مضارع مفرد غائبدر
بریدندن ایلد دیکرد برید ندن بانک ضعیله کسینه
دکلدر عرصه یاد به و لامیه در اذات مفعول محصول
ترکیب بر بیل خجاج پیاده لوری اراسنه نزاع وجدال دوشد
بن و عاجیلر اول سفرده پیاده ایدم الحق بری برین
دوشدک و فجور عدالت و نردک یعنی فسق و جدال کاله
ایلتدک و اجر اسندن قصور قوم در حاصلی لا رفت
و لا فسق ایت کریمه سنه تمام مخالفت ایلدک بر کجا
تشیخ اشد مکه کدی عربلرینه سوبلردی یا اللعجب
فیل کو کندن دوزیان پیاده چونکه شطرنج میداننی
باشه ایلد فرزین اولور شیخ بونی تفسیر ایدور یوقدر
یعنی اول اولد و غندن اولور ذی اویونند خصوصاً و کس
فرزین زکن اعظمدر اما خجاج پیاده لوری صحرای مکه میداننی
غایته ایلتدیلور و اول کندن بنوا و لذی لور قطعه

از من بگوی حاجی مردم کزای را، کو پوستی خلق با دار میسردرد،
 بگوی تا کید له فعل امر مفرد مخالف در، کو بیدندن شویله دیمکد،
 گفتندن دینار خطا ایلد یار، حاجی مردم کزای بیانیته مردم
 کزای و توصیف ترکیبی در، کزایندندن مردم دالایمی یعنی
 ایسرحی دیمکدر، کزیدندن اخذ ایدن احوال اشتقاق از کاه
 دکل ایش، حاجی اصلندن خارجدر یعنی نصر یا بنک مضاعفند
 اسم فاعل در اجتماع مثالی و ثقیل اولد و غیون مثلینک ثانیستی
 قلب ایلد یار تقضی البازی کی حاجی اولدی، کو اصلندن که
 او آیدی، که حرف رابط صفت او ضمیر غایب حاجی به راجع
 حذف و اتصال طریقیه کو اولدی، پوستین لغت کور کور
 که عریجه فرو دیزلو، اما عجم بویله بزلرده غیبت و مسراوید
 پوستین دیملکه کایت ایدر مراد از او جفا در خلقه اضافتی
 لامیه در، پوستین ستین بزنلو مذکور کایه بلد کلرند
 جمیع نسخه مخالف باز مشالو، یا حرف مصاحبت از الف عدد
 ایله اسم مصدر در از ایدندن انجمله دیملکدی در و فعل
 مضارع مفرد غائب فاعلی تختند حاجی به راجع ضمیر در،
 دریده ندن بر تو مفاسنه در مالده فتح و کسر جایزد و محصول
 بیت بندن حاجی مردم کزایه یعنی مردم از ااره سویله انجملین
 حاجی که غیبت سببیه خلقک عرضی خرق و کسر ایدر یعنی خلقی
 از ایدر حاجی تو نیستی شترست از برای انک، بیچاره خار میخورد
 و یار میسرد، بر ایجاد آن تعلیل در اجل مفاسنه از برای انک

در و کور کور
 در و کور کور

مصرع ثانی به مرهوندن، بیچاره یعنی شتر یار بوندن یوک معنا
 خار میخوردنک دیار میسردنک مقدم مفعول الزید و محصول
 ای مردم کزای ستن کلسن حاجی بلکه شتر در زیر انجمن شتر
 خاریر و یوک ایلد، یعنی یوک چکرسن ایسه اوزرینه یوکلسن
 حضور ایدرسن لفظ بارده ایهام بیو ر مشن ناممل تدر حکایت
 هندوی نفط اندازی هی موخت حکمی گفتن ترا که خانه
 بازی نه اینست، هندوی یا حرف وحدت نفط اندازی به
 وصف ترکیبی در، اندازیدندن نفط مؤنک فتحی و کسری ایله وفا
 سکونی ایله نفط بشرو ایدن کلور، و یا حرف مصدر حراد فیه
 اینجی در که حصار لردن و کینلر انزلو، هی موخت فعل لازم
 حکایت حال ماضی فاده ایدر، او کور نوردی دیملکدر حکمی یا
 حرف وحدت خانه اضافتی فتنی فمشد و یا حرف نسبت و نو
 ایکسینی بله نسبت اینچوندن دینار بلزلر ایش اوست نیابت
 ادات هنر له ترکیب ایلنوب هنر مجتلبه ایله توسط ایدر
 املادندن بی خبر لرا ایش، بازی او یون مفاسنه در انج اولد
 یا خطاب اینچوندن دین قابل خطاب دکل ایش نه ادات نفی این
 اسم اشارت در نفط انداز لغه محصول ترکیب بر هندو
 انداز لوق صنعتی او کور نوردی یعنی قنبره انجیلق فنی بر حکم
 دیدی که خانک یعنی اوک قمشدندن او یونک بود کلد رشار
 بر پسی خانه نیین اولد که قمشدن یا یله و بر پسی بوادی
 بکینوب سنوک اولد قمشدندن و میسرخن الاضاف

در و کور کور
 در و کور کور
 در و کور کور

مال برد و بکند و بی تقریر **بیت** تا ندانی که سخن عین
 صوابست مگوی. **و آنچه** دانی که نه نیکو ش جوابست مگو
 تا اذات توقیت ندانی فعل نفی استقبال مفرد مخاطب که حرف
 بیان مگوی فعل نهی مفرد مخاطب سوبله دیکر و سماع
 تا نیک تقدیری و آنچه دانی که نه نیکوست جوابست مگو
محصول بیت مادام که بلیه سائر که سوز عین صواب
 اول سوزی سوبله **و اول** سوزی که سبزه سبزه ای دگر
 که اکا جواب سوبله **یعنی** معقول اولیان سوز است جواب
 مقید اول یعنی حکمک هندو به سوبله و کی سوز عین
 صواب **و سبزه** بی جواب حاصلی بیت در نصیحت عام
 چنان پس بویستک ما سبزه مناسبی قلیدر دین
 مناسبین بلیه مش **و مصراع** ثانیستک معناسینی زیر
 حقه اصابت ایلر سیر و غمک ضایع ایدر ساین
 دین معنایه اصابت ایلر مش **و اول** لحنه سبزه
 که ای و معقول دگر در سوبله دین معقول جواب
 ایلر مش **حکایت** مردکی را در در چشم خاست
 پیش بیطاری رفت که مراد و اگر سطر از آنچه در چشم
 چهار پایان کردی در دین او کشد کود شد حکومت
 پیش را در بردند گفت برو هیچ تاوان نیست اگر این
 خوبی دی پیش بیطار و نرفتی مقصود ازین سخن آنست
 که تا امور ده را کار نوزک فرماید بان که ندانست

در بیان

در بیان
در بیان

بزدیک خرد مندان بجفت رای منسوب گردد **مردک** کاف عربی
 حرف تصغیر تحقیر در و را حرف تخصیص در و چشم کوزا غریبی
 خاست لغتد قالقزی دیکر **اما** مراد پیدا و حادث اولدی
 دیکر **بیطار** بای عربک فتحیله و یانک سکونیه نعلیند
 دیکر **بیطره** لغتدر که حرف بیان **دوا** علاج دیکر
 از آنچه اول نشنه دن **یعنی** اول او تندن دیکر **در**
 حرف صله چشم چهار پایان لامیه دورت ایا قلی حیوانا
 مراد در **کردی** یا حرف حکایت **در** حرف صله دین اول لامیه
 حکومت خانک و کافک ضمه لریله خصوصت دیکر
و اور حاکم **بودن** قاضی مراد در **بود** یعنی بر بيطار شاک
 بریسی قاضی بيطار خطابا بوبله دیدی و عیش لیکر به بود
 تاوان او دکه دیور که عربین ارش دیور تا از موده صفا
 یعنی تجربه اولنما مش **و در** اذات مفعول کار بر رک بیانیه
 فرماید بیوره **محصول ترکیب** برار جکرک **یعنی** بر ایلرک
 کوزا غریبی حادث اولدی **بیطار** قتنه واردی که بکا علاج
 ایلر دیو **بیطار** دخی اول نشنه دن **یعنی** اول او تندن که
 طوار لولک کوز لرینه ایدردی **یعنی** قویاردی آنک کوز
 چکدی کور اولدی **حکومتی** یعنی خصوصتی قاضی او کته
 ایلر بلر طلبا رشا چون قاضی دیدی نعلیند **بودن**
 لازم دکل زیر **اگر** بوزد که خرا و لیدری بيطار قتنه
 حضرت شیخ بیور در مقصود بوسوزدن اولد که هر که

در بیان

مجبب و متعین اولیان کیمسیه اولو یعنی عظیم ایشان بیوره انک
برله که پیشمانلق ایلدی یعنی چکر عقلا وقتند خفت رایه
منسوب و سخاوت فکرله مذموم اولور **قطعه** ندهد هو
دوشن رای **بفر و مایه کارهای خطیر** ندهد فعل نفی
مستقبل مفرد غایب هو شمند و دوشن رای بیانیته دوشن رای
وصف ترکیبی در اجتناف فکرلی و کورتد بیرلی دیمکدر **بأخرف**
فرومایه اجتناف ضللی دینی الاصل معنا سنه در کارهای خطیر
مفعول بسوی بیانیته عظیم و مخوف ایشان و بیوردیمکدر
محصول بیت اجتناف فکرلی و کورتد بیرلی مافل دینی الاصل
اولنه عظیم و مخوف ایشان و بیوردیمکدر **بأخرف** بیوردیمکدر
ندهد کارهای خطیر مفعول صریحی **بوریا باف** اگرچه
بافتند نبردش بکارگاه حریر **بوریا باف** وصف کنی
بافتند نبردش بوریا طوقی دیمکدر **بوریا باف** بقیان اولند
بوند مراد حصیر بافند **بافتند** بافی یافتند انخایدنار سهو
ایلمشان **بافتند** است های رسمی و همز مجتلبه ضرورت
وذن ایچون لفظا و کاتبه ترک اولندی حذف و ایصال
طریقیه کتابند اثبات ایدنار خطا ایلدیلر **نتکه** سابقا
ادله سبیله بیان اولندی **ضمیر** بیوردیمکدر نبرد فعل
نفی مستقبل جمع غایب و جایز در که فعل نهی غایب اولور
ضمیر بوریا باف و اجعدر یا حرف صله کارگاه و کار
و معنایه در حریر اضافتی لامیه در محصول بیت

اینکه این بیت را در
کتابهای دیگر
نمی بینیم

محصول بیت حصیر طوقی اگرچه در قیاسه یعنی اکاده
دیرلر لیکن این حریر کارخانه سنه ایک ایشتی اشکله ایلتیلر
و یا ایلتیلر زبیر اول کار استعدادی بوقدر **حاصل** هر کسه
قابلیت کوره گاه تکلیف اولمیرکدر **در که** آخرتند نامت
و خسران حکمیه **حکایت** یکی از بزرگان پسری شاه
داشت وفات یافت بر رسیدندش که بر صندوق تن
چه نویسیم گفت آیات کتاب مجید را عزت و شرف پیش از
که بر چایر طایفه نویسنده که بر و کار سوده کرد و خاروق
بر و بگذرند و بندگان شایسته اگر بصرورت چیزی می تو
این دو بیت کفایت میکند **شایسته** یا انک نفی و کسر
لامعنا سنه در معقول و مقبول دیمکدر **بر رسیدند**
فعل ماضی جمع غایب صور دیار دیمکدر **شایسته** بر
یکیه راجع در که حرف بیان صندوق صادره ضمه مشهور
ترکیبه دینو کاری در جمع صنادیق در ترتبه اضافتی لامیه
و شین ضمیر پس از اجعدر آیات کتاب مجید را لامیه و ساین
در لحنر تخصیص که حرف تعلیل **بوریا باف** حرف صفت
زمانه دیمکدر **سوده** کرد سودن سووتمک و ازماک
کرد کاف عجم فحیه پس **سوده** کرد از یلور و آشور یعنی
محو اولور دیمکدر **شرح** بریسی کردی شود معنا سنه
محو شود دیش **بریسی** بو که افترا ایشان محو شد دیدن
لیکن نسخه لری تنبع ایلدن هیچ بریسنند شد و نمدی

این بیت را در
کتابهای دیگر
نمی بینیم

جمیعاً نسخه کرده شود بولندی. پس معلوم اولد که محض
 افترا می باشد. شاید که شینه بولیدر لفظ مضارع جمع
 غائب دُر شینه نکر سینه در دین خطا ایستد. اگر بضر
 با حرف مصاحبت می نویسد فعل مضارع جمع مخاطب فعل شرط
 واقع در. اگر بالضروره یا زار سکر دیکرد بوسوزانی کوسر
 که شینه یا ز مق لام دکل و اگر ضروری باشد. این دو بیت
 کهاید میکند. بوا یکی بیت کهایت یار. محصول که بر دین بر
 معقول و مقبول او غلی و ارایدی و فایده ای دارد. بعضی گفته اند
 صدور از که صندوق مقبره سینه نه یازده که دیکو. دید یار که
 کتاب مجیدک استاریتک عزت و شرفی اندن زیاده که بوی خلی
 یزله انلری یا زایه لری زیر امر و رایامه محو او بود و خلوا و زنی
 چکنزجر و کلام و زینه ببول آید. یعنی سینه. پس اگر شینه
 یا ز من لام ایستد بوا یکی بقی یازک. یعنی بالضروره بوشینه
 یا ز سکر بوا یکی بیت آید. قطعه که هر که سینه در ایستد
 بر میدی چه خوش شدی دل من. وه و او که فتحی و طاعاضلیه الله
 و اهدن مخفقد که استغراب و تحزن و تحسرو و ندامت مقام
 مستعمل لفظ درونی عربی طناب و پ اسماء افعال دن اولان
 و اها دن مخفقد اکیوب که مقام بختد مستعمل لفظ در
 و تحقیقی مختار صحاحه احواله ایستد که شینه نکر خند واه واه
 دیکور دیماید که حرف بیان هر که کاف عجمیه کاهلن
 مخفقد هر وقت دیکرد که که حرف بیان سینه در ایستد

این بیت
 در ایستد

و اوله استعجال آید. عجم و او شرع با طرف تاکید میدی یا
 حکایت مصدری دمیدن کلوریتک و بلوریتک و او نوریت
 و تل استن و بر شینه طلوع ایستد بون بتردی دیکرد شدی
 یا سید حرف حکایت در. دل من لامیه. محصول بیت واه که
 هر وقت که بوستاند سینه بتردی بنم حیانتد. یعنی در
 ایستد نه خوش اولور دی بنم کوکلم یعنی مسرور اولور کشت
 باغ و مراغ آید در. حاصل بوا یکی بیت وفات آیدن پسرک
 جانمند در. بر میدی عبارتندن صکر. یعنی که در ایستد
 هر زمان سینه من بر میدی. یعنی او پسر من ظاهر شدی نکر
 جمیع غرایبندن بوا دایمی غریب در. بگذرای دوست بوقت در
 سینه بینی رهیدن از کل من. بگذر فعل مضارع امر مفرد
 مخاطب که تا حرف تعلیل بوقت با حرف ظرف بهان اضافتی
 لامیه. یعنی فعل مضارع مخاطب کوره سینه دیکرد. محصول
 ماضیدن قسدر تیش دیکرد. محصول بیت ای دوست
 گذرایله یعنی او غم ناکم بهار وقتند قهرم با بختند سینه
 نقش کوره سینه. یعنی بن حیانتد ایکن عالم سینه زاری سید
 ایلدو کم کی شن بنم ترا میدن بن سینه زاری سیرایله
 از برینه بریزانلر جمیع نسخه لزم مخالف یا زمشال حکایت
 یا رسایی بر یکی از خداوندان نعمت گذرد دید که بند را دست
 پای استوار بسته عقوبت می کرد گفت ای پسر چو تو مخلوقی را
 خدای عزوجل اسیر حکم تو کرد و انید است و ترا بروی فصیلت

این بیت
 در ایستد

این بیت
 در ایستد

نهاده بشکر نعمت حق تعالی بجای او چندین خطا بر وی رواست
 نیاید که فردا قیامت این بنده از تو به باشد و تهنیتی بری
 یا ربی یا حرف وحدت باشد یا حرف وحدت هم حرف
 تو شل و را آت مفعول استوار محکم دیکدر عقوبت
 اشکجه دیکدر خلوقی را یا حرف وحدت و را آت مفعول
 استوار محکم تو لا اله الا الله کاف عجز فحشاء ماضی
 قسم در تغییر معنای فاده آید در خلوق مفعول اولی و استوار
 و استوار مفعول ثانیه و فاعلی خداوند ترا در خصوص سنک دیکدر
 بروی اول قولک او ز رینه بجای یا حرف صله آت فعل اخفرد
 خالطه آید ندن که مخفف در آید ندن کتور دیکدر
 آورد ندن دینار شهر و ایلشور بروی قولک او ز رینه دیکدر
 که مفعول نیاید فعل نفی مستقبل مفرد غایب ندن باید ندن استند
 دینار خطا ایلدیلر اولیا که دیکدر که حرف بیان شرمساری
 یا حرف مصدر و و ناغافل بری ایلدیلر سنک محمول ترکیب
 بر عابد اصحاب نعمت در برینک یا نته او غلادی کور دیکدر ترقو
 الین و یا غلای حکم بغیوب اشکجه آید زاهد دیدی بجای و غل
 سنک کی بر خلوقی خدای تعالی سنک حکمکه و احکام استوار
 ایلشدر و انک او ز رینه سنک فضلک قومشدر یعنی سنی
 انک او ز رینه بو قدر ستید و خاکه قومشدر خدا انک نعمت
 شکری برینه کتور و انک او ز رینه بو قدر جفای دو و جانین
 کورمه اولیا که یازین قیامت کونند بو بند سنک و اولیا

این کتاب
 در بیان
 عقوبت
 و ثواب
 است

و و ناغافل ایلدیلر سنک یعنی حجاب چکه سنک دیکدر
 مشغول بر بند مکبر خشم بسیار جورش مکن و دلش میازار
 سیکر فعل نهی مفرد مخاطب طوئه دیکدر خشم بسیار بیانیته
 و مکبر مفعول صریحی و بر بند غیر صریحی جورش مفعول
 مفعول نه اضافت در مکر فعل نهی مفرد مخاطب جورش
 محققدم مفعولی دلش معطوف در جورش میازار فعل
 نهی مفرد مخاطب در آید ندن انجمنیه دیکدر دلش تقد
 مفعولی و خمیر لر بند به راجع در حصول بیت خطاب
 عام طریقیه بیور رقولک او ز رینه عوق خشم طوئه یعنی
 زیاده غضب ایلد اکا جور و جفا ایلد و کوکلی انجمنیه حاصل
 قولک ایسه ده اکا ظلم ایلد او را تو بد در خریدی
 آخر نه بقدرت آفریدی او را را آت مفعول بد در ربا
 حرف مضامه کلام مجازی در خریدی خانک و رانک
 کمال رینه فعل ماضی مفرد مخاطب صتون الدک دیکدر
 آخر آت تاکید نه حرف نفی آفریدی به مضید آفریدی فعل
 ماضی مفرد مخاطب یار تداک دیکدر محمول بیت اول
 بند سن و ون ایجه به الدک بر مقدار ما الدن کاستد و انی
 قدر تکله خلق ایلدک حاصلی قولک در مخلوقک دیکدر پس
 بو قدر جفای اکا لایق کورمه این حکم و غرور و خشم تلخند
 هست از تو بر کثر خداوند خشم خانک فحشاء اصحاب و تا
 حرف انتقاد را لی معنا سنه در محمول بیت بو حکم و غرور

و غضب چنانه ذك يعنى بچه برسندن اولورق خداوند و در
 يعنى بسندن بزرگ افندي تکریدر. ای خواجه از سار و اعون
 فرمان ده خود مکر. فراموش. خواجه بوند افندي معاشنه
 در ادسلان و اغوشه اضافتي لاميه در. بوند بر ر قیادت
 کایتدر. در و حد بسیار و فریدون یکی فرمانده و صفت بر
 بویرق و بریحی دیمکدر. دهیدندن معناسنی فوت دهند خود
 قتی تزریق سوبلش خود. اضافت اسم فاعل مفعولنه
 اضافتي در و فرمان ده ممکن مفعولي اولی و فراموش ثانیسی
 محصول بیت ای از سلان و اغوشه افنديسی کند و که بویرق
 و بریحی خدای فراموش ایله يعنى سنی قوله و خدمتکار مالک
 ایلین خدای او نومه. پس قوللور وکی رفقه طوت شدتله
 طوته. در خبر است از پیغمبر علیه السلام که بزرگتر سر
 در و قیامت آن باشد که بند و صالح را به بهشت برید و
 خداوند فاسق را بدو زوج. حشرنی یا حرف و حدت و یا حرف
 تنکیر بند صالح و خداوند فاسق بیانیته لردر. محصول بیت
 حضرت پیغمبر دن حدیث شریفه وارد اولشد که قیامت
 کونند اولورق حشر اولدر که بند صالح جفته و خدا
 طالحی و وزخه ایلد لر يعنى قول جفته کید و افندي و در
نقص بر علوی که طوع خدمت است. حشم بجا حد مران و طین مکر
 علوی یا حرف و حدت که حرف رابط صفت طوع طانک
 فتنه مصدر را انقیاد معناسنه خدمت اضافتي مصدر

فاملنه اضافتي در تسته لاميه حشم بجد بیانیته و در
 مفعول حشری و بر علوی غیر صریحی مران فعل نهی مفرد مخاطبه
 دانیدندن سورمه دیمکدر. طینه اکا قاقمقد غضب معناسنه
 حشمه معطوف. مکر و فعل نهی مفرد مخاطب طوته دیمکدر.
 محصول بیت بر علامک اوزریده انجلیز علام که سنک
 خدمتکه مطیع و مفقاد در. اول علامه حشم بجد سر مه
 و اکا غضب طوته حاصلی بر علامکه خدمتکی طوع و در
 آیدر اکا حد ده بدو و حشم سور و بیا و سسته غضبانی
 جور و جفا اوزره اوله که نصیحت بود بر و ز شمار. بیدر
 آزاد و خواجه در رنجیر. که حرف بغیل نصیحت و فایک
 وضادک کسر یاء رسوالق دیمکدر. یا حرف ظرف بر و ز شمار
 ظرف زمانک قصدن اضافتی در محصول بیت خدمتکه
 مطیع اولای قوللک اوزریده بجد غضب سورمه زید
 رسوللق اولور و یار رسولق در یوم حیلاید یعنی حشر
 کونند بیدر ازاده اوله يعنى جفته لایق اوله و اقلید
 زنجیر اوله. يعنى دوزخه مستحق اوله **مکاتبت**
 سالی از پنج باشا ملائم سفر بود راه از حرامیان بخطر
 جوانی بیدر که همراه باشد سپهر باز و جرح انداز و حشو
 و پیش زور که ده مرد توانا کجایان آواره کردیدی و زور
 و دران روی فرمیدن شیت آورا بر زمین لیا و ردندی. اما
 شتعم بود و سایه پرورد قدر جهان دیدن و نه سفر کرده

وعدكوس دلاوران بکوش و نرسیدن و برق شمشیر سوار
 ندیدن. سالی یا حرف وحدت بلخ ترسان تو ابعندن بر عظیم
 استمیدر که حضرت مولانا نیک پدری اول دیار دند و باخر
 صله درالی معنا سینه شامیان سر جاده ده بر مملکت
 استمیدر عربستانان شام کی و در و ما ایلند بوسنه کی
 شامیان برینه همدان یازن احوال کائناندن هیچ خبر
 دکلایش زیر ایلخندن همدان دك صافی عجم در غیریشی
 دکلر سفر بود سفر اولدی و یا سفر و ارایدی بود فعل
 ماضی اوله و یا آدات زبانیه خطر بودند خوف معنا سینه
 و بر بود مقدر دد جوانی یا حرف وحدت بدرقه یا حرف
 مصاحبت تقدیری بطریق بدد در بدد در بدد در بدد یعنی
 کرانیله قول و زلق ایلکه دیرلر و خریجه بایندن مصدر دد
 بدد در حادس دیوب یعنی دونداد دیکله تفسیر ایلان
 زیاده تفسیر ایلش و مقام بیاندر بدرقه ایله دین معانی
 بلزایش سپر بار وصف ترکیبی دد بازیدندن قلقلان ویناد
 دیمکدر که بر اویندر سلحشور لور استند یعنی برفند
 شراح مستفلا برفن اولدو غنی بلد کارندن انما الله کجشاور
 جیح انداز وصف ترکیبی دد اندازیدند جیح لفظ مشترک
 بورایه مناسب یک یاید که کریشی اندقد تصکره ایکی باشی
 برین کله زنبورک یا یینه ده چرخ دیرلر که دومده اکازیلر
 دیرلر و بونک و قینه ناولک دیرلر کافه عریله پس چرخ اندازد

و یا حرف
 و یا حرف

و یا حرف
 و یا حرف

و یا حرف
 و یا حرف

مراد ناولک اندازد و جاز مرسل طریقیه یعنی ذکر محل و اراده خال
 دیمکدر پس زنده ناولک ایچی و چرخ ایچی دینار مساجد بالمشائر سلحشور
 عجم اصل و حال دند و الا حرف ویناد ایچی یعنی قولی ایچی شیش
 زیاده زوری دیکلر ده اون مرد توانا بیایته دهه صفتد
 کان اولامیه زوای عربک کسرلر بوفن یا ی کریشی مراد در
 کردیدی یا حکایت حال ماضی فاده آیدر بعض نسخه ده نکریدی
 واقعدر آیدر غریبی دیمکدر نور آور و وصف ترکیبی در و در کج
 یعنی زوری و الف و نون آت جمعدر و ویر و زویک زمینیه
 اضافت لری لامیه پشت اولامیه و را آت مفعول برین
 با حرف صله نیار دند یعنی فعل نفی ماضی جمع غایب و یا حرف
 حکایه بوفن ده در مضارع عبارتی ایراد آیدن جمع
 نسخه لره مخالف ایراد ایلشور متعقم بفعل بایندن اسم
 فاعل نعمت ایلچندن یوریش و نعمته معتاد اولمشد دد
 سایه برووه کولکه ده بستمشدر یعنی شدت و زحمت
 دوندکار کورمش حاصلی او دن طشس چقا مشر وعد کو
 دلاوران لامیه لورد و زعدرانک فحی و عینک سکونیه
 کولک کورلمکدر بوندر مراد مطلقا او از در کوسی سابقا بیا
 ایلشور بوند و لا درلرک کوسی صداسی مراد در و در
 دین بیانه صدرلش دلاوران خراد بهادر لورد و بکوش او
 با حرف صله و اضافت لامیه در بوشمشدر سواران لامیه
 محصول ترکیب بریل ایلچندن شامیانه سفر واقع اولدی و یول

و یا حرف
 و یا حرف

و یا حرف
 و یا حرف

حرامیاری حطرده ایدی جوان قلا و زلق طریقه بیه بزه همراه اولاد
 بوجوان پسر یا زونا و آنکه انداز و سلیقه و پیش زور آید و کد
 قوتی اولاد یاینه که چورددی یعنی اون زور یا دم یابی نور رور
 و یا خود قور از دی و یرو زینک زور لیلری ارقه سنی برکتور
 حضرت شیخ جوانک خصوصاً اغراق یوردی اما بوجوان مستغ
 ایدی و سایر پروده ایدی یعنی نافه یفندن طشم چقا مش حضور
 و صفاده بیوشن نه جهان کورمش و نه سفر پیش هادر لک کوی
 آوازی قولغینه ابر شمش و ایللر لک ایللر ایللر کورمش **بیت**
 یفتاده در دست شمش **بیت** بکوش نیارین باران بیر **بیت** یفتاده ما
 قسم هم یایه قلب اولمش دوشمش دیمکدر **در حرف صلاه دست**
 دشمن لامینه استیر یفتاده نک مفعول صریح یا حرف صلاه و یا
 حرف ظرف کرد کاف عجل کسری و رانک سکونی ایله بوند اطرا
 دیمکدر **شیر ضامن** مذکور جوانه را جعد رنبارید ما ضدت
 قسم فعل نفی مفرد فایب باران فاعلی تیره اضافتی بیافیه محض
 مذکور جوان دشمن ایینه استیر واقع اولما مش حضرت شیخ طریلو
 فریکینه اولدوغی کی اطرافنه ارق یغوری یغامش حاصلینه
 اولمش و نه صواش کورمش **اتفاق من و این جوان در یهم و دوان**
هر آن دیوار قدیم که پیش آمدی نفوت بازو یفکندی و هر حجت
عظیم که دیدی زور پرچه برکندی و نفاخر کان کفتی دبی هم بری
 برین اردنجه دوان صفة مشبهه در وید ندی یله رک **بیت**
 دیوان قدیم بیانیته آمدی یا حرف حکایه یفکندی یا حرف حکایه

در وید ندی یله رک
 دیوان قدیم بیانیته
 آمدی یا حرف حکایه
 یفکندی یا حرف حکایه

برکندی کاف عربک فتحیه و یای حکایه ایله قویار ردی دیمکدر
 محضول ترکیب اتفاقا بن بوجوانله بری برین اردنجه یله کز آنک
 یعنی یلوب کیدر کوی اول انکی دیوار که اوکشی کورددی نفوت
 بازوی یله یقار دی و هر اولو اغاجی که کورددی زور سرچیه ایله
 کوکدن قویار ردی و نفاخر این رک دیر می **بیت** ییل کوکدن
 بازوی کردان **بیت** شیر کوکدن کف سرچیه مردای **بیت** ییل معروف
 کوکاف عربک ضعیف ایله فنی دیمکدر عربین این دیوار تا حرف تعلیل
 عربین کی معناسنه کف کاف عربک نتی و نمانک کسریله یغن
 معناسنه در فایز سینه شانم دیوار یاز و فولدر آرشد دیوار
 همز نک فنی و رانک کسریله کردا کاف عجل فتحیه صفت
 مشبهه در کرد بدندن دونه کن دیمکدر مراد چبتلک و کلکدر
 ذرافینک الی صومدر یعنی سایر حیواناتک کی دیزده اکلمن
 پس کردانلق صفتی بولماز بونی مصراع ثانی یه قافیه دوشن
 فیله نیست کتف و بازوی کردان مناسبتی بلز امش کردا
 فتح کاف فارسیله صفتدر کردانیدندن دین برمد عاده خطا
 ایلش زینا کردان لازم دزدونه کن دیمکدر و کردانیدندن
 متعدیدر دوندردمک دیمکدر بازو کردان اضافتی بیانیته در
 دونه کن بازو دیمکدر بعضیله کاف عجل ضعیفه او قودیلر
 کرد کجی بهادر بویه اولنجه هیچ ناویله لختیاج اولنماز
 زینا حرفی متحرک اولنجه حرف فیدل ماقبلند اولما
 حرکت مختلفا اولق جایز درنته که فز قافیه عالم اولان

اینجی
 در وید ندی یله رک
 دیوان قدیم بیانیته
 آمدی یا حرف حکایه
 یفکندی یا حرف حکایه

واقف درسته که حضرت مولانا جامی قافیه رساله سنده ایرا
 سور مشدر **رباعی** کور سوز توام یک آهسته نفس شود. از
 دود دل راه نفس بسته شود. در دیدن ازان ابی کرمی کرد اتم
 تا هر چه نه نفس خست آروشته شود. بور با عین سینک
 ما قبل یکی برده مفتوح و بر پرده مضموم واقع در پس کاف
 عجمک ضمه کرد آن و قیانی رد ایلین مردود در هم لفظ جهتند
 هم معنا جهتند کفایه ذکر که عریجه راحه دیر لور و و حروف
 سر پنجه بر مقادیر پس کفی سر پنجه اضافت ایلین معنایه عالم
 دکل امیش مردانه اضافتی لامیه مردان برینه کرد آن یازان
 سر پنجه کرد آن اضافت اندک در صکر معنای بویله تصویر
 آید و ب دیرو المعنی بالترکی ارسال قنی تا پنجه اوجی ایایی
 کوره بو تصویر ده اوج خطایی و اید زیاده الفاظ قایقه
 تعبیرند و کفی سر پنجه به اضافتند و کرماتی متعدی طو
 و سر پنجه اکا مضاف قلوب و دروب معقول به ایستند حالی
 بو مصورک معناده هیچ و قونی بو غمش پس بویله کبابه شرح
 یازمق نه ز جهنم آیدی بو شان طابع اولوب الفاظ قافیه
 تبدیل ایلیند مناسب بلز امیش محصول بیت قبل قنی تا کم
 بهادر لر بغربی و قولنی کوره یعنی بهادر لر لرک قوت و زوری
 نه حربه اولدوغنی کوره زیر این نالردنم یا از سلوان قنی تا
 شیر مرد لرک کف و سر پنجه سنی کور یعنی شیرک هنری
 پنجه ده در انا شیر مرد لرک نسبت مغلوب در هنری و اسی

در سر و زبان
 در سر و زبان
 در سر و زبان

بسون بنماله پنجه طو لشتسون کور سونله کف و سر پنجه پنجه
 اولور ما درین حالت بودیم که دو هندو از پس سنی سر
 و قصد قتال ما کردند در دولت کی چوبی و در بغل دیگري
 کلج کوی جوان ترا کضم چه یایی که حرف بیان پس سنی لامیه
 و یا حرف وحدت قصد قتال ما مصدرک مصدره اضافتی
 و لامیه چوبی یا حرف وحدت در حرف فاعل یانک و غیشک
 فتحه لریله قولتو دیم کرد عرب انطدیر جزه نک و یانک کسر
 دیگره اضافتی لامیه در کلج کوب و صف ترکی ترکیه کوب
 کلج کاف عربک و لا حاک ضمه لریله کساک که نالاده اولور
 کوی کوفتن دن اخذ ایلینر یو امیش کلج کوب یکی کافی سله
 و با سفا رسیار مردین قنی خطا ایلش یا حرف وحدت یایی
 فعل مضارع مفر و مخاطب نه کور رسن دیمکدر محصول
 ترکیب بز جوانله بو حالتان ایکن اینکی هندو و طاشک
 اردندن بامش فالدر و ییلر و بزمن قتالنه یعنی بزماله
 مصائبه قصد آتله یار برینک الله برا غاج و برینک
 قولتقدیر کساک از جهنم اوجی تو فقلی برا غاج جوانه
 نه کلوسک آشته اولک د میسر بیت بیار انچه داری
 ز مردی و زور که دشمن سالی خود آمد کور بیار آخر در
 آید ندک آوردن دینار غلط سونلشار داری فعل
 مضارع مفر و مخاطب مردی یا حرف مصدر که حرف تعلیل
 دشمن میشل یا حرف آمدن متعلق بای خود لامیه کور باج

در سر و زبان

يا حرف صله آمد متعلق جمله و فعلیه خبر مبتدا
 بکورت تقدیری بگورش در محصول بیت جرانه دید
 کتور اول نشسته به که مالک سپین و زور دن یعنی
 از لک و بیها در لک و قند ز بر آد شمر کند یا غلبه
 قزینه کلدی یعنی اوله جک بر آد بگورش تقدیر بر آید
 دخل آیدن زده مقدار زی معنایه دخولی یوقدر نیز و
دیدم از دست جوان افتاد و لرزه بر استخوان استخوان
 صکره بر افتاد تقدیر اولنور بو تقدیر قائل اولیان سجع
 احوال بلز ایش محصول ترکیب کورد مکمل کونک و ف
 و یای اندر دوشدی و مکونه دترمه دوشدی یعنی خوفند
 اندامنه لرزه دوشدی بیش نه هر که موی شکافد تیر
جوشن خای بزر و حمله جک و دان بیدار دیای نه حرف
 نفی معناد مضارع ثانی به مصرف حاصلی ببارد فعلیه مقید
 هر که اصلند هر که در ننگه مکرر بیایا اولندی شکافد فعل مضارع
 مفرد غائب یار دیمکدر مویی مفعول صریحی و بشیر غیر صریحی
نیز جوشن خای بیانیته جوشن خای وصف ترکیبی در خایند
جوشن جنبی یعنی جوشن یرتجی و دلجی دیمکدر یا حرف مطابقت
دور حمله جک اولان لامیه لور جک اور وصف ترکیبی
جک کتوری یعنی صوابی معنایه بهادر دن کایتد
الف و کون اذات جمعدر بر آد فعل مضارع مفرد غائب
مفعول صریحی و بزور غیر صریحی محصول بیت الله کلک

زبشوری

زبشوری

هر کسه که جوشن جنبی تیر ایله قیل یاره یعنی استاد
 بر انلاز اوله جک و زلک جمله شی زورینه ایاق
یعنی جک ایله فر استاد تیر انداز و سلخ شور و صوا
 میدانند ثابت قدم اولوب پایدار اولماز چار جران
ندیدم که زخت و سیلاح و جامه رها کردیم و جان
بسلامت بردیم محصول ترکیب ندن غیر صریحی
کورد مدک که اشباب و براغی و لایسی ترک ایملد
جانی سلامت ایلتدک یعنی ماملکزی و بر صکله اولد
خلاص بولدق قطعه بکارهای کران مرد کار دیدن فرست
 که شیر شرنه در آرد بز بر خیم کهد یا حرف صله کار
کران بیانیته کران کاف عجم کسرینه اغردیمکدر قیل
معنا سینه اما بوند عظیم معناسینه در مرد کار دیدن
بیانیته ایش کورمش دیمکدر فرست فانک و رانک
کسرینه و شینک سکونیه فعل امر مفرد مخاطب در
فرستیدند فرستادند دینلر غلط سوبلشار که
حرف تعلیل شیر شرنه بیانیته شرزه یا وز لغندن
دیش صریحان جانور در حرف تاکید آرد فعل مضارع
مفرد غائب کوره دیمکدر یا حرف صله ز بر خیم کهد
لامیه لورد زیرالت معناسینه در عرچه تحت دیر
خانک فتحیه بولکدر میمد تشدد ضرورت وزن بخوند
بوند حلقه کمد مراد در محصول بیت عظیم ایشال

ایش کورمش مجرب روزگار کهنه کوند رنایم شیرین
 یعنی کوکرمش از سلوک بجای بهادر بهلوانی کندی
 حلقه بنی التمه کتوزوب شکار ایلنه اول زمانه
 عزیز بپرسید کنند امش حاصل اولو مصلحتان بهار
 کبیر ایلنه مجرب کسار کوند کار کورمش نا از موده
 کوند ربه خطاب عامدر جوان اگر چه قوی بال و پل
 جنگ دشمنش از هول بکسلد پیوند قوی بال وصف
 قوی حال معنا سینه در زیر بال بونر حال و بوی و بون
 معنا سینه اولافه متحیل در قول اولفده ممکن در بازو
 معنا سینه اما مهات معنا سینه نه عری و نه فارسی
 لغت در وار بیان وصف ترکی در فیل جته لی دیمک
 عظیم جسدن عبارت در با حرف ظرف جنگ دشمن لایمه
 و شایر خوانه را جودر هول هانک فتح خوف معنا سینه در
 با حرف تاکید کسلد کاف عجم ضعی و کسریله و لاکم فتح لایمه
 فعل مضارع غایبدر کسلید ندن لازم و متعدی کلور
 بونل متعدی در کسیدندن اخذ اید و ب لازم در دین
 یکی قولند بیله خطا ایلش نته کم تحقیق معنادن معلوم
 اولیسردر پیوند بوند آتیه آورد قاری پیوند در کوستک
 معنا سینه رومل اوزدی کوستکی دیند کاری کی قاجوق
 مقامند انلرده بکسیخت پیوند و بکسلر پیوند دیرلر
 پس پیوندی اخذ معنا سینه اخذ اید و ب انکه شرح ایلان زیاد

در پیوندی

فاسد

فاسد شرح ایلش زیرا یکی بنیاد ایله تعبیر ایدرلر مثلاً
 انگشتان دیرلر بار مقلده اولان بو غملر پیوند انگشتان
 دیرلر سایر اعضا ده ده تعبیر بویله در محصول بیت
 جوان کر چه قوی حالی و بویلی بوسنی و محکم قوی و قیاتی
 اولور و فیل کوده لی و جسامتلی یعنی مجسم و عظیم جته لی
 اولور دشمن جنگند اول جوان قور قودن اوزر کوستکی
 یعنی فرار ایدر قحان مصراع ثانینک بر کچه معناسنی دشمن
 جنگند انک قور قیدن اوزیلور یکی دین معنائک بلای و
 الله رحمت ایلنه مجوع بینک معناسنی جوان اگر چه مهاتلر
 و قوتلور داخی ایدی کوده لواوله اول کهنه دشمن جنگند
 خوفندن پیوندی قرار اگر ایا غند پیوند اولسه دین
 عجا او یور کنی سوبلیدی بومعنا بی عفا الله عنه نبرد پیش
 مصاف از موده معلومست چنانکه مسئله شرع پیش
 دانشمند نبرد بونک و یانک فتحه لزیله و رانک سکونیه
 جنگ دیمک در صواش معنا سینه مبتدا در پیش مصاف
 از موده تقدیری پیش مرد مصاف از موده در مصاف و همک
 ضمیمه نبرد له مراد قدر مصاف از موده جنگ صفا
 یعنی جنگه کیزمش و جشمش و بیکدر مجرب حروب معنائش
 معلومست خبر مبتدا در مسئله شرع و پیش دانشمند
 لایمه لردر محصول بیت جنگ صفا مشک قتلند جنگ
 یعنی صواش کورمش و صواشه کیزمش و جشمش کسه قتلند

در پیوندی

در پیوندی

حرب و قتال معلوم در شویله که مسئله شرع داشتند
 قتل معلوم در یعنی اهلنه بر دشمنه آسانند **حکایت**
 توانگر زاده را دیدم بر سر کور پدرش نشسته و یاد روش
 بچه مناظره در پیوسته که صندوق تربیت پدرم سنگینست
 و کتاب رنگین و فرش رخام انداخته و خشت پیروزه
 ساخته بگور پدرت چه ماند خشتی دو فراهم آورده و
 دو خاک بران پاشید در ویش بپاشید و گفت
 خاموش که تا پدرت در میان سنگ گران بر خود بچندید یا
 پدرم به بهشت رسید یا شد در خبرست موت الفقراء
 راحه • توانگر زاده همزه و وحدت بچوندر دین پا و بش
 بلکه یا حرف وحدت و همزه حرف تو سلدر را ادا مفعول
 کور کاف عجمک ضمیمه قید در سر کور لامیه قبر اوجی
 دیمکدر پدر اضافه افتینه لامیه در شین توانگر زاده
 راجع در یا حرف مصاحبت در ویش بچه در ویش بود
 یعنی او غلامی بچه یا حرف وحدت و همزه حرف تو سل
 بچه برینه زاده یا ز نالو صحیح نسخه به مخالف یا ز مشلر
 حرف تاکید پیوسته اولاشدر هشت یعنی اتصال الیش که
 حرف بیان صندوق صادك ضمیمه فضیحه در مراد قبر
 او زده یا بدقلری صندوق در تربته و تربتک پدر و
 و پدر کیمیه مبتکلمه اضافت لری لامیه لر در سنگینست
 عبارتت هشت مجتلیه ایله یا ز نالو املا در کادکالر ایش

یا حرف

یا حرف نسبت و تون حرف تاکید در سکه منسوب یعنی
 طاشدندر کتابه رنگین بیانیه مراد قبر طاشلرینه یا زیار
 نشنه در فرش رخام بیانیه رخام رانك ضمیمه مرزه در
 خشت کرج پیروزه به اضافتی بیانیه در حرف ظرف اوضه
 رخامه راجع در مراد بود که قبر بیک مرمری فیروزه ایله
 مرصع در در و ساخته بود که قرینه در لیکن خشت عیان
 مسامحه ایلمشدر زیر پیروزه خرده اولور خشت اولق
 مرتبه سندن ایزیا و لماز بعض هنجه ده در و ساخته
 در برینه در و برده واقعدر کنه مراد ترصع در یا حرف صله
 کور بدرت لامیه ما ند فعل مضارع مفرد غائب فاعلی
 تختندر کور پیرومه راجع ضمیر در بگذرد میگردمانیدند
 مشتومراشتندین دینا کریمه و ایلمشار چه ما ندا استفهام
 انکار پدر یعنی بگوزر دیمکدر خشتی یا حرف وحدت
 فراهم آورده بر پر کنو و لمش مثنی یا حرف وحدت پرو
 یعنی خشك او زینه پاشید اسم مفعول در صا جلش
 معنا سنده در ویش زاده یعنی در ویش بچه خاموش
 فعل امر مفرد مخاطب ایشم دیمکدر که حرف تعلیل زیر
 سنگ گران لامیه و بیانیه در گران اگر معنا سنده در
 یا حرف تاکید جتید اسم مفعول در در ویش معنا سنده
 لفظا مرفوع مبتدا فقرایه اضافتی مصدر فاعله اضاف
 راحه لفظا مرفوع خبر مبتدا در محمول ترکیب بر توانگر زاده

یعنی ترا کار زاده کوردم که با یا سنک قبری او چند او تو
 و برد ویش زاده ایله مناظره اولاشد رمش یعنی بحث
 ایدر که بنم با یا ملک قبری صند و قی طاشدند و او زدن
 رنگین و ملون خط یا زلشد **یعنی** تازج و فانی و غیر
 لسنه نی التون صوبینه یا زلشد **رسته** که عادت بویه
 و اطرافند مرمرش دوشنش یعنی بجا طاشاری و الواح قبر
 برونه ایله مرصع در سنک با یا ک قبرینه بکزر یعنی
 بکزر ترا یکی کرج بریره کنورلش **یعنی** برایکی کرج جانلش
 و برایکی اوج طهراق و زرینه صا پخلش یعنی برایکی اوج طهراق
 و سینه دکلمش دوشنش بجه بوسوزینی اشتریدی و دین
 ایشم اول که تا سنک با یا ک بو اغر طاشک التند کندی
 کند نیه قلمد امش اوله بنم با یا م جنته و اصل اولش اولور
 زیرا حدیث شریفه یورد که فقرانک اولوی راجت و
 حضور در زیر ابره سینه لزی یوقدر که انک حشر نیله
 کند **لر بیت** خر که کمتر نهند بروی بار **بره** آسوده
 رفتار **که** حرف رابط صفت وی ضمیری خره راجعیدر
 بار یوک یا حرف ظرف ره رانک فحینه راجدن محفقد
 آسوده دیکلمش دیمکدر **راحت** معناسنه ترات
 تفصیلدن آسوده رک دیمکدر **یعنی** حضور لیرک و
 راحت لیرک **رفتار** یوریش دیمکدر **خبر** مبتدا و **مصرع**
 ثانی خبری **محصول** بیت خر که او زرینه یوکی ازرق قویال

یعنی یوکی که ازرق وینی زک اوله بولد آسوده رک رفاد
 ایدر **یعنی** یینی زک یورد حاصلی یوکی خفیف اولغله کندی
 یو بکزر یورد **قطعه** مرد درویش که بار ستم فاقه کشید
 بدر **مرد** هانا که سبکبار اید **مرد** درویش بیانیته که
 حرف رابط صفت بار ستم فاقه لامیه و بیانیته دوفر
 ظلی یوکی دیمکدر **با** حرف صله در **مرد** لامیه در **مجاز** هانا
 کانه معناسنه بکزدردیمکدر **که** حرف بیان سبکبار و
 ترکیب اقسا منندند **یعنی** یوکی دیمکدر **و** باز یوکدر **محصول**
 بیت **مرد** درویش که فقر و جوری و جفا سی یوکنی دنیا
 چکدی **یعنی** دنیا ده فقراتشنه یاندی و باقلدی **بکزر** که
 موت قبوسنه **یعنی** یوکی کل **حاصلی** دنیا به متوغل
 دکلر که حساب و عذاب یوکارینی چکوب کوتره نکه
 شاعر سور مشدد **مصرع** یا نماغه او دین هر کتی بودند
 ایلر **لر** و انکه در نعت و در راحت و آسایش زیست
 مردلش زین همه شک نیست که دشوار اید **محصول** بیت
 اما اول کسبه که نعت و راحت و آسایش دیرلری
 و چندی اول کسبه نک اوله سی بونلرک جمعندن **یعنی**
 نعت و راحت و آسایشدن شک یوقدر که مشکل کلور
 زیرا اوتر سنک حالی معلوم دکلر **حاصلی** مولد الفقراء
 راحت **بهمه** حال اسیری که زبندی برهن **بهرش** دان
 زامیری که کرفتار اید **اسیری** یا حرف وحدت که حرف

حرف رابط صفت بندری یا سید حرف وحدت در حرف
نسبت دین خطا سوبلش بر همد فعل مضارع مفرد غایب
دهندند ن قورتله دیم کرد مضارع عدد رها سید ندن
دین خطا ایلمش بهوش شین اسیر را جعد را میری
یا نی حرف وحدت گرفتار مبتدا دیم کرد محصول بیت
جیع اخواله بر آسیر که بر بندن خلاص بولوب قورتله
انی شن یکر یکر بیل بر بکدن که بر بندن گرفتار و مبتدا اوله
خاصی محبوس بکدن حبسیدن خلاص بولش بندن یکر
حکایت بزرگی را بر سیدم از معنی این حدیث که
اعدی عدوک نفسک التي یزجینک گفت بحکم آن که
هر آن دشمن که با او یا احسان دوست کرد مکر نفس که
چندان که مدار پیش کنی مخالف زیادت کند اعدی اسم
تفضیل و عدا بعد و ن تجاوز معنا سینه صدیق مقابل
اند مذکر مؤنث بر این و اسم جنس در جمع مقامند دین
اسم تفضیل تعدد اقتضا آید ن شیه مضاف اولور مغرور
اولد قدر اعدی تقدیر بر ارفع مبتدا وعدوک مضاف الیه
ونفسک لفظ ارفع خبر مبتدا در مراد نفس اماره در
التي اسم موصول مفرد مؤنث محال مرفوع صفت نفس
بیز مقدر ثبت و یا کانت فعله متعلق مضاف اولمش
جنبتک بر که جنبتک تشبیه سیدر حالت جرده و جمله
ظرفینک اغرا بیدن محلی بوقی صله سیدر اسم موصول

در حدیثی است که
فرموده است
من یزجینک
یعنی آنکه
تو را میزنجیر کند

گفت

گفت بزرگ دیدی بحکم آن اول سببیه که محصول
ترکیب **حضر** شیخ بیورر بر اولویر یوحید شک معنا
سؤال ایلدم که سنک دشمنالر کن دشمنی وظالم کی
نفسک در که ایکی بهلرک بیندن در یعنی دایما سببیه
اولوب و سندن بر نفس منفک اولیان نفس اماره کردید
اول سببیه اعدای عدو کدن که هر اول دشمنه که احسا
ایلر سن سکا دوست اولور الا نفس بویه دکل بلکه
هر نقدر که مدار اور فقی کا زیاده آیدر سیر اول سکا
خالفی زیاده آیدر **قطعه** فرشته خوی شود آدمی بکم
و کر خوری جو بهایم بیوفی جو جواد فرشته خوی وصف
ترکیبی در ملک خویکی وعاد تلی دیم کرد با حرف مضاجبت
کم بوندن از معنا سینه در خوردن مصدر در اکل معنا
قلت اکله دیم کرد بهایم بهیه نک جمعیدر چار با حیو
معنا سینه در با حرف تأکید یوفی اصلی و فیدر با
مقاد نکیل همنر یا به قلب اولمشد و تنکه سابقان
اولمشد در فعل مضارع مفرد مخاطبدر اوفتیدندن
دوشر سیرن دیم کرد اوفتادندن دین خطا ایلمش
جما و جیمک فتحیه از دیاد اوزره اولیان اشیا مستعمل
یعنی بیومین و ابرتمین اشیا در محصول بیت آدمی
قلت اکله فرشته خویکی اولور یعنی خلوق و ملائمه اولور
وعبادت و طاعت جابک اولور غایتندن مخاطبه

التفات ایدوب بیورر و اگر حیوانات کی حق پرستک جماد
 کی یقلوب دوش سین نه عبادت مالک اولور سین و نه
 طاعته حاصل قلت اکل و شرب انسانی ملکیت صفتلر
 اتصال ایدر و کثرتی حیوانیت مراد هر که بر آری مطیع
نوشد خلاف نفس که کردن کشد حیوانیت مراد مراد هر که
بیانیه مراد مفعول بر آری در هر که اصلند هر کس که در
حذف و اتصال طریقه که حرف ایکن اسم اولدی بر حرف
تاکید ازی فعل مضارع مفرد مخاطبدر آزیدند محض
آزیدندن مطیع امر اسم فاعلک مفعولنه اضافتیدر
و توبه اضافت لامیه در خلاف نفس مصدرک فاعله
و یا مفعولنه اضافتیدر که بیان کردن کشد بویون حکم
و معاند اولور چونکه مراد بن بر لای یعنی هر نه قدر که رعنا
ایلسک مطیع فرمانک اولماز بلکه طغیان زیاد اولور
منه سندن خلاف نفسه مضاف دکلر دین عجیب کلمع
ایش جمال سعیدی مدعی در بیان توانگری و درویشی
یکی در صورت درویشان نه بر سیرت ایشاندر محفل محلی
ما قبله و ما بعدینم دیرم عبادتنی زیاده ایدن اولور ایشلر
نشسته و شنعی در بیوسسته و دفتر شکایت باز کرده
و دم توانکوان آغاز سخن بدینجا رسانیدن که درویشانرا
دست قدرت بسته است و توانکوان را پای را دست
محفل مجلس و یا حرف وحدت شنعی ایشلر رسوا ایلر و یا حرف

بهری
 درویشی
 شکسته

شکسته

شکیر حرف وحدت دین صابیت ایشلر در حرف تاکید
 بیوسسته ما ضییدن قسم و شنعی مفرد غائب اولور
 اولاشدر مش مجلسه اضافت ایشلر حاصل شنع
و فصیح کلمات ایلکه باشلر ایشلر دخی بر شنعته
اولاشمش دین خیلی شنعی ایشلر آغازدن صکره بر
کرده مقدر در محصول ترکیب بر یسی درویشلر صورت
اما انالک اخلاق و سیرتیه دکلر بر مجلسه اولور
واو تور دوغی مجلسه شناعیت و فضا حوت اتصال ایشلر
یعنی قبیح سو فر لوسو ایلکه باشلر شکایت و تریبی
ایشلر یعنی شکایت باشلر و اغنیای زخم ایلکه آغاز
ایشلر سوزی بر حربه یه ایریشدر مشکه فقر ایلک و درویش
دست قدرتی با غلندر یعنی بر خشنده یه مالک و قادر دکلر
و اغنیایک ارادت ایاغی شکسته در یعنی درویشلر اراد
محبتلری بر قدر حاصل فقرایم احسان و اعطا اوزره دکلر در
شکسته دن صکره بر است مقرر در بیت کریما نرا
اندر درم بیت درم داران عالم را که نیست کریما نرا
را ادا تخصیص بدست اندر یعنی اندر دست اندر بانک معنای
ظرفیتی تاکید ایدر درم دار و صف ترکیبی در مالدار معنای
الف و نون ادا جمعه و عالمه اضافتی لامیه در و را حرف
تخصیص محصول بیت کریما لک الندر درم نوق یعنی کریم طبع
اولان لک سر مایم کریم نوق یعنی اقیهه مالک اولان لک طبع کریم

نیمه

دكلار و عالم در مدار لرینك كرمي يوق. یعنی ماله ماله
 اولنلرك طبع كرمي يوق. حاصلی كرمیلرك مالی یوق مالداریك
 كرمي يوق. مرا که پرورده نعمت بزرگانم این سخن پسند
آمد گفت ای یار توانگران دخل مسکنیانتد و ذخیره کو
نشینان و مقصد رایتان و کشف مسافران و منحل بارگران
از بهر راحت دیگران دست تناول بطعام آنکه برند که متعلق
و زبردستان بخورند و فضله مکارم ایشان باریمل و بران
واقارب و جیران رسیدن. مرا بگا دیگدر را اذات مفعول
 که حرف صفت پرورده نعمت. بزرگان لایمیه لرد و اولولرك
 نعمتی پرورده سی یعنی سلفش میم ضمیر متکلم ناپسند ناپسند
بعض نسخه ده سخن آمدیش. توانگران مبتدا دخل مسکنان
 لایمیه و خبر مبتدا دخل کشینک خازجرن ملکنه داخل
 نشنه در لججه و غیري نشنه ذخیره گوشه نشینان
 لایمیه لرد و دخلة معطوف و ذخیره از بهر مقصد زائران
 لایمیه لرد و مقصد اسم مکان در ضرب بابندن زبران
 زائرک جمعید و زیارت ایدی معنی معناسنه کشف مسافران
 لایمیه کشف مغاره در بوندن ملجأ مراد در صنعتی پرورده
 منحل بارگران لایمیه لرد و غیریلرك را حیون دیگدر
تناول لایمیه در حجاز طعام بیک چون ال او زریق بطعام
بلحرف صله آنکه کاف عجمیه آنکه آمدن مخفقد و اول
وقت دیگدر. برتد بانات و راتک فتحه لریمه فعل مضارع

جمع غایب در ایمل و یعنی صونر لر که حرف بیان زیر دست
 راتک سکونیه و ترکیبی ال التد اولنلر قول کی و خدمتکار کی
 و الف و نون اذات جمع در فضله مکارم ایشان لایمیه لرد
فضله زیاده و از قوم معناسنه مکارم مساجد کی منتهای
جموع و زنجی و زره در مفردی متکرمات کلوم اکی میم فتحی
 و راتک ضمیه ایملک دیگدر. کرم و احسان معناسنه
 انلرك نعمتک فضله سی دیگدر. یا حرف صله او امیل و
ازمله ناک جمعید. زوجه سی و لان یعنی وفات ایدن آن
ازمل دیورلر. و زوجه سی وفات ایدن زیر ازمله. اقارب مشه
جموع عدن اکا برکبیدر. یقین اولان غصمرا اقارب جمع اقربا
واقربا جمع قریب دین احوال جموعی قیاسی سخن ایلش جیران
جمع جارد ر قو کشیلر دیگدر. بعض شارح کلستانک نجه
لغت لرینی گاه فارسی عبارتیه شرح آیالو. و گاه ترکی غرایب
بوندن در که غیرینک ترکیما و یا فاسیله شرح اینلر و کله
دخل ایدر. محصول ترکیب بکا که اولولرك نعمتی پرورده سی
بوکوستنک سوزی نامقبول کلدی. یعنی سوزین بکندم دید
ای یار اغنیامسا کینک معنی یعنی کلوریدر. و کوشه نشین
اولان فقراتک ذخیره لریدر و زبانتجیلرک مقصدیدر
زائر لر انلرك انعام و احساننه قصد ایدوب وارولر
و مسافر لرك صغینعی و قونایق برلریدر حاصلی مسافر خانم لرد
و غیریلرك را حیون آخر بو که متجلا لرد. یعنی فقرا و مساکین

این سخن
 در بعضی نسخه
 ها
 آمده است

حضور و صفا سورمك ايچون زحمت اختيار ايدد **ال** لوز طعام
اول وقت صور لركه متعلقا لري **ال** لري التتد اولان
قول لري و خد متكار لري يمك بيه لرو انالرك **نعتنك** فضله
يعني زياده سي طول عورتا لره و پير لره و خصما لره و فوكشا لره
اير شمش اوله **حاصل** بونلرك جميعنه طعاما لري و اصل
اوليجه كند ياري طعامه ال صور نزلر **نظم**
توانكرانرا و قصت و ندر مهماني **ذكات** و فطره و اعتا و
هدي و قرباني **توانكرانرا** و حرف حصيص نذر آدق معناسنه
يعني بريكمسه بوشنه و فقرايم و يا امير لره و يا علمايه ادا مهمنا
يا حرف مصدر و قونقلق **نمكدر** فطره و مضان بترامند فقرايم
و يرد كلري بغدادي و بوشنه اعتا و افعاله بابتدن مصدر
قول انا د ايلك هدي هانك فتي و رانك سكونيله حرم شر
اولنان طوار در قوين و صغرو و وكي نشنه قرباني يا حرف
نسبت قربانه لابق طوار هر نه ايشنه **محصول** بيت اغنيانك
وقفي و نذري و قونقلقي و ذكاتي و فطره شي و قول و جاريه انا د
ايليشي و هدي و قرباني و اريعي مذكور لرك جميعنه مالكلر
و معلوم اولاكه **مصرع** اول سكتله او قنور بونظه رباعي
دينار زياده خطا ايلش لره **توكي** بدولت ايشان رسي كه سواني
جراين و در كعتوان هم بعذر پرليشاني **كي** و مكدن سوا لره
استفهام انكار ي طريقيله **فجان** ديمكدر **يا حرف** صلاه دور
ايشان لاميه انالرك دولتشينه ديمكدر **رسي** فعل مضارع

نمكدر

دور كعت

مفرد مخاطب اير بشر سين ديمكدر **كه** حرف تعليل تنو انفعلي
نفي مشتقبل مفرد مخاطب قادر دكل سين ديمكدر **اقل** صلاته
كنايتدر **زير** انما و ايكى و كعتدن كسك اولش **پرليشاني** يا حرف
مصدر **محصول** بيت سين اغنيانك بوقدر خيرايتله دولتنه
فجان و اصل اولور سك كه قادر دكل سين بوبر ايكى ركت نماز
غير بيه ايند بوز پرليشانغله **زير** افر و اختيا جله صفاي خا
بوتنميج صفاي ضلالت بولنماز **اكر** قدرت جودست و اكر قوت
سجود توانكرانرا بيه ميشتد ميشود كه مال خزني دارند و جامه
مالك و عرض مصونه و دل فارغ و قوت طاعت در لقه لطيفست
و صحت عبادت در كسو نظيف بيماست كه از معد خالي
چه قوت ايد و از دست نهي چه حروت و از ناي بسته چه سار
ايد و از شكم كرسنه چه خير قوت جود مصدر ك مفعولنه
سخايم قدرت ديمكدر **قوت** سجوده بويله كو حرف تعليل
مال خزني بيانيته **بزي** اسم مفعول و تفعل بايند ذكاتي خيش
مال مطهر معناسنه عرض مصون بيانيته **مصون** اسم مفعول
صان بصوندن **يعني** نصريانك احواف و اويشندن قوت طاعت
مصدر ك مفعولنه **اضافتي** در در حرف ظرف لقيه لطيف بيا
خير ميتداد **صحت** عبادت مصدر ك فاعلنه **اضافتي** در
ميتداد **حرف** ظرف كسو نظيف بيانيته و خير ميتداد رسا
ميتداي محذوفه **تجرو** و **تقديري** از **معني** و يا اين حال بيت
و كه حرف بيان **معد** خالي بيانيته **معد** ميمك فتي و عيناك

کسی به و میم و کسی و عینک سکر نیله افسانه شد و برینه
 حیوانه شکم کرسنه بیانیته در بعضی شخه ده شکم پرسته
 دست واقعدر بو تقدیر برجه اضافت لامیه اولور اچک
 اللدن دیمکدر محصول ترکیب کرسنه یه قدرت و اگر بخود
 یعنی عبادت قوت اغنایه فقر اذن یک میسر اولور زیرا
 مزی لزی واریعی دکاتین ویرمکه مال لری پاک و طاهر اولور
 و لیا ساری پاک و عرضاری جردن و فسق و فجور دن مصون
 و محفوظ لور و کولاری تشویش نان و جامه دن فارغ و
 قوت طاعت لقمه لطیفه در و صحت عبادت کسوف نظیف
 و طاهرده در معلوم و ظاهر در که معدن خالیدن نه قوت کلور
 یعنی معدن خالی و یحیی عبادت و طاعته بحال قائم از و بوش لذن
 نه حرقت کلور و یا غلی یا قدن نه سیر کلور یعنی وجه معاشله
 مقتدا و لان کسه سیر کین خزان انکه مقتدر و آج
 قرن دن و یا آج کسه نك اللدن نه کلور جمیع با و تار معدن خالیه
 معطوف در استغفار انکاری طریقیه خاصه یونان و طاهر
 و هویدا در صحت عبادتی مبتدا و پیدا است لفظی خبر طوبی
 معنا سنی عبادت حق پاک لباسدن ظاهر در و زحمت پاک
 سوز سوزیش قطعه شب پراکدن حسبدان که بدیدر تبر
 وجه بامداد آتش شب ظرف زمان حسبد فعل مضارع مفرد
 غایب حسبد ندن که مشتربک در یا تمق و او یومق بیند
 یا و کاف عجم فتحه لریله طاعت و یکدر بریشان مفاسده بکنه

پیر

دیولو آنکه آن کس که تقدیر بند در نکه مکر ذکر اولور
 بدید بای عجم فتحه او قور عجم آمار و میلر بای عربک مصرع
 ثانیه هر هوندراشکاره بنود فعل نفی مستقبل اولیه دیمکدر
 وجه بامداد لامیه وجه بوند خرج معنا سسته در بامداد
 اتره دیمکدر شبن مصرع اولور که به راجعدر محضول
 کچه بریشان و بحضور یا تور و او یور اول کسه که انک
 اشکار اولیه اتره خرج لقی یعنی اتره خرج جی اولیا کیه
 کچه تشویشدن نه بتاییلور و نه او یو یا ییلور مور کرد
اور دبستان تأخر اعت بود دبستان تأخر مور مبتدا
 کد اورد کاف عجم کسر یله بوند جمع معنا سسته در اور
 مضارع مفرد غایب یکسند ترکیبندن جمع ایلمر معنای
 خبر مبتدا در یا حرف ظرف تابستان یا از معنا سسته
 اصلندن تأخر حرارت و ایشیق معنا سسته در وستان منقوع
 مدخولینک کثرین افاده ایدر کستان و بهارستان
 و نگارستان کی پس اصل معنای استیلاک دیمکدر اسماء
 منقوله دندر تأخر تعلیل فراغت مصدر در دلالت
 و زنجار و زره زمستان قیش فصلنه دیر تابستان یا ز
 فصلینه دید کاری کی اصلندن زم زانک فتحه صوغه در
 ستان کنه سابق کی در پس اصل معنای صوفاق دیمکدر مستان
 فراغت ظرف زمان ایدر در زمستان تقدیر بند شبن معنای
 فراغت معید در محصول بیت فرجه یازین لوازمی جمع ایدر

قیسین فراغت اوله یعنی سوده حال اولوب حضور ایلک
فراغت یا فاقه بینوند و جمیعت در تنک دستی صورت
بیند یکی تحریمه عشا بسته و دیگری منتظر عشا نشسته
هر کز این بران کی ماند فراغت مصدر در دلالت وزنی
و وزن بوند مبتدا در حرف مصاحبت بینوند و متعلق
فاقه فقر بینوند فعل نفی مستقبل مفرد غائب خبر مبتدا در
حاصل اولماز یعنی جمع اولمز جمیعت مبتدا یعنی جمیعت خاطر
در حرف طرق تکلیف و وصف ترکیبی در و یا حرف مصدر
بیند خبر مبتدا در صورت مقدم مفعولی تحریمه تفعلیل
بایندن مصدر در و یا حرف مصدر حرف اولوب بدلیله یا ویر
یا نك وجود به نانی جمع ایند نالو غالباً بوقاعه دن کاه دکارائی
عشا به کسر عینله اضافتی لامیه در تحریمه تکبیره الاقتحاج
و عشا بوندن اخشام نمازیدر منتظر عشا اسم فاعل مفعول
اضافیدر عشا عشا فتحیه اخشام طعاجی این یعنی
منتظر عشا یا حرف صله آن یعنی صاحب تحریمه مانند فعل
مضارع مفرد غائب بگزرد بیکدر محصول ترکیب فراغت
فقر متصل اولماز یعنی فقر ابله و جامع اولمز و جمیعت خاطر
ان طالعند صورت بغلامز یعنی یکی بر بر جمع اولماز
بر بی تکبیره الاقتحاجه ال بغلش یعنی شروع ایلش و بر بی
عشا به منتظر او تورمش یعنی اخشام طعاجی نه بزدن بشدا
اولور دیوهر جانیه منوجه او تورمش حاصلی غنی فراغت

قبله عبادت و طاعته شروع ایلش اوله و فقیر نماز
شروع ایلوب اخشام یکی نه بزدن کلور دیو منتظر اولش اوله
هیچ یو فقیر اول غنی به بگزردی استغفام انکارید یعنی بگزرد
بیت خداوند روزی بجز مشغول بپراکند روزی بپراکند
خداوند روزی لامیه صاحب رزق میگرد مبتدا در حق
مشغله متعلقه در که خبر مبتدا در و اسم فاعل در افتعال
بایندن بپراکند مبتدا طفق میگرد روزی فاعلی بپراکند
خبر مبتدا در دل فاعلی محصول بیت رزق صاحب اولان
غنی حصه عبادت و طاعته صفا قبله و فراغت خاطر ابله
مشغولدر اما در زنی بریشان و بپراکند اولان فقیر نه عباد
عبادت و نه طاعتی طاعت اولور و بر بپراکند دل و بریشان
خاطر اولغله صحت عبادت بولنماز پس عبادت اینان
بجمل قبول نزد بگزردست که جمعه و حاضر نه بریشان و
پراکند دل که اعیاب معیشت ساخته و باوراد عبادت
پرداخته عرب گوید اعوذ بالله من الفقر المکت و مجاورت
من لا احت و در خبر است الفقر سواد الوجه فی الدین
گفتا شنید که بیغمبر علیه السلام گفت الفقر
فخری کفتم خاموش که اشارت بخواجه عالم بنقر طایفه
ایست که مردان میدان رضا اند و تسلیم یبرقضا نه اینان
خرقه ابرار پوشند و لقمه ادرار فروشند پس بوند شرط
محدوفک بوابنه داخل اولان فامعنا سنده در عبادت اینان

مصدر ك فاعلنه انما فتيد ر اغنيايه اشار قدر مجل
 قبول يا حرف صلة نزد يكثر متعلقه و اضافت لاميه عباد
 مبتدا و نزد يكثر خبري كه حرف تعليل مصدر يعنى اغنيا يعنى
 انلوه اسناد مجاز ادر قلباري مجموع اولوب بریشان و ملذو
 كه حرف تعليل اسباب معيشت لاميه و مبتدا ساخت
 خبري ماضيدن قسمدر و فاعلى اغنيا در پس اسم مفعول
 دين معلومدر كه اسم مفعول معناسنى ملاحظه الميز ايش
 با و راد عبادت يا حرف صلة برداخته به متعلقه و اضافت
 بيانيه برداخته ماضيدن قسم مفرد غائب فاعلى كه اغنيا در
 بو كه ده اسم مفعول ر ثوب محله غير مناسبت بخنده در لومعنا
 و برن عجب فاعل وجود شريف ايش طيب الله ثراه برداخته
 بوند مشتغل معناسنه در فقر معروف مكات اسم فاعل در
 افعال باينك مضاعفند لغت عربى نادر كلان افعالند
 كه ثلاثى متعدي و افعالى لا در كل ر كيبه فاكث و بر
 فاكثي بوزي او ذره دو شردم اولد و و شدي ديمكدر و تو
 تقدير او ذره مكب اولان فقير در لنگ بوند فقر اسناد
 اولدي مجاز بوضوحه مبالغه وار كه اكباب فقر فقرو بزر
 وارديكه اكباب كنديدن غيري صفتنه كه فقر در اكبابه عارض
 اولدي يعنى كنديدن غيري فقر بيله بوزي او ذره دو شرد
 دو شدي و جابر در كه اكباب ملازم معناسنه اوله و علف فقر
 ملازم و ملازمون الله ضعيفم ديمك اوله و لكل وجه مجاز

در استغفار

مضافا

مضافا به بابتدن مصدر در در چاركي كه مصدر تايسى در پس
 مجاورت جوار دن مشتق در يك همان مصدر دن مشتق
 ديمكدر بوايه كلام اخود ر قدر تر منه اضافتي مصدر ك
 مقولنه اضافتي در من اسم موصول در الذي معناسنه
 لا احتياضلى لا احبه در جمعى رعایت ايلك اكون ضمير
 مفعول حذف اولندي لا احب فعل نفى استفعال نفس مكم
 و حرم در جمله فعليه اعراب در محلي يوق صلة بسند و اسم
 موصولك الفقر لفظا مرفوع متعدي سواد الوجه لفظا فروع
 خبري سواد مصدر در قرالى معناسنه بوندك ثلاثى
 فعل مستعمل دكدر بلكه افعلا و افعلا و مستعمل
 سائر الوانكدر خالى بويله در پس سواد الوجه بوزي
 ديمكدر في الدارين جار و مجرور بيله سواده متعلقه در
 دشنيكدر هم من سى خطاب ايجون طوتان قابل خطاب
 دكل ايش الفقر خبري جمله اسميه بوند كفتك مقولي قولي
 واقع اولمش الفقر مبتدا خبري جار مجرور بيله تقدير مرفوع
 خبري يا ضمير متكلم در خاموش فعل امر مفرد مخاطب خاوشيد
 كه حرف تعليل اشارت خواجه مصدر ك فاعلنه اضافتي
 و عالمه اضافتي لاميه در يا حرف صلة فقر طائفه لاميه و يا
 حرف وحدت و هم حرف توسل هم حرف وحدت طوتان
 اسكى صلا و لى او ذره بوزي ايش كه حرف رابط صفت مردان
 ميدان رضا لاميه و بيانيه در اند استك جميد ر تسليم

در استغفار

در استغفار

در استغفار

در این کتاب
در این کتاب

نزدانه معطوفه در میدان عطف آید خط اولش و رضایه
عطف ایلات خبط عشوی ایش شریکه که هیچ ملاطیفه
مالك دکل ایش تسلیم تیره اضافتی مصدرک مفعولته
وتیرک قضایه بیانیته بعض نسخه ده سپر تیر قضا واقع
یعنی تسلیم پرینه سپر واقع اولش قضا دن صکره براند
مقدرد در نه حرف نفی فقر بیان لامینه و فقر طایفه دن
منفیدر که حرف رابط صفت حرفه ابرار لامینه و بر
مقدم مفعولیدر ابرار برک و با بارک جمیدر ایلات دیگر
نوشند فعل مضارع جمع غایب در لقمه اذرار لامینه
ادرار و طیفه دیمکدر و نشند مقدم مفعولیدر و نشند
فعل مضارع جمع غایب در فر و نشند ن فر و نشند دینار
خطا سویشار محصول ترکیب و قباکم اغنیانک احوالی مذکور
یکی اولدیسه بونلرک عبادتی محل قبوله یقین قدر فقر اعیانند
زیر اجمع و حاضر در یعنی شویش و غصه لوی بود در پریشان
و بر آکده خاطر دکلدر یعنی جمیت خاطر و صفای قلبه مالکدر
زیر اسباب معیشته درین دوزمشار و اورد اعیان مشغول
یعنی اغیار دن قانع اولوب عبادته مشغول در عرب دیر که
الجا این دین بودی و زده دوشن فقیر دن یعنی شوی فقر دن
صاحبی انک شدت و زحمت دن یوزی و زده دوشن یعنی جور و
اولور دخی الله الجا ایدرین سو مدکم کسینک و تشیلفنک
و حدیث شریفه و ادد اولمشدر فقر انکی عالمه یوز قمر الفیدر

در این

و در ویش بندن یوز لوی ایشد بجه دیدی ایشتمش مین
که بغیر علیه السلام دیدی فقر بنم خرمدر که فقری
کندی ذات شریفه اضافت ایلاتی بن دیدم ایسم که
خواجه عالمک الفقر خری یورد و غی بر طائفه نک فقرته
اشارت در که رضا میهنک رلریدر یعنی قضایه رضا کون
مرد لره و قضا و قدر تیرینه تسلیم سپر اولان در ویش
اشارت در یوطایفه نک فقرینه اشارت دکلدر که
اینلرک و اولولرک خرقة سنی کیزلر و و طیفه لقمه
دنیا یه طهارت دن دتال حاکم دنیا یه کمال خصالند
یمبوب صبر لری با عی ای طبل یلند بانک در باطن هیچ
بی نوشته چه در بیرکی وقت بسیج ای حرف بنیاحصل
مجازاً منادی یلند بانکه اضافتی بیانیته بوند طبلت
حراد کنرو بی مدح املر تضاف ایلات کمشه در اما غنیت
د اوله دیر لری بانکه بانک و صرف ترکیبی در یوکسل اولر
دیمکدر و بونک و رباطنه اضافتی بیانیته در باطنی عاقله
عطف ایدنلر صحیح نسخه لر مخالف ایش که بانکدر صکر
حرفی انرا دایدوب باطنی هیچ مضاف قلوب معنا سنی
یلند و ازلی طبل که باطنکدر هیچ معرفت و فضل
یوقدر دین هم و زنده و هم معناده خطا ایشتمش
بی نوشته از قشش وقت بسیج لامینه بسیج باو جیم عجمه
سفر بار غنه دیر لری بعضی لری با عی عریله او قرد یلر

در این

اما جمل عربی و لسانی جو زیادتی قافیه فنند انگاه دکلایش
حصول بیت ای بلند و ازلی باطنند هیچ نشنه اولیات
 یا خود ای باطنند هیچ نشنه اولیات بلند و ازلی جمل نوشته
 نه تدبیر آید رسین آخت بر اغین کورمک و قتلد یعنی هر
 کس آخرت اسپان تدارک ایلد کس سن بوزرق و ریایو کلاه
 نه تدبیر آید رسین انخوت یواغین کورمک و قتلد یعنی
روی طمع از خلق بیج ارمردی تسبیح هزار دان بر دست
روی طمع لامتنه دز مجازا بیج فعل امر مفرد مخالفه
 بوند و ندر دیمکرد از اگر دز مخفقد ارمردی یا حرف
 خطاب تسبیح هزار بیانیته ظاهر فرار دانه بیورد و غیض
 وزن بچوندن و الا عاد تا صد دان اولمقدور بردست ال
 اوزرند دیمکرد جمیع متون بردست واقع در معناده
 انی اقتضا آید پس در دست یازان مخالف یا زیش منج فعل
 نهی مفرد مخاطب و ندرمه دیمکرد یعنی جو رومه مختول
 خلقدن طمع بوزنی دوند اگر ارایشک یعنی هیچ کسبه دن
 بر نشنه رجاء ایلد اگر کچکدن درویشا یشک بیک دانر تو
 الکه الوب جورمه حاصل صوفیق و درویشک تسبیح چورمه
 اولماز هانر خلقدن طمع بوزین جو یروب هیچ کسبه دن نشنه
 آئید ایلیمکرد و دوشش یلیار آئید نافرشن بکفر انجامید که
 کاه الفقران یگون کفر آئید چو وجود نعمت برهنه را
 پوشیدن یاد را استملان گرفتاری کوشیدن ابتای جنس

ملای

اما بمرتبه ایشان رساند و بد علیا بید سفلای چه مانر بینی
 تو جل و علی در محکم تزیل از نعمت اهل بهشت خبر میدهد
 که اولیک هم رزق معلوم و قوا که وهم مکر موب
 فی جنات النعیم تا بدانی که مشغول کفاف از دولت عطا
 کرمست و مال فراغت زیر نکر رزق معلوم درویش
 بی معرفت بنیانیه تیار آمد فعل نفی مستقبل مفرد غائب
 آرام ایلر یعنی ساکن اولوب تک طور ما ز ثلثی معناسنه
 فقرش ضمیری دز ویشنه را حقد و بکفر یا حرف مصاحبت
 انجامد آخر اولور یعنی فقری کفر یاله آخر اولور و یا فقد
 انی کفر یاله آخر آیدر یعنی ختم آیدر حاصل فقرانی کفر
 ایزمقدورر پس معناسنی کفره ایشوردین معنای مظل
 طابقیسنی سوبلیمش که حرف تغایل کار فعل را فعال
 مقابله دن الفقر لفظا حرف نوع اسمی ان یگون کفر آئید
 مفرد ده خبای یا حرف مصاحبت وجود نعمت لامتنه
 برهنه معابانک فتح و ضمیمه و رانک فتحیه جلیق
 دیمکرد عریان معناسنه و یا حرف وحدت و هنر
 حرف توسل و ادات مفعول بوسندن لفظ مشرک
 کیمک و اورتمک بپسند بوبن کیمک معناسنی یا فشر
 اورتمک سئید بویله مکر پوشا نیند معناسنی
 تضمین ایدر یعنی کیدرمک و یا اورتمکله کیدرمک
 تغییر آید و را استملان گرفتاری مصدرک مفعولنه

نیمه

اضا فتیدر تخلص گرفتن معنا سنه و یا حرف وحدت
 انبای جنس ما لامیه لورد و را ادات مفعول یا حرف صله
 مرتبه ایشان لامیه در انالرك مرتبه سنه دیکدر که اسم در
 من استفهام معنا سنه یکم دیکدر و رساند انك فحمله انك
 معنا سنه در انبای جنس مفعول صریحی و بمرتبه غیر صریحی
 بعض نسخه که برینه کی واقدر و تو قدر چه رساند فاعلی
 قرا و لور معنا دخی مستقیم و جسیان اولور و نامل تدید علیا
 بیانیه به الذر دست معنا سنه علیا عینک ضمی و لامک
 سکونیه مؤنث اعلی در بوجه دیکدر و بلند معنا سنه
 فقیر و دست عطا در یعنی و بریحی ل یا حرف صله بدسفل
 سینک ضمی وفانک سکونیه اسفل مؤنثی در کنیا غیر
 التالی دست در معنا سنه مراد فقیرک الی در که الجمله
 چه ادات استفهام اند لونک فحمله فعل مضارع مفرد
 غایب در مانند ندرن بکرمک معنا سنه یعنی فعل نفی
 استقبال مفرد مخاطب استفهامی متضمن کوز خرمستن
 دیکدر که حرف بیان و جمل و علا در حرف شرط محکم
 تزیل لامیه محکم در مراد ایکی دن خالی دکل یا کت اصول
 ذکر اولان اوله یعنی یا و یله محتاج اولمان آیت و یا
 معنای لغوی مراد اوله و لکل وجه نعمت اهل بهشت
 لامیه لورد در خبر میدهر لک مفعول صریحی و از نعمت
 غیر صریحی و لیک محاکم فروع مبتدا هم جار و مجرور

مقدّر حصله به متعلق و رزق لفظا مرفوع فاعل طرف قدر
 و جمله ظرفیه خبر مبتدا در و معلوم صفت رزق در
 فواکه رزقی تفسیر ایدر بعضیا بر عطف بیان رزق در
 دید بار و بعضیا بر بدل زائد دید بار فواکه فاکه
 جمید یعنی بمشار و هم مکر مون مبتدا و خبر جمله اسمیه
 اعرابدن محاکم منصوب جمله حالیه فی جنات النعم
 مکر مون متعلق در نفیم نعمت معنا سنه در تا
 حرف تنبیه بدانی فعل مضارع مفرد مخاطب که حرف
 بیان مشغول مشتغل معنا سنه در کفاف کاف
 عربك فحمله رزق دیکدر و اضافت لامیه در دولت
 عقاف بویه در عینک فحمله ملک فراغت بیانیه
 زیر نگین رزق لامیه لورد و معلومه اضافت بیانیه
 نگین بونک و کاف عجینک کسر یله یوزک فاشنه
 دیر لر و عریچه قص دیر لر فانک فتحی و صناد مشدد
 محصور ترکیب معرفتسر در ویش آرام و قرار ائله یعنی
 نک طور دماز و فقر عی کفر یله آخر اولور و یا کفر ایریش
 و یا ای کفر ایرشدر و حاصلی معرفتسر در ویشک اوته
 چقار زیوا حدیث شریف بیور و فقر کفر اولفه فرییدر
 یعنی کفر فرییدر حاصلی فقرنا اهل کسینه عصمتدن
 اخراج اید و بت کفر بر ایشنه اذ خال ایدر نعمت دنیا
 وجود ندرن قیر یله بر جیانی کیدر ملک قابل و ممکن دکل

و یا بر استیری دشمن شدن و مجبوسی زنداندن تخلص ایلم که
 اندن غیر ی ایله ممکن اولماز و اکاسعی و کوشش نشین
 لایق و سزاوار دکل بزم اینای جنسری یعنی قرائی صوفیه
 انارک مرتبه سینه فقری ایصال ایدر وید علیا یعنی
 عطا و احسان ایدی الید سفلی یعنی زکات و صدقا
 و احسانات و عطایات قبول ایدی الهی بکر یعنی
 بکر آخر ایسته فهمام انکار ایدر کور من میسین که الله تعالی
 محکم تنزیل ده یعنی کلام مجیدند اهل جنت نعمند
 خبر و یروپ سور زک انارک معلوم و معین در قاری
 وارد که اول درق میوه لورد و اول اهل بهشت
 جنات نعمند یعنی جنان نعمت لردن مکرم و معزز لردن
 نایله ستین که رزقه و کفاه مشغول و مقید اولان
 دولت عفافدن یعنی حرام دن برهینر ایلدن محروم
 و ملک فراغت درق معلومش نیکنی التندر در یعنی
 هر کسک که رزق معلومی و نعمتی معینی وارد در صفا
 قلبه و فراغت خاطر مالکدر **بیت** تشنگا نر نماید
 اندر خواب همه عالم بحیثم چشمه آب تشنگان
 تشنه ناک جمعیدر و در آخر تخصیص نماید فعل مضارع
 مفرد عائب مبنی المفعول معنا سینه کورینور دیمکدر
 اندر ادات ظرف خواب بوند درش معنا سینه در ره
 عالم جمیع عالم دیمکدر نماید نایب عن الفا علیدر **بیت**

ای صله ایله مفعول غیر صریحی و چشمه آب اخلافت بیانیته
 ایله صریحی **محمول** بیت تشنه لردن دوشدن کورینه جمیع
 عالم صو چشمه سی کورینور یعنی هر کس اولان نقلدن نه که فکر و ملاحظه
 ایدرسه او بود قد دوشندن ایکی کرد در حاصلی قصه دت
 حصه بودر که قرائی بی معرفت لردن فراغت یال و صفای در
 اولماز زیرا کور کالری فقر جهندن هزار و شوسه ایله
 مؤسوسدرد هر کجا که سختی کشیدن و تلخی چشیدن رانی
 خود را بشرد در کارهای محو اندازد و از توابع از برهینر
 دوازده عقیبت آخرت نهر اسد و حاول از حرام نشا شد
 سختی یا حرف مصدر د کشیدن یا حرف وحدت و همن
 حرف توسل تلخی یا حرف مصدر د کشیدن یا حرف وحدت
 و همن حرف توسل و را احوات مفعول بشرد فتح شایر
 و رایله و هاء اصلته ایله حرم معنا سینه در نهر اسد
 فعل نفی مستقبل مفرد قائب **محمول** ترکیب هر پرده
 شدت چکشی و اجیلق طامشی کور رسدین کندین حمله
 قور قبح ایشالره اتار وانک ثوابعدن صاقنر و عقوبت
 آخرتدن قور قبح و حلالی حرامدن بیلن **قطعه** سکی را
 کر کلونجی بر سر آید رشادی بر چهل کیر استخوانست
 سکی یا حرف وحدت و در آخر تخصیص کلونج کاف عربک
 ختمی و فتحیه و لامک ضمیه کسکه دیر کر که تار له ده
 و غیر ی برده اولور و یا حرف وحدت بر حرف استعلا

شاذی یا حرف مصدر بر حرف تاکید جهد جیم عربی و
 فتحه از یله فعل مضارع مفرد غایب سحر رد می کند
 جهزی جهیدندن یعنی جیم عجمی ضمیمه اشتقاق
 ایند نار تصرف جدید ایلشار کن که حرف تعلیل این
 اسم اشارت در کلو خه و مبتدا و استخوان خبری محصور
 بیت بر کلک بر کسمک و زرینه کسه یعنی بر کسه بر کله
 بر کسک آتیه و او ستندن شاده شاد یلهد چور که بر
 استخوان در دیو استخوانه زیاده نهال کنندن قصه در حقه
 بود که زیاده فقر و احتیاجندن یا شدن بر کسه جینه ال
 اورسه لمن ایدر که گندیده برست که احسان آب در
 و کرغشی دو کس بردوش گیرند لیم الطبع پندار د که خوش
 نقش نونک فتحی و عینک سکو نیله قهر و میت اولمایوب
 کوتره جک یعنی یا تو ب اگر اینچند میت اولور سینه عرب
 اکاجان دیر جیمک کشر یله و اگر میت اولمایوب غالی اولور
 اکا سر بر دیولر یا حرف و حدیث بر حرف اشتقاق و
 او میزگیرند فعل مضارع جمع غایب معلوم اوله که عرب
 دلند غیرین تشیه و جمع صیغه ده مشارک در لیم
طبع الجحی می کند دنی الاصل و شجیع النفس معناسنه
 طبعه اضافتی فعلیک فاعلتیه اضافتید پندار و فعل
 مضارع مفرد غایب پندارید ندن ظن اندرد می کند و که حرف
 بیان خوان نونده سفر معناسنه در طعام دینار پندار

سویلشار محصور بیت و اگر ایکی کسه بر غشی و مؤزینه
 الوب کو ترسه لردنی الاصل و شجیع النفس طبع معناسنه
 الحافتی ایدر که سفره در که اینچند طعام وار لیم الطبع
 کله تشیه ایلدی طعامه زیاده حرصه فقیری معرفتد
 اما صاحب دنیا بعبیر عنایت حق مالک طبع و مجاز
 از حرام محفوظ من هانا که تقریر این سخن نکردم و برهان
 بیان نیاوردم انصاف از تو توقع زارم هرگز یدی که در
 دعای برکت بسته یابی نویی دوزندان نشسته یا پرده
 معصومی درین یا کفی از معصم برین الا تعلت درویشی
 شیو مردان را حکم ضرورت در تقیها گرفته اند و کیمها
 سفته و محتملست که درویش را نفس اماره مطالبت
 کند چون قوت احصا نش نباشد بعضیان مبتلا
 کرد که بطن و فرج تو امانند یعنی دو فرزند یک شکم
 مادامکه این بر جاست آن بر پاست شنیدم که درویشی
 با حثت خبی بگرفتند بان که شرمساری بودیم سنکسار
 بود گفت ای مسلمانان ز ردم دارم که زن کنم و قوت ندارم
 که صبر کنم و قوت ندارم که صبر کنم چه کنم لا رهبانته فی
 الاسلام صاحب نیا اسم فاعلک مفعولته اضافتید
 یا حرف مصاحبت غیر عنایت بیانییه و حقه اضافت
 لامیه ملحوظ منظور معناسنه در اصل خط کوز و احیاء
 یا مقدر هانا بوند کانه معناسنه در لا تحمی فرض و قیاس

تقریر این سخن مصدر ك مفعول است اضافه شد برهان
 دلیل معناسنه در بیان اضافه شد اسم فاعل مفعول
 اضافه شد اقسام دارمك مفعول اولی و توقع ثانیه
 توقع بوند امید معناسنه در هرگز بعض شرح جمله
 بیان آید و بعضی دیش هرگز لفظی بد نیاید در
 بیان احتیاجی بود در لیکن هرگز عبارتی فارسی در ترکیب
 نسبت بیان احتیاجی وارد در کما لا یجی دیدی فعل ماضی
 مقرر مخاطب استقهای متضمن است دعا لامیه دعا
 بر کشته به دیوار که ظاهری باطنیه اویمه حاصل جمله
 باز و قلب و دغل معناسنه مستعمل در و یا حرف وحدت
 بی نوای یا حرف وحدت برده معصوم لامیه تقدیری بود
 عرض معصوم در یعنی بر بالک و برهیز کارك عرضی برده پی
 دیم کرد در بین بوند اسم مفعول در بر تالش در دیم کرد کفی یا
 حرف وحدت معصوم ميمك كسری و عینك سكونی و صدادك
 فتحه هاله بارك برینه دیوار برین اسم مفعول در كشلش
 معناسنه الا اذات اثتثاد در مذکور لودن یا حرف مصاحبت
 علت رویشی لامیه در یا پی مصدر تیرایله شیر مردان ارشاد
 ار لربها در دن کایت در نفث فونك فتحی و قافك سكونی و حرف
 آید و بی لغم دید کارید در بون مراد او غریبی چون دیوار د کرد
 کعب طوف در سفته سینك ضعی و فانك سكونی و ماضی
 تقدیر اند تقدیر بریده دلشارد دیم کرد مراد بوقعیدن طوفان

مجموع اولمقدر سفته اسم مفعول در دین مفعولی فاعل
 فرق آید از آیدش در ویش را نفس اماره در حرف تخصیص
 و اضافه بیانیه در تقدیری اماره بالاستوره در بر آخر لفظه
 احرایدن نفس دیم کرد قوت احسان مصدر ك مصدر
 اضافه شد و شیده لامیه به عصیان یا حرف صله که
 حرف تعلیل بطن بانك فتحی و فانك سكونی و قرین معنی
 که فارسیجه شکم دیوار فرج در مراد بوند اید و عورتك
 قباید بغا و کاری تو امان فانك و همنك فتحه لریله
 ایکن معناسنه در یعنی قرندن بوندن طوغان ایکی و غا
 در بار فارسیجه همداد دیر لر شیخ شرح ایندوب یعنی بطن
 و فرج پوششك ایکی فرزندیدر این اشارت در بطنه وان
 اشارت در فرجه در ویشی را یا حرف وحدت و در آخر تخصیص
 یا حرف ظرف حدك خفت بیانیه مراد خال در دیم کرد مراد
 زنادر یا ان که انك بریده دیم کرد عرب مع ذلك شرمسار
 صفت مشبهه در خجل معناسنه در یا حرف مصدر بيم
 سکار لامیه و یا حرف مصدر درن کم اولم دیم کرد زید
 دن کردن و انك معناسنه در مصرع مر دیت بیازمای
 و انکه زن کن رهبانیت دانك فتحی و هانك سكونی و
 مصدر در رهب یزیدن یعنی قلم بایندن مصدری در
 کلور دانك فتحی و هانك سكونی و لامیه فی الاستقام
 بلخدر بر طویل حدیث شریفه که اندر لامیه و لا

روشنی

روشنی

ولا يتل في الاسلام واقع در یعنی دین اسلام افعال رهبان
 اولماز یعنی صور دای کشتار پلا سیزکیم و انت یعنی
 کم همک و بوندن غیری پنجه احوال نیتل تفعل بایندت
 مصدر در نکاحی ترک اودوب نشان دادن کلیتا منقطع اودوب
 محصور ترکیب بی معرفت در ویشک احوالی مذکور کبیدر
 اما اصحاب دنیا یعنی غنیا خدا ناک هین غنای بیله منظور لر
 و حلال سبیلله حرامدن محفوظالر کانه که بن سوزی تهریر
 ایلمدم و نیانده بوهان دلیل کورمدم سندن انصاف
 امتدین طومارم هرگز کورد کمی که بر عیار و حیلله بازک الی
 از دینته بقلو و یابری ثواب نداند او تور مشاوله یعنی
 زندانه کور مشاوله و یابرمعصومک عرضی پردی بر تلمش
 اوله و یابرایه بلزک بزندن کشتار اوله الادر ویشک
 و فقیرک علنیله شیر مردلری و بهادرلری ضرورت فقر
 سبیلله او کیرمک ایچون دیوار دیکلدن طوتوب یاغینه
 بوقاخی اودوب طوبقارین مجروح ایلمشالر حاصلی که چکدن
 بهادر ادرلر فقر ضرورتیله نامعقول ایشاره ارتکاب بدوب
 باشلرینه بلا کلمش و احتمالدر که در ویشک نفس ماره سی
 مطالبه ایلله پس چونکه فوت احصائی یعنی صیانت نفسی
 اولیه عصیانیه مبتلا اولور زیر ابطن و فرج انگیز لر در یعنی
 بر فرزند طومش ایکی اولور مادامکه قرن بوندن در فرج ایلم
 اوزره در یعنی خوف اولدق چه فرج حرکت ایدر ایشک بر درو

نامشروع ایشد طوندیالر حاصلی زیاده طوقد یالر امک براه
 که حجاب چکری طاشلفق قور قوسی اولدی در ویشی دیدی
 ای مسلمانلر اچم یوقدر که اولم و اولقدر قویم یوقدر که
 صبر ایدم پنجه اینیم دین اسلامده رهبانیت اولماز یعنی
 کشتار عادت و قافونی اولماز و از جمله مواجب سکون
 و جمعیت درون که خداوندان نعمت راست یکن آشت
 که هر شب صبحی در بر گیرند و هر روز جوانی از سر که صبح تیار
 دشت از صباحت او پردلست و سر و خرامانن پای خجالت
 در کل جمله مواجب سکون لایمته لرد و مواجب جمع
 موجبدر که مصدر میمیدر و خوب معناسنه بوندن
 مراد سبیدر اسم مکان ظن استایلر ظن فاسد ایلمشالر که
 حرف رابط صفت خداوندان نعمت اصحاب نعمت دیکدر
 یعنی اسم فاعلک مفعولنه اضافتیدر و آخر و تخصیص در
 لام جار معناسنه یکی میبندل آشت که خبری حرفیه
 صنی یا حرف وحدت بر بوندن سبیده و بهلو معناسنه در
 جوانی یا حرف مصدر از سر باشدن دیکدر استیناف
 معناسنه کنه گیرند مقدر در که حرف رابط صفت
 صبح تابان بیانیته و در آخر و تخصیص صباحت جمال
 معناسنه در اویه اضافتی لایمته دل بوندن یور معناسنه
 سر و خرامان بیانیته خرامان صفت مشته در صانلغان
 معناسنه یای خجالت لایمته در محازن پای در کل اولق

سنه ده

اولی عجزدن و مغلوب لقیدن گناییدن محصول ترکیب جمله
اسباب و سکون جمعیت دروندن که نعمت صاحبزینکند
یعنی ناله مخصوص در برسی و آرد که هر کجی بر صنی پهلوی
چکر لر و هر کون باشدن یککاک کشتاید لر یعنی کوز لر را
یا توب قالمق ایلله تاز و جان اولور لر ایلخیز صم که صبح
الی آنک حسن جانندن یورکی اوزده در یعنی بوقدر حسن
جمال صاحبی یکن آنک صبا حتی رشک و حسد ندان یورکی
صحر و بسالی یورکی اوزده موتار نیکه صبحان کسین بله
آیدن بوند دل ز سینه مراد آیدن لر معنای مفصوده
اولمشارد اخیا اول صمک صبا خندلن و خرما قامتند
سر و خرما مالک خجالت یا غی یا حقد در رشک حسد دن
یعنی آنک قامتی کی خرمان اولمده و غندن حجاب خیر تن
قالمش کنه سمع رعایت چون اذات خبر یعنی سیر و تافتند
بیت چون عزیزان فر و برده جنگ سرانکشته ها کرد
عتاب ترک بلحرف صله خون عزیزان لایته فرو برده
ماضیکان قسم در مفرد غایب فاعلی مذکور صممه راجع
تحتند ضمیر در فرو برده اسم مفعول در دین فاعلی
مفعولی فرق ایلز ایش چنک مفعول صریحی خون غم صریحی
چنکدن مراد پنجه در بار مقلد در دین خطا ایلش سرانکشته
زانک سکونیه بر مقلد اوچی کرده نک مفعول اولی
عتاب زنگ وصف ترکیبی و مفعول ثانیه عتاب

در مفعول
در مفعول

عینک

عینک ضعی و نونک تشدید یله ایکن دید کله میشتد زان
سجده دیر لر محصول بیت عزیز لر یعنی عاشق لر کانه
پنجه سیخی یا تور مش یعنی پنجه عاشق قتل ایلش و بر مقلد
او جی اول فاندن فر د و ب عتاب زنگ ایلش حاصل
بر مقلدینک او جنبک فن لغی حنادن دکلر بلکه قتل
ایله کله عشا قک قاتندن زنگ آمیز اولش محالست
با وجود حسن طلعت و لامیه لر در بوند طلعت یور
معنا سینه در در کرد مناهی لامیه کرد کاف عجم فتحی
و دانک شکونیه اطراف معناسینه در مناهی منهنک
جمعیدر یعنی شرع شریف نهی ایلد و کی معنای حاصل
باشروع ایشلار دیمکدر کردند کاف تخمک فتحی در آنک
سکونیه فعل مضارع جمع غایبدر چکر نیه لر دیمکدر
قصد تباهی مصدر ک مفعولنه اضافتید رتبا تانک
فتیله فاسد دیمکدر و یا حرف مصدر فساد معناسینه
محصول ترکیب مخالفدر که اول صمک حسن طلعتی و جوی
اغنیایا مشروع ایشلار اطرافند چکر نیه لر و یا فساد
قصد ایلد لر **بیت** دلی که خود بهشتی بود و یغما کرد
که التفات کند بر بیتان یغما دلی یا حرف وحدت که حرف
رابط صفت خود بهشتی بیانیه خود عریض احوال
و خود آنک جمعیدر جمرا حمرک و جمرا آنک جمعی اولد و غی
لیکن عجم حور لفظی مقام مفردده استعمال آید و بهشتی

یا حرف نسبت یغایه منسوبه و میخا و بود را ناک فتحی
و ضمیتا فعل ماضی مفرد غایب در دل و بود که مفعولی
و یغما کرد که بر حرف صله بتان یغای بیانیة یا حرف نسبت
یغمایه منسوب بتان و میگرد محصول بیت بر کوکی که
جنت حوری قیدی و یغما ایلدی یعنی بر کوکل که جنت
حورینه تعلو آید و ب اکا عاشق اولدی فحق التفات آید
دنیا ناک یغما جی محبوبی باری نه یعنی جنت حوری بکی کوز
مالک اولان کیمسه انلردن اذنا لره فحق التفات آید
بتان یغما یدن خراد روسی زتلر و مستعمل او غافل آید
دین قتی یا و سویلش بیت من کان بیری دی ما اشتهی
یعنی دک عن رجم العناقید من اسم موصول
کان تامه بین یدیه لامیه او کندن و میگرد قدام معصیه
بو عبارتی بو معنایه استعالی آید لر و ما بوندن مضمون
حینه در یعنی دوام افاده آید اشتهی فتعال مایند
فعل ماضی مفرد مذکر غایب در ناقص ناییدن تختند موصو
لجمع ضمیر در رطب رانک ضعی و طانک فتحیه لفظی
مرفوع فاعلی کاند و جمله فعلیه اعرابدن محل مرفوعه
موصول در موصول صله سیله اعرابدن محل مرفوع
مبتدا یعنی فعل مضارع مفرد مذکر غایب ناقص ناییدن
و ضمیر بارز موصوله را جعد در دک محله مرفوع فاعلی یغما ید
و رطبه اشارت و جمله فعلیه اعرابدن محل مرفوع خبر مبتدا

شبهی

موصول صله سیله در عن حرف یعنی فعلیه متعلق رجم
عناقید مصدرک مفعولنه اضافتید رجم طاش اتمغه
دی لر عناقید عنقود جمعیدر لقتل اوزوم صا القید
اما بوندن خراد خرما صا قیددر محصول بیت بر کیمسه
که او کندن اشتهای ایلدی که تازه خرما اوله یعنی کوکی است
رطبه مالک اوله که بومالک اولی یعنی رطبه اکا اشتغنا
و بر خرما صا القینه طاش اتمقدن حاصلی حاضر وار لیکن
حاضر اولینه سعی ایلکه نه اختیاج مضارع اولک معنای
شول کیمسه که تازه خرما اشتهای ایلکه اول وقت اول
لشینه اذل او کندن اولسه دین مضارع ثانی بو که کورده
معلومه در که بیتک معناسنه و اصل اولما میشدر
قلب هی دشتان دامن عصیت بمعصیت الایند
کر سسنگان نان ریاسه اغلب کز دیمکدر هی دستانه
اضافتی لامیه در تھی دشت نانک فتحی و کسر یاله لغتدر
و ضیف ترکیبی اقسا مند ندر ای بوش دیمکدر صفر الید
معناسنه والف و نون آوات جمعدر اغلب مبتدا و الایند
خبری دامن مفعول صریحی و بمعصیت غیر صریحی دامن
عصیت بیانیته عصیت باطل معناسنه در یا حرف
مطابقت بمعصیت کاه دیمکدر الایند فعل مضارع جمع
غایبدر الایند ذلک و کسنگان کاف عجم ضعی و رانک
کسری و سینگ سکو نیله آج کیمسه لر کاه اولور که ضرر

شبهی

وزن ایچون راسا کن و شیر مکسور او قنور بوند منید و لغ
 اصلند منید مقدار غلب لفظید و فقر سابقه ده کی یکی
 و بایند زانک فنی و ضمیمه فعل مضارع جمع غایبدر بایندند
 و بودندن دینار خطا ایلمشار نان مقدم مفعولی جمله فعلیه
 خبر میستاد در معناسی قیاد لرد میگرد محصول ترکیب فنی ستر
 یعنی فرائک اکثری عصمت انکی معصیتله بولشد در لغتی
 گناه سیدیه کندی رسوای لرد لر و آج اولنلرک اکثری اتمک
 قیاد لر حاصلی بی عرض و وقار اولور لر بیت جوسن در دن
 گوشت یافت پیرسد کیر شاعر صلاح است یا خرد جال سنک
 در دن بیانیته دالذ فح و کسر جایز در ورامفتوح و تشدید
 ضرورت و زن ایچون در برنجی کلب دیمکدر سنک میستاد
 و یافت خبری و گوشت کاف عجمک ضمیمه ات دیمکدر لحم
 معناسنه یافتک مقدم مفعولیدر بولدی دیمکدر پیر
 طوی طای فعل نفی مستقبل مفرد غایب صور ماز دیمکدر مفرع
 ثانیه مرفوند در کین اصلند که ایزی که حرف بیان و
 این اشارت در گوشته شاعر صلاح لایته یا حرف عطف
 خرد جال لایته دجال مسیح کتاب دید کاری لعیند السید
 محصول بیت چونکه برنجی کلب یعنی کلب عقور ات بولدی
 صور مز که بوات شاعر صلاح انی میدر و بخسه خرد جالک
 اتمیدر یعنی حلال و حرام فرق ایلمز آج اولان فقیر ده بولدی
 که بچک بولنجه حلال و حرام دیمز الیند بولدی و غیر برون

طغیان

طغیان ایلمنجه جماع حرامدن احتراز ایلمز بسیار مستور ان
 بعثت در ویشی در عین افتاده اند و عرض و دین کرای
 بیاد زشت نامی بنیانیته زشت نام وصف ترکیبی برین
 ولی دیمکدر و یا حرف مصدر عرض داده اند که مقدم مفعول
 صریحیدر و بیاد غیر صریحیدر محصول ترکیب جوق مستور
 فقیرک علنیله محض فساد ده و شمشلردر و عرض دین زشت
 زشت ناملق بدنه و پر مشلردر یعنی حرامه او تکاپ ایلک سینه
 عرض و وقار بی هیایم و پر مشلر بیت با کوسنی قوت پرهیز بماند
 افلاس عنان از کف مفعولی بیستاند یا حرف مصاحبت که سینه در
 وزن ایچون سیاق ماز کور اولان بکیدر و کاف عجم های رسیدن
 بدلدرد و یا حرف مصدر قوت پرهیز مصدر را فاعله و یا مفعول
 اضافتیدر تماند فعل نفی مستقبل مفرد غایب قالماز دیمکدر
 افلاس مصدر در افعال بایندن مفلس و فقیر اولدی دیمکدر
 واقعدر و بیستاند خبری و عنان خبرک مفعول صریحی و از کف
 غیر صریحی کف تقوی لایته در حجاز بیستاند فعل مستقبل
 مفرد غایب یای تاکید ایله اولور دیمکدر محصول بیت اختلفه
 قوت پرهیز قالماز یعنی املق پرهیز ما نفرد مفلسک و فقیرک
 تقوی الندن عنان اختیاری الور حاصلی فقر و قوایه ما نفرد زید
 تقوی عناسن اولماز حالی که من این سخن بگفتم عنان طاقت درویش
 از دست عجل برفت و شیخ زبان پر کشید و اسب فضیلت در میدان
 و طاقت در میدان چنانید و بر موند و ایند و گفت چندان مبالغه

داده اند مستور اند
 که بی بیانیته یا حرف صله
 با در زشت نامی بیانیته

در وصف ایشان کردی و سخنهای پریشان گفتی که وهم تصور کنند
ز هر فاقه را نریاقتند و یا کلید خزینه از زاق خالی دیمک فی الحال
دیمکند که حرف بیان عنان طاقت ریش بیانیته و لامیه در
دست خجل بیانیته تیغ زباند بویله در اسب قضاخت و میدا
و فاخته بویله قضاخت رسوایلق و فاخته اذیسر لک چها
چیم عربک فتحیه فعل ماضی مفرد غایب در جهان نیلند زجر اندی
دیمکند ز هر فاقه بیانیته کلید خزینه دوانید دال مهمله
فتحیه فعل ماضی مفرد غایب در دوانید ندن یلدر دی دیمکند
ز هر فاقه بیانیته کلید خزینه از زاق لامیه لرد در کلید کاف
عربک فتحیه مفتاح معناسنه در محصول ترکیب
فی الحال که بن یکن سوز لری سو یلدم در ویشک طایقی
دیز کنی تخم علی النذن کشدی یعنی سوزمه طاقت و تحمل
کتوره مدی و او زرمیه ذل قلجی یعنی بنی ذله مکه باشادی
در سوایلق اتی اذیسر لک میدانند صحرانندی یعنی رسوا
واذیسر لکه باشادی و بنم او زرمیه یلدر دی و در غنا
خند و وصفند اولقدر مبالغه ایلدک و اولدکلوانلر احو
پزیشان سوز لری سو یلدم که قوت و اهمه تصویر ایلر که
فقر و فاقه ز هرینه تر یا قلرد و یا فقرانک در فقری خزینه
مضاجی در لری مشتی متکبر و مغرور و معجب و شور و مستغفل
مال و نعمت و مغنر جاه و ثروت سخن گویند الایسفا هت و نظر
نکنند الایکرافت علما را یکدای منسوب کنند و فقر ارای

سرو پای معیوب گردانند بغر ورمالی که دارند و عزت
جایی که پندارند بر تراز همه نشینند و خود را برتر از همه
بینند نه آن در سر دارند که بکسی سر بردارند بی خبر از
قول حکما که گفته اند هر که بطاعت از دیگران گشت
و نعمت بیشتر بصورت توانگر است و یعنی درویشی مشتی گشت
میمک ضعی و شینک سکونیه بوند آج معناسنه در قلند
کایت در و حرا د تحقیر در و یا حرف وحدت معجب اسم فاعل در
افعال بابیندن متکبر و خود بین معناسنه بقور فعول در فاعل
معناسنه مبالغه ایچون زیاده نفرت اندی نجی معناسنه
مال اسم فاعلک مفعولنه اضا فتیدر مال مشغول دیکر
فتیدن اسم مفعولدر افتعال بابیندن جاهه اضافتی
فایم مقام فاعلنه اضافتی در مفتون جاه دیمکدر ثروت
ثانک و واولک فتحه لری و واندک سکونیه غنا معناسنه
سفا هت محفت معناسنه در مقابل جلد در بی بی سرو پای
با حرف مصاحبت حرف صله دین غلط سو یلش بی سرو پای
کسیه دیر لری بی پروا کزوت هیچ بزرگوار و کسیله تقید ایلمه
گردانند بوند کنند معناسنه در با حرف مصاحبت غرور
لامیه و یا حرف وحدت که دایط صفت عزت جاه غرور مال
کیندر و یا حرف وحدت که کنه حرف صفت نه آن در سر
یعنی باشا لردن آنی طوغزلر حاصلی باشا لردن اول هوا و
سودا یوقدر دیمکند که حرف بیان بکسی با حرف صله

یا حرف وحدت سر بردار ترک مقدم معقولید یعنی بر
 یکمسه یه التفات آید و بپاشین قالد ز خر لور حاصل تکبیر
 کو ستر لر **محصول** ترکیب اغنیاء دید کلوی بر آوج متکبر
 و مغرور لر در و خود بیز و نفور لر مال و نعمته میشتغل
 و منصب دولتک مفتون لری سوز سو یلزلر الا اگر اهله
 علمانی دیلخیلکه منسوب آید لر **یعنی** علما کمال لر در
 دیر لر و فقرای بی سرو پا اهله معیوب آید لر **یعنی** بر
 کند یلر یلواک باشی و ایاهی بلور سزی بیرواوی کار و
 کسب ایش سر و کوچ سز خر یلزلر در دیر لر بر مال غرور لر
 که طو تر لر **یعنی** کند کرده اولان مالک غروری سبیل
 و بر منصب غز نیله که طنز آید لر **یعنی** منصب تر غریز
 و شریف در دیو ظن سبیل مجتهد جمیع ناسدن
 یوقازی او تور لر و کند یلر بی جمعندن یلواک یلور
 و باشلرنل اول غرور تکبو قدر که یکمسه یه باشلر
 قالد و ب التفات آید لر قول حکما دن یخبر لر در
 هر یکمسه که طاعت غیر یلردن اکسکدر و نعمته و
 نهشته زیاده در صورت غنییدر اما معناده فقیر
بیت کوی هنرمال کند کبر بر حکیم کون خرش
 اگر کا و عیش **بمال** با حرف سبب کبر کافک کسر نیله
 تکبر لک معناسنه در کون خرش لامیه لر در کون
 کافک قنیه و وا اصلیه ایله کوت دیلکدر

گاه اولور که و اوی حذف آید و ب کز دیر لر شیر ضمیر
 بی هنره راجد **شمار** فعل امر مفرد مخاطب کا و عیش
 لامیه دی بوضیالردید یلر که عیش در کون خرش
 حاصل اولور **یعنی** آنک تر سندن **پس** بوسش کا کور
محصول بیت اگر هنر سز مال سبیل حکم اوزر
 کیر و غرور آید رسه انی کون خر صای **یعنی** کون خر عد
 اگر کا و عیش بر ایسته ده **یعنی** آنی حقرا ناسدن عد ایله
 اشرافدن عد ایله **کفتم** مدح ایشان زو امدار که
 خدا وند ان کرمیند گفت خطا بعضی که ابراز آرند
 و بر کس نی یارید و بر حرب استقامت سوار ندر
 ناستند و در حق سز خدا نه نهد و در حق بی هنر و انری
 نه نهد و مالی بمشقت فرام آورن و محبت
 نکه دارند و محسرت بکار ندر و حکما گفته اند
سیم حیل و قی از حال بر آید که وی بجاک دود
 ابرازار لامیه **ازار** و از رالفاه و الفس و ذال بر
 ز ایله بوندن مارت آبی حرا در **پس** صولک کوزانی
 دین قارخ جلوی بر نسبت سوبلش که بوندن او حرا در کله
 و تقیم آید و ب یهارک صولک آبی و کوزک صولک آبی
 و قش آبی دین صابیت الیمش **بار** بوندن یغدر خر لر
 دیلکدر **متغیری** معناسنه **یعنی** نفور یغدر و مالز لر
 حرا در کسه یه احسان یلر لر دیلکدر ناستده متغیر

بیت در دمنده
 و جسته
 و کس بی ناسته

یعنی کسه اوزره بر تو صالزلر مرکب است طاعت بیانیته
محصول ترکیب دیندم که اغشیانک خدمتی و اطومنه زیر
کرم صلا حیاریدر دیدی خطاسیو یلدک که آنچه قوللریدر
نه فایده که آزار یلوسد رلر و کسه اوزرینه بغاز لر و کس
حشمت سیدر لر و کسه اوزرینه ضیا و بر تو صالزلر و قدر
مرکبته سوار لر در و آشوب کمر لر یعنی کسه احسان از اینلر
خدا ایچون قدم قومالزلر یعنی الله ایچون بر ادم آدم لر بر و بر
الجه کسه منتهی و اذ اسرو بر حلال و سبک مشقتله
مالی جمع ایند لر و حشمتله صاقلر لر و حشمتله کیدوب مالی
یونده قور لر و حکما و هشار مال بخیل اول وقت یونده بچاره
کندی بر کیدر یعنی ولور بیت برنج وسیعی کسی یعنی بختک از
دگر کس اید و بی رنج وسیعی بر دارد برنج یا حرف صاحب
کسی یا حرف وحدت یعنی یاستید بویله در بختک یا حرف صله
ورازد فعل مضارع مفرد غایب در آرید بدین کتور دیمکدر
آید فعل مضارع مفرد غایب کتور دیمکدر بر دارد قال و در
دیمکدر محصول بیت رنج وسیعیه یعنی رحمت و مشقتله
بر کسه بر نعمتی اله کتور و اکا بصیب و لیوب غیری کسه
کلور و رنج وسیعی یعنی رحمت و مشقتله فالدر یعنی ورشبی
و رحمت الودیه کتور بر بخیل خداوندان نعمت و قوف نیافته
بعلت کدایی و رنه هر که طمع یکسو نهند کریم و بخیلش یکسان
نماید محک داند که ز رحمت و کاداند که مسک یکست کتور

بحر

بحر بران میگویم که متعلقان بر وزیدارند و فلیطان شد
اورا بر کاریدن قارعر بران ند هندی و دست بر سینه ضا
عمران نهند و گویند که کس در سرای نیست و تحقیقت
گفته باشد بر حرف استعلا بخیل خداوندان نعمت لامته در و در
واکمه ن محققدر یو خسه دیمکدر طمع نهند افعول
اولی و یکسو ثانیسی یکسان بر اید دیمکدر نماید فعل
مضارع مفرد غایب مبنی للمفعول معناسنه کور
دیمکدر محک مینک فنی و کسریله اولی جایز در اسم الت
ویا اسم مکان اعتباریله بمسک اسم فاعل افعال ایند
خسید معناسنه بحر بران یا حرف مصاحبت و اضافت
لامته در و فلیطان شد او بیانیته شداد شد یدک
جمعیدر محکم معناسنه بر کارند کاف عجمک ضعیله
نصب ایدر لر یا حرف تعلیل یا رعر بران لامته در و یار
یونده اجازت معناسنه صاحب میزان اضافتله و
فطعنه او قومق جایز سرای یونک کی بر لرده خانه معناسنه
محصول ترکیب دیدم که اصحاب نعمتک بخلته و قوف
بولامش سن الا کالاق عتیه و الا هر کسه کم طمع بر
تویم یعنی ترک طمع ایلیه کریم و بخیل اکابر بر کوریندر
محک بیلور که کش التون ندرو کداییلور که مسک
کیمدر یعنی خسیسی کداییلور که انار نشنه و بر من
درویش دیدی اول بحر به ایلله دیندم که متعلقانی قیوده

د

قورلور و محکم غلیظلری فیو لورن و نصیب قدر یعنی
 یعنی قومی تا علما و صلیا یم اجازت و برهیه لری که الچری
 کیر و ببولسته لرو صاحب تمیزک کو کسسه ال قور لری که
 اوده کسسه یوقدر یعنی بن بیک کی کسبه لری یوق مینا بختین
 دیو لیکن که چک دیش اولور دیت انرا که عقل و هست
 تدبیر و رای نیست خوش گفت پرده دار که کس دسترای
 انرا را احراف تخصیص پرده دار فیو چیدر که عرب حاجت
 دیر مصول نیت اول کسسه نیک عقل و هست و تدبیر و فکری
 یوقدر کوزل دیندی پرده دار که اوده کسبه یوقدر یعنی یوق
 یونک کی کسسه لری یوق مینا بختین، کفتم بعد انکه از دست
 متوقعان بجان آمدن اند باز رفته کدایان بفقان و محال
 عقلست که اگر دیک بیابان دست متوقعان لامیه درم
 تفعلی بایندن اشم فاعل درامقدالی نمکد و والف و فون
 ادات جمع در رفته کدایان لامیه دیک رانک کسری
 و کاف عجمه قم دیمکد و عرب و مل در رانک فنی و مینا
 سکونیه و حال یونند و در دالک ضعی و رای مشه و
 اینجور دیمکد لکن را بوند ساکی او قنور بر لفظنه موافق
 و لقا یچون چشم کدایان لامیه بر شود بر لوله یعنی کوزل
 طویه قناعه دی گنایت در مصول ترکیب بن در ویشده دید
 متعلقان و غلط و شدادی فیو یوقدر لری انچونند و یعنی ال
 عذوله در که احسن انلری میتا یند فلوک الندن بانه کالمش

دستور و جتنی که آیان بر مشهور
باز و فصاحتی عذران لایحه در
کشف و بیان

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

یعنی بیزار اولمشلر. و چرادر لر رقعہ سندن قالہ. و فغان حاصلی
دیلنجیلر لشدن بیزار اولمشلر. انک ایچون قبول زینہ آدم قور
و مجال عقلدر کہ بیایانک فی اینجا اولسه کہ کرا لک کر زی
طوبی. یعنی غیاہر کون بخزینہ اولشد در سہ بونلر قناعت
کلمہ **بیت** زند اهل طمع بنعت دنیا. پر شود همچنان کہ چاہ بشنم
دین اهل طمع لامتہ لورد. و اهلک اضائق بطندر یعنی
لامک کسر سنی اشباعلہ او قومق کرک کہ موزون
اولہ. باخرق مصاحبت قیمت دنیا تا سینک کسری
اشباعلہ او فقو کرک تا موزون اولنہ دینلر زیادہ
ناموزون سولمشلر. زیرا اشباعلہ او قومقینی ناموزون
سولمشلر. همچنانک کافی ساکن او قومق کرک وزن ایچون
دینلر اضلا اوزاندن خبری یوغمش. چاہ قوی باخرق
مصاحبت شبنم چہ معنیسنہ در کہ کیچہ ایلہ باعر عیہ
برادر لر. محصول بیت اهل طمعک دین سی دنیا نعمتہ
پراولماز. یعنی طویلاز چاہ شبنمہ پراولدوغی کی یعنی
خال اولدوغی کی اول محالدر. خاتم طایی کہ بیابان کشین
اکر در شہر بودی از جوش کدایان بیچارہ کفی و جامہ بر
آویارہ. محصول ترکیب خاتم طایی کہ صحرانشین ایسیدی
اکر شہر دہ اولیدی دیلنجیلر کثرتندن بیچارہ و مضطرب
اولوردی و اوزندن لباس فقیر لقدن یارعیارہ اولوردی
کفتا من بر حال ایشان دعت میبرم کہم نہ کہ بر حال ایشان

حسرت بخوری، محصول ترکیب درویش دیدی بنانلرک
حالنه رحمت ایلام، یعنی حال لوبینه ترخم این دم که نعمت
دنیا یم ما لکله در و ثواب کسب ایلر لوبیزدیم که ایلده دکل
لکه انلرک مالنه حسرت برسن یعنی حسیرت چکر ساین
ما دین کشار و هر دو بهم گرفتار هر بیدی که براندی بدفع آن
بکوشیدی و هر شاهی که بخواندی بفروین پیوشیدی
تا نقد کیسه همت همه دریاخت و نیرجیه حجت همه
بنداخت، بیدق شطرنج آلاشدن پیاده دن معریدن
و یا حرف و خدث که حرف رابط صفت براندی یا حرف چکا
عبور ردی دیمکدر، یا حرف صله دفع آن مصدر رابط معبر
اضافه تیدر، یا حرف تاکید کوشیدی یا حرف حکایه دوز
یعنی سغی ایدردم شاهی یا حرف و خدث مراد شاه دیمکدر
کشت دیمکدر، شاه دن مراد بوند کشت در کافک ضمیمه
عوام تحریف ایدوب کشت دیولر کافک کسر یله دین تحریف
عوام ایلشدر، زیرا عجم کافک کسر یله او قوزنکه تبع
معلوم دز که حرف رابط صفت یا حرف مصلحت فروین
الات شطرنج دن بر معروف اندر پیوشیدی یا حرف چکا
بوند او در تردم دیمکدر، تا ختی معنا سنه در نقد کیسه
لازمیه و بیانیته در، در حرف تاکید یاخت اوینا ندی دیمکدر
یعنی کیسه همت دن نه وار یسنه نشنه قویا یوت و کعدی
و نیرجیه حجت لازمیه و بیانیته در جعبه ترکش معنا سنه

مَحْصُولُ بَرَكْتِ بَزْدَه دَر وِشَلَه بَوَكَلَمَاتِه اِيْدَك وَايَكَمَر
 بَرِي بَرِيَزَلَه كَر فَتَار يَعْنِي قَار وَا شَمَش اِيْدَك هَر بَرِيْدِي كِه سُو
 اِيْزِي اَنَك دَفْعَه سَعِي اِيْدَر دَم. يَعْنِي هَر سُوَز كِه سُو اِيْلَر دِي
 اَنِي مَوْجَه جَوَابِلَه زِدَا اِيْدَر وِب فَار شِيْلَر دَم وَهَر نَار كِه سُو
 اِيْدَر دِي اَنِي قَوِي دَلِيْلَر اِيْلَه مَنَع وَدَخ اِيْدَر دَم. تَا كِم جَمْع
 نَقْد كِسْه هَتِي وَكْتَرِي يَعْنِي سُو بِلِيْجَك سُو زِي قَالْمَزِي
 بَلَاكِه جَمْع مَامَلَكِي يَعْنِي بِلْدَكِي بِالْتِمَام اُوْ بِنَا تَدِي وَاقْعَا
 اِيْلَزِي. وَحُجَّتْ تَرَكْشِيْنِيْكَ اَوْ قَنِي جَمْعَا اَتَدِي يَعْنِي حُجَّتْ وَحُجَّتْ
 قَالْمَزِي. مَاصِلِي بِنْدَه جَمْعَلَشْمَكِه مَجَالِي قَالْمَزِي قُطْعَه
 هَا ن تَا سَبَر نِيْفَكْنِي اَز حَمَلَه فَصِيْح. كُور اَجْزَان مَبَالِغَه مُسْتَعَا
 هَا ن اَدَات تَشْبِيْه دَوَاكَا. اَوَّل غَاغَل اَوَّلَه مَعْنَا سَنَدَه. بَسْ خَاضِر
 بَاش دِيْن مَسِيْحَه اِيْلَشْدَر. تَا اَدَات تَا كِيْدَر. بَوَنَك كِي بَر لَر
 سَبَر قَلْقَان دِيْمَكْدَر. نِيْفَكْنِي فَعْل مَضَارِع نَفِي مُسْتَقْبَل مُفْرَد
 مَحَاطَب بِرَاقِبِيَه سَقِيْن دِيْمَكْدَر. سَبَر مَقْعُول صَرْحِي وَاز جَمَلَه
 غَيْر صَرْحِي جَمَلَه فَصِيْح لَامِيَه وَبَيَانِيَه فَصِيْح جَمَلَه سِنْدَن
 وَا فَصِيْح جَمَلَه دَن كُور اَصْلَشْدَن كِه اَوْرَا اِيْزِي خَذَف وَا
 اِيْلَزِيْلَر. مَبَالِغَه مُسْتَعَار بَيَانِيَه دَر. مَحْصُول بَيْت كَا. اَوَّل
 غَاغَل اَوَّلَه قَالْقَانَك بِرَاقِبِيَه سَقِيْن يَعْنِي عَجْر كُوسْتَر مِيَه سِيْن
 سَبَر بِرَاقِبِيَه عَجْر كُوسْتَر مِيَكْدَن عِبَارَتَدَر. فَصِيْح كَسْنَك هَجْر
 وَجَمَلَه سِنْدَن يَعْنِي فَصْلَا حَتْلَه تَكَلَم اِيْلِيْشْدَن اَوْ شَمَدَه زِيْرَا
 اَنَك اَوَّل مَبَالِغَه مُسْتَعَار دَن غَيْرِي شَمَدَه سِي بَر فَرْدَه. يَعْنِي

بسم الله الرحمن الرحيم

باشدیدی **یعنی** حضرت ابراهیم آتی بنه طامقون نهی دیوت
خداک عبادتته دعوت ایله دی ائسه دیدی **یا ابراهیم**
سن بنی معبود لرمدن اغراضی ایدر سین **والله** اگر بواعضه
منهجا اولرسنک **یعنی** بوندن یغلیوب منهجا اولرسنک البته
سنی رجم ائله **یا دیکله** و طاشله ناکیم اوله سیز ویندن
قجاسین ایزل بندن و بنی ترک ایله بجه زمان سنی کورمیه
درویش بکاسو کدی بند **اگانه** معقول سویدم اولدن
بقای یوتدی **بند** صقلینه یا بشدم حاصلی دو کسمکه
باشلق **قطعه** او درمن و مزدور و فتاده **خلق** ازنی
دوان و خندان **ایکی** پرده در حریفی اذات صله در فتاده
اکثر نسخهای رسمیه واقعد **و بعضید** فتادیم واقعد
لیکن اندلندن مراد بودر دوشدک دیمکدر **او مبتدا** و فتاده
خبر در و خلق مبتدای مالامینه **دوان** صفت مشبهه در
دویدندن یلمک معناسنه و خندان خندیدن
صفت مشبهه در **خبر** مبتدا مقدر شقند و یا بودند اول
محصول بیت اول درویش بکا وین **اگانه** دوشدک **یعنی** بری
یکشه و حواشه دوشدک خلق بزم ارد خرجه یلکن و کو لکن
اولدیلر **یعنی** یلرک و کو لرک ارد خرجه دوشدیلر انکشت
جهانی **از** گفت و شنید باید ندان **انکشت** تعجب بیانیه
و یا لامیه در **مجاز** آجهائی یا حرف نسبت جهان خلق دیمکدر که
و شنید اسم مصدر در **دعیه** و ایشتمه معناسنه کفار و شید

معناسنه مصدر درین خطا ایش **ما یه** اضافتی لامیه
یا حرف ظرف دندان دیش دیمکدر **محصول** بیت جهات
خالقک تعجب بر منی بزم دیمه حزدن و ایشتمه حزدن
ایدی **یعنی** تعجب ایدوب یا ر مغلرین ایضر لر دی نته که مقار
تعجب عادت بر منی دیشه **المق** بر مق ایضر مق معناسنه
القصه مرافعه این سخن پیش قاضی بردیم و بحکومت عدل
راضی شدیم تا حاکم مسلمان مصلحتی یوید و در میان توانگران
و توان کران و درویشان فرقی بگوید قاضی چون هیات مابدید
و منطق مابشدید بر بحیب تفکر فرو برد و بعد از تأمل بسیار
سر بر آورد و گفت ای آنکه توانگران را ثنا گفتی و پروردگار
جبار و اداشتی بدانکه هر جا که کست خارست و یا خر خار
و بر سر کج مار و آنجا که در شهر خارست نهنگ مردم خوار
لذت عیش دنیا را لدغه اجل در پست و نفع بهشت را
دیوار مکاره در پیش **القصه** محصل کلام مرافعه این
سخن مصدرک مفعولنه اضافتید **و** پروردیم مقدم
مفعول اولی و پیش قاضی ثانسی مرافعه ایکی خصم دعوی
حاکم فتنه و ارمغه دیرلر مفاعله یا بندن مصدر در
حرف صله حکومت مصدر در حاکم معناسنه عدله
لامیه در **و عدل** بوندن معادل معناسنه در بعض نسخه
قاضی عدل واقعد **راضی** شدیمک مفعول صریحی و بگو
غیر صریحی یا حرف تعلیل حاکم مسلمانان لامیه مصلحتی

بگوید که مقدم مفعولی در و یا حرف وحدت در و در حرف
 میان توانگران لامیه در و ایشان اکامعطوف فرقی با حرف
 وحدت و یا حرف تنکیر فرقی بگوید که مفعول صریحی و در
 غیر صریحی قاضی مبتدا چون ارباب تعلیل هیئات ملامیه
 و بدید که مقدم مفعولی و منظر ملامیه لامیه در و بشنید
 مقدم مفعولی در منطق مصدر میباید و نظر معنای
 بونک مراد حاصل بالمصدر که کلام در و یا حرف صله است
 تفکر لامیه در و مجازا شرف و برود که مفعول صریحی و بخت
 غیر صریحی و جمله فعلیه جواب تعلیل در و و تعلیل جوابیه
 خبر مبتدا در و فتد بر و بونک کی بر کرده تأکید افاده اید
 اگر چه که فی الجمله اشتغال معنای سسته دلالت اید در تأمل
 بسیار مصدر که فاعله اضافتید و سر بر آورد که مفعول
 می و بعد مفعول فیه بر آورد قال در و می کند و ای حرف
 ندا آنکه تقدیری آن کس که در توانگران از آفتینک اولی و ثانی
 ثانیسی و چنان داشتینک مفعول اول صریحی و در و ثانیسی
 و بر در و ایشان غیر صریحی و آشتی فعل ماضی مفرد مخاطبید
 شهوار بیانیته فایضه ابواری یعنی صافی و ایوی انجو
 یعنی بویک شاهانه می کند و حاصل بادشاهه لایق
 انجو نهنگ مردم خوار بیانیته نهنگ تمساح و می کند
 که نیل دکنند بوق و لور لیکن انجو اولان دکرده
 اولاصه نظردان مکر که کلام ادعای اوله مردم خوار

مفعول

وصف ترکیبی در لذت عیش دنیا لامیه لر در و در حرف
 لامیه اجل لامیه لر در و مجازا لامیه لامیه فتح و دالک
 سگونیله اضلندن عقرب ضوقند لیسنه دیر لر و پس
 مصدر معنای سنی و بر نالرا صابت ایلمشدر و بر امصد
 لدغ و تلداغ کلون و نغم بهشت لامیه و در حرف تخصیص
 دیوار مکاره بیانیته مکاره مکر و هک جمعیدر بویک
 حدیث شریفه تلخدر قال علیه السلام خفا الجنة
 بالمکاره والنار بالشهوات خفت فعل ماضی مفرد مؤنث
 غایبه مبنی المفعول فایلمندی و می کند و اطاطه و غایب
 نین و لندی دین خطا سوبیش یعنی جنت رحمت
 و شقتله قیلندی حاصل جنته داخل و لمواستین
 کالیف شرعیته اختیار ایلان کر که محضول ترکیب
 حاصل کلام بویوزک یعنی غنیایله فقر ابینی تشخیص
 و تمیز ایلان سوزنی قاضی قتنه ایلند که یعنی
 مدعای قاضی به غرض ایلان و قاضی عادل حکومته
 راضی و لدق تا یکم مسلمانان را که مصلحت را یوب
 بوله و اغنیایله فقر ابینند بفرق تمیز سوبیلیه قاضی
 چونکم در ویشله بن هیئات و شکلی کوردی و کلام
 ایشندی یا شنی تفکریقا سینه ایلندی و جوق فکر
 صکره یا شنی فایلدردی و دیدی ای شول کسه که اغنیایله
 ثناسوبلد و یعنی دعا و ثنایله مشغولسین و در ویشله

در و راجع در محصل بیت اگر چه نك هر بر فطره سی لول اول و کینه
 خر مهره در کی بازار اندن طو بطلو اولور دی کثر تنیدن
 قصه دن حصه بود که نه هر بر غنی بخج و کر میدرونه هر بر
 اهل توکل و فنا عتد مقریان حضرت جرجل و علا تو انکرا
در ویش سیرت و در ویشا نند تو انکر همت مهتر تو انکران
 انست که غم در ویشا ن بخورد و بهیز در ویشا انکه کم تو انکران
 نکیرد قال الله تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه مقریان حضرت
 حق لامیه و بیانیته در ویشا ن تو انکران خبری در ویشا ن
 وصف ترکیبی در ویشا ن تو انکران در ویشا نند تو انکران
 معطوف تو انکران همت وصف ترکیبی در ویشا ن تو انکران
 در ویشا ن در ویشا ن تو انکران لامیه در ویشا ن کسری
 و های اصلیه ایله اولور و میگرد بزرگ معنا سینه و یا
 حرف نسبت و نون حرف ناکید اولوریه منسوب د میگرد
 معنای لازمیسی اولور اقدرد بونع مبتدا و اقدرد انست
 خبری که حرف بیان غم در ویشا ن لامیه و مبتدا بخورد فعل
 مضارع منفرد غایب خبر مبتدا در ویشا ن غم کثیر سینه
 غیر سینه د میگرد و بهین در ویشا ن لامیه و بهین
 مهیه معطوف به بانك کسری و های اصلیه ایله یک
 د میگرد و یا و نون سا بلو که آن که تقدیری است
 که در کم تو انکران لامیه در کم کاف عربک ضعی و میگرد
 عریدر یک د میگرد استیر معنا سینه غم در ویشا ن

بخورد که مقدم مفعولی اولدو غنی کی کم تو انکران نکیرد که
 مقدم مفعولیدر بعض نسخه ده کم تو انکران کیزد واقع
 کم اعتد اکسک معنا سینه در ویشا ن تو انکران کی بزرگه ترکدن
 کما یشدر معنا سینه غنیای ترک طوتا یعنی کازی ترک ایله
 حاصلی خطام دنیا ایچون انلره عرض حاجت و اظهاری عجز ایله
 بلکه توکل و فنا غنی تیشه ایدینه نته که کلام شریف بود
 من اسم شرط یتوکل تفعل یا بندن فعل یا بندن فعل مضارع
 مفرد مذکر غایب فعل شرط علی الله جارد و مجر و فعل شرطه
 متعلق قدر قله فاجواب شرطه داخل در موضعی مرفوع
 منفصل محل علام مرفوع مبتدا حسبه لفظ مرفوع خبر مبتدا
 و جمله اسمیه جواب شرط حسب خانك فتحی و سینه کسری
 اسمای افعال دندر کانی معنا سینه محصل ترکیب قاضی
 بودر که حضرت خدا نك مقریان در ویشا ن سیرتلی غنیای
 و اغنیای همتی در ویشا ن در حاصلی خدا نك مقبول لری یکی
 طایفه در بر کسی صورت فاعل در ویشا ن و سیرت و همت غنی
 اولاند و هر یو یسی صورت فاعل در ویشا ن اغنیای نك اولور غنی اولور
 که غم در ویشا ن بییه یعنی انلرک رعایتیه مقید اوله و در ویشا ن
 ای یکی اولد که اغنیای نك استیننی اترام و الحاح ایله طو کینه
 یعنی انلر دن بزرگه دلیله و یا اغنیای کلیت ترک ایلیوب انلره
 عرض حاجت و اظهاری فقر ایله نته که خدا بیورد هر کسه که
 خدایه توکل ایلیه اکا کافیدر غیر احتیاج ایند در نتم حکایه

و من یتوکل علی الله فهو حسبه

و من یتوکل علی الله فهو حسبه
 و من یتوکل علی الله فهو حسبه
 و من یتوکل علی الله فهو حسبه

پس روی عتاب از من بد رویش کرد و گفت ای که گفتی توانا اگر
 مشغول مناهی اند و هست و ملاهی نعم طایفه چنانکه گفتی
 هستند قاصر هست و کافر نعمت پرند و پند و خورند
 و مد دهند اگر بمثل یاری بنیاد و یا جهای طوفان برآرد
 یا عتاب و گفت خویش از محنت دوریش پندرسند و از جهای
 تعالی مرسند و گویند پس اندن صکر دیکدر روی عتاب
 لامینه در مجاز بد رویش یا حرف صله ای که ای آنکه در جوف
 و اتصال واقع اولدی مشغول مناهی اسم فاعلک متعولنه اضاف
 مست ملاهی لامینه مناهی شریعت نهی بلروکی امور در
 شتخده مناهی توتاهی واقع در باطل و فاسد بایشان
 و ملاهی لهرول جمعید بازی دیکدر بعضی و یون نعم لولک
 و عینک فتحه لریله حرف تصدیق در طایفه یا حرف و حذر
 و منحر حرف توسل من و وحدت ایچوند و دین غلط سولک
 قاصر هست و کافر نعمت و صفت ترکیبی لرد را ضایفان زنجیر
 اید نالر قاصر هم نالر ایش پیرند فعل مضارع جمع غائب ایلر
 یعنی مالی بنهند کنه کی قورلر یعنی صفار لرد دیکدر
 دیکدر و شحور فعل نفی استقبال جمع غائب پیرلر دیکدر بعض
 شتی ده بایله دو شمش چورند کنه یاروی پیرلر معنا سینه
 نه هند سیاقی کی و پرخزلر یعنی خیراته صرف ایلر لردیم
 بمثل مثلاً معنا سینه و بنا زد فعل نفی مستقبل مفرد
 یعنی دیکدر جهای برآرد مقدم مقولید و طوفان

این
 جمله
 در
 این
 کتاب
 است

چوق یغور و چوق صوکه قایلدر بر قومیه برآرد فعل مضارع
 مفرد غایب احاطه ایلیه یعنی قیلیه یا حرف مصاحبت
 اعتماد مصدر در افعال با بندن طایفه و سوبنک مکن
 قدرت معنا سینه مصدر در لیکن ثلاثیدن فعلی استعمل
 دکلر و خویش و آورد سینه کنده دیکدر اعتماد مکن
 مصدرک مقولنه انا فتیدر و خویشه اضافت لامینه
 محنت در رویش لامینه در پیرسند فعل نفی استقبال جمع
 غایب صور خزلر نرسند ده بویله در قور قورلر محمول
 ترکیب پس عتاب یوزینی بندن در ویشه ایلدی یوسون
 اول معنایه اشارت نماید که قاضی شتی اغنیای مطلقا
 او ذره نریخ ایلر و کنه یعنی ایلر و کچو خطیه ایلش اوله قدر
 یعنی قاضی کلام عتاب میزینی بندن در ویشه ایلدی و دیکدر
 ای شولی کیمسه که دید که اغنیای مشغول تباهیلر در و مست
 ملاهی یعنی لری و لعلک مسنیلریدر کچک بونلر دن بر طایفه
 دید که کبیر لرد قاصر هم نالر و کافر نعمت یعنی هم نالر و کافر
 نعمت لرد مالی ایلر و لرو خزینه لریسه قورلر و پرخزلر و غیر
 صرف ایلر و کیمسه نه و پرخزلر و یا کند یاروی پیرلر اما کیمسه
 و پرخزلر اگر مثلاً باران یغیوب عالم فحط اولور سه و سولر
 جهای طوفان قیاسه کنه یارک و لریسه اعتماد لره و لریسه
 محنت و عتاب بندن صور خزلر و خدا دن هیچ قورلر و پرخزلر
 کرا نیشی دیکری شد هلاک حرا هست بطر از طوفان چه

ضرب

بستی یا حرف مصدر دیگری یا حرف وحدت مرا بنمیدم کرد و
حرف تخصیص صدر بط بانک فتحیله قاز معنا سنده در اصلند
مشده در و لیکن عجم تخفیف اید و در حرف تخصیص و ادا است
فتحیله مفعول قازک و یا قازده میم کرد و پانده بای عربیله اینم
و غیر من میم کرد که عریچه میاللات دیر لر و محصول بیت فرد
اغنیاء دیر که اگر بوقلقدن بر غیر ی کهسه هلاک اولد اینسه
بنم وارد در قازک طوفاندن نرباکی وارد در زیر غرق اولم یعنی
مال و منال اینسه اعتماد ایدوب بویله دیر لر اما فقر اجانبه
نظم و التفات لری بوف بیت و راکبات بیاقانی هواد جها
له ملتفاش الی من غاص فی الکتاب و حرف در تقدیری رب النساء
راکبات راکبه جمعیدر اسم فاعل جمع مؤنث در موصوفه
اعتماد ایلد و کیون عمل ایلشد و نیای ناقنک جمعیدر
دیشی دوه لره دیر لر لفظاً متضروب مفعولیدر راکبات
فی هواد جها جار و مجرور جمله ظرفیه حاله دنیا قدن که
راکبات در هوادج هوادج جمعیدر بر نوع محضه در که
دوه ناک و زینه برینی اودر لر انجی و سنجی ورنلی اولور عود
مخصوصدر اولر ایچیدن او تورمان مکه خلق عرفانه جقدن
قین لری و کلناری هوادج لره چقار حج ایلینار بیلور و کلنار
مؤنث راکباته راجعدر ایکی فصیح لفتک بزیسی اوزره
هوادجها و هوادجها لفتدر النساء فعلت و فعلن
نهایتی بونی ها اولور انجی ضرورت وزن ایچون لم یلتفت

هو

فعل جحد مطلق جمع مؤنث غایبه التفات اولد بیلور میم کرد
جواب رب دده الی من صلی حرف جر فعل جحد متوالی من
خار و مجرور اسم موصول غاص فعل ماضی مفرد مذکر
غایب اجوف و اوی طالده میم کرد و غوصدن مشتقدر
اکثر صویه طالمقدن استعجال ایدر لر غواص بودنددر
فی الکتاب فی غاص به متعلقدر کتب کافک و ثاب مثلثک
ضمه لریله کتیبک جمعیدر سور سیر لک جمعی اولد و
بکی قنک جوقافضه دیر لر محصول بیت نافه لره راکب
جوق لسنای اول فلقه لرا باریک هوادجاری التفت اولد
حال اول لسنای التفت ایلد یالور قماره طالوب بتا کسه
یعنی دوه لره یاسن خانونلر حاصلی دوه اوزره هوادجاری
راکب اولای خاتونلر قمره متابثا کیدن پیاده لره التفت
ایلد یالور میم کرد و بوبیت ما قبلنی توضیح و تنویر طریقه
کلیشد و بیت دونا جو کلیم خویش بیرون بردتد
کوبیدن حبه غم کر همه عالم مردند و کونان جمع دوه ندر
الف و نون ادا بی جمعدر جو حرف تعلیل کلیم خویش لایمیه
و بردندک مفعول اولی و بیرون تانیسی کوبیدن جواب
تعلیلدر محصول بیت الجملر چونکه کندی کلیم صوته
قورقادر یالور یعنی محنت و یاری دنیا دی خلاص بولدر
دیر لر نعم اگر جمیع عالم اولد یسه حاصلی ها کندی نفس خدشی
ندارک ایدوب قایرر غیریله هم مقید اولماز اما ایبار

کندی نفسنی فیرد غی فیرد غی کی سیار خفید فایر بلک سار
نفسندن تقدیم آید و نکته کنا بارده بعض کسینه لردن
نقل آید لر قوی برین صفت که بیان کردم و طایفه دیگر
خون نغم نهاده و صلا ی کرم در داده و میان بخد مت بسته
و آبر و بتواضع کشاده طالب نامند و مغفرت و صاحب دنیا
و آخرت قوی یا حرف و خد مت و طایفه دیگر بیانیته یا حرف
و خد مت و همن حرف تو سل هم حرف و خد مت در دین غلط سوزش
خوان نغم لامینه در زیر خوان سفر و نغم طعام ملو معلا
اگر چه نغم جمع نغم شد و طعام بدن اعم خوانی طعام معنا
اخذ ایلمن بیلز امش صلا ی کرم لامینه در حرف تا کند داده
و بر مشر یعنی احسان و کریمی تمام ایلمش و علما و فقر لامینه
بل با غلامش و آبر و همن نك فتی و یانك سکونی و او اشل
ایله قاش معناسنه در کشاده نك مفعول صرحی و بتواضع
غیر صرحی طالب نام اسم فاعلک مفعولنه اضافیدر
تون و د ال استنك جمیدر محصول ترکیب قاضی دیو که
بر قوم بوصفت او زده در که بیان آید دم و بر طایفه
دخی نغمستار سفر سینی قومش یعنی نعمت سفر سینی دو
و کرم احسان صلا سینی و بر مش یعنی کرم و احسان
نعمیم ایلمش و بتواضع قاشین چشمش یعنی کر مش
چون زین و کوزین بور شد و رب اضطرابدن قاشین
چشمش تمان بلکه لطف ایلمدن خط ایلمانی نامک

طالبی

طالبانیدر یعنی ایلمکله اکلفه طالبانیدر تا کیم ذکر خیر
مغفرتارینه سبب اوله و صاحب دنیا و آخرت دیو لر
یعنی هم دنیا ده خیر تله مذکور لرد و همن آخرت یعنی
اولد کلرندن صکر کشته خیر تله اکلرد چون بند کا
حضرت یاد نشاه عالم مویید من عتد الله مظفر و منصور
علی الاعدا و مالک از مة الانام حافی ثغور الاسلام
وارت ملک سلیمان اعدل ملوک الزمان مظفر الزمان
ابوبکر سعد ادم الله ایامه و نصر اعلامه ظاهر بود
بوالقاب ذکر ی قاضی جابند نه رجون تشبیه بند کا
حضرت یاد نشاه لامینه لردن پناه کاندن حراد یا د شاه
ملک ز منتدن اولان اکا برودر عالمه اضافت لامینه د
بعض کسینه ده عالم برینه عاذل و اقودر مویید تفعل
بایندن اسم مفعول که رنجکم دیم کرد من عتد الله مویید
معلق مظفر ده تفعل یا بند اسم مفعول در برودر
غالب و معناسنه در منصور معروف علی الاطلاق
علی الاعدا و مظفر و منصوره متعلق در علی سبیل الهدی
مالک از مة الانام مالکک از مة به اضافتی اسم
فاعلک مفعولنه اضافتیدر از مة زمانک جمیدر
انامه اضافتی لامینه در انام معروف بالانام اولیج
از مة به تا لا قیدر اولیج لازم دکل قیدر زمان
اولان د زکی و انام مخلق معناسنه در حافی ثغور

لامینه لرد در حامی حافظ معنا سینه در حمایتدن حامینک
ثغوره اضافتی اسم فاعلک مفعولنه در لور ترکیب عربی اعتبار
اولسه لاحتینک یاسی ساکن تافظ اولنور اما فارسی اعتبار
اولسه مکسور او قنور ثغور ثغزک جمعیدر دشمنان
ایندیک یبریمکدر و آرت ملک سلیمان سابق یکی قرینه
کیندر اضافتد و اعرابم اعدل ملوک الزمان لامینه لرد
اعدل اسم تفضیل مظفر الدین پادشاهک لقبی در و ابوبکر
کینتی تقدیری ابوبکر بن سعد در ادا م فعل ماضی مفرد
مذکر غایبدر افعال بایند و مقام دماوه واقعد و الله
لفظا مرفوع فاعلی و ایام لفظا منصوب مفعولی و نصر
اعلامه بودخی اعرابن قرینه سابقه کیندر اعلام ملک
جمعیدر سنجاقلاردیمکدر محضول ترکیب فاضی و یورکه
بودکر ایلد و کمر اصحاب خیرات اغنیایاد شاه زمانک بنه
کیندر یعنی پادشاه عالمک اعیان و اکبری مذکور اغنیای
یکی اصحاب لطف و کرمدر که اول پادشاه مؤید مرید الله
دخی اعدا اوزرینه مظفر و منصور در جمیع خلایق
زمانا لورینک مالککدر یعنی جمیع خلایق اکامطیعدر
اسلام در بند لورینک حافظی در یعنی دشمن کلان بر لری
حفظ اید و سلیمان ملکینک یعنی تختینک و آرتینه
نتکه دیباجه ده تفضیل اوزره بیان اولدی دی زمان
پادشاه لورینک عادل کیدر مده کور القايله سالقب

و اوصافله موصوف مظفر الدین ابوبکر بن سعد در الله تعالی
ایامنی دایم ایلسون یعنی عمرنی و دولت و سعادتنی باقی و ثابت
ایلسون و سنجاقلری منصور و مظفر ایلسون هر نه جانب
توجه ابدوب حرکت ایدر سه قطعه بدرجای کسر هرگز این
کرم نکند که دست خود تو با خاندان دم کرد بدرجهت باخر
صله جای یونک یکی ولوده تحسین لفظ ایچون کلور و جائزدر
حرمعت سینه اوله و پس اضافتی لامینه اوله نکند که بجای
پسر مفعول غیر صریحیدر و این کرم صریحی و جمله فعلیه خبر
مبتدا در که حرف بیان و یارابط صفت دست خود لامینه
مجازا و مبسوطا و تویه اضافت لامینه در باخر صله خاندان
لامینه در و کردک مفعول غیر صریحی و جمله فعلیه خبر
محصول بیت انا و غوله هرگز یوکرمی ایلمز که سنک وجودک
خاندان آدمه ایلمدی یعنی اولاد و زریات آدمه سن ایلمک
لطف و کرمی کسه کند ی اولدینه ایلمز خدای خاست که
بر عالمی بخشاید نو بر رحمت خود پادشاه عالم کرد خدای
مبتدا خواست خبری که حرف بیان عالمی یا حرف تنکیر و یا
حرف نسبت عالمه و یا عالمه منسوب اولنه دیمکدر بخشاید
فعل مضارع مفرد غایبدر بخشایدندن ایشر کمال یعنی
ترجم ایلمک دیمکدر تراستی دیمکدر باخر مصاحبت و
خود لامینه پادشاه عالم ده لامینه در ترا کردک مفعول صریح
آری و پادشاه عالم ثانیسی و بر حمت غیر صریحی محصول بیت

نه د یل دیکه عالمه ویا اهل عالمه ترخم ایلیه **پس سنی کندی**
رحمتیله عالمه پادشاه ایلادی **یعنی سنی خدای تعالی عالمه**
رحمت کو ندر دی حضرت محمد اک امینی رعایت ایلیه سن
حضرت محمدی ایکی عالمه رحمت کو ندر دی وکی یکی قاضی چو
سخن بدین پایه رسانید و از حد قیاس ما و اسب مبالغه در
گذرانید بمقتضای حکم قضا رضادادیم و از ما مضی رکشتیم
و بعد از ما جراح طریق مدارا گرفتیم و سر پندارک بر قدم یکدیگر
نهادیم و بوسه بر سر و روی همدیگر دادیم و ختم سخن بدین
بود قاضی مبتدا چون ادات تعلیل سخن رسانیدک مفعول صریحی
و بدین پایه غیر صریحی پایه مرتبه دیم کرد و رسانید قول منعذید
اگر شدردی دیم کرد و حد قیاس بالامیه لرزد و گزرا نیدک
مفعول غیر صریحی اسب مبالغه بیانییه و مفعول صریحی در
حرف تاکید گزرا نید فعل ماضی مفرد غایب در گزرا نید
الف و نون ادات تعدیه در چو ندری دیم کرد و بحرف صله در
مقتضای حکم قضا لامیه لرزد و ادایمک مفعول غیر صریحی
و رضا صریحی و جمله فعلیه جواب تعلیل و جمله تعلیلیه
خبر مبتدا در ما اسم موصول مضی فعل ماضی مفرد مذکر
غایب جمله فعلیه صله و موصول در در حرف تاکید گزرا نید
فعل ماضی متکلم مع الفی چو ندر دیم کرد و بحرف مصاحبت
غدا ماجر الامیه و ما موصول و جری فعل ماضی مفرد مذکر
غایب جاز و لاری یعنی مرور و لاری دیم کرد و راه مدارا لامیه

اصلی مدارا تدر عجم مفا علمه باینک ناقضندن تایی مقصد درک
حد قیله استعمال اندر **سر نهادیمک مفعول صریحی و پندار**
غیر صریحی بر قدم یکدیگر کرده بویله در و قدم یکدیگر لایمیه
برای بریزنک قدمینه تدارکله باشم قودق و بوسه دادیمک
مفعول صریحی و بر سر و روی همه دگر غیر صریحی ختم سخن لامیه
یعنی مقصد درک مفعولنه اضافتیدر محصور ترکیب قاضی
سوزی چونکه بویله به اثر شدردی و برم حد قیاس سوزن
اسب مبالغه و چو ندری حکم قضا مقتضای سینه رضا
و پردی و ما مضی درن کجدرک و ما جری عذر یله یعنی رانزده
کچن جتنک و جدال عذر یله یعنی بوسه سبیلله مدارا طریق
طوتدق و قدارک ایله برای بریموزک ایا غنه باشم
قودق یعنی احوال من حد نعر بر و ارمشرایدی کچن
غوغا ایچون پس مصاحبه طریقن طوتدق قبل شرع
بیزه بر نشسته بوجه اینلسون دیو و برای بریموزک
روینه بوسه ویزدک نته که حالت مصاحبه ده
عادتدر و سوزنک حتمی و نمایی بویکی بیتله اولدی
قطعه مکرر کرد شکی شکایت ای درویش
که ینر بجنی اگر هم برین نسق مردی کرد شکی کیتی لامیه
کردیش اسم مقصد در و دوش معناسنه در کردید
کاف عجمک قتمیله جهان دیم کرد که حرف تعلیل
تیره بخت وصف ترکیبی در سیه سخن معنانه

و یا ضمیر خطاب نشق نونك و سینك فتحا ریه
 اسلوب و طریق معناسنه در **هشتم** بوندن تحسین
 لفظ و تکمیل وزن ایچون کیشدر معناسنه
 دین معلومدر که نه همک معناسنی بیلور مشر
 نه معنه نك **خردی** فعل مضارع مفرد مخاطبه در دند
 محصول بیت جهان کرد بشردن شکایت ایله
 ای درویش زیر آسینه بخت ساین اگر بر اسلوب
 و طریق اوزره اولور شک **یعنی** درویشك توکل و قنا
 و تسلیم و رضا و ولایت شکایت لایق دنگل
 زیر شکایت بد بخت قدر **توانا** اگر چودل و دوست
 بخور بخش که دنیا و آخر بر دی **توانا** اگر الف حرف نهادر چو
 تعلیل دل کوک دست کاران بیانیته بخور فعل امر مفرد مخاطبه
 بخشید بویه در بخشید ندن که حرف تعلیل بر دی فعل ماضی
 مفرد مخاطبه **بر دید** ندن ایلتدک دیمکدر محصول
 بیت ای توانا که چو نکه مرا سورچی الکل و کلان و اذن
 یعنی چون که خدا ساکما اذن و پردی بی و فضله
 زیرا هم دنیا و آخر کنورد او یعنی دنیا و
 سنک و لک حاصل یکله دنیا و آخر
 آخر سنک و لک یعنی دنیا و آخر
 دنیا و آخر مالک و اولاد
 تمام الکلام

در دین و دنیا

هشتم در آداب صحبت
 باب هشتم بیانیته آداب ادبک جمیعدر **خبر**ی خو یارک اجتماعه
 دیلور **ادب** شول کشیه دیلور که خبری خو یاراند جمع اوله
 صحبت اضافه ای لامته در **حکمت** مال از بهر آسایش عمر است نه عمر
 از بهر کرد کردن مال **عاقلی** را بر سنیدند نیکبخت یکست و بد بخت
 که گفت نیکبخت آنکه خورد و گشت و بد بخت آن که مرد و
 مال سکون لامله مبتدا و ما بعدی خبری بهر آسایش عمر لامته در
 آسایش دیکتش معناسنه **ایسم** مصدر در آساییدن دن **بهر**
 کرد کردن مال لامته لورد **کرد** کردن کاف عجمک کسریله و عربک
 فحله جمع ایلمک دیمکدر **عاقلی** یا حرف وحدت و راء حرف مفعول
 نیکبخت وصف ترکیبی در ایو بختلو معناسنه در که تقدیری یکست
 کشت کاف عربک کسریله و سکون شینله فعل ماضی مفرد عاید ر قوه
 یعنی ترک ایلمدی دیمکدر **کشت** کشتن دن و هشت هشتان دن
 مشتق در **محصول** ترکیب مال عمرک آسایش و حضوری ایچوندر
 عمر مال جمع ایلمک ایچون دگدر **بر عاقله** صور دیلور که ایو بختلو
 کیمدر و بر آخر بختلو کیم دیدی ایو بختلو اولدر کیم آکدی ویدی آکدی
 دیمک دن مراد آخرت ایچون بزل ایلمدی **الدنيا** مرعده الاخرت اغنیایله
 و بد بخت اولیکم اولدی و قودی **یعنی** ورثه و حساده ترک ایلمدی
 و کنیدی **و بد بخت** که برینه چیست یازان احوال سبحدن عاقل امتش
بیت مکن نماز بران هیچکس که هیچ نکرد که عمر در سر تحصیل مال کرد
 و نخورد مکن نماز نماز قله دیمکدر **هیچکس** سفله و دنی معناسنه

در دین و دنیا

در دین و دنیا

حرف رابط صفت هیچ نکرد یعنی بر خیر و فائز و این ایش ایشلیدی
 حقه لایق عمل ایلدی که حرف تعلیل عمر کرد که مفعول اولی و مقدر
 حرف ثانیسی در حرف ظرف سر تحصیل لامیه ماله اضافت مصدر که
 مفعولنه در محصول بیت اولد کند نصاکن نماز قله اول سفله
 و ناکسک او زرنه که خدایه لایق عمل ایشلیدی. حاصلی آخرت یولت
 بر خیر ایلدی. زیرا عمرنی تحصیل مال سودا سنده صرف و تلف
 ایلای و میدی یعنی نه کنیدی یدی و نه خدا ایچون بدردی **بشد**
 حضرت موسی علیه السلام فارون را نصحت کرد که احسن کار
 الله الیک کشنید و عاقبتش شنیدید. **فادون را** را اادات مفعول
 که حرف بیان احسن فعل امر مفرد مذکر مخاطب در افعال بالیندن
 احسان ایله دیمکدر. **کما** کاف حرف تشبیه و **ما** حرف مصدر احسن
 فعل ماضی مفرد مذکر غایب **الله** فاعلی الیک جار و مجرور فعل ماضیه
 متعلقدر. **تشنید** فعل نفی ماضی مفرد غایب فاعلی فارون شد
 ایشلیدی یعنی پندینی دکلزی و قبول ایلدی دیمکدر. **عاقبتش** ضمیر
 فارون را جعدور. **شنیدید** فعل ماضی مفرد مخاطب عاقبت بخه اولد
 ایشند که دیمکدر. **محصول** ترکیب موسی پیغمبر علیه السلام فارونه
 نصیحت ایلدی که **خدا ناک** قول الزینه احسان ایله. **یعنی** ما الکه ن زکا
 و صله که اعطا ایله نته که الله تعالی سکا احسان و اعطا ایلدی. **فادون**
 موسی ناک پندینی دکلزی یعنی قبول ایلدی. **عاقبت** بخه اولد و غیر
 مفصل ایشند که **باب اول** بخشدر **قطعه** آنکس که به دینار و در
 خیر بپند وخت. **سر عاقبت** اندر سر و دینار و در کرد. معلوم اولد که

یعنی

بعض مقامه آنکه ناک تقدیر بینی آن کس که ایدرد که بوندن معلوم
 اولسون اول تقدیر دینار و در **یا** حرف مصاحبت **بپند وخت**
 فعل نفی ماضی مفرد غایب **فرانیدی** یعنی کسب ایلدی یا هنر و ذن
 متقلب در نته که مفصل بیانی بخشدر **خبر** مفعول صریح و **بشد**
 غیر صریح سر کرد که مفعول اول صریح و **تلف** و **یا** حرف مقدر
 ثانیسی **و اندر** سر مفعول صریح اولکی **سر** باش معنا سنده در و **بشد**
 سودا معنا سنده در. **محصول** بیت اول کسه که دینار و در
 سبیله خیر کسب ایلدی یعنی مائتی خیرانه صرف ایلدی. و
 ناشنی عاقبت دینار و در سودا سنده **تلف** ایلدی یعنی اول
 سودا ایله فوت اولدی **فارون** بکی **خواهی** متمتع شوی از نعمت
 با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد. **خواهی** فعل مضارع مفرد
 مخاطب معنای شرط متضمن دینار سکن دیمکدر. **متمتع** اسم
 فاعل در تفعل بابندک فائد **منند** دیمکدر. **بعض** شخه ده خواهی
 که متمتع شوی و اقعیدر تفعل بابندک اسم مفعول در لیکر معنا
 بر در. **شوی** فعل مضارع مفرد مخاطب اوله سین دیمکدر.
یا حرف صله که حرف تعلیل خدا مبتدا و کرد خبری و کرم مفعول
 صریح و **با تو** غیر صریح و **یا** حرف صله. **محصول** بیت دینار سکن
 دنیا نعمتدن فائد **منند** اوله سین **خدا ناک** خلقنه کرم ایلدی
 چونکه خدا سکا کرم ایلدی عربت کوید جد و **لا تمن فان الفا**
الیک عاید. **جد جیمک** ضمیمه فعل امر مفرد مذکر مخاطب در
 جاد عود دن. یعنی نصر بابندک اجوف و او کسند قل کب

در این منند

مطلب
عرب کوید

حکمت در کس رنج بهوده بر دند و سعی بی فایده گردند یکی آنکه
اندوخت و نخورد. دیگر آن که آموخت و نکرده. رنج بهوده بیانیت
سعی بی فایده بویله در اندوخت تقدیری مال اندوختند و آموخت
تقدیری علم آموختند و نکرده تقدیری اهل نکرده در **محصول بیت**
ایکی کس باطل و زاید پره رنج و زحمت ایلست یله یعنی یوق بر آید
بکد یله و فاین نمره سعی و کوشش ایلد یله برسی و لدر که مالی تواندی
و میدی و برسی و لکه علم او گردی و مقتضای علمه عمل ایلدی **مشوی**
علم چند آن بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی علم خوانی
مقدم مفعولی **محصول بیت** علمی تقدیر که زیاده رک او سگت چونکه
سنه عمل یوقد ز نادان سین یعنی جاهل سین نه محقق بود نه دانستند
چار پایی بر و کتابی چند محقق تفعل یا بنده اسم فاعل در مسائلی
دلائل اشیاء ثابتاید نه دیر لر حرف نفی معلا ده فعله مقید در نبود
تقدیر بر تن چار پا دورت ایاقی حیوان نبود کن فاعلی در و یا حرف
و حدت جمله و ظرفیه صفت چار پا در چند کج دیگر **محصول بیت**
محقق اول و دانشمند او لما در بر حیوان که اوزر تن بر پنجه کتاب اول
یعنی او ستتن بر پنجه کتاب اولان چار پا نه محقق اولور نه دانشمند
یعنی عیسایه عامل اولمیان کسه بر پنجه کتابی یو کلانش حیوانند نه که
کلام خداده واقعدر کمثل الحار کمثل سفارا اسفار سفر کن جمعیله
کتاب معناسنه آن می مغز از علم و خبر که بر و منرم است یا دفتر
نه مغز و صف ترکیبی در عقلند دیگر **ماده** فح و کسر جایز در ادوات
تخصیص که حرف بیان میرم با یک کسری و زائک ضمه اودون معناسنه

نوعی از باور و حدت

دفعه در هر کتاب بهر بونی فایده ضروری چون اختیار ایلدی **محصول بیت** اول
بسی برینک یعنی عقلش کز علم و خبری دار یعنی علمی خبری یوقدر که اوزر تن او دور
بوحسد و قهر می حاصلی بر یو کدر اگر اما بیلم که یو کی **حکمت** علم از بهر دین و دینست
نه بهر دنیا خوردن **محصول ترکیب** علم دینی تربیت و تقویت اچوندر دنیا بیک
اچون دکلر یعنی تحصیل دنیا چون و وسیله جاهل چون دکلر علم **بیت**
هر که برینه و علم و زهد و فروختن **قوس** کرد و دو پاک **بیت** فو منی باور
و حدت کرد که در جمع ایلدی دیگر **پاک** سوخت تمام بقدری هیچ نسنه قوامی
دیگر **ار** از رنج بو استعمال در **محصول بیت** هر کیمکه خلق عالمه برینه و علم
و زهد صیانتی یعنی بونرمی وسیله تحصیل مال و جاه ایلدی بر خوم جمع ایلدی
و پاک یا قدری هیچ نسنه قوامی یعنی آفرین باعث مغفرت و لماز فایده سی
سمان دنیا در اچتی **حکمت** علم نا برینه کار کورست مشعل و ار بهیدی
و لایهته دی عالم نا برینه کار بیانیه در کار کاف عجله ادات فاعله در جی معنا
عالم مبتدا کورست خبری یا حرف و حدت مشعل دار و وصف ترکیبی در
دار بریدن مشعل طوحنی دیگر **بیت** بهدی فعل مضارع مفرد مذکر فایده ضرب
با بنک ناقص یا بنسند ناسه یول کوستر یعنی مطلوبه و اصل اولاجی
طوحنی کوستر **لایهته** فعل نفی مستقبل مفرد مذکر فایده **افتعال**
با بنک ناقص یا بنسند نیهته دی و لماز **بیت** هدایت بولماز **محصول**
ترکیب برینه ایلچی عالم **بیت** برینه نر اهل عالم مشعل دار بر کور در **بیت** کا
بکر زیر اولان مشعل ابله خلفه یو کوستر اما کند ی انکله یول کور فر حاصلی
عالم خبری عاملین بر کسه علم کسب ابد و ب عمل ایلست مهته دی اولور
و اعطای غیر متعطله بویله نا صح غیر مستصحبند **بیت** با فایده هر که عمر در

خبری بخرد و زبیریند اخت. عم در باخت مقدم مفعولیدر محصول نیست
 خبری با خوف و حدت زبیریند اخت مقدم مفعولیدر محصول نیست مگر
 فایده عمرین وینانندی. یعنی عبت بره صرف ایدوب ضایع ایلدی شول
 کسیه بگز که بیج برسنه المدی و آنچه والتونی یا بان اندی یعنی برسنه
 المدی و آنچه سنی طاعتی و تلف ایلدی حکمت ملک از خود دمنان جمال
کیر و دین از پریم کاران کمال یا بد بادشاهان بنصحت خود دمنان محض
 که خود دمنان بقرب بادشاهان ملکن مراد مملکت در دیندن مراد
 دین اسلام در کمال یا بد فعل مضارع مفرد غایب در بابیه ملکن یافتن
 دین خطا ایلش یا مرده واقع اولان مننون کمال یا بد و شش اگر چه که
 قیاس مقدر کیر اولق ایدی بس باید یا زانه اغراض تعریفیدر مخبر خبرند
تفصیل و که من تفصیل معنایست در محصول ترکیب مملکت عقلا
جمال طو تر یعنی شول مملکت که انزه عقلا اولاکوزل اولور زیرا عقلا نیست
 عالم در دین اسلام دخی برمین کارلردن کمال بولور یعنی دین اسلام اهل
 زهد و تقوا ده کمال بولور زیرا مایشلری شرعی اولور بادشاهلر عقلا ناک
نصحنه محتاج قدر عقلا بادشاهلر کث تقریبه ایسم یعنی عقلا اول قدر
سلاطینک تقریبه محتاج و کلور در که سلاطین انلرک نصحنه محتاج در
پندم اگر بشنوی ای بادشاه در همه و قریبه ازین بند نیست پندم بعض
 نسخه ده بندی و اقدریای وحدتله اما بند میمنه و مانیر یا مرده موجود اولان
 متونع یوقدر بس میملی نسخه اختیار این نه اغراض قلت تبعیدن
کلور دفتر در مراد کتابدر محصول نیست ای بادشاه اگر بنم نویسی
 جمع کتابلر ده بوندی یویند یوقدر اول بند بدیت ثانیست در

بند نیست

بند نیست

زبیریند

خبری بخرد و زبیریند اخت. عم در باخت مقدم مفعولیدر محصول نیست
 خبری با فعل نهی مفرد مخاطبه زبیریند ن فرمودندن دین خطا ایلش
 محصول نیست ای بادشاه عاقلدن غیرینه عمل بولور اگر چه عمل عاقل اشی
دکل یعنی سن عملی عاقلدن غیرینه ویرنه اگر چه که عاقل اولان عمل ایلر
حکمت بند خبر یا بد بادشاه مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی
سیاست رحم آوردن بر بدان ستبست بر نیکان و عفو کردن از ظالمان
جویرست بر در ویشیان محصول ترکیب اوج تسبست ثبات و یا بدار قالم
بر لسی تجار لشر مال یعنی مال که انکله تجارت اولنمیه یا بیا ب خجور
کیر و مرده اگر چه بر معلومه فراموش اولور کیر و سبب لشر مملکت
الذین کیر و سلطنت دخی یا بد بادشاه قالم زیرا بوسبب طلمه طغیان
ایدوب مملکت الذین کیر زبینه که سبب کندی نیان ایدوب بیر بران
و رحم ایلک کتور ملک یعنی رحم ایلک ایسلره طلمه و طلمه لرون طلمه عفو
ایلک در ویشلره یعنی قرایه جور و بخشار بس طلمه سلطنت قائم اولماز
نیمایا و امان طرا ایسلره و طالمه لوفقرا بغض ایندور بس بدو عایه سبب اولور
که سلطنت انکله ثابت و یا بدار اولماز بیت بیت راپو لغه بند کئی
بنوازی بدولت تو کنه میکنه بانیازی جیت مرور دیمکدر ویرا
ادات مفعول تعهد تفعل ناشون مصدر و تحفظ و عایت معنایست
بنوازی بای ناکسید فعل مضارع مفرد مخاطبه و خشا بسن دیمکدر
بر دولت بیا خوف و یا خوف مصاحبت توبه اضافت لا اله در
کنه مین کدک مفعول خبری و بانیازی غیر خبری با خوف مصاحبت انجاز
اور تو در لشر ملک معنایست و یا خوف مصدر محصول نیست خشیان

رعایت و حمایت با لبوب و حشیا پس سنگ دولتکده ویناد و لشکر او را
 گناه ایلز یعنی پس کار رعایت ایلد و کشت سبیلد ظلم رضا و بر مکر پس ظلم
 انکه شریک او لورسین حکمت بر دوستی پادشاهان اعتماد توان
 کرد و بر او از خوش کودکان غره نباید بود که آن بجای متبدل شود و این
 بخوالی متعیر گردد بر حرف استعلاء دوستی با حرف مصدر و اضافت با حرف
 او فتور و اضافت لامیه در نتوان کرد در دوستی مفعول غیر صریح و اعتماد
 صریحی آواز خوش کودکان بیانیته و لامیه در کودک کی کاف غیده و اول کسی
 مضموم دال مفتوح او غلابی دیگر الف نون اذات جمعه در غره غنک
 کسر ل در لغت اما بجم فتح غنله او قور غره نباید ک مفعول صریح و بر او از غیر
 صریحی کرد و بود مصدر معنای شد در که حرف تعلیل آن اسم اشته در در دینیه
 یا حرف مصاحبت خیال بونن طین و هم معنای شد در که حرف تعلیل این اسم اشته
 آوازه یا حرف سبب خواب بونن و دوش یکدیگر مراد اختلاف در حصول
 پادشاه ملک دو شلغه اعتماد ایلک اولماز و او غلابی حاکم کورل و این
 مغرور و لمق کرک زیر پادشاه ملک دو شلغی بر خیال لامیه ل و لور یعنی
 بر سوی ظلمه و دستلغی بونن و اطفالک و از ای اختلاص سبیل متبر اولو
بیت معشوق نزار دوست را دل ندی و رمید می ل آن بخدای شهری
 معشوق نزار دوست بیانیته نزار دوست و صفت ترکیبی در بیت دوستی
 یعنی بیک عاشقی و را اذات مفعول ند می نونک فتحی و دالکت فتحی و کسر لیه
 دالکت کسر لیه فعل نفی مستقبل مفرد مخاطب یر می پس دیگر معشوق
 مفعول اولی و دل ثانیسی و و اگر دن محققه رنه که گرایله ذکر اولی و لندی
 میبد می فعل مضارع مفرد مخاطب فعل شرطی بخدای با حرف جمله و یا حرف مصدر

نهی

نهی یا حرف استقبال نهی نونک فتحی و کسر لیه و مانک کسر لیه فعل مضارع مفرد
 مخاطب قویا پس یکدیگر جواب شرطی در آن دل مفعول صریح و بخدای غیر صریح
 حصول بیت بیک دوستی معشوقه کوکل و یر می پس یعنی اکا عاشق اولو
 اول کوکل فزاقه قورسین یعنی و حال بیست و لمیوبه فزاق چکر جدا بین
 یا ای اول اشبا بعد بر دین فاسد سولیش که یا ای اصلیه در نهی شک نوننی
 کسر نه تحضیض ایلین لی وجه ایلش ایلک مضرعک آفونن یا لور کسر نهک شبا غن
 حاصله در وین خطا ایلش حکمت مر آن سری که داری باد و سبب رعایت
 مر نه چه دانی که وقتی دشمن کرد و مر کزندی که توانی بدشمن مرسان باشد که وقتی دو
 کرد و از ای که خواهی ندان ماند یا کسی در میان بمنه اگر چه معتمد بود که هیچکس
 نمر تو از تو مشفق تر نباشد نهی یا حرف وحدت که حرف رابط صفت با حرف مفتوح
 دوستله دیگر در میان در حرف صل من قومه دوستله او رتایه قومه یعنی دو
 اخشا ایل و وقتی یا حرف وحدت که کزند کاف عجمک ضعی و زانک فتحی و نونک
 سکونید ضرر معنای شد در و یا حرف وحدت که حرف رابط صفت لوانی
 فعل مضارع مفرد مخاطب نزار نزار نونک نونک فادرسین یکدیگر بیت یا حرف صل
 مرسان فعل نهی مفرد مخاطب یر شد رنه دیگر الف و نون اذات تعدیه
 باشد که اوله که یعنی جایز که دیگر و وقتی یا حرف وحدت که از ای یا حرف وحدت
 حرف رابط صفت خواهی فعل مضارع مفرد مخاطب یر سکد یکدیگر نهی کنی
 ماند فعل مضارع مفرد غایب قاله دیگر معتمد اسم مفعول و افتعال باشد
 اینانک کسر نه که حرف تعلیل مشفق با فعال باشد ن اسم فاعله در محبتی و شفقت
 معنای شد و ترادات تفصیل در حصول ترکیب مر اول برترک که وار در
 یعنی برترک که واران دوستانه او رتایه قومه یعنی انکه اول سری سولیشوب

حکمت

اگاشا ایلله نه بیلور سین که بر وقت دشمنک اوله یعنی اراکه عداوت دوش
 و خلقه رازکی فاش ایلله و سر بر ضرره که قادر سین دشمنک ایشدرمه جایزه که بر
 و دشمنک اوله صکره او تابق لازم کلور بر اراکه که کیزی قابله و غین بکرسن
 کسه ایلله اراجه قوه آنی یعنی ایلکزارا کسه کتور و بانی سولشمنک حاصلی
 آنی کسه یه دیمه اگر چه اینانده و غلک کسه ایلله ده دیرا پیچ کسه سنک سرکه
 سندن مجتحرک و مشفقک اهلماز یعنی سن حفظ این پیچ کنده ی رازکی
 غیر یلور پیچ حفظ ایلله دیرا کسه سنک سر تیزه خونه دار اولماز قطعه
 خامشی به که ضمیر دل خویش یا کسی گفتن و گفتن که مگوی خامشی و خموشی و خامشی
 و خمشی بای مصدریه ایلله اسم اولمق ضمیر بون سر در دله و خویش اضافه
 لامیه لر در یا حرف صله کسی یا حرف و حدت گفتن مصدر در بوسه کسه
 ایلکی یروده بیلکه که حرف بیان مگوی فعل نهی مفرد مخاطب دیمکه و محضول
 ایلسم اولمق بیکد رکنی کو کلک سرنی بر کسه یه دیمکه ن و دیمکه کسه یه بویلمه
 یعنی بر کسه یه رازکی دیمکه ن و بنیه ایلکدن که توزازی کسه یه افشا ایلله دیو
 ایلسم اولوب رازکی کسه یه دیمکه نک بکدر ای سیکلم آب و سر چشمه بیلله
 که جویر شد نتوان بستن جوی سیکم بونل بیاوه دل معناسنه در یعنی بور
 آب بیلک مفعول صرخی و ژنم چشمه غیر صرخی سر چشمه رانک سکونیل کار یا شی
 دیمکه بیلد فعل امر مفرد مخاطب بغله دیمکه که حرف تعلیل بر شد حوق اوله
 دیمکه یعنی جو بک ایرمنی اوله ی بستن بعلیق اولماز جوئی ایش بیلک
 مفعولی اضافه ایلله او قومقد و جایزه بسن مصدر مفعولته مضاف اولور و تقدیر
 شدک فاعلی به راجع اولور بسن جویر شد ایلله بستن تنازع ایللورین معنی
 بینه و اصل اولماش محصول بیت ای ساده دل بی کار باشند بیلله

اراکه

زیر چون که جوق اولوب ایرمنی اوله ی بر معنی بعلیق اولماز قصه آن حصه بود که
 سن سر کف اینی سر چشمه دلمکه بندایدوب ایکی دو واغدن طشره آنی جفرمه
 و الا تمام عالمه منتشر اولور بیت سخن در نهان بیلد گفت که بهر انجمن بیلد
 سخن یا حرف و حدت در حرف طرف نهان کزلی گفت گفتن معناسنه در ایکی
 یروده بیلکه که حرف رابط صفت انجمن دیرنک دیمکه رنج معناسنه محضول
 بر سوزی کز بیلد دیمک کز که اول سوزی هر مجلس سولیک لایق دکل
 یعنی بر کلام که هر مجلس آنی آشکاره سولیکه لایق و جایزه اولیه اول کلامی خفیه
 سولیک کرک حکمت دشمنی ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید محضول
 وی جز آن نیست که دشمنی قوی کرد و گفته اند دوستی دوستان اعتماد
 با ستملق دشمنان چه رسد هر که دشمن کو چاک از خیر بنماید بدان اند که آنش
 اندک را مهمل گذارد دشمنی یا حرف و حدت ضعیف صفت دشمنده بعضی
 نسخده دشمن ضعیف و اقعد اصافله که حرف بیان و یا رابط صفت در
 طاعت در حرف صله آید که دیمکه دوستی یا حرف و حدت نماید کوسره
 دیمکه نمایند بون بوقره یا قبله عطف نفسی حکمن اعتماد ایدن
 ملاحظه سی بونشمش مقصود وی لامیه وی دشمنده راجعه دشمنی یا حرف مصدر
 کر و موکاف خجک فتحید فعل مضارع مفرد غایب که دیدن بونل اوله
 دیمکه و عطف و بیلدر در بر حرف صله دوستی و دوستای یا حرف مصدر و اضاف
 لامیه در تا آدات بخت عجا معناسنه و بعضیلدیر که حرف تیهدر اگاه اول
 فاعل اولمه معناسنه یا حرف صله تعلق تعلق بیلدن مصدر در یا التعلق معناسنه
 چه رسد بقدری چه اعتماد رسد یعنی دشمنک تمقینه اعتماد ایشور شهنام
 انکار یور یعنی اعتماد ایشور حاصلی اعتماد بودد دیمکه معناسنی دشمنک

در سوره

بسیار

بسیار

تلقین نه اعتماد ابریشور یعنی اعتبار یوقدر دین حق وانی این ممش مگر یعنی
 هر کسی که دشمن کوچک بیانیته و آوات مفعول شمار دک مفعول اولی
 و حق ثانیسی شمار و فعل مضارع مفرد غایب در شماریدند بون صایه میگرد
 بدان یا خوف صله و آن اشارت در بد آن با خوف صله و آن اشارت در بد آن
 حال و فتنه و فتنه و غیره مانی مفعول مضارع مفرد غایب در مانیدند بکنز یک
 معنایه زیرا مانستن باییدن و از و ماندن مانیدن و از او لیکلری بکنز یک
 معنایه در و ثانیلری قالمق و فومق معنایه در فاحفظ پس بون و بکنز یک
 مشتق در و ثانیلری قالمق و فومق معنایه در فاحفظ پس بون و بکنز یک
 مفعول گذارد دک مفعول اولی و مهمل ثانسی گذارد و کاف تخمک ضمیر بکنز یک
 یعنی احوال ایده محصول ترکیب بر ضعیف دشمن که طاعتی که یعنی کما مطیع اوله
 و دوستی کوسره انک مقصودی اندن غیر نشنه دکلر الا دشمنک
 قوی و مستحکم اوله حاصلی دشمنکی زیاده املک انجون در کما مطیع اولوب
 محبت کوسره دگی تا کم فرصت قتلند ایشان اشدیه و عقلا و میسر در که در
 و سلفه اعتماد یوقدر یا دشمنک یا التقلته نه اعتماد ابریشور
 یعنی اعتماد یوقدر هر کیم کوچک دشمنی حقیر و ضعیف مانیته اگا بکنز یک از اج
 انشی مهمل بکنز یک ایده یعنی فرزندن قور قوب سویند ریمه زیرا بر فاعله بر شهر افکار
 قطع امر و بکنش که میسوان گانش جو بکنش در جهان بخت بکنش فعل
 امر مفرد مخاطبه بر آتش سویند بکنش معنایه مستعمل در وری روح
 اولانم قتل معنایه پس بکنش مفعول آتش اعتبار اولوب
 سویند و میگرد و دشمن اعتبار اولوب قتل ایده و میگرد که خوف بیان میسوان
 کشتن دشمن تقدیرند یعنی سویند بکنش و یا قتل املک میگرد و میگرد

مهم

بسیار

بسیار

منتهی

مصرع ثانی ایکی وجه بیل علت اولمغه فایده زیرا التلقین بکنش بکنش باده
 فتح جائز در و ضم دخی جائز پس فتح انکار ایدنکرت تعلری یو بخش جهان
 سوخت مقدم مفعول بکنش محصول بیت یو کون سویند و یا
 اولدر که سویند ریمه و اولدر که میگرد زیرا چونک آتش حقیقی و یا آتش
 دشمن بکنش اولدی یعنی جو غالی و بیودی جهانی یا قادی و فتنه و غیره
 حاصلی فرصت ال و بر شکیک مفرک و ضارک ضرر نی دفع املک بکنش
 زیرا بیو یوب ابر تقه لکمره عالی فتنایه ویر بعضی شرح مصرع ثانی
 شد بکنش شود اولوب بیت موزون و شقیق اولوب دی دیش
 پس بکنش معلوم در که موزونی و ناموزونی تشخیص بکنش بکنش
 شرح باز مقیم رحمت ایدی سوخت فعل ماضی مفرد غایب لازمه متعدی
 مشترک مستعمل در بون متعدی در پس جوفظنی اوات شرط اکلوب ماضی به
 مستقبل معنایه ویر بکنش مضای بشرطی اکلوب بکنش گذارد که زه کند بکنش
 دشمن جو به بکنش و بخت کان کندک مفعول اولی و زه ثانسی و بکنش
 فاعلی و جمله مفعول گذارد در که فعل نهی مفرد مخاطبه زه یا ی کرشی زه کند
 کما نرا یا به کرشی بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش
 و بکنش دشمن مقدم مفعول بکنش حاصلی متنازع فیه در و بکنش مفعول غیر صریح
 و بکنش بکنش اولوب دشمنک بعدی ضفتند و بکنش بکنش بکنش بکنش
 بکنش و بخت فعل ماضی مفرد غایب در و بکنش دن که مشترک در زه بکنش
 رکنه بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش بکنش
 او قبله بکنش در بکنش محصول بیت قومه که دشمن یا بکنش کرشی بکنش بکنش
 قوروب بکنش بکنش اوله چونکه انی او قبله بکنش یعنی اوقه و بکنش بکنش بکنش

حاصلی و شمنه فرصت امان و بر مکت کرک **پند سخن** در میان دو دشمن چنان
 گوی که اگر دوست شود شرم زده نباشی **شرم زده** وصف ترکیبی اقامند
 شرم زده نباشی شرم زده اولیاسین یعنی و تنیاسین **محصول ترکیب**
 ای دشمنک را اسنده سوزی شویله سوبله که اگر بری بریله دوست و لور لور
 او تانمش اولیاسین یعنی خجل و شرم مننه اولیاسین **مثنوی** میان دو کس
 جنگ چون نشست **سخن چنان بد بخت** بهنرم نشست **میان دو کس**
 و طرف مکان و جنگ مبتدا و ما بعدی خبری **آتش و کش عماریدر** بین
 و تابی ملا ایلیموب همزه مجنسه اثبات بذلها ملا احوالندن آگاه و کلک
 چون ادا نشین **سخن چنان** و صف ترکیبی در چینه شندن بکس لغت
 سوز دیو شرجی دیمکدر **اما بخار** معنای شندن مستعمله **بد بخت** اضافتی
 بیانیته در **بهنرم کش** و صف ترکیبی در **کشدن** و **دون** چکی یعنی طاشچی
 سخن چنان مبتدا **و بهنرم کش خبری** **محصول بیت** ایکی کشینک را اسنده
 جنگ آتش کیدر **اما بد بخت** غماز اول آتش او دونین طاشچیدر
 حاصلی جنگ آتشی او فلیجیدر **کنند این** و آن خوش در باره دل
 وی ندر میان کور بخت خجل **این** آن کشندک فاعلی و دل مفعول اولی
 و خوش تانیسی **و در باره طرف مان** و مبتدا سخن چینه راجعیدر
 اندر میان طرف مکان کور بخت و صف ترکیبی در **بد بخت** و مکرر الحال
 دیمکدر **شور بخت** و **دیر** خبر مبتدا در **خجل** شرم مننه معنای **محصول**
بیت اول ای دشمن بری بریله کو کلکین خوش ایدر **یعنی مصالحه**
 بار شور لر **اما سخن چنان** او تاده خیدت طالع و مکرر حال و شرم مننه در
 همان غماز لغی کشیده فالور سخن **میان دو دشمن آتش و ختن**

در میان دو دشمن

نه عقلت خود در میان سوختن **میان دو دشمن** لامیه و افروختن طرف
 مکانی و آتش مفعول افروختن یا لکند رمن معنای سنده در خود خشک
 سوختن مقدم مفعول است متعدی اولی **اما لازم** اول مقدم فاعل در
 تامل ندر و در میان طرف مکانی **محصول بیت** ایکی تنک یعنی ایکی کشینک
 را اسنده آتش عداوت یا لکند رمن مقتضای عقلدن و کلک رکنده
 آراوه یعنی بوییت کانه که ما قبله نشست مقام تعلیل در **یعنی ایکی کشینک**
 را اسنده غماز لایکی کشینک کتبی شرف و فادال شینه یا قویب یا ندر مقدم
 مذکور ایسا تنک اولینه قطویه برینه بیت بازاران غلط یا زمش **قطعه**
 در سخن با و دشمنان **بختنه** باشن **بماندار** و دشمن خو بخواره کوشش
 در حرف طرف با حرف مصاحبت و دشمنیله دیمکدر **آهسته**
 یا نیاب **یعنی قتی** سوبله کسه استمون تا حرف تعلیل ندر **دفعه** فعل نفی
 مستقبل مفر و غایت دشمن خو بخواره بیانیته و فاعل ندر **دو بخواره** و
 ترکیبی در فان **کجی** معنای سنده **و دمای** رسمی حرف تخصیص کوش کاف
 غمک ضمیمه قولی طو نمقدن **دیکلک** مراد در **ترکیم** ده و کلک دیکلک
 بولاق طوت در لر **محصول بیت** سوزده یعنی سوز سوبله کیم و کستله
 آهسته اول یعنی یک یک سوبله ناکیم فان کجی دشمن بولاق طوت و یکلک
 زیر آتش که مطلع اولوب **حلقه** فاش ایدر **پیش دیوار** کوی بهوش دار
 تابانند در پس دیوار کوشش **پیش دیوار** لامیه **بهوش** عقل او ص معنای
 دارک مقدم مفعولی در **و دار** فعل امر مخاطبه **و آری** ندر **او صک** طوت
 یعنی عقلت او یاز حاصلی آگاه اول غافل اوله دیمکدر **تا حرف** نبینه کم دیکلک

در میان دو دشمن

پس دیوار لامیه در گوش فاعل نباشد در محصول بیت دیوار او کسوم
 اول نشسته که میگوید سن عقلک و یار یعنی عاقلانه درون تا کم دیوار از
 تو این اولیه یعنی سوزک و دیگر اولیه زیر از ک فاشن بدو بعضی نسخه
 هوش د از برین گوش دار واقع در **حکایت** هر که باد دشمنان دوستان خود
 صلح کند بر آزار دوستان دارد با خوف مصاحبت دشمنان و دشمنان
 خود لامیه در صلح کند مفعول صریح و باد دشمنان غیر صریح که بوند
 اسد ز من قریب معنای سینه کند فعل شرط و مضارع ثانی جوابی بر آزار
 اسم مصدر در اینجا معنای سینه دوستانه اضافی مصدر مفعول
 اضافه در محصول ترکیب هر کیم که بکشد و دشمنان را صلح
 ایلیم یعنی انزله دو سبیل ایلیم و دشمنانی اینجا بود حسین طو تار
 یعنی دوستان منی حضور ایلیم را و اندر **بیت** استوی می خورند از آن
 دوست دست که باد دشمنان بود **بیت** با خوف تاکید شوی
 شینک ضمیمه فعل امر مفرجی طبره شود بدین دشمنان بن بر هوا ایلیم
 شویک مفعول صریح و از آن دوست غیر صریح که خوف ابط صفت
 با خوف مصاحبت دشمنان تا ضمیمه خطا بدین معنی شست مجالس مخاطب
 و یک در محصول بیت ای فرزند اول دستگدن لک یو یعنی اول
 دوستی ترک ایلیم که دشمنان را مصاحبت مجالس اول **حکایت**
 چون در امضای کاری متردد باشی آن طرف اختیار کن که می آزار تر بر آید امضا
 فعال باشد مصدر در یکور یک معنای سینه کاره اضافی مفعول
 و با خوف حدت متردد تفعل باندن اسم فاعل در باشی فعل مضارع مفرود

مخاطب

مخاطبه باشد بدین متردد اوله سین یعنی این منی اینم من می دیوان حریف
 ظرف کنک آوی مفعول و اختصار ثانیسی که خوف بیان بی خوف بلب آزار
 اسم مصدر و ترادات تفضیل بر آید حاصل اوله و یکدر **حکایت** محصول ترکیب
 چونکه برایش کجور مکه یعنی ایشکده متردد اوله سین حاصل ایشک
 و ایشک است سینه و غنک اوله اول جانبی اختصار ایلیم که اینجا سکر
 حاصل اوله یعنی نه سن اینجا سین نه کسبه اینجا حاصلی تحت اولین جانبی
 اختصار ایلیم کرک **بیت** بامردم سهل گوی دشوار مگوی
 با آنکه در صلح زند جنگ مجوی با خوف صله و با خوف مصاحبت مردم
 سهل گوی بیانیته در مردم بریت مردم و باز انکر صحیح نسخه لره مخالف باشد
 و مردک الی بسکون در دید کلری اختصار خطا یا دندر و گوی امر در گفتن
 مصدر رندن دید کلرین ایلیم خطا و اول بو که گوی بوند فعل و کل
 اسد که سهیل ترکیب و نور و وصف ترکیب اولمش و گوی فعل واقع و یکدر
 اوله و غمی برده گفتن دنی مشتق اولمانه کوبید ندین مشتق در علی کل حال
 بوشار حلقه بیتک معنای سینه و اصل اولمانه مشتق پس سهل گوی و صف
 و صف ترکیبی در ملایم و در فقه سولجی و یکدر **حکایت** دشوار جنگ و یکدر شکل
 مفاسد سهیل مقابلدر که قولای معنای سینه در یعنی آسان مگوی فعل غیر مفرود
 مخاطب با خوف مصاحبت آن اسم اشارت و که اسد ترکیب مفاسد
 صلح لامیه و زندک مقدم مفعولی جنگ مقدم مفعولی مخوی فعل نهی مفرود
 مخاطب در جوید ندین محصول بیت سهل گوی مردیه یعنی رفق و ملائمت
 سولجی کسبه جنگ یعنی کوچ و یا و سولیه اول کسبه ایلیم که صلح پیوستنی و ر یعنی قنار
 جنگ ایلیم و یکدر یعنی صلح مایل و رانج اولان کسبه ایلیم صواش مایل در

بلکه صلح او زره اول انگله **مکت** تا کار بر می آید جان در خطر افکندن نشاید
 با بونین خوف توقیتند کار مبتدا بر می آید خبری حاصل او لور و میگرد ز زر
 خمره متعلقند در خوف صلح خطر خانک و طانک فتحی را بید خوف معناسند در
 افکندن مکت مفعول غیر صریحی و جان صریحی محصول ترکیب تا دالک ایش اقیه
 التون ایله حاصل او لور کشتی جانی خوف و خطر بر اقیق لایق و کل یعنی
 ضرری دفع ایلمک ایچون مالی صرف ایلمک لازمند زیرا مشهور روز در
 مال بلیایه قانعند **بیت** چو دست از همه جیلنی در گسست **حکایت**
بیت شمشیر دست **دست** مبتدا جیلنی با خوف و حدت در خوف
 گسست کاف عجبک ضمی و کسر یله و سین او کک فتحی و کسر یله لغتند بونین
 سیند فتحی لازمند تا قید ضرورت چون اما کاف فتحی یکی حرکت یله جایزد
 فعل ماضی مفرد غایب مبتنی للمفعول معناسند در خبر مبتدا و دست
 مفعول صریحی و شمشیر بای صلح ایله غیر صریحی محصول بیت چونکال جمیع
 جیلن اوزلدی و کسلی یعنی هیچ وجهه جیلنه به مجال قایلین قلیجی ال
 صومق حلالدر زیرا افرایجیل السیون قدر **احضد** بر عجز دشمن رحمت
 مکن که اگر قادر شود بر نور رحمت نکند محصول ترکیب دشمنک عجزند
 و زبون لغتند رحمت ایلمه یعنی زبوندر دیواسر که زیرا قادر او لور
 اول سنی اسر مکن بونشری نظم طن ایدوب اولند بیت یا زان نثر دن نظمی
 فرق ایدر دکل المیش **بیت** دشمن جو بیستی ناتوان لاف از بروت خود من
 مغریت در مر استخوان مر دیست در مر من دشمن مبتنی نک مفعول اول
 و ناتوان ثانیستی بروت بانک در انک نغمه اریله بقدر که عری شارب
 دستک دیر لور مغربیتی ایلمک معناسند در و یا خوف و حدت مر دست

میه نیست
 و زنه نیست
 و تنون

که

که با خوف و حدت بر من کومکت مصرع ثانی اول نسبت حکم تعلید و افع
 محصول بیت چونکه دشمنکی ناتوان و ضعیف کوره سین کنیدی بیفکدن
 لاف اورده یعنی قوت قدر که مغرور او لوب یعنی بورد ب لاف لور و
 و کتمز بر مر مکرده ایلمک و مر کومکرده اید و اری یعنی عالم خالی دکل و بیج
 سز مد و کلدن گاه او لور که ار لکلر کلدور که آدم حیران قالور نته که ترکیب
 سز مد و کلدن طاشش باش یار دیر لر **مرن** نمی در زدن دین اصابتش
لطیفه مر که بدی را بکشد خلق را از بلای او بر ماند و او را از عذاب خدای
 بدی با خوف و حدت و را ادات مفعول بکشد که مقدم مفعولید در
 خلق را ادات مفعول بر ماند که مقدم مفعول صریحی و از بلای او لامیه
 غیر صریحی بر ماندی با استقباله فعل مضارع مفرد غایب قور تردی دیکدر
 لاف و نون ادات تعدیه در اصلی ریبند در صکره رمانند و او را معطوف
 خلق را به محصول ترکیب مر کیمه که بر برامازی قتل ایدر سیه خلقی انک
 بلا سندن خلاص ایدر و انی عذاب خدادن زیرا ایشا دنی کناه کسب ایدر
 که عذابه باعث او لور **قطعه** **سندید** است بحشاشش و لیکن منه ریش
 جلق از ارم نم **سندید** است با عجبک فتحیله اصلی پسندیدم است در
 نای ریمیل و مکره مجتلبه ایل پس ضرورت زن ایچون ایلمی بیل کتاندن
 و تلفظدن ترک اولندی امدی ایلمی بیل کتاندن اثبات ایدوب
 وصل مکره ایلر دیندر غلط ایشا **بخشایش** اسم مصدر در اسر کیش معناسند
 یعنی مر حمت لیکن ادات استدر اک منه فعل نهی مفرد مجاطبدر
 نهیدندن قونه دیکدر **نهادندن** بن سهر و ایشش ریش بونین باره
 خلق ازاره اضافتی بیایه در خلق ازاره وصف ترکیبی در از ایدندن خلق ایچدی

در از ایدندن خلق ایچدی

خلق انجیدگی و بیکدیگر آزر و دندان اخذ ایلین خطا ایلش مریم باره یه قورق
نشد و مرید ر منهنک مفعول صرکی و بر ریش غیر صرکی **محصول بیت**
مرحمت مفعول له و لیکن خلق انجید بیک باره سنده مریم او رده یعنی ظالمی
اسر کیوب در دینه در مان ایلنه حاصلی ظالمه رحم ایلنه **ند است** آنکه رحمت
کرد بر مار که آن ظلمست بر فرزند آدم **ند است** فعل نفی ماضی مفرد غایب
بیلیدی و بیکدیگر و جایز در که استفهامی متضمنه له یعنی بیلیدی و بیکدیگر
آن اسم اشاره تدو که به بونن اسم واقعه در کس معنای سنده و آن **بیکدیگر**
فاعلید مریم رحمت کرد که مفعول صرکی و بر مار غیر صرکی که خوف بیان آن اسم
اشاره تدو رحمت و مبتدا و **ظلمست** خبری بر خوف استعلا طلمه متعلق
فرزند آدم لایمینه محصول بیت بیلیدی و یا بیلیدی اول کسه که بیلا نه رحمت
ایدوب انی قتل ایلدی که اول رحمت آدم او غلا ندرینه ظلمه **زیرا** در دست
بولد قلع آدی صوفی **رحم ایلنه** امدی اکا رحم ظلم صرکی **خدا**
نصیحت از دشمن بد برفتن خطاست و لیکن شنیدن رو است
باخلاف آن کارکنی و آن عین صوابست **بد برفتن** بای عجبک فتحی و ذل
معجزه ناک کیری و رانک ضمیمه قبول ایلک معنای سنده **در بونن** مبتدا
و نصیحت مفعول صرکی و از دشمن غیر صرکی و خطاست خبری لیکن از
اسند راکت شنیدن مبتدا و است خبری جایز و بیکدیگر **تا خوف** تعلیل
بخلاف آن کسلک مفعول غیر صرکی و آن اسم اشاره تدو خلافه و متداهین صواب
بیانیه و خبر مبتدا محصول ترکیب شنیدن نصیحت قبول ایلک خطا در
اما ایشتمک جایز در تا که اول نصیحت عجبک خلافتی ایشتمک سبیل اول
خلاف خود عین صوابد **مثنوی** حد رکن رایج دشمن کوید آن کن

که بر زانوری دست لغابن که خوف تعلیل بر خوف استغلا زانونک
ضمیمه دیر معنای سنده در که بوی ر کبه دیر **زکی** فعل مضارع مفرد مخاطب
او در رسین بیکدیگر **زیندندان** دست لغابن لایمینه در **مجاز** از اینک مفعول
صرکی و بر زانوی غیر صرکی لغابن تفاعیل با بدن مصدر در الیه تمق معنای سنده
بونن مشارکت مراد و بیکدیگر محصول بیت حذر ایلنه اول سنده دن که دشمنک
سکا انی ایله دینه یعنی دشمنک سکا بیور غی سنده دن حذر ایلنه صقیان انی
شکله زیر لغابن و ندامت ایلنی دیز که او ر کسین **یعنی** ایشتمک سوزله
برایش ایشتمک رسین الی انوب پشیمان او لور رسین نخون دشمن سوزله
عامل اولدم **دو بیکدیگر** رانی نماید راست چون **تیر** از و بر کرد و راه
دست چپ **کیر** که ت تا ضمیر خطاب رانی یا خوف و حدت نماید
فعل مضارع مفرد غایب ضمیر تا مفعول اولی و راه ثانی سی و راست
صفت را بد ر چون ذات تشبیه از و اصلی از او در ضمیر او را به راجع
بعضی نسخه ده او برینه آن واقع در اسم اشاره تدو را به به خوف تا کید
کرد کاف عجبک تفحید فعل امر مفرد مخاطب **که دیدن** دن دون و بیکدیگر
ارجع معنای سنده **راه** دست چپ لایمینه و بیانیه **در بونن** چپ
ذمیری راست مناسبیله در زیر اچب صوله و راست صغادر لر
راه که ک مقدم مفعولید **محصول بیت** اگر سکا دشمنک اوق
کی بر طوغی بول کو کستر رسه البته او بولدن دون و وصول الی بولنی
طوت بونن مراد بود در که دید و کینک خلافتی ایشتمک **چکمت**
خشم پیش از حد و حشمت ارد و لطف بیکدیگر و وقت بیکدیگر بید نه چند
در شکی کن که از تو سیر کو دند و نه چند آن نرمی که بر تو دیر شوند خشمش

بیانیه و مبتدا اضافتی تجویز ایلمنر لذت کلام نالی ذوق المثل
از حد پیشه متعلقه در وحشت بونن نفوس معنا سنده در واردات
مقدم مفعولید در وادخبر مبتدا در لطف بی وقتن بیانیه
و مبتدا او مبتدیت بر دک مقدم مفعولید در ویم و خبر مبتدا در
درشتی درشت ایری دیکدر غلیظ و خشف معناسنه یا خوف
غلطت و خشونت معناسنه در سیم بونک کی بر رده او صامتق
و نفرت آنک معناسنه در کردند کاف عجمک فحید فعل مضارع
جمع غایب را اولای معناسنه خشونت افاده ایدر سندن او صانه لر
دیکدر را نرمی نرم یومشوق یا خوف مصدر در و کیم نهاده معناسنه در
غلظت کنایت در محصول ترکیب حدن زیاده غضب نفرت و و
کتور در یعنی غضوب کسمه دن خلق نفرت ایدر لر کلب عقور دن
کی و وقتن لطف آنک سببیتی و صلابتیی ایدر یعنی عزت و عظمتی
ضایع ایدر امدی نه اولقدر خشونت و غلظت ایدر که سندن و یا
یعنی او صانوب نفرت این لر و نه اولقدر ملائمت رفیق ایدر که
اودر که بهادر اولوب غالب اولار حاصلی نه یا و زا اول اصلکین
و نه یا و شش دل با صلا سیم مثنوی درشتی نرمی بهم در بهر
چوقا صد که جراح و مرهم بهست درشت ایری دیکدر یا یومشوق متباد
و یا خوف مصدر نرمیده ده یا خوف مصدر در بهم یا خوف صلا و مرهم
اجتماع در محله و مرهم حجه و مرهم آه کی بونن بری ایری ایدر دیکدر در
بانک افاده ایدر کی معنای ناکیده ایدر به یکت دیکدر یا خوف
اسم فاعل در قان ایچ معناسنه مصدری فصد کلور فانک فحی

صادک

صادک سکونید که خوف بیان جراح یاره اوران کسمه بونده مراد طی
یاره ملکر در مرهم وصف ترکیبی در نه سندن مرهم قوی دیکدر محصول
بیت خشونت او ملائمت بری بریل او ملق یکدر و شرده بیور و خوش کسان
الهی کی که سیم طری یاره لر و مرهم او کلماتی چون کتمه مرهم قوی یاره به هم
بهک تقدیر بری در هم بهست دیو ترا یکت فامر سکنک استعجالا تبه
و اصل دکل المیش درشتی نیکدر و درمنندش نه سستی که ناقص کند قدیش
درشتی نیکدر دک مقدم مفعولی و در مبتدا فاعلی و پیش مفعول ثانیه
نه سستی که سستی نیکدر دک مفعولید یعنی مقدر نیکدر دک تقدیر بری سستی
هم نیکدر که خوف تعلیل و یا خوف بیان قدر خوش لامینه و کند دک مفعول
اولی و ناقص ثانیه محصول بیت خود منند یعنی عاقل کسمه خشونت غلطی
او کند طومار یعنی خشونت و غلظتله عامل و لماز حاصلی درشتی یعنی
عادت و پیشه ایدر ملائمت تو اضع دخی کار ایدر که کندی قدرینی
ناقص ایلنه یعنی نه یاده رفیق و ملائمت آدمی خلق یا سندن بی قدر ایدر
نه خوشستن را فو دی نهاده نه یکبارزه تن در ملکت نهاده نه خوف نفی
میخاده نه نه مقتدر در نه تقدیر برنم مر رانک معناسنی تاکیده ایدر
خویشتر و اور سیمی ایدر کندی دیکدر خوشش کی فرونی یا خوف مصدر در نه
کند خوف نفی دهن مقتدر در یکبارزه بر کرده دن و بر او خودن دیکدر تن
بونن وجود معناسنه در در خوف صلا مذلت لامک تشدید مصدر
بهم در ذلت معناسنه دهد فعل مضارع مفرد غایب بر دیکدر
ایکی فعلک سله فاعلی خود منند در محصول بیت عاقل اولان کند به ارتفاق
تومار یعنی تعظیم نیکر ایدر ب کندی بیوک طومار حاصلی بیو کلنم بر کرده

در بیان
توضیح

و بر او غودن کنیدی و جودنی مذلت و بر فرقی کنیدی بحقیق اید و ب جودنی
ذلت و هوانه و دشمنی حاصلی نه مقدار بندن بوی کلنور و نه کنیدی نیل
و حقیر طوق پ کو چکنور حاصلی کنیدی و ذلت و دشمنی پیا پیا بند فر
مشهور شبانی باید گفت ای قوه دمنده مرا تعلیم ده پیرانه یک بند
شبان شینک ضمید بویان دیمک و یا خوف و حدت یا بدر یعنی با
پدرش ده و الکت کسری و مای اصلیه ایل فعل امر مفرد حتی طبع در و میزند
و بر دیمک در و آردن دینلر سهوا یلشکر پیرانه مای رسمی بونک کبی بر لوده
تخصیص و لیاقت معناسنی افاده اید و محصول بیت بر جویان یا با سینه
دید ای خود مندر بکا پیر لوده لایق و مناسب بر بند و بر یعنی بجا بر حیت
و بر بکفتایک هر دی کن نه چندان که کرد و جیره برک بر دند ان
نیکم در و وصف ترکیبی در و یا خوف مصدر ترکیب خوف تعلیل کرد در
فعل مضارع مفرد غایب اوله دیمک در جیره جیم شحک کسر مله غالب
و یکین معناسنه در کرک بر دند ان بیانیه بر دند ان و وصف ترکیبی
کسین یشلی دیمک در کردک کرک اسمی و جیره جیم در زیر ا معنای صمد
متضمنه در محصول بیت با یاسی چوبانه دبدی نیکم در دلت ایل یعنی فرقی
ولین اوزره اول اما اول قدر دکل که کسین یشکی قور دسکا غالب اوله
و قویونلر و کی هلاک ایلیم حاصلی اوله کلوملایم اوله که سکا ضرر متر بیت
چوبانه لایق و مناسب بند بوقدر اولور انجی **حکمت** و کس و شمن
و دیند پادشاه بی حلم و زاهد بی علم لفت شمر و مرتب طریقی
محصول ترکیب ایدرایکی که مملکت و دینک دشمنلر اید بر لیبی دند
بی حلم در که غضبی سبیل خلق اندن نفرت اید و ب فی و مملکتی خالی

قالو بر سیم زاهد بی علم در که جهلی سبیل دیندار اولان مملکتی
طریق مستقیم ن اضلال اید و ب ضلالت و دشمنی **حکمت**
بر سر ملک عباد آن ملک فرمان ده که خدا را بنود بنی فرمان بدار
بر خوف استعلا بر سر ملک لامیه مباد نهیلد و عباد آن تقدیری آن
کدر ملک فرمان ده بیانیه فرمان ده و صف ترکیبی در بویرق و ترکیبی
معناسنه که خوف رابط صفت بنی فرمان بردار یا به فرمان
بردار و صف ترکیبی در بردار بندن بویرق ببالد ترکیبی معناسنه
بویرق طوخی در محصول بیت مملکت اوزرینه اول کیمیه بویرق و ترکیبی
پادشاه اولما سون که خدا نیک بویرو غین طوخی قوی اولیمه یعنی امر و
نهینه مطیع اولوب کا امثال ایلیمه و چهار در که آن شاری ملک فرمان ده
اوله پس محصول مضارع مملکت اوزره اول فرمان بر جی پادشاه ثابت قائم
اولما سون یعنی ناک و قانی اولسون که حاصلی پادشاه ظالمه بد عا در
حکمت پادشاه باید که تا بخدی بر دشمنان شمر بر اند که دوستان
اعتماد نمایند که آتش جستم اول در خداوند حشم افتد انکه زبان بضم
پازسد باید فعل مضارع مفرد غایب کرک دیمک در که خوف بیان خوف
انتهای بخدی با خوف صله و یا خوف حدت بر دشمنان بر خوف استعلا و یا
خوف صله خشم خانک فتحی و کسر یه لغت در نراند فعل نفی مستقبل مفرد غایب
فاعلی تحتنه پادشاه را جع ضمیر در و مفعول صیر جی شمر و غیر صیر جی بر دشمنان
و جمله فعلیه خبر مبتدا در که پادشاه در رانیدند شتقد بر راندن دند نیک
سهوا یلشکر که خوف بیان و دوستان را خوف تخصیص آتش خشم بیانیه
بو کلام ماقبله بیت حکم تعلیل و افعاله در خوف صله خداوند خشم لامیه

صاحب چشم دیکد **ر** افند سحره نک فنجی و ضمیل فعل مضارع مفرد غایب در فاعلی
تحتسند **ر** آتش چشم را جمع ضمیم **ر** دوشتر دیکد **ر** انک اندن صکره دیکد **ر** زیانده
زانک فنجی و ضمیل آتش یا فنجی بضم یا و ف صلر **ر** سد فعل مضارع مفرد غایب
فاعلی تحتسند زیانده را جمع ضمیم **ر** یا و ف عطف **ر** سد فعل نفی مستقبل مفرد
غایب فاعلی سابق کسید **ر** محصول ترکیب باد شاه کر که رکم دشمنه بر حن
و بر مرتبه ده غضب بود می که دو سترک اکا اعتمادی فالیه **ر** بر اجازد رک
دو ستر غضب سندن خوف بود ب کندیه ضرر را بر شده **ر** بر هیچ نشسته
ایلمز لر ایسه ده نفر تلوی مقدر **ر** زیر آختم انشی اول صاحبی یا قرا اندن
صکره بکنی خصم بر ش و یا ابر شیه **ر** حاصلی کتد یا به ضرری منفرد **ر** پس
خصم ضرر ایله یا ایلیه **ر** ششوی **ر** شاید بنی آدم خاکزا **ر** که در سر کند کمر بندی
و باد **ر** شاید فعل نفی مستقبل مفرد غایب **ر** بین لایغی معناسنه بنی آدم
لامیه اصلتس بنین ایدی اصنا قتل بنون ساقط اولمشده **ر** خاک زاده
اضافتی بیانیه در خاک وصف ترکیبی **ر** بحسب لغت طیر اقدن طوخی
دیکد **ر** لیکن مراد خاکدن مخلوق اولاند **ر** که خوف بیاند **ر** خوف صیل
و ف ظرف طونان ای طونمش **ر** کندک مفعول غیر ضریجی که معطوف
صریحی **ر** تشدایتی دیکد **ر** یعنی سکین **ر** و یا و ف مصدر ریا و زلق و جدت
دیکد اولور **ر** باد بونیم هوامعناسنه در که خفتدن عمارتد **ر** محصول
لایق دکلر که خاکدن مخلوق اولان بنی آدم که باشینه کبر و جدت هوای
ایلیه یعنی بونلری باشینه قور **ر** حاصلی بونلر که منصف اولق لایق دکلر
ترا با چین گرمی و بر کشی **ر** پسندارم از خاک باز آشی **ر** تراستی دیکد **ر**
یا و ف مصاحبت جنبی تشبیه معناسنی منضمین اسم اشارت **ر** حاصلی

ادات تشبیه اسم اشارتدن مرکب **ر** بونچلین دیکد **ر** گرم ایجی دیکد **ر** بون
نیز معناسنه **ر** و یا و ف مصدر مراد جدت و تیر لکد **ر** سر کش وصف ترکیبی **ر**
بحسب لغت باش جلیج دیکد **ر** کشیدن مشتق اما معاند معناسنه **ر** بون
و یا و ف مصدر معاندلق دیکد **ر** بلند **ر** ارم فعل نفی مستقبل متکلم و ص مفعول
صریحی ترادر **ر** دیگر صریحی یا چنین از خاکد **ر** یا و ف عطف **ر** در عینم **ر** ام و او
کبی اشید کی یا ضم خطا بدر **ر** محصول بیت سنی بو جدت سر کش کلک طن ایلمز
خاک ان سین یوخه **ر** ان سین یعنی یقینم و طنم یوقدر که بنی آدم کبی خاکد نمی
خلق اولدک یوخه شیطان بعین کبی آشد نمی **ر** حاصلی بویکی معناسنه سندن
بعض منون **ر** مصرع ثانی پسندارم از خاک از آشی و اقدن ایکی یای خطا **ر**
ر محصول مصرع سنی خاکدن مخلوق اولد و خاک طن ایلمز **ر** بلکه **ر** زیل ملعون کبی
باردن مخلوقسن **ر** عبا کویک **ر** فتسند **ر** اغبه و اوچه منون بود تامل **ر** بر **ر** قطعه
ر خاک یلقان بر سید و بعا بدی **ر** کفتم مرانر بیت از جهل پاک کن **ر** در خوف ظرف
ر یلقان لایمه **ر** بیلقان پاک کنی **ر** و پاک کنی و لامک فحشیه حشان
ولایتسند **ر** برناجید نک **ر** سمید **ر** بعا بدی **ر** یا و ف صلر و یا و ف جدت کفتم تقدیری
کفتمش **ر** مراد پاک کنی فعلک مفعول صریحی **ر** و بر بیت **ر** از جهل غیر صریحی
ر محصول بیت **ر** یلقان ولایتسند **ر** عابد **ر** ایر شده **ر** دیر حضرت **ر** سحر
یعنی ستیا حلقم زمانند **ر** اکا و اصل اولدم زیر حضرت **ر** شخک دنیا کی کر کند
مرادی اهل الله و صولدر **ر** پس هر برده که بر عزت ایشنه **ر** انک جانینه غم ایدر
نش که بعض حکایه زندن معلومدر **ر** اول عابد **ر** دیدم بنی تربتیکله جلدن
پاک ایله **ر** حاصلی بنی ارشاد ایله **ر** کفنا بد و چو خاک نخل کن ای فقیه **ر** بام چه خواست
نم **ر** در زیر خاک کن **ر** کفنا عابد **ر** پدی **ر** رویای مکور **ر** اذات ناکید **ر** بای

در بیان ترکیب

خصله اوقیان و ستیایلیق ایدر شس جادات شبه فقهیدن بونن مراد عالم
یا هر چه با خوف عطف خوانن با ضیق قسم در و با ضیق خطاب و عجزه خوف نول
مرز که او شمس است دیگر در خوف تا کید زیر خاک لامینه زیر زانک کسر به
الت معنا سنده در عجزه تحت در لرر محصول بیت عابد بدی ای ضیق وار
خاک کی مر جفا و جو ره تحمل اید زیر آعلک مقتضای تواضع و تحمل کبر و غرور
دکل پس اگر سا کبر و غرور علم تواضع و تحمل مانع اولور سه جمع او تو در و غل یعنی
تحصیل اید و کلی خاک الله اید یعنی نیامتن است ترک اید زیر آدر و شلک
و صوفی تلقی علم و معرفت جو ریله تحصیل اولماز بلکه یوقلق و فایله کس اولور
انگی چون مشایخ علماء ارشاد نغ زحمت جکر لر زیر عالم و همت در کالی کل
پس عابد ک مرادی بود در کم علم و کمال تحمل و تواضع لیل و بر سره فها و نعمة
والا بونلر اسباب پندار در که در ویشکله مانع در پس بونلری فراموش
اولش منزله تریل ایدوب آسوده حال اول که علم لدنی یمنه اوله حاصل
یا علمه تحمل تواضع اید و یا علی ترک اید مانع راه اولما سون **مخاطب**
بدخوی در دست دشمنی گرفتار است که مرگی که رود از جنگ عفویت او ظالم
نیاید **بدخوی** وصف ترکیبی در یار او خویلی دیگر در خوف صله در با معنای
دست دشمن لامینه و با خوف حدت که خوف رابط صفت مرگی که مرفعل که دیگر
که خوف بیاند رود فعل مضارع مفرد غائب کید دیگر **جنگ** عفویت
بیانیه و ادویه اصافت لامینه **نیاید** فعل تخی مستقبل مفرد غائب
محصول ترکیب بدخوی بر دشمن الینه گرفتار در که مرز به کید رسه انگیزشی
خویش شدن خلاص بولماز یعنی بدخویین اکابر بلاد که قتل کید رسه اندن
اولماز **بیت** اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی **دست** بدخوی

بدخوییش در بلا باشد **دست** بلا لامینه در حجاز بر فلک فلک اوزره دیگر
دست خوی بدخوییش لامینه و بیانیه و لامینه در لف و لشرط یقیده
محصول **بیت** اگر بلا السدن بدخوی فلک اوزره کید رسه یعنی کجای خیار
کند نک براماز خوی التدن بلا ده اولور یعنی کندن نک براماز خوی
نه قتل کید رسه کندن فرین بد **بیت** چوبیسی که در سپاه دشمن
تفرقه افتاد تو جمع باش و اگر جمع شود از پریشانی اندیش که خوف بیان
در خوف صله سپاه دشمن لامینه تفرقه تفصیل یافتن مصدر در بای مصدر
سما عاذف اولنوب بد لنه تا و بر لشد در طاعت خلق دیگر **باشی** فعل امر مفرد
مخاطبه در باشد ندن جمع اول یعنی پریشان و محضور اولمه محصول
ترکیب چون که کوره سن که دشمنک لشکرینه پریشانلق و براننده لک
دشمنی سن جمع اول فور قمره و اگر کوره سن که جمع اولوب در نک اید
پریشانلق ندن اندیش اید یعنی صاقین در نگرانی سنگی چون و لما سون
قطع بر و باد و ستان بوده بشین چوبی در میان دشمنان جنگ
بر و بانک کسری و رانک فتح فعل امر مفرد مخاطب کینت بانک ضمیل
دینلر و ستیایلیقه یا بل المثلر و پرور فین مصدر ندن مشتق در
دینلر علم اشتقاق اصلا مناسبتلری یونمش با خوف مصاحبت
آسوده بونن مسیح معنای در یعنی فارغ و راحت دیگر محصول
بیت و آرد و ستلر که آسوده حال و فارغ البال او تور یعنی حضور اید
چون که دشمنلر کشار اسنده جنگ و جدال کوره سین و کزینی
با هم یک زبانند **کما** نرازه کن و بر باره بر سنک با هم بری بریل
دیگر **یک** زبان زانک فتحی و صفیل و صف ترکیبی در بدو لکی معنای

در بیان ترکیب

یعنی متحد و متفق کان را اادات مفعول زه کن زه کرش دیکد
 زانک کسری و مای اصلیه ایلد کن کاف عجبک ضمیمه ایلد دیکد
 فعل امر مفرد مخاطبه کتیدند کن مفعول اولی زه ثانیه سی بر
 استعلا باره مای زسمیل و باره و اوله حصار معناسنه در و اینک
 بر فعل امر مفرد مخاطبه بریدند کن ایلد دیکد سنگ مفعول صریح
 و بر باره غیر صریح محصول بیت و اگر دشمنی کی بری برید بکد و
 و یکریان کوره شین یعنی متفق فی الکلام و متحد فی المرام کوره سی
 جنگ ایون یا یکی قور و حصار و ورزه بورش ایلد کن اکا انفعون
 حاضره زیر اول زمانه طوب و نفک و غمش اما اوق و شارب
 راقله و ایش در بر که طوب و نفک دور و زسل الحق و اراکرو
 انکر و سدن یعنی لهدن جفالی و العهن علی الراوی
دشمن جواز مدحی در ماند سلسله دوستی چنانچه پس انکر و سنی
 کارگاه کتد که دشمن نتواند کرد جیلنی یا قور و تفکر در ماند فعل مضارع
 مفرد غایب فاعلی تحتند دشمنه راجع ضمیر در جنبایانیدن بر
 و بر نمک دیکد یعنی دوستی و محبت اظهار ایدر جواب
 تعلیل در وجه تعلیلیه خبر مبتدا در که لفظ دشمنه پس یونک کبی
 برده مطلق عطف معناسنی افاده ایدر انکه اند نصکره دیکد
 بدوستی یا قور فصاحت یا قور مصدر کارگاه کند مفعول صریح
 و بدوستی غیر صریح که قور رابط صفت دشمنیست انوان کرد کردن
 معناسنه خبری محصول ترکیب دشمن چونکه جمیع جیلدن عاقله
 و مستلق سلسله سنی یدر یعنی محبت و دوستی اظهار ایدر و اند

و مستلق صورت پیدا شد انکر که دشمن ایلد قور و کله ریس
 بدست دشمن بکوب که از احدی الحنین خالی نباشد اگر این غالب آمد
 مارکشی و اگر آن از دشمن سنی سر مار لامیه عاقله فصاحت دست
 دشمن لامیه بکوبک سر مار مفعول صریح و بدست دشمن غیر صریح یا قور
 بکاید کوب کاف عجبک ضمیمه فعل امر مفرد مخاطبه کوپیدند کن کوفتن دن
 و نیز خطا ایلدند کاف عجب در دین غلط سوباشن که قور تعلیل احدی
 همزه نک کسری و جانک سکونی و دالک فتحه احد ک همزه نک جانک
 فتحه لریدل مؤنثید حنین جانک ضمی و سینگ سکونی و نونک فتحی
 و مای اولکده و ثانیکنک سکونیل حنی نک تنینه سیدر که احسنک
 مؤنثید افضلک فضل و انعلی نک علیا مؤنثی اولد و غی کی موصوفی
 مخذ و قدر تقریری احدی الفایده بین الحنین ایکی کوچک فایده نک
 بر سدن خالی نباشد خالی اولما دیکد این اسم اشارت در دشمنه
 نشی فعل ماضی مفرد مخاطبه یدک یعنی قتل ایلدک دیکد و آن اسم
 اشارت در ماره سنی یانک فتحه فعل ماضی مفرد مخاطبه رستن دن
 قور تلک دیکد محصول ترکیب مارک کله سنی یعنی باشنی دشمن ایلد
 دیک یعنی از یعنی دشمنکه انی اولدرد یدر ایکی کوزل فائل نک بریدن
 خالی اولما اگر دشمن باره غالب اولور سه ماری قتل ایلش اولور سین
 و اگر مار دشمنکه غالب اولور سه دشمندن قور تلک یعنی قور تلش کور
س بروز معرکه ایمن مشوز ضمیمه که معرکه برآرد چو دل جان برآرد
 یا قور طرف روزمع که لامیه معرکه اسم مکان در صواش برینه دیر لوز اما بون
 جنگ مراد در ایمن همزه نک و میمک کسره لریدل ایمن معناسنه در مشوز

دشمن

مشویمک و شینک فتح لرله نهی مفرد مخاطب در تویدندن اوله دیمکر
 خصمه ضعیف بیانیته که خوف تعلیل مغر شیر لامیه مغرینی وایمک بونن
 باشک بیانیته مراد در و شیرارسلان برادر چقار خوف تعلیل
 دل برداشتک مفعول صریحی و رجان غیر صریحی برداشت فعل ماضی
 مفرد غایب قالدردی دیمکر محصول بیت صواش کونن خصم
 ضعیف نایمن اوله زیرا ارسلانک منی سین چقار چونکه دلینی جانتند
 قالدردی یعنی خصم نقد ضعیف و تورسه چاندن نا امید اولنخارسلان
 غلبه ایدوبانی هلاکت ایدر پس خصمک ضعیف بافتن و لماز که گاه اولور
 اقویا ایشین اشرنته که ملک زاده کوتاه و حقیر حکایه سنن کجری بند
 خبری که دانی که دی بیازارد تو خاموشن باشن دیگری بیازد خبری یا خوف
 که خوف بابط صفت دانی فعل مضارع مفرد مخاطب که خوف بیان
 دانی یا خوف حدت بیازاردک مقدم مفعولیدر یا خوف تعلیل دیگری
 یا خوف حدت بیازاردک فاعلی تحتنن دیگری راجع ضمیر در و مفعولی
 بر مقدم خبر محصول ترکیب بر خبری که بیلور سین که بر گوکل انجیدر
 یعنی اول خبری سولید و کک تقدیریدر بیلکه بر خاطر انجوت پریشان اولور
 او خبری سن سولیدر نیمه تا کم بر غیر کسیه کتور و ب سولیسون **بیت**
 بلسلامرده بهار بیار خبر بد بیوم باز کذار بلسلام الف و ف نه افرده
 بهار لامیه خبری بد بیانیته و کذارک مفعول صریحی در و بیوم غیر صریحی باز
 ادات تاکید کذار فعل امر مفرد مخاطب ترک ایلد دیمکر محصول بیت
 آبلیل سن بهار مرده سین کتور زیرا اسکا دوشن اولدر و براماز خبری
 بوم شود ترک ایلد که بد خبر اکالایقدر **مختصر** پادشاه را رنجانست

واقف کردان مکرانکه بر قبول کلی واثق باشی و کر نه در هلاک خود نمی کوشی
 پادشاه را را ادات مفعول بر خوف استعلا خیانت کس لامیه و یا خوف
 وحدت کردان فعل نهی مفرد مخاطب در و کر داندندن ایلد دیمکر
 اصلی کردیدند او ملتی معناسنه یعنی ضرورت معناسنه و الف و ف
 ادات تقدیر در ایلک معناسنی افاده ایدر مکر ادات استعلا انکه اول
 وقت دیمکر که خوف بیان قبول کلی بیانیته واثق اسم فاعل در معتمد
 معناسنه مصدری و ثوق و ثقه کلور فده و زنی اذره ترکیبی
 دیمکر باثنی فعل مضارع مفرد مخاطب اوله سین دیمکر و کر نه
 استننادن مستننادر یعنی واکر واثق کلی اولماز سک نمی کوشی
 نمی بونن ادات استمرار در محصول ترکیب پادشاهی بر کسندک
 خیانتنه واقف ایلد یعنی اکا کجی خیانتنی اعلام ایلد مکر که قبول
 معتمد اولاسین یعنی سوزک اکث تحتنن مفعول و سلم اولدین
 بلسین حاصلی مفعول مفرد بلندن اوله سین و الا کند ی هلاک سعجی
 و کوشش این سین **بیت** هیچ سخن گفتن نخواه کن که دانی که در کار کرد
 هیچ سخن گفتن لامیه در هیچ لغتن یول برانجی و غیر سیدر اما بونن
 ندارک معناسنه در سخن گفتن سوز سولیک که خوف بیان دانی فعل
 مضارع مفرد مخاطب در داندندن بیلد سین دیمکر که خوف بیان در
 ادات تاکید کار کیم و تاثیر ایلد دیمکر فاعلی تحت در محصول بیت سوز
 سولیک فکرنی و ندارکنی اول وقت ایلدک بیلد سین که سوز و تاثیر
 بر یعنی سوز کک نفوذی اولد و غنی بیلدن صکره سوز سولیک منتهی
 دل **مطایب** هر که نصیحت خود را می میکند او خود نصیحت می کند

محتاج است. که بونم اسمد ریم مغاسنه نصیحت خود را می مصدر رک
 مفعول نه اضافت بعد از خود را می وصف ترکیبی در کندی را بیل عامل اول
 غیر بنک سوزنی دکلمینه خود را می دیر لر و اینجی یا خوف و حدت او ضربه
 بیت اول است که به را جعد در خود اذات ناکید با خوف صله نصیحت
 کاف عجمک فحید نصیحت جی دیکدر. زیرا اگر کاف عجمک فحید اذات
 فاعله رجمی معکونه و با خوف حدت. محصول بیت مر کس که بخود اذ
 و خود پسند نصیحت اید را اول کس بر ناصحه محتاج در که اکا و به نوح
 خود را به بند و نصیحت اید و سوز جو مرنی فصایع اید رسین اول سکورین
 سوزک طومار. پس اکا نصیحت جو نون تا شیدر **ماله طغه**
 فرب دشمن مخور و غور مداح بحر که آن دام رزق بهاده است و این
 کام طمع کشاده احق را استدایش خوش اید چون لاشه که در کیش می فر
 نماید. فرب فانک و رانک کسر بل اسم مصدر در فرب سندن الدامنه
 فربین دن دینر خطا سولیش. دشمنه لضافتی لامیه مخور فعل نهی مفرد جی
 خوریدن بیه دیکدر. خور دندن دن غلطه سولیش. غور مداح مصدر
 فاعله اضافت بعد از مخیمک و فانک فحید فعل نهی مفرد مخا طبر
 خوریدن صانون له دیکدر. فرب مبتدا و مخور خبری و غور مبتدا
 و مخ خبری که خوف تعلیل آن اسم اهاز تدر دشمنه و مبتدا دام رزق
 ویا لامیه در مجاز اذ نهاده ناک مقدم مفعولی و نهاده خبر مبتدا در این
 اشارت در مداح و مبتدا کام طمع بیایه ویا لامیه در مجاز کاف عجمک
 بونم آنم را در کاف فارسیله دین فاسد سولیش کشاده ناک مقدم
 مفعولیدر و کشاده خبر مبتدا در این اسم اشارتی دشمنه و آن اسم اشارتی

مداح صرف اید لر قریبی بعید دن تشخیص و کینه ایلم لر ایلمش. احق را
 خوش ایدک مقدم مفعولی و ستایش مبتدا و اسم مصدر در ستایش
 سبتک کسر بله اوکش دیکدر. ستودن دن دینر سهوا ویشتر خوش اید
 خبر مبتدا در چون اذات تشبیه لاشه مبت دیکدر. ترکیب تحریف
 ایدوب لش دیر لر مغاسنی لاغودین زیاده آرق سولیش که خوف
 بیان در خوف صله کعب کافک فحی و عینک سکونیل لوبق دیکدر
 و شین لاشه به را جعد در دمی و الکت فحی و میمک کسر بله فعل مضارع
 مفرد مخا طبر در دیند دن و فور مک دیکدر. قصا بله بحقه او فور مک
 کبی در کیش دینک مقدم مفعولی در فربه فانک و پانک سکونیل
 و مای اصلیه یله سز دیکدر. عری سین دیر لر مبتدا و افعدر و مایه خبری
 محصول ترکیب فرب دشمنی بیه یعنی انک اید امیل الدامنه و مداح
 غور و غفلتی صانون المه یعنی انک مدحله مغرور اولمه زیرا اول دن
 رزق و مکرو حیله دوزاغنی تور و بستی نفاقله غافل قلمق استر
 و بومداح طمع دماننی اچمشدر خطر اقل سندن برسنه الملق استر حاصلی
 بستی مدح ایلمی الله انجون دیکدر. بلکه سنی مدحله مغرور ایدوب سندن
 بر. الملق استر نه که اکثر خلق بولید در اما حسن حق دوشمه زیرا
 احق اولانه ستایش خوش کلور. لاشه کبی که با جفنه او فوره سین
 سز کورینور یعنی احق انی سز ظن ایدر. ایدی سندن بر رزق اقل مدحله
 مغرور اولوب ششمه و فربه **قطعه** الا انما تشوی مدح یعنی کوب
 که اندک مایه نفی از تو دارد. الا خوف نبیه تا خوف تعلیل تشوی
 فعل نفی مستقبل مفرد مخا طبر. بونم مراد معنای نهی در ایشمه دیکدر

اینجی
 اینجی
 اینجی

اینجی

اینجی

شود بداند مشتق مدح سخن کوی مصدر کت فاعله اضافتیدر و شوی
مفعولی سخن کوی وصف ترکیبی در سوز سوییچینکست مدحتی معناسند در
حرف تعلیل اندک از یعنی قلیل یکدر ما به بونکت کبی بر کرده سر مایه
و مقدار معناسند در لفظی با حرف حدت و با حرف تنکیر محصول بیت
اگاه اول غافل اوله تا کیم مداحک مدحتی دیکلمه سین یعنی مدحله مغرور
اولیه سین زیر آسند از اخن مقدار فاین طمع طونار یعنی سنی
مدح ایلمه دن طمع سیندن و ذوی فاین در ایند ایچون سنی مدح ایلمه
اگر روزی مرادش بر نیاید دو صد جفت آن خوبت بر شمارد
روزی یا حرف حدت مرادش ضمیر سخن گویند را جعد بر نیاید فعل
مضارع مغرور مخاطب در آرید دن که مخففه را آورید دن سمره یا میل
اولمش دو تنک سابقا بیان اولمش در فعل شرط واقع در دو صد ایکی فو
دیکدر چند آن اولقدر دیکدر یعنی ایکی یوز مدحی قدر دیکدر عجوب
عینک جمعیدر و تا ضمیر خطاب بر حرف تنکیر شمار و فعل مضارع
مغرور غایب عدایدر دیکدر جواب شرطه و عجوب مقدم مفعول
محصول بیت اگر بر کون مداحک مرادنی حاصل ایلمه سین ایکیوز مدح
قدر عیلمه کی صبار یعنی سنی چون ذم اید تر بیت متکلم را تا کسی
نیکر و بخش صلاح پیدا برد متکلم را را ادات مفعول و یا حرف تخصیص
تا حرف توقیت کسی یا حرف وحدت بخش سین متکلم را جعد نیدر
فعل نفی مستقبل مغرور غایب قبول ایلمه دیکدر محصول بیت متکلم
مادام که بر کسمه عیبی طومیه سوزی صلاح قبول ایلمه یعنی سوزی مفعول
اولماز بیت مشوغه بر کس کفاره خویش بحسین دان پندار خویش

مشو فعل نهی مغرور مخاطب مشوغه مغرور معناسند در بر حرف صدح لفظ
خویش لامیت لرد در به تحسین یا مشوغه به متعلقه نادان اضافتی مصدر
فاعله اضافتی در پندار خویش ده بویه در لیکن پندار اسم مصدر در
محصول بیت مغرور اوله کبتی حسن کفاره که یعنی کوزل سوز که نادان
تحسینی ببید و کندی پندار کله یعنی کند و که حسن طشکر کند و که نود و
لطافه همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خویش بجمال محصول
ترکیب جمع کسمه به کندی عبقلی کمال کورینور و کندی او غلی جلال یعنی به کس
غلنی کامل یلور و فریدنی صاحب کلر قطعه یکی جهود و مسلمان نزاع میگرد
چنانکه جنم گرفت از حدیث بیت یک پر و یکی بریسی دیکدر لیکن
گاه اوله که یکی بیت معناسند استعجال ایدر لبر چند اسم مصدر در
کولم معناسند حدیث بون سوز و قصه سنده در محصول بیت
جهود لبر مسلمان نزاع ایدر لردی شول که بش خنده طومدی انحرک قصه سندن
طیره گفت مسلمان کرا این قباله من درست نیست خدا یا جهود میرانم یا حرف
مصاحبت طیره طانک کیر طره غضب معناسند در قباله فانک فحیدر قاضی مکنونه دیر لبر
قباله من لامیه و مصرع ثانیه مرصون خدا یا حرف ندای میرانم فعل امر مغرور مخاطب
برائیدن اصلی مردن و میردند را و لکن معناسند و الف و نون تعدیه ایلمه سندن
ولدی اوله رکت معناسند پس میرانم نی اولدر دیکدر محصول بیت عیب مسلمان دیدی
اگر نیم بو قیالم کر چکن و کل ایله یا الله بنی جهود اولدر یعنی بنی جهود ختم ایله کاملی جهود
نمایم دیکدر جهود گفت نوریت محرم سوکند اگر طاق کیم جهود مسلمانم بتو
با حرف صدح یا تصرفات اعجامد ندر موسی و عیسی کبی سوکند باین معناسند در
بیت جهود دیدی تورانه یمن ایچرم یعنی اندایچرم اگر یمنده خلاف ایدر رسم شک کبی

مسلمان یعنی سنگ مسلمان اولایم کراز بسط زمین عقل منعدم کرده بخدگان نزد
 هیچ کس ندادیم بسط زمین لامیه در روی زمین معنای خود با حرف صلح
 بیت گریه یوزدن عقل منعدم اولوب کید یعنی دینارده نام و نشانی قالمیسه هیچ
 که کند وینطق الیتمز یعی الیتمز که بن ندادیم دیوینت کندی عاقل و دانا اعتقاد
 الیتمز **مصاب** ده آدمی بر سوره بخورند و دست بر جبهه بسترند **حرف** با جهانی
 کربنه است و قانع بنان سیرده آدمی اون ادم دیکدر بر سوره یا حرف وحدت و حیره
 حرف توسط حیره حرف وحدت دین خطا ایش بعض نسخی ده سوره برینه خوانی
 واقع درینه سوره معنای جیفه مر دارد دیکدر و یا حرف وحدت و حیره حرف توسط حیره حرف
 وحدت در دین اظهار جهل ایش بر یا حرف صلح یونک بی بر رده حد و غایت معنای
 نزد فعل نعی مستقبل جمع غایب باشد الیتمز یعنی جیفه اوزره اکل تجیل ایدوب حلا
 و پایانه الیتمز حاصلی اتحاد و امتزاج الیتمز دیکدر بعض نسخی ده جیفه برینه مر دارد
 واقع در لیکن معنی برده و یعی مبتدا یا حرف مصاحبت با جهانی تقدیری با
 ملک جهاندر یا حرف تنکر در حرف وحدت دین استقامت معنادان خبردار
 دکلر که سینه خبر مبتدا و قانع مبتدا بنالی یا حرف مصاحبت یا حرف
 وحدت سیر خبر مبتدا و توقی دیکدر محصول ترکیب آدن انسان سیر
 اوزره او توروب یک بر لیا اما یکی یک بر جیفه اوزره تیمم و تکمیل اکل
 الیتمز که یک غوغا اندر لری یعنی خلد ایش لری و یعی اولان کسه جهان یکی ایل
 آجدر یعنی تمام دنیا یک کندی و یعی قناعت کلم اما قانع اولان کسه
 انمک ایل توقدر یعنی بر اتمک البته کرددن صکره کسبه عوض احتیاج
 و بیان حال الیتمز با جهانی معنای بتون جهان دین و بنانی بر نانه دین
 معلومد که بانک معنای با حاطه ایش در **بیت** روده تنک

نیمه

یک

یک نان نهی بر کرد و نعمت روی زمین بر کند دین تنک روده تنک
 بیانیته روده رانک ضعیفی ایل بغیر سق در که عی معادیر لری میمک کسری ایل
 تنک نانک فتحی ذلوتک سکونی ایل و کاف عجله دارد دیکدر و عریض
 دیکدر صدادک فتحی دیای مشددک کسری ایل یک یا حرف مصاحبت
 نان نهی بیانیته نهی نانک کسری ایل و نانک کسری لغتن پوشن یکدر
 خالی معنای سینه اما یون نهی دن مراد قنق نر اتمک در یعنی خبر با ادم
 بر کرد و پر اولور دیکدر یعنی طویار نعمت روی زمین لامیه لری در
 رنگند بر ایل یعنی طویار و دین تنک بیانیته روده میسند ابر کرد
 و خبری یک نان نهی خبر متعلق نعمت مبتدا بر تنک خبری دین
 تنک مفعول محمول بیت پوشن بغیر سق قنق نر اتمک ایل بر اولور
 یعنی طویار مراد طویا قدر اما بر یوز یک نعمتی طار کوزی یعنی آج کوزی
 بر یلم یعنی طویار مراد طویا زیاده حصدن کنایت در **شعر**
 بد چون دور عمر شش منقضي گشت مر این یک نصیحت کرد و یک
 بد مبتدا چون ادا شد تعلیل دور عمر منقبض لامیه زمان عمر شش یکدر
 و مصرع تقدیم و ناخبره محمول در تقدیری بد رم چون گشت منقبض دور
 شش در پس گشت فعل تعلیل مفرد غایب و منقضي اسم فاعل انفعال
 ندن دو کندی دیکدر و کشتک انشی دور عمر ده تنازع ایل لری
 منقضي فاعله و کشت خبر لغله مراد با که دیکدر و کمر و فعل ماضی مفرد
 یاب فاعلی تحت بند بد ره راجع ضمیر و این یک نصیحت مقدم
 مفعولی یکد گشت فعل ماضی مفرد غایب کنه فاعلی ضمیر بد ره و جمله
 تعلیل معطوف در جمله فعلیه که جواب تعلیل خبر مبتدا

محصول بیت پدرم چونکه بر نان عمری منقضی اولدی یعنی دو کتدی
 بکا بوضیحت ایلدی و کتدی یعنی وفات ایلدی. اول نصیحت بوندن
 صکره کلان ایکی بستد. معلوم اولاکه بوابیات نیکه نیکه قبلت
 تعلقی یوقدر که شهوت کتشد است از وی پیرمیز. بخود بر آتش دوزخ مکن نیز
 که خوف بیان نصیحت در شهوت بوندن جماعت حاصل اولان لذت
 بستد اور. و آتش خیری با خوف ناکید بر میر فعل امر مفرد بر میر مخاطبه
 بر میر بدندن بجزی اجتهاد بر لز افتعال با بندن مصدر. بخود با خوف
 صله و یا مصاحبت کند که و یا کتد کند یکد. بر با منقسم اولد و
 واقاده ایلدی و کی مغیای ناکید اید رنگه سابقا بر وی زمین بر نشان
 نماند و یو بیویش ایدی. آتش دوزخ لامیه. و مکنک مفعولی در
 و نیز مفعول نانیسی نیز کسکین و یا وزد یکد. محصول بیت بدک
 بکا نصیحتی بود که شهوت آتش بر اندن بر میر اید کند که آتش خنثی
 یا وز ایلد یا خود کتد که جهنم آتشی نیز ایلد. یعنی کند و کی دوزخ المفل
 آتشی یا وز لندرمه. زیرا آتش بر نشه بر افساک البته بار لار
 و علی الخصوص که یا نمغه قابل نشه اولد. نیز بوندن بر سبیل استی
 معنای نه اخذ ایلدن غیب عجل ایلش. و نیز آتشی صفت اید و
 کند و کی آتش نیز انه دید و کی خود عجایب عجب دندر. و ترکیب معنی
 کند و کی آتش که جهنم او و نیز ایلد و نیز ظاهر بود که باقی خوف زاید
 یا خود معنا بویل اولاکه کتد و کی دوزخ آتشی آتشی نیز ایلد و
 نصرف ایلشد. دران آتش باری طاقت سوز. بصیر کی برین آتش
زن امر وز. دران آتش یعنی در آتش دوزخ طاقت سوز مصدر

بکا نصیحت
 بکا نصیحت

مفعول نه اضافتی در. یعنی سوزده قدرت و طاقت بومماز سن دیکد
 بصیر با خوف مصاحبت آلی با خوف وحدت بر خوف استعلا این آتشن
 مراد آتش شهوت در. زن فعل امر مفرد مخاطب در. زیدندن اور دیکد
 زودندن دینلر سهوا ایلشد. زک آب مفعول صریحی و بصیر غیر صریحی برین
 آتش ده بویلدر. و امر دوزخ طرف زمانی محصول بیت اول آتش دوزخ
 سوزده از نه طاقت کتوره مرس. باری بکون بواش شهوت صبر ایلد
 صوا و یعنی صبر صوبنی او زینه سب. حاصلی صبر ایدوب ترک شهوت
 صبر ایلد صوا و مقدرن مقصود شهوت آتشی بوندن مکرر حکمت
 هر که در حال توانایی نیکوئی نیکد در وقت نا توانایی سختی بیت. حال
 توانایی لامیه. توانا صفت مشبهه در کو چلی و قدرتی و یکد. و بیای و
 امعلی و بیای نابزه خوف مصدر نیکوئی یا لریم بویلدر. نیکوئی نیکد مقدم
 مفعولی در. و در حال ظرف زمان و وقت نا توانایی لامیه. نا توانایی با خوف
 مصدر کوچ ترک و قدر نسر لک و قتل و یکد. سختی با خوف مصدر
 بند فعل مضارع مفرد غایب در. بیدندن کورید و یکد. سختی
 بقیه مفعولی. و در وقت ظرف زمانی. محصول ترکیب هر که
 قدرتی حالت احسان و کرم ایلنیه قدر نسر لک حالت شدت
 و در یعنی رحمت هر که بیت. بد آخر تر از مردم آزادیت. که روز
 نیست کشن باز نیست. بد آخر وصف ترکیبی در بد بخت کسی و تراد
 تفصیل مردم آزار و وصف ترکیبی در. آزاد بیدندن مردم انجی کی یکد
 خوف تعلیل روز مصیبت لامیه کشن ضمیر مردم آزاره را جعد
 حصول بیت مردم آزاردن بد بخت لک و بد طالع رک کس و لمان

بکا نصیحت
 بکا نصیحت

زیر مصیبت و بلا کونن اکامسه یار دکلدر یعنی باشنه بر حال
کلدر کسه اکایار اولماز حکمت جان در حمایت یک دست
و دنیا و عودی میان دو عدم دین بد تیا فروشان خند یوسف فرشته
تا چه خند جاندن مراد روح و حیانه در خوف خوف حمامه یکدم لایمه
حمایت مصدر در حفظ معنا سنه و دم نفس پس ادم که نفس داخل
و باج در دو حیات ثابت و قایم در نفس که منقطع اولدی حیات
کیدوب ممات لازمدر پس حیات بر نفسک حفظنم دیمکک
معناسی بودر وجودی یا خوف و حدت میان دو عدم لایمه در برسی
عدم سابق در که اکا عدم قدیم دیر لر و برسی عدم لاحد که عدم حادث
دیر لر یا خوف مقابل تیا فروش وصف ترکیبی در فروشیدن
صا تمام معنا سنه چو معروف در حار معنا سنه و نون و وال اول
خبر استک جمیدر و الف و نون ادات جمع در فروشان طاهر اونا
ترکیب اولمشدر اما حقیقسن دینه قیدر دین فروشان تقدیرن تو فرم
فعل مستقبل جمع غائب یوسف مقدم مفعولی نا عجا دیمکدر خند جان
فتی و کسر بله و رانک فتی ایل فعل مضارع جمع غایبدر خندن محصول
حیات حیوانات بر نفسک حفظنم در و دنیا ایکی عدم سیندم وجود
یعنی موجود اولان اشیا بعدن وجوده کلمشدر و نه جمیعاً عدم رجوع
ایدر دینی دنیا صابحتی لر حار لر در یعنی حار و بغیر کسی بر بوکک لای عقل
احمقلدر در یوسف صا تر لر عجا انکسرها سید اندن یک نه الورد یعنی دنی
دنیا به صناندر یوسفی بر قاج قلب کمر افی صناندر کسیدر الله اعهد الیک
یا بنی آدم ان تعبدوا الشیطان منزّه خوف استفهام الم اعهد فعل مجزئ

عهد بودن وصیت معنا سنه در الیکم فعل مجزئ معلق یا خوف بنی اصلند
بنین ایدی ضافه نون و و شدی ان لا تعبد و انا و یل مفوده فعل مجزئ
محله منصوب مفعولی لر نونک یقو طی علامت نصیر الشیطان
نفسه و نک مفعولی محصول آیت ای دم او غلری ستره وصیت ایلدی شیطان
عباد ایلک دیو یعنی عبادته ام ایدی یعنی خدایه عبادته و غیرین نهی ایدی
عقلی و سمعی دلیلدر و جملدر نصیب ایلدی نمی استفهام انکاریدر یعنی ایلدم
دیمکدر عبادتی شیطان به تخصیص ایلدی زیر اکنده عبادته ام ایدی او
ملعوندر بیت بقول دشمن پیمان دوست شکستی بیان که اربکه بریدی
و با که پیوستی یا خوف مضاجعت قول دشمن لایمه پیمان دوستده بودی
و شکستی مقدم مفعولی شکستی فعل مضارع میفر و فحاطب بیان فعل امر در پیش
که خوف بیان و اینچی که اسددر کم معنا سنه بریدی بانک ضیمه فعل مضارع
مفرد مخاطب مبنی للمفعول معنا سنه کسک دیمکدر یا خوف صله که کنه
اسددر کم معنا سنه پیوستی بای عجا و وادک فتی و بانک سکونله
فعل مضارع میفر مخاطب اوله شدک یعنی و اصل اولدک دیمکدر محصول
بیت دشمن قول ایلد و دستک عهد و پیمانی صله که یعنی یوزدک کور که
کیمدن کسکد و کیمه اولاشدک یعنی کور که بخمسه دن ایرلدک و بخم
کیمه و اصل اولدک حاصلی شیطانک اغوا سیدله خدایک عهد و پیمان
صدک کور که امدی کیمدن منقطع اولدک و کیمه متصل اولدک حکمت
شیطان با مخلصان برلمی بد و سلطان با مفسدان شیطان مبتدا
یا خوف مضاجعت مخلصان خدا و دستلری الف نون ادات جمع
برلمی بد حقیقتاخر یعنی مخلصدری اضلال این زیر تو جملری دایما عین

هو او هموسر دکلر که شیطان انلره وسوسه ویرکه قادر اوله برکی اید
 خبر میستد اور و یا مخلصان اکا متعلق سلطان با مقلساتن بویله در یعنی
 بادشاه مفسله حقیقتا مانا حاصلی نلر دن حق تحلیص این م زیر انسته
 مالک دکلر که انی لوب حقیقتا فقره اولک مفاسنی شیطان مخلصه
 موافق و مصاحب اولما ز دین معنای مقصوده موافق سولیمه مشرق و
 ثانیه نک مفاسنی سلطانن مفسله موافق و مصاحب اولما ز دید
 اولکیندن افش او حش سولیمه مشرق و امش من انکه فی نماز است
 و خود در پیش فاقه باز است و ام بوج و بیکر که عیقه فرض بر لر و سین
 ضمیر افشار قبل از ذکر طریقید که به راجع در همه بیست و پنج و ذالک کسری و مای
 اصلیه ایل فعل نهی مفرد مخفی فیه خطیب عام طریقید و بره دیکر در همه
 انکه اول کسه که دیکر به که بون اسمر کسه معناسنه و خود و اگر خود
 مخففه و پیش فیه که به راجع و فاقه فقر دیکر و باز اجتناف معناسنه
 محصول بیت و ذبح در اول کسه به که فی نماز در یعنی تارک الصلاه در اگر
 فرضا و غوی فقر دن اغوی اجتناف ایده یعنی اگر چه زیاده فقر اولوب معاشنه
 منجر ایده به بر مرتبه که بر نسته بولیماره اغویه قویا حق و اغوی چلغدن
 اجتناف قاله کو فرض خدا می کند از ده از فرض تو نیز غم ندارد و کوا سینه
 که او ایدی که حرف تعجب و او ضمیری بی نماز اولان که به راجع و فرض خدا
 فرض و فرض سینه صفت جنیس خط و ازین حرف در دانی دیکر محصول
 بیت زیرانی نماز خدا نک فرضی و ایلم یعنی او زینه مفروض اولانی و ایلم
 فرض کن ده غم طومر یعنی بویگی ادا ایلده به بی پروا در هیچ اداسی خاطر نه کلمه
قطع هر چه زود براید و بر نپاید زود نیز دیکر و دیگر محصول ترکیب

درم درم

درم درم

مستند که نیز حاصل اولور اول سنه جوق زمان کلمه **فصله**
 خاک مشرق شنیدن ام که کند بحیل سال کاسه چینی خاک مشرق
 لایمه و کنندک مقدم مغوی با حرف ضرف چهل سال طرف زمان
 کاسه چینی بیایه و کنندک مفعول ثانیه محصول بیت ایشتمش که
 خاک مشرقی قرق سیده کاسه چینی ایدر لر یعنی قرق سیده قفقوری ایدر لر
 بعضی در یونبار که بون خاک کن مراد مملکت ز خاک تعلقان میوردی
 کی در بغداد بود که قرینه در بویله اولنج خاک کنندک طرف مکانی اول
 محصول بویله اولور که دیار مشرقن مسموعه در که قرق سیده کاسه
 چینی یلبار لر و لکل وجه صدر بر دزی کنندک در بغداد لاجرم قیمتش یعنی
 صد یعنی صد کاسه بر دزی با حرف طرف و در طرف زمان و حرف
 و حدت کنندک صد کاسه مفعول صریح و بر دزی طرف زمانی
 در بغداد طرف مکانی لاجرم لاثبتک و لا تجله دیکر محصول بیت
 یوز کاسه یلبار لر بر کونن بغداد ده لاجرم قیمتش کور سیور رسن یعنی
 جو قدر و او جو قیمتش ضمیمه صد کاسه بغداد بره راجع در
 کاسه چینی به ارجاء ایلین دور و دراز افکاره و وقتش **قطعه**
 مر فک از بیضه بر و ن اید و روی طلبد و آدمی بجه ندارد و خبر از عقل و دلیله
 مر فک کاف حرف تصیغر قوشمخرد دیکر بیضه بانک فحله بون مرده
 دیکر بر و ن اید جقار دیکر بر و ن اید رزق مقعاسنه در طلبد
 مقدم مفعول لب در آدمی بجه آدم یا و رسی یعنی او غلایخی ندا و خبر طومر
 طومر یعنی بی خبر در پیکر اصلی نمیرد اما بجه بانک خد فیله استعمال
 ایدر محصول بیت قوشمخرد مرده دن جقار همان رزق طلب ایدر یعنی

بج قلمی یعنی بیابانده لندی کوز مله بود لوروم **مطابق** ما دان را
از خاموشی است و اگر این مصحح بدانی ما دان نبودنی نادان را از حق
صله خاموشی با حق مصدر بدانی و بیوادی یا لری حکایت ایگو در خصوص
ترکیب **تلا** یعنی جاحل اسم اولی و لغت یک او لماز و اگر نو مصحح بدانی
نادان اما زدی یعنی سکوت ایدوب خاموش اولی کنیدی مقدار سینه
ملکدن ناسیدر نواب نفس غلم و موفتد **فقط** چون بداری کمال و فضل
له زبان در دهی مکر دار **بج** محمول است خطاب عام را بقدر بیور چون
که کمال فضلک بود اول یکدیگر که دلیکی از کده حفظا اید مکرر یعنی تکلم اید
ادبی را زمان قضیه کنند و درستی **سبک** و **بج** قضیه رسوایی
دیگر ضرورت وزن با چون نامهای روز دمی شکسته او فتور و چو رسته
منو بیابانیه چو چیمک **بج** اید کوز معنای سنده در موفدن مراد اید چید و از
وق صله در خصوص است انسانی دلی رسوایی اید رتبه و رتبه یعنی
ایکدن خالی اولان چو رتبه **سبک** رلق یعنی خفت رسوایی اید رتبه
انسانی دلی و چو رتبه خفت رسوایی اعتبار اید در رتبه و رتبه البته الان
خفتدن بیور اید اولد و رتبه بر اعتبار اید بیابانیه اید و رتبه اید
تشبیه تقدیر اید نر اید اید **فقط** چو را اید بی تعلیم میداد و برور
صرف کرده عود ایم **بج** خری را اید ات مفعول اید با حق و حلت میداد
مفعول اولی و ثانی یعنی تعلیم در بر و اصلنده بر او ایدی ضرورت وزن اید
حذف ایصال اولندی اید نر اید ات فا کید در کرده نک مفعول اول
و حق ثانی یعنی و بر و مفعول اید خری دایم کرده و فید در محمول بیت بر اید
بر و فک تعلیم اید ردی یعنی تطبیق کتور یک قصد اید ردی حاصل دایما لری

تعلیمه مصروف ایدی **بج** حکمتش ای نادان چه کوشی درین سودا بر
از لوم لایم **لوم** لامک فحمله مصدر در لایم یلومیدن یعنی نصر یا بیک
ایوف و ایدندن از املق از املق معنای سنده و لایم اسم فاعل را از املق
و **بج** محصول بیت بر حکیم اول ایددیدی ای نادان نه لیا لشورن
یعنی نه رحمت چکر سیم بوسه داده لایمک لومندن قورق حاکمی
اعراض ایدن معترضدن صفاقن یعنی ملامت کرک ملامتدن اید املق
بیامور دهنایم از تو کفتار و خاموشی بیامور از بهایم **بج** محصول بیت
نمذ قول حکمدر ایددیدی که حیوان سندن کفتار اید کفر یعنی سندن حکم
او کفر **بج** میسر بختواندن اسم اولی املق اید کفر **بج** حاصل اول سندن
کلم یعنی سوز او کرمک احتمالی بوق بار یا سندی ایدن سکوت اید
او کرم **مثنوی** مکرر که نام نکند در جواب **بج** بدینتر بخت نام صواب
محصول بیت مکرر که خوابن فکر و تامل ایددیدی و یا ایددیدی یعنی فکر رتبه
جواب دیر اید سوزی نا صواب کلم **بج** یعنی خطا واقع اولور **بج**
باجحی رای خود دم بهوش **بج** با بختین **بج** بهایم موش **بج** با حق نزدین
امامک مقدم مفعول صریحدر **بج** بهوش غیر صریحدر **بج** اید ای فعل امر مفود
مخاطبدر **بج** اید ایدندن بزه **بج** یعنی زینت ایددیدی معنای سنده در محمول
بیت یا سولیجک سوزی عقل و فکر و بر خو شی بزه یعنی عاقلانه سوز
و حیوانات کی اسم او تور یعنی سکوت ایددیدی **مطابق**
مکرر با داناترا خود بخت کند تا بداند که دانات است بداند که نادان است
با حق مصیحت داناتر دانا عالم و ترادات تفضیلدر **بج** تا حق
تعلیل بداند بیلد لردیکدر **بج** که حق بیان بداند لفظ مرسته که رضا

خدا و میل اخوات اوله دیکدر **امدی** بویله اولما بن شخصدن طاعت پو
نی مغربیا نیه بوکشدن م ا د بونین بقدر که عو یق نشد دیر لر و مغردن م ا د
ایحذی فذوق و فستق و بادام ایکی کی بضاعت سر مایه محصول ترکیب
شخص بی قلب دن یعنی بی محبت شدن و میل اخواتدن طاعت خدا کلمه
یعنی صد قل طاعت و خجالت ایلم بلکه ایلمد و کی ریایله در ایچمه فستق و اخجی
بضاعت و سر مایه به لایق دکلدر یعنی بیع و نثر ایه لایق اولما و حاصلین
بی قلب فستق بی لایق بکزر که سیر رننده یه بر امان **تنبیه** نه م که بی محبت
جست در معامله درست نه خوف نفی مجموع ترکیب مصر و قدر محصول
ترکیب بویله دکلدر که سر کیمیه که حبش و جلدده حش و چاکدر معامله ده
یعنی تقوی و صلاح و جلاله معامله ده درست در زیاده انچه نجات دارد
صلاح و تقوا اسی بیج بوقدر معلوم اوله که بوجمع اذات خیر یعنی
سیر تا مقدر در جلست و باد در بندت تقدیرین در **بیت** بنیامت
خوش که ز بر جاد باشد چون باز کنی با در با در باشد پس خود یکدر رخت
خوش بیانیه که خوف رابط صفت زیجادر لایمیه بونین جاد و دین الک
فحیده غور زلم بورد و کی چار م ا در که دیار عرب اکثر غور زلم ا فی هسته محالی
ایدر لر با ز کنی اجاسین دیکدر م ا در م ا در لایمیه در معلوم اوله که خوندن بر
ضمیر غایب محذوق قدر ضرورت وزن ایچون خوش تقدیرین محصول
بیت چون کوزل قلمت که جاز التمدن اولور یعنی جار التمدن
قامت لطیف و موزون کی نورینور اما چون که اول جاری اوست
اجار سین کوره سین کک اناسی اولور و یا اول چار صا جنک نامینه
اناسی اولور یعنی صورت کوزل کورینور اما حقیقتن بر باشلی قاری اولور

حاصلی ظاهره اعتبار بوق حکم باطنکدر **حکمت** اگر شهباهم قدر بودی پس
شب قدر بی قدر بودی ایکی قدر بودیده با حق حکایه در محصول کرب
که کجه ارجیعا قدر کجه سی و لیسده قدر کجه سی قدر و بی اعت با اولور
بعضی نسخوده بی قدر برینه چه قدر واقعدر **بیت** کرسنک مفعول
بدخشان بودی پس قیمت لعل سنک بکشان بودی لعل بدیشان
لامیه بودین با حق حکایه در ایکی برده بیل محصول **بیت** کرسنک مفعول
طاش لعل بدیشان اولور پس لعل و طاشک قیمت بیکی اولور
یعنی ایکسنک بر اولور دی قیمت امدی قیل الوجود اولانک اعتباری
زیاده ایش کثیر الوجود اولانده **حکمت** نه م که بصورت بکوست
سیرت زیاده دست کار اندرون دارد نه پوست بصورت
با حق طرف سیرت خلق معنا سنه در نه بیان صفت شپته در
یارشق و یاقشق دیکدر در دست اصلند در دست او خیمه کی
راجعه را اندرون بونین قلب معنا سنه در بوکشدن م ا د طام حال
محصول **بیت** بویله دکلدر که سر کیم که صورتن ایدر سیرت نه بیانده
یعنی هر کس که صورتن و سیماده ای و کوزلدر ایله دکلدر که انق سیرت
زیاده اخلاق حسنه اوله بلکه بعضی بی بیل و بعضی خلافت در زیاده
فلکدر بوستیک دکلدر یعنی مصلحت باطنکدر طام ک و کلدر حاصل
برکات باطننه نظر ایلک کرک طام برینه دکل **قصه** توان شناخت
یک روز در نمایل کمر که تاکی ش رسیدت پایگاه علوم شناخت
دن شناختن معنا سنه در نمایل م ا د لایمیه در اخلاق مرد دیکدر م ا د
ف بیان با حق انها کجاش ضمیر مده و اجدد پایگاه بانک سکونید

مرتب دیگر در **فعل** اضافت لامیه در **محصل** مبتدأ و مک افلاق و
اطوار ندن بر کونده بیکت ممکنه که نزه به دک ارتش در مرتبه علوی
یعنی اخلاق و اطوار ندن کشینک مرتبه و مقام علوی نه حق و اصلد یکت
اولور **ولی** ز باطنش این مباحث و نوره مشو که خبث نفس نکرد و با لها
معلوم **ولی** ادات استدر اک باطنش ضمیری مرده راجعدر که حق تعالی
خبث نفس لامیه **محصل** مبتدأ اما باطنند ان امین و مغرور اوله زیرا
انجائت نفس بیکر که معلوم اوله از **خوف** هم که با بزرگان استیر خود
خود را **محصل** ترکیب نمیکیم که اکابر ابله و عباد ایلر کند
قانی و ذکر یعنی کتد بی هلاکت **آید** زیرا اکابر عیاشان **قطعه**
خوشن را بزرگ می بینی **را** مبتدأ گفتند یک دو **پشت** لوج
می بینی فصل مضارع مفعول مخاطب کور رسید یکدر **خوشن** مفعول
اولی و بزرگ ثانیسی **راست** نون کر جاک مضارع در عینه فعل
مضارع مفعول غایت کور در یکدر **پشت** ندن یک مفعول اولی
و دو ثانیسی لوج لامیه ضمی و جسم غیری ایلر شایدی دیگر **احول** معانی
محصل مبتدأ خطای نام طریقید نواز که کتد و کی ام کو کور رسید
کو جاک **دیندر** و یار دیش کرد در کتد شایدی بری ایکی کور **یعنی** سن غورم
تیکتر کن کتد و کی اولور و دو کتد شایدی بری ایکی کور و دو کی
کی فاسد در **زیرا** اوتی سی بوقدر **زور** دینی فاسد **پشت**
نوک که با بزرگ بزرگی با قوج **زور** زانک ضمی ایلر تیر دیگر **خرف** زماند
یعنی نک شکست مفعول اولی و پیشان ثانیسی با بزرگ اولون دیگر **پشت**
مفعول صریح و بر ایلر با قوج غیری صریحی قوج لفظ مشترک در ترکیب فاسی

پشت

ما بینند **محصل** مبتدأ نیز زمان لنگی شکسته کور رسیدن که با کله
قوج اولون اوینار یعنی کوله کله قوج طوق سور رسیدن ترکیب قوج طوق
ترکیب قوج جسم عجل در خانه رعایتی ایچون نون **۶** لی اولور **پشت**
پشت بی با شید و **پشت** با شید کار خود مندان نیست معلوم
اوله که بوکت کبیر بر مقدر له ملحوظدر **با شید** با حق مصاحبت
و با حق صل **با شید** با حق صل **محصل** ترکیب ارساله
بی طو شوق و یا ارساله بیج اور مق و یومری شید اور مق عطا
ایشی دکلر **زیرا** انکوت نوی تمکله به صالما ز و مضرتن اجتر از
ایدر **پشت** **جاک** زور او روی مکن **پشت** پیش بری در بخل
نه دست **زور** او و وصف ترکیبی در **آورد** ندن زور کتوری
و با حق مصدر زور او رک دیگر **پشت** با حق مصاحبت
پیش بری لامیه **سر** بی قوی و غالب معنای سنه **در** بخل با یک و غین
معنی نک فتح **زور** قوتی دیگر **نه** نوک کسری و نای اصلید فعل امر
مفرد مخاطب **نه** ندن **نه** مستقبلا تن نوک فتح مستعمله نه نه ندن
دیندر سهوا یا شکر **مست** مفعول صریح **در** بخل غیر صریح و پس
خر قسری **محصل** مبتدأ مستل **پشت** زور کتوری یکت ایلمه
نکله محاربه و مقابله ایدوب اکا قوت بازو کی کو کتد نه پس قوی و
نالب کسرت و کتد ایکی قوت فکری **یعنی** انکله جاک و جدال ایدو
مضومت کوستر **پشت** ضعیفی که با قوی دلاوری کند **پشت**
در **پشت** ضعیفی با حق و حدت که حق بیان و با حق و باط
صفت و با حق مصاحبت دلاور و وصف ترکیبی در **آورد** ندن

بهادر مغاسنه در یار دشمن لامته ملاک خویش ده بولده در محصول
 ترکیب بر ضعیف که قوی ایله برابر دلاور لک ایله واکا بهادر لک
 یعنی ناکا بهادر لک صفا و کتبی اکاکوره دلم طوته کنیدی کنده
 دشمنک معین و ناصر در **فطوحه** سایه پرورده راجه طاقت آن
 که رو با مبارزان یقنالی سایه پرورده گو که ده سلتمش یعنی ناز و
 نصرت الحش و بوش و را اذات تخصیص طاقت آن لامته در که
 سان با خوف مصاحبت مبارز بهادر دیگر و الف و نون و اجمع
 یقنالی با خوف صله قتال مفاعله بانک مصدر ثانیسی با مبارزان روده
 فالوده متعلق اولی جایزه محصول بخت سایه پرورده نکت نه قدرت
 طاقتی اوله اول رسیده به که بهادر ایر لرایده جنگه و مقابله و آره
 سست با و بجهل میلفتنده بجهل بامر و آهمنان جنگال سست با و
 وصف ترکیبی در باز و سی ضعیف کسه دیگر و بجهل با خوف مصاحبت
 میلفتنده فعل مضارع مفور فایب بر اغور دیگر و بجهل مفعول همگی
 و بجهل و بامر و غیر هر جگای مرد آهمنان جنگال بیانه در آهمنان جنگال و
 صف ترکیبی در و مور فایب نقلی یعنی بجهل دیگر و محصول بخت
 ضعیف باز و لی اولان کسه چیلند و مور بجهل اولان کسه به بجهل
 بر اغور یعنی انگه بجهل طوتش آهمنان جنگال قوی باز و لیدن کتاشند
 و محکم بجهل لیدن **نقح** مر که نصیحت شنود و ملامت شنیدن دار
 مر و نون نشود و آهوس مغاسنه در محصول ترکیب که کم که نصیحت دیگر
 یعنی قوی ایلم ملامت ایشتمک بود و اسین طوتار جاضی ار لمتق بود
 طوتار یعنی آزار لمتق استریت چون نیاید نصیحت در کوشش

اکرت سز نش کم خاموش نصیحت در کوشش تقدیری نصیحت
 در کوشش در اکرت سز نش کم تقدیری اگر سز نش کنت و یا اگر سز
 کم در خاموش فعل امر مفور مخاطبه را بسم اول دیگر و محصول بخت
 چون که نصیحت قو لغله کیم فرا کر بن سکا تو بجهل و سز نش ایدر سم ایدر اول
لطیفه بی هنر ان سز نش ان را نتوانند دیدن همچون سکا ایاری
 بیانه و سکت سکاری ده لویه در مشغله غوغا بر ازنده فالدر در دیگر
 بیازند فعل نفی مستقبل جمع غایب در یاریدن قادر و لماز دیگر
 بر مصدری دخی یار سهند و قدرت مغاسنه یعنی نیاید و کی رشتن
 اخذ ایدن سهوا بجهل و محصول ترکیب سز نش بر سز نش لیدری کور مکه قادر
 و لماز **تخلی** سفله چون بهر با کسی بر نیاید به پیش در کوشش
 قدر بر نیاید جقشماز یعنی مقابله و معارضه این خبر محصول بخت
 سفله کسه یعنی و نی و ناکس چون که سترده و یا هنر له بر کسه ایدر جقشماز
 یعنی مقابله و معارضه این خبر خباثت غیبتنه و دشر جاضی ار بجهل قدح
 ایلم که با شریعت کند مر اینه غیبت خود کونه دست که در مقام
 نکاشش بود در بیان مقال مر اینه البته دیگر و غیبت غیبت معجناک
 سزید و بانک فتحید بر مسه نکت از دجه غایبانه سولیکه در لیر شول
 سوزی که ایشتمد و کی تقدیر به مفهوم اوله اگر اول نویاید و کی سوز
 رجهت ایسه غیبت در لیر و اگر کذبت در دفع ایسه بهمان در لیر
 خود کونه دست بیانه در کونه دست و صف ترکیبی در قصه
 دلمک در لکته به قادر و لیان کسه ده ستم عملدر که خوف
 تغلیل کتاک اول عوی و مضموم در و کاف ثانی بجهل معلوم اوله که

زنده مشورت فاسد در و مفسد لره سخاوت و گرم گناه در زیر
 فساد نکشت از دین با عت در و ترجم بر بلنک نیز دندان
 شتمکاری بود بر کوشفت دان بلنک نیز دندان بیانت
 شتمکار ظالم دیگر و با حق مصدر محصول بیت سکین
 دشمنی قبل از ترجم آید و بانی اسم مک شتمکار لقی یعنی ظالم قدر
 قیونکر حاجت ظالم لره خمر و محبت مظلوم لره جفا و ظلم دیگر
 هر که بلکه دشمن در مشیت اگر کشد دشمن و نیست محصول ترکیب
 نه کیمت که دشمن و کشد در اگر آنی اولد فرسوده کند بیه دشمن در زیر
 دشمن فرصت بولنج آنی اولد در سنگ است و مار بر سنگ
 خمره رای بود غیا پس در زنگ خمره رای وصف تیریمی در اچنی فکر
 دیگر و با حق مصدر در اچنی و ضعیف فکر لیلک دیگر و زنگ
 دالت فنجی و کسر لیه در انک فتحه اکلتک دیگر و محصول بیت
 طاش لکده اوله و سلان بر طاشک و زرنج اوله اچنی فکر لیلک
 قیاس و در نک یعنی آوریانی و زما یانی و یوقیاس و در ایلک
 فکر فساد نلند و کرومی از خود دندان بخلاف این مصلحت دیده اند
 و گفته اند که در کشتن بدیان ثامل و لیر است حکم آن که اختیار
 باقیست توان کشت و توان کشت تا اگر بی ثامل کشته شود
 محتملست که مصلحتی فوت شود که ندارد ک مثل آن ممنوع باشد
 کرومی با حق وحدت کرده کاف عجمک و انک ضمیر لوبله بلوک
 معناسند در کشتن بنده بان مصدر مفعولنه افنا فتیله بندگی باغ
 معناسند در که عی قید ویر لره و با حق نسبت بنده دیگر

بنده را در و کشتن

یعنی بخوش الف و نون ادوات جمعدر محبوسلر دیگر بعضی
 بند کاف و اقد در کشتن و مشیت متن معناسند در صا
 ویر مک یعنی ترک ایلک تا حق تعلیل کشته شود اسم مفعول
 مفعول اوله دیگر و محتمل اسم فاعل در افتعال یا بندن که حرف بیان
 مصلحتی با حق وحدت که حرف رابط صفت و با حق بیان تد
 مثل آن مصلحت مفعولنه و لامیه در متمع اسم فاعل در افتعال یا بند
 و صفت محصول ترکیب ابا بر بلوک عفلاد ن بونک خلافتی مصلحت
 کور مشلر در و در مشلر که محبوسلری قتل ایلده ده ثامل اولر که در یعنی
 قتل در عجل ایلک که ترک لیلک سبیل که اختیاری با قید قتل
 ممکن و ترک اندوب از ادایک ممکن زیرا اگر ثامل شتر قتل اولور
 احتمال در که مصلحت فوت اوله که اول مصلحت کینک تدارکی
 متمنع اوله یعنی قتل سبیل فوت اولی تدارکی متمنع اولور هر حال
منوی نیک سهلیت زدن لی جان کرد کشته یا زرنج
 نیک بونک کبی بر کرده محکم معناسند در قتی اساندر قتی اساندر
 اولور زدن کردن مقدم مفعول صرحی و لی جان غیر صرحی و کرد
 کردن معناسند در و کشته نتوان کردن مفعول اولی و زدن
 مفعول ثانیه و باز زمان معناسنی متضمن در محصول بیت
 قولاید زدن جانسز ایلک یعنی زدن نک جاننی الحق اما مفعول
 که جاننی ایلک ممکن دکل شرط عقلست صبر بر انداز که حورقت
 از جان نیاید باز شرط عقل لامیه و مقدم خبر صبر بر انداز موخر مبتدا
 و لامیه نیز انداز وصف ترکیبی در اندازیدن انداختن دن دینک شهر

و کشتن

شینک و کافک ضمیر لریله و کسه لریله عجب مفا سنده اسمر کسه مختص
 ایدن لر لر ایشین دار فعل نهی حی طبت طوتمه دیمکر که ف فعل اولی
 لامیه ایکی بانک فتح لریله و سکون ر ایلر قوپوز در با ف مصاحبت غلبه
 دهل لامیه بر نیاید چقا ز یعنی طاول یا نیچ آوازی ظام اولماز دهل دالک
 و بانک ضمیر لریله طاول مفا سنده در بوی عجیر لامیه عجیر عینک فتح و بانک
 کسول کوزل قوفولی اون کی بر نشد در کسه ده لامیه در گنده کاف عینک
فتح و سکون موندله کین قوفیه دیر لر سیر شینک کسه صامت معنی
 فروماند فعل مضارع مفرد غایب بونن مغلوب اولور دیمکر محصول در
 بر عاقلک که اجلاف و ناسار لر بلوکنن موزی صحت با غلر یعنی ایلر ایلر
 که سوزی روق و البغات بولوب مسموع اولماز عجب مدار یعنی عجب طوتمه
 زیر آق بوز آوازی طاول و لکه چقا ز یعنی طاول یا نین آوازی ایشین
عجیر قوفوسی صامت قوفوستنی مغلوب اولور یعنی صامت قوفوستنی
عجیر قوفوسین بصار زیر الطیف قوفینک خست قوفی یا نین طهوری اولما
مشو بلند آواز نادان کردن فراخت که و انارابه بی شرمی بیند اخت
 بلند آواز نادان بیانیته و مبتدا کردن فراخت مقدم مغلوب دیر
 و فراخت فعل ماضی مفرد غایب بوجلتدی و قالدردی دیمکر بوز یاد
 بک چقر مقدر غبار تدر جلا فعلیه خبر مبتدا دیر بلند آواز وصف تدر
 بوکت آوازی دیمکر بلند آوازی اضافدن قطع ایدن لر اسلوب
 عجمه اصل دکلر ایشین کردن فراخت معنی استقام و مجمله تفسیر
 ایدن لر معنای مقصوده مخالف بویله کسه ف رابط صحت انارابه
 احوال مفعول با ف مصاحبت شرمی یا ف مصدر حیاسه لریله

بیند اخت لغت آتدی دیمکر اما بونن تا نیناز کلمه بولکا غلبه ایلدی
 دیمکر بلند اختک و انما مفعول صرحی ولی شرمی غیر صرحی محمول
 بیت بوکت آوازی بر نادان بویته بوجلتدی یعنی بک پک عجمه
 شویله که بردانی حیاسه لریله مغلوب و مقهور ایلدی ریر اجله آدم اوزرینه
 بک چاقو معنی بر معرفت اکلر نمی دانده که اهنک حجازی فرو مانده بانک
 بیل غازی نمی دانده فعل نفی مستقبل لمز دیمکر که ف بیان اهنک
 بونن آواز مفا سنده حجازیه اضافتی بیانیته در مفعول اوله که
 علم انتظام اصولی دودلر در او کسی راست در که جمیع فعلیات
 اصلیدر ای بخشی ع اقدیر او خجی زیر اقتدر دور در خجی سینی
 اصغرماندر و بود دین م بر ینک ای فرعی و ای لیکن بز بونن
 لازم اولانی بیان ایلر ز را خجی پس ع اقتدر ای فرعی و ای پری
 مابه و بری بولبللدر و مر ای فرعی مخرج ماول نغمه یه آواز دیر
پس ماه و بوی کک آواز سی حجاز در ف حفظ پس ش احک
 حجاز اون ایکی مقامدن بر مقامک اسمی در دیدگری باطل ادا در
 محض جهلدن ناشید و عضی سی علم انتظام برینه علم موسیقی دکس
 خطا نیش زیر امو سیتی صافی تر نما کدر غیر ی نشد دکلر اهنک
 حجازی مریهوند فرو مانده سابقا کور اولان کتیدر بانک
 طبل غازی لامیه و بیانیته در طل طاولی مفا سند در غازی لفظ
شکر دیر اهل غویه و جان باز دیر لر لیکن طبل غانوی طاول دیر
 طبل یا زدن اخرانه ایکن پس بونن جان باز طاولی رین خیلی پهلوانی
 اظهر ایشین محصول بیت بلند آواز نادان بیلر که اهنک حجازی

حجازیه
 حجازیه
 حجازیه

لامیه در جمله عطا را اولد که دیار عرب و عجم بر طبله به انواع منجاری
 ترتیب باید و نیز صناد آمار و من بواسطه و ترتیب اولمان هنرهای
 وصف ترکیبی در نمایدند من من کو سترگی دیگر بلند آواز و وصف
 ترکیبی در میان تری ده و وصف ترکیبی در ایچی پوشش دیگر محصول
 مست اولد که کند فی قوقه یعنی قوقوشی جفا اولد که عطا
 سوله یعنی عطایه کن تعریف اولان مسکه اغتبار بود در عالم طبله
 عطایه ترکیبی است و من کو سترگی یعنی تصلف بلنوب اظهار من ایلر
 امانادان طاول کی بکند آواز و ایچی و شمشیر یعنی همان و کنسی وار
 الحق اما هنردن بی بهی فی طبله غایبی کجا نیاز طاول و لینه تخصیص همان طاول
 کی میان تری در قطعه عالم اندر میان جاهل را مثلی گفته اند صدیقان
 میان جاهل لامیه جاهلند مراد جنسیدر و را معناده عالمه قید در عالم
 میان جاهلاند تقدیر من در هر یوندر مثلی باوقی حدت مراد مثلی
 صدیقان صدیقک جمعی در صادق و دال مشدد ک کبره لریه صفت
 مشهور در محصول بیت جمله اداسنده عالم و تمثیل سوله صدیق
 اول تمثیل بیت مانند ز شاهی در میان کور است مصحفی در میان ندیقان
 شاهی باوقی حدت مصحفید نویلدر ز ندیقان زانک و دالک
 کبره لریه ز ندیقان جمعی در ملحدان معنای سنه یعنی چشمه احصاده قایل
 اولمان طاملر محصول بیت جاهل را اسنده عالمک مثلی بر جود
 کور را اسند و بر مصحف ز ندیقار اسند یعنی نوکره بکر
 عالم جهلی اینجند دوستی را که بگری فرا چنگش را نشاید
 بیکدم بیازازند دوستی باوقی حدت و را ادات مفعول که

حرف رابط صفت باوقی طرف و عمر لونک کی بر کرده مدد و ن عبارت
 و باوقی حدت بر مدتی و بر زمانه دیگر و را بونک کی بر کرده است
 صد و بر چنگدن مراد الدر آند فعل مضارع جمع غایب دیگر بیکدم باوقی
 طرف و دم نفس ساعت مضارع در بر دمن و بر ساخن دیگر
 بیازازند فعل مضارع جمع غایب اینجند دیگر محصول ترکیب بر
 دوستی که بر مدتی که کتوره لری یعنی تحصیل ایده لری لایق و کلد که انی
 بر نفس اینجند و بر بخصر راین است سنگی بخند سال شود لعل باره
 ز نهاده نایک فتنه شک سنگی باوقی حدت بخند سال
 باوقی طرف بخند بیکدم و ثقه فعل مضارع مفرد غایب فاعلی یعنی
 اسمی بختند سنگی راجع ضمیر در و خبری لعل باره و تقدیری باره
 لعلدر ز نهاده ادات بنسبه تاوقی تا کید باوقی طرف شک نفس بر نفس
 دیگر شین لعل باره را جودر شکنی فعل نفی مستقبل مفرد مخاطب
 صمیمه سین دیگر یعنی کسر ایلمه سین محصول بیت بر طابش نهی بیکدم
 بر لعل باره سی و لور ز نهاده تا بر نفس انی طاش کسر ایلمه سین محصول
 بولیت کچن نثره تمام تنویر و تنظیر در تشبیه عقل در دست نفس
 چنان گرفتار است که مراد عاقر در دست زن گرفتار دست نفس لامیه
 در محازا مراد عاقر بیانه زن گرفته بولید در گرفته کاف عجمک ضمی
 در انک سکونی و بانک ضمیل زوری و قوتی وزیرک دیگر محصول
 ترکیب عقل نفسک النع اخلین گرفتار در که عاقر ارقوتی عورت النع
 در خوی بر سرانی بیکدم که بانک زن زوی بر آید بلند در خوی بیانه در
 یا کلیل بر سرانی باوقی حدت که حرف رابط صفت بانک زنی

لامیه در عورتک وازی وی ضمیر غایب در سر آیه رجوع بر آید چنانکه
 محصول بیت اول وک از رینه ششنگ و شاد بلیق قوس سنجی با غله یعنی قبا که
 اندن غوغا نک و ازین طایفه ده اولان خلق یوکسک چقا یعنی غوغا
 و ازین طایفه ده اولان خلق ایشان **جکست** رای بی قوت
 و قوتست و قوت بی رای چهل و جنون رای فکر دیگر رای قوت
 اضافتی بیانیه در یعنی بی قوت رای ده بیانیه در یعنی قوت عقل کی رای
 و تدبیر چهل و جنون در محصول ترکیب رای خالص بی قوت عقل بی
 فائز و بی نتیجه ایشان و عقل بی رای و تدبیر صلی چهل و جنون در حاصل
 رای و تدبیر و عقل لازم در و عقل رای و تدبیر لازم در یعنی بی عقل و عقل
 رای بی اولی کرک **بیت** تمیز باید و تدبیر و عقل انکه ملک که ملک و
 دولت تاوان سلاح جنگ خداست **بیت** تمیز بای اول اسلوب عجم او زره
 ضرورت زن آگون خذف اولمش در **ملک** لفظ مشترک در حکمت و سلطنت
 بیستند بونوم یکسینه ده مبالغه و ار که خوف تعجیل دولت
 معطوف و نادان مضافه لامیه ایل سلاح جنگ خدا لامیه در بر
 محصول بیت آنسانه تدبیر و عقل کرک اندن صکره مملکت و
 سلطنت زیر آنا و آنک ملک و دولتی خدا ایل جنگ ایلکه یا با قدر یعنی
 خدا آنک امر و نهینه مخالفت ایلکه **سبدر** **بیت** جو انمردی که بخور
 وید به از عابدی که روزه داید و بهید جو انمردی با وف و حدت که
 رابط صفت روزه دارک مقدم مفعولی و رج طوته و دیگر **بیت** فعل
 مضارع مفرد غائب قویه دیگر **بیت** صلی و حفظ ایلکه حاصل
 ادخار ایلکه محصول ترکیب بر سخن که بیه و حیر به بدل ایلکه **بیت**

مخالفت

عابدن که صایم اوله و کندی ایلکه و نه کندی ایچون حفظ ایلکه
مطلبه هر که ترک شهوت از بهر قبول خلق کرده است از شهوت حلال
 در شهوت و ام افاده است **ترک** شهوت مصدر ک مفعول از شهوت
 شهوت در مراد لذت دنیوی در بهر ادات تعجیل قبول خلق مصدر ک
 فاعله اضافتی **بیت** یعنی خلقت مقبول و بیچون شهوت حلال و
 و ام بیانیه که در محصول ترکیب هر کیم که آرزو و لذت دنیا خلقت
 قبولیچون ترک ایلک در **بیت** یعنی بی برهین کار و تراض ایلک سونوردی و لک از دنیا
 ساین لذت حلال در لذت دنیوی و دشت **بیت** زیر ایلک و بی وضع رای
 رای ایل **بیت** اهل تحقیق قوت کفر **بیت** ایماز یافت **بیت** عابد که نه از بهر
 خدا کوشش نشیند **بیت** بیچاره در آیت باید یک **بیت** که خوف بیان
 نه نفی معاده نشیند **مقدور** کوشش شد که طرف مکانی بر در نظر
 تقدیر ایل از بهر نهاده اکی متعلق از خوف طرف آیت تاریک بیانیه
 به ادات استعظام **بیت** فعل مضارع مفرد غائب که کور و دیگر
 استعظام انکار ری طریقله یعنی کور به باید باشد او با بعدی مضاعفی سحاره
 بهتد ای ثانی و **بیت** خبر ثانی و ثانی خبر اول سحاره عابد و قی ندر
 المقصود **بیت** محصول **بیت** عابد که خدا ایچون کوشش ده او نور میه یعنی
 اندا ایچون کوششین اوله **بیت** رای ایچون اوله سحاره عابد فرا کولق آیلکه
 نه کور **بیت** یعنی آینه قلبی که ریاضت شکل با سلطنت اوله آن نور و فیض
 خدا عسل ایل **لطفه** اندک اندک خنجر شود و قطره قطره سیلی کرد
 یعنی آنکه دست قدرت ندارد سنگ خورده نیک دارند تا وقت فرصت
 و مار لود و مار ظالم بر آید **بیت** اندک اندک تاکید لفظی علی با وف و کفر نو

بوق دیگر نشود و اولور دیگر و قطره قطره کنه تا کید لفظی سیلی
 باوق تنگ جلی و سیلی باوق تنگ جلی و سیلی بالینه حرف و حدت
 دین لذت کلامدن بجا میشن کرد در فعل مضارع مفرد غایب شودی
 صورت مفاسی فاده ایدر اولور دیگر و حضر شیخ معنای مرادی نشی
 ایلد شرح ایدوب بیوزر آنان انک جمعه در شام دیکدر که حق
رابط صفت در ت قدرت بیانه ند از نظر طو نم از یوفلقدن کها نر
کها نر سنگ خود ترکیب فرجید ر سنگ نیزه کی طاش آوا چی
دیکدر ترکیب اضافتی اولمغه ده قابله دیکدر که از نظر فعل ام جمع غایب
حفظ ایستونلر دیکدر ن فعل مضارع بد عن اولمق مکدر ا امکان نقد
تا وق لغیل با ج حرف وقت فصلت لامنه دنا ر انک فحی
کنه بلی انتقام معنا سینه در دماغ دالک کسر لمه توتل باشک منی سی
مرا در باز دیکدر محقق ترکیب از اجق از اجق رت
بری برینه منضم اولمق جوق اولور مثلا صوفی قطره قطره بریره جمع اولمق
سیل اولور کوک معنایی بودر که شونلر ک وست قدر تاری بو قدر
یعنی برینه که قادر دیکدر سنگ خوده و باشک خوده حفظ ایستونلر
تا کیم فرصت قتنم طالمت ما خندن انتقام حاصل ایله که یعنی ما خنی
جقار اگر حاصل ان انتقام الار یعنی هلاک ایلیله دیکدر بیت
قطره فلی قطره الفقت نهر نهر الی نهر از اجمعت بج قطر لفظ
مرفوع مبت اعلی جار و محرور یل التقید متعلقه التفقت فعل ماضی مفرد
مؤنث غایبه در افتعال بابندن اصلی نققت یپی فبلی نای افتعال واو
واقع اولدی تا وق حرف مهموسه دن واو وق قدر محموره دین شما

در این کتاب
 و در این کتاب

بافر و تباعد واقع اولور و چون واوی تا به قلب ایدوب تا بی تلبیه ارقام
 بتدیر الفقت اولدی نهر لفظ مرفوع خبر مبت در و نهر لفظ مرفوع
مبتدا الی نهر اجمعت متعلق اجمعت انضم مفاسی مکتمل لذ و
الی ایله تعبیه ایلدی بج لفظ مرفوع خبر مبت در محصول بیت طلمه طلمه
اولور نهر متفق اول ایرماق اولور یعنی قطرات بری بریده مجموع اولمق
اولور و نهر مجموع اولمق اولور یعنی نهار بروی بریده منضم
ولس عظیم اولور بیت انک اندک بهم نور سباز دانه در نشت
عکس فل انبار دانشی بلی و من مجتله ایله باز انلر ایلدن کلمه دگر
میش محصول بیت از اجق نهر بریده جمع اولمق جوق اولور نهر
که انبار ده فله دانه دانه دانه بریده جمع اولوب بر انبار طلمه
اولور فله غیشک فتی و لامک تشد بدیده تشد نخل دیکدر عکس
عالم را نشانید که سفاهت از عامی بکم در کذا ند که مرد و طرف را زبان دارد
هست آن کم مهور و جمل این بشکل عالم را ادوات مفعول که حرف بیان
سفاهت مصدر در سفر من یعنی جکس بابندن زیر ابولقت کلی باین
مستعمله علم و حسن علم دن مصدر سفر اما حسن دن سقاء و نشت
کلور ببونن حک تقیضی مرا در عامی جایل معنا سینه در اصلین یم
مشد در اما نجم تحقیف یم ایله اقور بکم با وق سبت در حرف تا کید
که از اند فعل مضارع مفرد غایب بج دیکدر یعنی حکم سبیل مفاسی
ترک ایلیله حاصلی سفاهت ندن انقاض عین ایلیله که حرف لغیل
مرد و طرف دن مرا عالم و عامی در ادوات صله مبت آن لامیه اشاره ند
عالم کم بونن ناقص معنا سینه در جمل این لامیه اشاره ند عامیه سبح حکم

در این کتاب
 و در این کتاب

یعنی قوی و مکرر. محصل ترکیب عالمه لا یوح کله علم سبیله عامیدن
صادر اولاته بسفا همتی اقبال ایدوب ترک ایلد. یعنی ایلد وکی سفا همتند
متقید ایلدوب دلمیه. زیرا اکی جانبله زیان و برز عالمک سببتند
نقصان و برز و عا مینک جهلی محکم اولور. زیرا یونک احوال اکی
غور کلو بر که طغیانته سبب اولور بیک چو یا سفله کولی بلطف و خوشی
فردن کوردش کیر و کردن شی. حوادث تعلیل با حوف صله سفله
الحقی و دینی کمنه فردن افزوندن محققند زیاده معنائند اسمد
کرد فعل مضارع منفرد غایب اولور و کیر کلد. سین ضمیر معناده
متقید در کیش نعدته کردن کیش معناده معنائند در محضول
چونکه آنچه یعنی دینی به و سقیمه لطفله و ایلکله سوز سوزینه کیری و
غنادی زیاده اولور یعنی و سوسیه و شر که بندن نور قدر و غندن
ملایم سوزید و محظوظ معصیت از سر که صادر شود ناپسند است از
علما ناپسند ترک علم سلاح جنگ شیطانت و خداوند سلاح را جو
باسری بر نذر مساری بیشتر بود. معصیت یعنی گناه و عصیان ناپسند
نامقبول و مکرر زیرا خدا به خلاف و شیطانه طاعتد و از علما و
علمادان ناپسند تر نامقبول کرد که حوف تعلیل علم سببتند سلاح جنگ
شیطان لایمیه لذ و خیر نیستند و حوف حال خداوند سلاح لایمیه
صاحب سلاح لایمیه و مکرر و را آدات مفعول چون حوف تعلیل
با حوف مصاحبت اسیری با حوف مصدر بر نذر فعل مضارع جمع غایب
ایله له و مکرر خداوند مفعول صریح و باسری غیر صریح شریک می باشد
و با حوف مصدر بیشتر و خیر نیستند او جمله اسمیه جواب تعلیل محضول تر

عصیان و گناه مکرر که صادر اولور نامقبول اما علمادان نامقبول
بر را علم سلاح جنگ شیطانتند یعنی شیطان ایلد جنگ ایلد و مکرر
و بر اقد کما جیسی چونکه اسیر کله ایلد ار حالت زیاده رک اولور
شوق عامی نادان پریشان روزگار بزرگ دشمنند ما بر مینر کار
عامی نادان بیایند پریشان روزگار و وصف ترکیبی و صفت عامی و بیشتر
و مضرع نامی خبری دانشمند ناپسند کار بیایند محصول بیت احوالی و
اموری پریشان عامی نادان بر مینر دانشمند بکر یعنی تو صفت کلی
دانشمند دن او صفت عامی بکر عامی جهل صفتدن بخود ایلد که کله
ما و از اضافتی صحیح اوله یعنی تو بر شخص معنائند فد بر گاه بیایند
از راه او فاد دین دوشمنش بود در جهاد او فاد گاه که حوف تعلیل آن اشارت
عامی به با حوف مصاحبت ناپسند آدات بی بیاض صفت مشبهه در
بیشیدن کن کوره کن و مکرر و با حوف مصدر ناپسند لغله و مکرر و او فاد
و اوله دوشدی و مکرر وین اسم اشارت در دانشمند محصول بیت
نه را عامی ناپسند لغله بولدن دوشدی و مکرر یعنی جهل نادان لغله
صلواته دوشدی اما دانشمند کمالی کوزی و ارا بکن چاه ضلالت دوشدی
یعنی اول جهل ضلالت دوشدی و بوعلمیه عامل اوله و غندن مطایبه
بر که در دن کی ناپسند بخورند چون بیمه زانمش بر نذر محصول ترکیب
بر کیمه در لکندن و صا غلغند یعنی حال حیانتند امکان مکرر چون کیم
اولور یعنی و لیکت آدنی ایلتم له یعنی کمز حکمت یوسف علی
السلام در خشک سالی مصر کیم خوردی تا که سنگا ترا فراموش کنند
لذت انگور زن بیوه داند نه خداوند بیوه طول عورت محصول ترکیب

یوسف پیغمبر علیه السلام مصر کشم و را خلق بکنند یعنی حلق بکنند
طوق و بلخ میزدی یعنی طوق میزدی تا یکم اجلری و آموش ایلمه بکنند
انلودن ایلمه قصد بکنند و دی. آجلر جانی بکنند ایچون. زیر آوز بکنند
لذتی طول عورت بکنند که فقیر و محتاج در میوه ضایع یعنی آکل و استی
بیلر زیر اماره ایلمه بکنند که الورا کل اندر **مثنوی** آنکه در راحت و تنعم زیست
اوج و داند که حال گرسنه نیست. تنعم تفعل یا بندن مصدر در
نعمت ایچون اولی زیست فعل باقی منف و غائب در برگه دیکند
که خوف بیان حال گرسنه لایمه. محصول بیت اول کسه که نعمت
و راحت نعیش ایلمه یعنی آنه بیوردی بکنند ای اول کسه نه بیلور که
آجک حالی ندر. حاصلی جانب جانی اول کسه بیلور که اجلق نعیش اوله
حال در ماندگان کسی داند. که باحوال خود فروماند. حال در ماندگان
لامنه در مانن عاجز کاف غم خوف توسط و الف و نون ادات
جمع که خوف را بینه صفت یا خوف طرف احوال خود لامنه فروادات
ناکند در ایلمه مستعمل اول کسه عاجز معیاسنی فاده ایدر ماند
بونن فعل مضارع بونن منف و غائب در مانید ندن فالمن معیاسنی
مانندن دینر غلط سولیش. محصول بیت فاجه کرک جانی بکنند
کندی احوال احوال رنم عاجز قاله یعنی نیچو در لوح چکن بیلور عاف کرک
حالی **قطعه** ای که بر مرکب نازن سوار نیشت از. که قمار کش مسکین
در آب و کسب ای خوف نداد ای محذوف تقدیری ای کسی که
مرکب نازن بیانیست یلچی و یو پرچی بنت دیکند یعنی جو یک
جانب مرکب سوار میاضیم خطاب آتلی سیر دیکند و همش در میوه

فعل

در این کتاب
توضیح
و تفسیر
و تکرار
و تکرار

فعل امر منف و مخاطبه را و صکت طوت یعنی او صلی اول حاصلی عقلک او یار
حرف تعیل و خارش لایمه و یا بیانیه خارش صفت ترکیبی از دین
چکنی دیکند بکنند اضافت بیانیه در مای بطینله خره خارش صفت
اول او تو بکنی صفت ثانی او تور. پس یکی اضافت بیانیه
او تور. حاصل محصول بیت ای شول کسه که یلچی مرکب یعنی بنت آوز
سوار سیر عقلک باشک و یو شر یعنی جمع ایل و بهوش و قافل یو
زیر مسکین خارش کشک خوی و یاخو مسکین خارش در آب و کل
از اسنل یعنی آب و کل یا تمش فالمش خفاخه و ایله یا خفاخه
چقون مسکین برینه نشوند. بازان و زنه حفت و ترش مسکین
نجه لره مخالف باز مش و یا بکل ضرورت زن ایچون سکنک یا بینه
ملفوظ کلم. آتش از خانه همسایه درویش خواه. کالچه بر روزی و دیکند
دود و است. خانه همسایه درویش لامنه و بیانه در همسایه فو کسی
درویش در مراد فقیر در آتش نخواه یک مفعول طرکی و از خانه فقیر می
خواه فعل منف و مخاطبه در خواهید ندن و ایله و بیسته دیکند
کالچه که خوف تعیل آن اسم اشازند. چه نک مضمر نه بر روزان او
بعضی نشیوه از روزن او و اقدر معیار در روزن رانک زانک
نجه لریله و واک سکونیه باجو و پنجه بونن مراد او جقدر که عجم خاری
دیر او ضمیر درویش را جقدر دیکند در فعل مضارع مفرد غائب
دیکند یعنی مر و ایلر. محصول بیت فقیر تو شینک خانه سندن نش
ایتمه زیر اول نش که انک باجه سندن و او باخندن جفا
کوکی دو تو نیدر یعنی دود آیدر حاصلی فقر افوشیلرک احوالند

در این کتاب
توضیح
و تفسیر
و تکرار
و تکرار

نظر اینکه ترکیب در خواه فعل نهیدر خواه استند ن بکسر سهواً
در ویش ضعیف حال را در تنگی خشک سال میسر که چونی
 مکرر ط آنکه مرهمی بر ریشش نهی و معلومی در پیشش در ویش ضعیف
 حال بیانیته ضعیف حال وصف ترکیبی در ورا اذات مفعول
در خوف تنگی به خشک ل لایسته تنگی با خوف مصدر خشک
 سال ترکیب مزجیدر قور اقلق سل معناسنه اصلند سال خشک
 ایدی اضافی صکره ترکیب مزجی آنکه بکسر فعل نهی مفعول مخاطب
 برسد ندن صورته دیگر در ویشش مفعول صرحی و در سکی غری
 صرحی که خوف بیان چونی و او اصلیت باکی خطابه بجه تبیین دیگر
 مرهمی با خوف وحدت بر خوف صله ریش بوند یاره معناسنه
 و تبیین ضمیر در ویشش را جعدر بنی فعل مضارع مفعول مخاطب
 دیگر در و معلومی پیشش بونک یکی بر لوده معلوم ندن مراد نقد در
 محصول ترکیب احوال و اطواری ضعیف ولان در ویشش قور اقلق
 و مطلق سل بر ار لغندن صورته که بجه تبیین حالک ندر الا
 اول شرطه که مقرر و فاق یاره سینه احسان و کرم مرهمی قویا تبیین
 و او کینه بر مقدمه بر آید تبیین حاصلی بونک یکی سله اله
 بر سینه و بر ویش عطیه ایلیخه ندر حالک در ویشش بوضو مرهمی
قطعه غی که بکستی و باری بکل در افتاده بدل بر و شفقت کن ولی مکرر
 غی با خوف وحدت که خوف بیان و با خوف رابط صفت مفعول
 مضارع مفعول مخاطب کور رسن دیگر با خوف معطوف و با خوف
 وحدت بکل با خوف صله در خوف تا کید افتاده در ویشش دیگر

ترکیب
 در ویش
 ضعیف

ما بعد

ماضیدن قسم بدل با خوف مضاجبت و الله یعنی کو کله بر و اصلند
 بر او ایدی بر خوف صله و با استعلا شفقت تبیین و فاق فاق
 فتح لریه مرهمی دیگر استبرک مک معناسنه کن کاف عوبک تبیین
 فعل امر مفعول مخاطب ایل معناسنه ولی اذات استدر اک مفعول
 نهی مفعول مخاطب در وید ندن کتمه دیگر بر پیش با خوف صله و تبیین
 ضمیر خوه را جعدر محصول بیت بر خوی و بر یوی یعنی خری بویکیه با خوف
 و تبیین کور سینه کو کله آکا شفقت و مرهمی تبیین اما باشد
 و باشد واره اگر با خوف در حفا بر مفعول فاق فاق استک بر و برینه در ن زن
 سخته لره مخالف با زمشش کنون که زنی و بر سیدش که چون اوت
 میان بند جو مردان بکیر دم خوش کنون کاف عوبک و بونک تبیین
 اکنون ن محقق شد تبیین معناسنه که خوف بیان بر تبیین با ضمیر خطاب
 شینه اتصال ضرورت و زن با چون مفتوح فلتد تبیین تبیین قریه
 صاحب خوه را جعدر که بر اف و بادی صاحبستر او لمانه البته تبیین بون
 زاید در دینار زاید سولیک که خوف بیان چون جیم عجم و لو اصلته
 ایل بجه دیگر کیف معناسنه میان سل معناسنه در که عوبک
 وسط دینه بتدک مقدم مفعول بر سل بغلقند مراد بر اقلنوب
 حاضر لتقدیر جوادات شینه مردان الف و نون اذات جمع ار کر
 دیگر بکیر فعل امر مفعول مخاطب کیر بدندن طوت دیگر گرفتن
 دینار سهواً بکسر دم و لامیه و مفعول بکیر در دم و الک تبیین تبیین
 قو برق دیگر تبیین ضرورت و زن با چون تبیین تبیین کینه صاحب خوه
 را جعدر سابق یکی شعر با چون زاید در دینار زاید سولیک محصول بیت

در ویش

در ویش

در ویش

در ویش

خاطر خسته بیا نه و یا لایمه در مجروح خاطری و یا مجروح خاطر بنی در آدا
 ناکید دال برینه و او یا زوب و را و قیان زیاده و رو کشت در یافت
 بونم یافتن معناسند در را مضارنه مقدارند در خاطر خسته نخواهد یافت
 مفعول صریح آن خبری صریحی تحصیل بیت هر یک منصب دولتی واری یعنی
 هر یک صاحب جاه و دولت در حال بود که اول منصب دولت سبیل
 و مجروح خاطری و یا مجروح خاطر بنی یعنی بر شکسته دی تدارک تقدر
 ایلمت در حاصلی بر کوکل که تورم و جایز در که بد آنکس باسی خوف
 اول یعنی اول جاه و دولت اوله و غی چنین است و لای
 رعایت ایلمت و نمک اول مجموع بتک تعابین می هر یک که منصبی
 و دولتی و ارد در لیکن آنکه خسته بتک خاطر بنی که بولمن است و لیکن
 معناده عجب بی نظیر این عفا افتد خسته خسته خسته ده که هیچ است
 و جاه و لیس این دیگر نخواهد یافت خبرش شین م که راده کی که راجع
 که معنای شرطی متضمنه در پس بویع جواب شرط اول و ده فعل امر
 مفرد نمی طبع خطاب عام طریق د بیدند و الکت فتحی و کسر بل خبر
 مقدم مفعولی که حرف بیان هیچ دولت و جاه و بولمن نخواهد یافت
 مقدم مفعول صریحی و برای در کو غیر صریحی با خوف طرف و اضافت
 محمول بیت شکسته خاطر خبر ایلمن و بولمن صاحب جاه و دولت
 خبر ویر که دار آفتن هیچ دولت و جاه بولمن در یعنی دنیا و منصب
 و دولت سبیل نام اوله رعایت ایدوب خرات ایلمن و آرا ختن هیچ
 منصب مرتبه و نماز یعنی آن منتظر نظر خدا اولما زد و بولمن لایفه
 خود از نکت حق بخت و مردمی که گاه را دهمی خود بید و بخت خبری

و از نکت حق اضافت لایمه اید خبر متعلق مردمی که گاه بیا نه و و نکت
 مقدم مفعولی که حصول ترکیب خود خدا نکت نکت نکت بخت در
 خدا نکت ویر و کی نکت بخت ایدوب محمول در و الین است و گناه
 مردم و در یعنی خدا محموله نکت ویر و کی چون عادت اید و حال
 و آنکس هیچ کما می بود در را نکتی خدا نکتی لطیفند ویر و
 یعنی کندی لطف و احسان و بردی بواندن زور و قوتله اید و مردم
 اسم جنس و قلیله و کثیره شامل پس مردمی که گاه بیا نه و معنای
 و اصل دکل اینش قطع مردمی که نکت نکت نکت نکت در بولمن
 صاحب جاه مردمی که کاند و غی بولمن و ف تصفیر تحقیر و یا خوف و حد
 بعضی نکت و اضافت و افتد یعنی بیا نه اید نکت نکت نکت نکت
 قوری بیل یعنی عقل و دانش که بونم مراد حسود و را ادا
 مفعول مردمی که دید نکت مقدم مفعولی و نکت نکت نکت نکت
 دید نکت مفعول ثانیه در خوف صله بولمن بای عجب و صمیمه و
 کونیل و نکت کسر بد غیبت و نکت معناسند در صاحب
 صاحب نکت جاه و اضافت لایمه در در حصول بیت بر عقل حسود
 از بختی که مردم صاحب منصب نکت نکت نکت نکت نکت نکت
 صاحب منصب غیبت اید و مردم کفتم ای خواج که بولمن مردم
 نکت نکت راجه گاه بد بختی نکت نکت نکت نکت نکت نکت
 و را خوف تحصیص محمول بیت مردم که دیدم ای خواج اگر نکت نکت
 اینک یعنی طاعت نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت
 نکت بد بخت اوله و نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت نکت

نه کنایه واره بود نظم اثر خلق اید و ب قطعه برینه حکمت بازان نظم اثر
فرق اینها پیش **قطعه** الا تا نحو امی بلا بر مسود که آن بخت برکت خود در
بلاست **الما** خوف تنبیه تا خوف تا کید نحو امی فعل نفی مستقبل مفرد
جنا طبت و یلمی پس و یکدر **بلا** مفعول صرحی و بر مسود غیر صرحی که در
تعلیل بخت برکت تا ناک سکونید و هفتم کسی در خود تون
جایز در که کنایه معنی است اول **و** جایز در که تحسین لفظ چون اول
محصل بیت خطاب عام طریقه بیور را گاه اول فافل او که تا
جسوده بلا ذی صیبت استمیه **س** زیرا اول برکت طالع و معکوس
بخت کنایه بیاده در **ب** یعنی خد بر بلا در که اولی اگا گرفتار در
چه حاجت که باوی کنی و شمنی **که** او را چنان دشمنی در قفاست
باوی با خوف صدمه و ضمیر مسوده را بعد **و** دشمنی با خوف مصدر
خوف تعلیل او را خبر که مسوده را بعد **و** با خوف تخصیص چنان
اشاء در خود در تنفاد اولان جسوده دشمنی با خوف وحدت
محصل بیت نه حاجت که مسوده دشمنی باطن معنی سن کا تملک
ایلمک احتیاج یوق زیرا کنایه یک حسنی کنایه دشمنی در
بوتلمک اوله قطعه برینه تشبیه و حکمت بازان نظم اثری بر بلور
امش **تلمیذ** تلمیذی ارادت عاشق بی زریست و درونش بی اثر
مرغ بی بر **و** عالم بی عمل در تحت بی بر **و** زاهدی علم خاندی در **تلمیذ**
تا ناکت و میمک کنایه شاکر و معنایست در **و** تون حامد **طالب**
و مرم افغانی بایندن مصدر در **طلب** و محبت مراد در تلمیذی اراد
بیانیه **و** مبتدا عاشق بی زری بیانیه و خبر مبتدا **و** تون بی معرفت

بیا

بیانیه و مبتدا مرغ بی بر کنایه بویله خبری **و** تون دن مراد سیاح عالم
بر تون قنیت معنایست در **و** تون دن صکره ایکی فقره نکره اعرابی بویله
محصل ترکیب جلوسه وارا و تکرار **و** طالب ایجه بنه عاشق کبیر
که مراد و مقصودینه ظرف بولم **و** سیاح بی معرفت مبتدا تکرار کبیر که
اضطراب و المدن خالی اولماز **و** علمیه عالم پیش بنه اعاج کبیر که اند
انتفاع قابل وکل **و** زیرا فیاض اولماز **و** تراید جاهل قیومتر او کبیر یعنی
کسته ارشاد ایلک اولماز چون اغون اجوب سوز سولمکه قادر وکل
قالور **و** خانه بی در گسی **نصیحت** مراد از نزول قرآن تحصیل کسرت حد
نه ترنیل سوره مکتوب عامی منعبت پیاده رفته است **و** عالم منهاون
سوار خفته عاصی که دست بردار **و** پیاده عابدی که کمر در سر دارد **و** زول
مصدر رک فاعله اضافه فتید **و** تحصیل سرت مصدر یک مفعول اضافه فتید
و خوبه اضافه بیانیه در ترنیل سوره مکتوب با شافتم بایق کبیر
ترنیل تفصیل بایندن مصدر در **و** مراد تجوید آیه او تو مقدر **و** عامی منعبت
بیانیه **و** مبتدا پیاده رفت بیانیه و خبری عالم منهاون **و** بیانیه و مبتدا
متهاون اسم فاعله **و** تفاعل بایندن کامل معنایست **و** سوار خفته بیانیه و خبر
مبتدا اوله مراد و پیشانی **و** یکدر **و** عاصی با خوف وحدت که خوف رابطه
درست بردار در ک مقدم مفعولید **و** عاصی مبتدا **و** بیت بردار صفتی
بدان عاصی خبر مبتدا **و** با خوف وحدت که خوف رابطه صفت کردار در ک
مقدم مفعول صرحی **و** در سر غیر صرحی **و** محصل ترکیب مراد از نزول قرآن تحصیل
خلق خوب و سیرت مجوید **و** تجوید سوره مکتوب کلد **و** عاصی قرآنی تجوید
ترنیل آیه او تومش **و** کلد **و** منعبت جاهل بوله و شوب کیدن پیاده کبیر

کیا بیا بیا بمنزل ایریشوب عالم کایل یولده او یویب فلان انکی لبید
که منزله مشکل ایریشور بر عاصی که تصرع و نیاز له خدایه آل قالدروب کناه
و جو منه اعتراف ایدوب زار یلق ایل باشند کبر و غرور اولان عابد
یکدر **حاصلی** کناه منه معترف عاصی عبادتله مغرور عابد و زاهد دن یکدر
بیت سر هنک لطیف خوی دلدار بهتر ز فقیر مردم آزار سر هنک
لطیف خوی و دلدار و صف ترکیبی لردر لطیف خوی و کوکل عایت
ایده چی دیکدر **بیت** سر هنک مستدا و بهتر خبری فقیر مردم آزار بیانیته
مردم آزار و نصف توکی در آزارید بدن مردم انجده چی دیکدر **محمول**
بیت کوکل ال ایلده چی لطیف خوی سر هنک ایمنی سر عسکر مردم آزار فقیر
یکدر **حاصلی** مودی فقیردن ملایم و خوشخوی سر هنک یکدر **مصاب**
یکری را گفتند عالم کی حکم عمل بخیه ماند گفت بر نورانی غسل **محمول** ترکیب
بریده دیدن که عمل شرف عالم نیک بگزیدیدی بالشر آریسه بگزید ماند فعل مضارع
مغرور غایبدر مانید بدن بگزیدت معنایسته **بیت** سر هنک درین سهوا بلیش
بیت زهور در شست بی مرد ترا کوی باری جو غسل نمی دمی شستن **مزن**
زهور در شست بی مردت لایمته لردر زنبور منطلق آیدر **بیت** ماسباق کلان
مفهوم اولان بال آریسنده خبری اوله **فست** در شستن **فست** و
رانک ضمه لریله یومیشق مقابل ایری معنایسته **در** میشدن بون آری گزینی
مراد در **مزن** مقدم مفعولیدر آورده دیکدر **محمول** **بیت** خطای خام
طریقیده سورر مرد و تنگشن آری به سویله چونکه قیل و یرم حسین باری شوره
یعنی آدم آو غلامی سوخته **حاصلی** چونکه فاین ایلمزین یعنی فاین بوق باری
زیانکله اولماسون کوی امر حاضر در کفاسن نیندر خط شولیدر **تشبیه**

بیت

بیت

مردی مردوت بیانیته **بیت** و زاهد با طمع و شرن مردی مردوت بیانیته
و مبتدا و زن خبری و زاهد با طمع بیانیته و مبتدا و زن خبری و
ترکیبی خبری یول آوروی دیکدر **بیت** یعنی وانی زیندن **محمول** ترکیب
مرد و تنگشن عورت کبیدر **بیت** و طمعکار زاهد یول کبیدر **بیت** خلق
مالی را یکان **لور** **قطعه** ای بناموس کرده جامه **بیت**
بهربند از خلق و نامر **بیت** ای خوف ندامت از ی محذوف **بیت**
معنا جنت ناموس بون عوض و غیرت معنایسته **در** کبر و بلیش
دیکدر **بیت** ماضی بدن قسم **بیت** جامه مفعول اول صریح و سپید نایسی
بناموس غیر صریح **بیت** بهربند از خلق لایمته لردر و کرده به مفید نامر
جامه به مخطوفد **بیت** و احوالی جامه سپید **بیت** احوالی کی در نامر دن مراد و غیر
اعمال **بیت** و سفید بر معنای **در** **محمول** **بیت** ای ناموس غیر
لباسی بیاض ایلین خلعت حسن ظنی اخون و نامه و عملی کثرت نوظ
توید ایلین **بیت** دست کوناه بناید **بیت** استین چه دراز و چه کوتاه
محمول **بیت** دنیادن ال قصه کرک یعنی دنیادن الی حکمت کرک
عفتان یکی آوزون اولمق نه و قصه اولمق نه **بیت** لایمته اعتبار یوقدر
تبار اعمال صالح و خلوص طوبیت **در** کرکسه اطلس کی و کرک عا
زهد و تقوی قبا و عبادت دکلدر **بیت** نیت پاک و قلب صافله **در** لفظ
اولان کسه بر مقدار استماعله او قومق کرکد ریم و زنه نقصان کلمه
بعضی شیده چه بزیه خواه واقعدر **بیت** لیکن سر عتله او قومق کرکد ریم نور
اول **بیت** هر کس را حسرت از دل بدر برود و پای تنگابن از کل
نیاید **بیت** و در تی بافتند **بیت** شسته پای تنگابن بیانیته

تعاون بفاعل یا بندهن مصدر در الذوق و زبان ایست از کل تقدیری
 از کل ندامت در تأوی یا خوف و عدت و آری ده بولد در بافند ران
 به متعلق محصول ترکیب ایلی که نیک گویند از خیرت طشهره جفا و نفا
 یا غی کل ندامت در خارج او لما ز یعنی جفا بررسی کسی باره نمیش باز رکان
 و بررسی فلند در لوله او و رب طورش و ارث یعنی کی سفرنی اختصار
 ایله و چون تا به ما و امک صابرند امت جکر و قلند در لوله اختلاط
 ایلی و ایش مال مور و می نیون انگره بزل اندم دیو و اجات سماقی
 جکر کی و دوم عجله ز طریقی نشان طریقی و بوب یا ز اندر اسهوا ایست قطر
پیش در و نشان بود و خونت مباح کوبناشد در میان مالیت سبیل
محصول بیت خطاب عام هر بقیده بود در ویشتر قشدره تانک و قشدرک
 مباح و حلال و لور اگر مالک آرایره سبیل و لما ز یعنی انگره مالکی
 بزل ایست زیرا در ویشتر له اختلاط ایلی انگرک زکن کرک کرک
 انگرک مالکی در میان ایله یعنی بکو نم ایرتیه قالسون دیم لور
 پیش در ویشترک معناسنی طاسرا در ویش او ویشترک خشنوع دین طاسرا
 قیدی زاید واقع و کش یام و یا یار از رزق پیرهن یا باش بر خایان
انگشت نیل یا بون 9 ف ترخیده در عین انابگی کمره ایله در و فعل
 مفرد مخی طب کیم دیکدر در ویندن با قوف مصاحبت یا از رزق
 بنایتم از رزق بر نفس و صفت ترکیبی در کوک کو ملک دیکدر زیرا از رزق
کوک زنگ معناسنه در با قوف عطف باش فعل نم مفرد مخی طیدر
کشیدن زن جاک دیکدر بر عوف استعلا خایان مال و ملک معناسنه
ترکیده اسم واحد قلند در حلی لغت نه از رزق دیش و بعض لغت

اکا مساعد در و بعضی سبیل انگشت نیل بیانیه در زیر انگشت
 بونع بر مق معناسنه دیکدر بلکه چونک دانه سیدر نیل نونیک
 کسر له حوت دیکدر بوشول قصه تلخ در که زمان سابق بر کسک
 اویندی غریزیت جفسه موفاق سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل
 حوت ایله بویاردی اول و ما نم خانه اولد و عینه دلالت ایست اچون
کدک چچ و اران کسه سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل
چچ و ازد وخی اندن معلوم اولسون دیو الان شامل و غیری سبیل
نوقاع سبیل پس انگشت نیل چکدن مراد چوتله دیکدر ز
ایهام طریق نیکور دور محصول بیت یا کوک کو ملکی مصاحبت پور یمیه
یعنی اختلاط ایله و باید رک سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل
جاک یعنی انگره نیک اول مراد بود که مرطایفه ایله که اختلاط اند سبیل
انگرک زکنه کریب انگره نیک و لما نحو صفا بوم سین مجموع یک مجموع
یا خود کوک کو ملک لور ایله کتمه یعنی نامعقول یا ایله باش فوشمه یا خود
اوزه حوت بر معنی جاک یعنی جميع مالکدن امیده ی قطع ایله دین سبیل
معناسنه انگشت نیل چکش نیل نیل نیل نیل نیل نیل
خانه در خور نیل یا کد اما معناسنه در نیک فعل نی مفرد فخاطره کشد نیل
دیکدر با قوف مصاحبت سبیل نیل نیل نیل نیل نیل نیل
بلکه نیل اندن مفرد و باق ادرات فاعله رجی معناسنه و الف نون و
جعد در سبیل یا مصدر ایله ملک مفعول صرخی و سبیل نیل نیل نیل نیل
عطف بنایتم مفعول اولی صرخی و خانه نایسی و با قوف و عطف و عطف
توسل در خور نیل ایتم فاعلت مفعول ایله اضافتی قبیلند نیل زیرا در خور

خاغانک
 سبیل

در خورد و الله و الله لایق مغنا سینه در. بواج بیت بیل خطای عام
طریقید واقع در. محصول بیت یا فیله لایق دستلق و اختلاط ایله
و یا فیله لایق بر خانه بنا ایله یا نکه کله کله و انیمیتا و فالقه حاصلی مصاب
ایله کله کله سینه نیک مر حاله موافقت و مطابقت ایلمک کرک کریم
اقتراح ممکن اوله والا اختلاطی ترک ایلمک کرک حضرت شیخ خلیل اسکندر
مصاحبتی تعلیم یوزر **سینه خلعت سلطان** اگر چه غیر بر سینه
جامه خلعتان خود از ان **بلذت تر خلعت سلطان** لامیه نعت
و خوان ترزگان اگر چه لذت است خوده انبان خود از ان بلذت
تر خلعت سلطان لامیه جامه خلعتان خود بیا نه و لامیه در خلعتان
خانک ضعیفی و سکون لایق خلعت جمیع در خانک لایق خلعت
ایله اسکی دیکدر کهنه مغنا سینه خوان ترزگان لامیه نعت
دیکدر ز خوده انبان خود لامیه لرد راکی زده خود عیالی کنیدی
مغنا سینه در که غایب و محاطه و متکلم شایسته پس منکاح تخصیص
ایلمن بلا تخصیص بلیش انبان طفر حق افورده انبان طفر حق ادا
دیکدر بوسوزا کاکوره در کیم غریب و غنیم فقر اسی از غنی طفر حق
کو تر لیه بغرت تر و بلذت تر با لری تخصیص و نسبت مصاحبتی
افاده ایله **بوغتلورک و لذتلی ترک** دیکدر **محصول ترکیب** یا شله
خلعتی اگر چه عزیز و شریفه لیکن شینک کنیدی کهنه لباسی اند
غوتلورک در زراختش حجابدن خالی دیکدر واکا ترک نعمتی اگر
لذت در **اکشینک** کنیدی طفر حق خوده سی اندن لذتلی ترکدر نه بیا
بی منت و بی حجاب **اولی فقره نیک مغنا سنی** لیکن کنیدی کهنه لیم

اندرن عزیز ترک ایله در و ایکنجی فقره نیک لیکن کنیدی طفر حق خوده سی
اندرن لذت ترک ایله در دین قصور کج مغنا ده عجب بی نظیر انیمیتا
بیت سر که از دست بیخ خویش و تره بهتر از نان ده خدو تره
دست بیخ ترکیب فرخی ال امکی دیکدر **خوشم** اضافت لامیه
تره سر که به معطوف در معروف نباند **سر که کسبتا و بهتر خبری**
نان ده خدا لامیه ده خدا کوی اسی یعنی صابجی سر که اسی کتخد اسی دیکدر
کبی ترکیب فرخی در اصلین خدا ی ده ایدی اضافت که ترکیب فرجین
قانون بود در بره بانک فحله قوزی دیکدر **زبان** معطوف در **محصول**
کشینک کنیدی کسبت یعنی املی امکندن سر که و تره کوی کتخد کشینک
نان و تره کسبتن بیکدر در **زبان** منبت زوی حجابدر **حاصلی** کشی
کنیدی الی امیکله قانع اولم غیر نیک مفت نعتن بیکدر که حجاب
خالی دکل **حکمت** خلاف راه صوابت و نقص عهد اولی المالباب
و آرو بیکان خوردن و راه نادین الی کاروان رفتن از امام مر
محمد غالی بر سینه که بدین منزلت در علوم چه کونه رسیدی کلفت
بدان چه که مر چه نداشتیم از برسدن ان انک نداشتیم خلاف
راه صوابت لامیه و بیانیته و آرو به معطوف در و رفتنک مفعول
صریح و بی کاروان غیر صریح امام مرشد بیانیته محمد عطف بیان امام
غالی ضفت تشبیاهی زانک کشد ایله در **ننه** که حضرت مولانا جامی قدس
سبحه الارارده ایراد یوزر **مسکو** ناکهان تر اقبال یافت **ره**
محمد غالی یافت **دست** و عهد بقوالی است **سر این** رشته اش قادیان
بدین به این دیکدر **رقنه** که مکرر بیان اولندی مثلت مرتبه دیکدر

بدان چه بان چه دیگر **بر رسیدن** آن مصدر که مفعول آن اضافی
 محصول ترکیب صواب بود که خلاف **در** و اصحاب حقوق نقص
 عمد **در** گمانند و اینک و اینک یعنی شبهه بی غیر محبت و استعمال
 اینک و کور و مشن بوله کار و انتر کتک **در** بر اجاز در که دار و هر یک
 اوله و ضرر ایلد و طریق مخالف بره حقوق بیا که مودی اوله اما
 مرشد محمد نوالی دن سوال ایلد بیز بومر به به یخه ایر شدک و نه ایلد و اصل
 اولدک دیدی اول نسنه ایلد که مرشد که بیدم انی صورده دن عار
 طو کدم یعنی عار لندم **فقطه** امید عاقبت آنکه بود موافق عقل
 که بعضی را به طبیعت شناس بنمائی **امید** تفاوت مصدر که مفعول
 اضافی **در** که خوف بیان بعضی لغت **در** کند **اما** بوضع حکم که برای
 مراد **در** و را داد است مفعول **با** و صله طبیعت شناس و وصف
 وصف نویسی **در** شناسیدن **در** شناختن غلط سوبلش مراد
 طیب خاذق **در** بنمائی فعل مضارع مفرد مخاطب کوستره سین
 دیگر **در** محصول بیت صحت و عاقبت امید اینک اول وقت
 عقله موافق و مطابق و لور که نمسکی خاذق طیبینه کوستره سین
 زیرا اعمال اینک عقله موافق کل قصه دن حصه بود که اهل علم
 و اهل فضل اولمش میسر ی عقل اول وقت موافق و مطابق اولور
 که به شکلات و شبهاتکی ایلد عوض اینک عار ایلد سین **بر**
 نه چه ندانی که زال **بر رسیدن** دلیل راه تو باشد بعتر دانائی
 که خوف تعلیم زال **بر رسیدن** مصدر که مفعول **در** اضافی **در** زال
 عقید و اینک نشاند خفارت معنای **در** هر بود **در** دلیل راه اسم فاعل

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مفعول

مفعول اضافی **در** محصول بیت مرشد که بلم سین صور **در** بر صورت
 ذلتی عالمک و دانالک عزت و شرفه سکا بول قولانغوزی اولور **در** یعنی
 اگر چه که سوالده نو عا هموان دار لیکن نهایتی عزت و **در** مبتد **در** حکمت
 مر آنجه دانی که هر آینه معلوم تو خواهد شد **بر** رسیدن آن بحیل مکن که
 حکمت **در** از زبان **در** بعضی نسخه ده حکمت برینه همیت و اقد **در**
 محصول ترکیب مر اول نسنه بیلور سین که البته سنیک معلومک
 اولیس **در** یعنی لابد سن انی بر وجهه سله حکم سین انی بوال ایلد ده
 ایلد **در** بر ایهیت و حکمتکه زبان ویر **در** بر اخفت عقل و فکر که خطی
 اولور **در** نظام بود **در** که بیوز دخی بدیههاتن اوله **در** بر انظر یا نل
 ضرور **در** اگر چه که نظریات حتمی بدوب ترک عجله به و ناخبرک
 اولویننه حکم ایلد که قابل دانسته که حضرت داود له لقمان قصه سن
 مشهور **در** **فقطه** چو لقمان دید که نذر دست او **در** نمی بینم **در** موم
 کرد **در** می تقدیر ده کرد **در** فعله مقید **در** می کرد **در** دیگر **در** اولور معنای
 بمعجز با و فی مصاحبت و تا ضرورت و زن با چون خذف اولمش **در**
 مودن مراد بال مومید **در** محصول بیت چونکه لقمان کور دی که حضرت
 داود کشالند **در** مودر قوت معجزه ایلد موم اولور **در** یعنی بال مومی کبی یوز
 دایله آتس زره اور **در** **بر** رسیدن **در** به یساری که دانست که بی رسیدن
 معلوم کرد **در** **بر** رسیدن **در** ضمیر شتر لقمانه راجع **در** و باز داود که دانست
 مر بهون که خوف تعلیل و دانستک فاعلی تختن لقمانه راجع **در** فهم که
 خوف بیان **در** **بر** رسیدن **در** ضمیر لقمانه راجع **در** محصول بیت لقمان داود و یوز
 کور **در** اکا صور مدی که نه اشدر سین **در** **بر** ایلد **در** که صومقسن **در** اکا

معلوم اولیسم در بوسوزک اصلی بود که فاضی تفسیر نم بسوزش شول
 شول برده که خدا بسوزد و وَلَقَدْ آتَيْنَا لَهْمَانِ الْحِكْمَةَ بسوزش لقمان
 حضرت نیک جمله حکمتند در که حضرت داوود بر آید صاحب اولوی
 و اول طور میوب مذره طوفور دی و لقمان بسوزش سوال ایلزدی که بویاید
 تد پس تمام باید قدن صکره حضرت داود کیدی و دیدی نه خوشی
 صواش کو کلکید پس لقمان دیدی الصمت حکم و قلس فاعله یعنی
 سکوة حکمت در حال بود که فاعلی از در و بعضی دیدید که بر تیل مقداری
 یا نینه کلوز کیددی بو خالی بلیک ایچن اما سوال ایلزدی اوله که
 سوال کفر بیلیم دیو و بعضی کیدیدید که نو مذ کو ذقصد شول برده در که
 سکوتدن ضرر تیرت اولیه و وَالْأَسْوَالُ لَازِمٌ در ادب
 انه لوازم صحبت یعنی است که خانه بهر داری یا با خانه خدای
 در سازی لوازم لازم که جمیع از صحبت اضافتی اسم فاعلک
 مفعولنه اضافتند صحبت صاحبیت مفاسد در که وف
 خانه بهر داریتک مقدم مفعولیدر با وف تا کیدر بهر داری فعل
 مضارع مفعول مخاطبدر بر داری یعنی پوشا تتم معناسنه بر داخل
 دین خطه نویلش بر داری و بر داریدن مشت که بوشا تتم ایله
 بر تسمه دوزیمک و یا یمن و تمام ایلمک بشنند با وف تردید
 یا برینه وف تعلیل یعنی تا بازان اصلا معنایه و صودی بوشش با بول
 کما بلره شرح بار من نه رختایدی با وف صاحبیت خانه خدای صاحب
 خانه دیکدر ترکیب فرجیدر اصلند خدای خانه ابدی اضافله بویه
 ترکیبدرده خدا صاحب معناسنه در ده خدا و کتخز اکی در سازی فعل

مضارع مفعول مخاطبدر سازیدن موافقت و مطابعت بلیه سن
 دیکدر بر آید مصدر مشتقا قید در فیل استعمل اولسه بومعنائی
 افتاده ایدر فاحفظ ساختن درن مشتقدرد نیکر غلط نویلش
 نته که عادتدریدر محصول ترکیب خفله اسلوب مبصاحتک و اختلاف
 لوازمندن بر لسی اولد که اولد و فاک اوایل او ای اسمانی
 تحکیمه ایلیمه سین یعنی پوشا لده سین کفایتدر او دن حتما قدن زیر
 او دن حتما یخه او پوشماز با وف صاحب خانه ایل امتزاج ایدوب
 اکا موافقت و مطابقت او ذره اولمق کرکین و با او تندن حقیق
 کرکین که ارا کرده بود دندن دکر و دندن سنده واقع اولمینه
 بردارنی تمام اولمق معناسنه اخذ ایدق تا تمام ایشش بوش
 بر داریدن در اد اختیار دن خالی قلمقدردین ترکیبی بانست
 معاده خالی قلمقدرد خانه بهر داریتک مقتاسنی بکشد
 خانه سندک اولمیان دین یا و نویلش قسطه حکایت و فراج
 سمع کوی اگر داری که دارد با نویلش حکایت کو یک مفعول
 صریحی و بر فراج غیر هر کی مستیمه اضافت لامیه در داری فعل
 مضارع مفعول غائب فاعلی شنند مستیمه راجع ضمیر داری با نویلش
 وف صبله میلی یا وف نیکر میلی اردک مفعول صریحی و با وف غیر
 صریحی میلی یا منی وف وحدت طوتان لذت کلادن اکاه در کل
 ایشش محصول نیت جگانی مستمعک فراجنی سوبله اگر سیدر سگ
 سکا میلی وار و سوز که رختنی وار زیر بوشش بر چه کلامک اصدا
 ایدر و سوزک ضایع اولماز پران فاعل که با جئون شنند

این کلمه

این کلمه

این کلمه

هنگام درشتی ملاطفت مذمومست گفته اند که دشمن ملاطفت دوست مکرر
 بلکه طمع زیاده کند. حکم ششم لامیه طفلی یا قوت در حدت مهارت فحش
 بولار و بیکدر و شبن شتره راجع در فرسنگ فارسید و فرسخ غریب و طارک
 فتحه لرله بر میل منقادری به دیر لر بعضدر و بعضدر ثلث فرسنگ و میل
 دیر لر و بعضدر دوریت بیک آدم و دورینوز آدم و بعضدر اوج و شنگ
 و تمشدر دره لفظ مشتبه که در عجم ترک میکنند و با قوت حدت و بهمن
 قوت توصل بهو کتاک صفت دره دره قور قیج معناسنه که قوت ابط صفت
 موجب ملاک اسم فاعلک مفعولنه اضاقتیدر و او قوت حال زمام در
 گنایند کاف عجمک فحی و کسر به لغتدر کسانیدند کسانیدند کین
 خطا ایش که قوت تعلیل مستحکام درشتی لامیه مستحکام و قوت معناسنه
 درشتی یا قوت مصدر خوشونت یکدر ملاطفت ملائمت یکدر محصوریت
 حکمت شینج دوه ناک حکمتی بیان بدوب بود و دوه ناک حاکم شویله که
 معلومدر اگر بر طفل بولارینی طوته و یوز فرسخ بیر ایله بوینی ناک
 مناعتندن دوندرفر اما اگر او کینه بر قور قیج دره کلسه که سبب ملاک
 اولم و طفل نادانغلده از و وارفت دیلم بولازی الندن جلوب
 یوز و راحی مطا وعت ایلمه یوز ارا خوشونت وقتند ملاطفت مذمومدر
 درمشدر که دشمنی ملائمت سبیده دوست و لماز بلکه طمع زیاده اید
قلم کسی که لطف کند با تو خاک پاشش و کور خلاف کند در و پیش کن خاک
 کن الف محدودله و کاف عجمک فتحید فعل امر مفرد مخاطبدر آگنیدند
 برنشد برنشد به طعن و طولدر متی معناسنه در آگنیدند و نیز خط
 ایلش خاک مفعول صریح و در ششم غیر صریح و ابکی شین کسی به راجعدر

در ششم

حصول بیت بر کسه که سا که لطف ایلد انک خاکپایی ول اگر کله خایف
 ایدر سم ابکی کوزینه طراق طولدر حاصلی کجا مخالف اولانه زبانه
 مخالف اول کوزینه طراق طولدر مقدر مراد اکا عدوت و یقض
 کوزینه با مقدر حاصلی طراق کوزینه دی سخن بلطف کرم بادشت
 خوی مگوی که رنگ خورده نکر دینرم سومان پاکت با قوت ضله
 درشت خود وصف ترکیبی در ابوی خوی معناسنه ملائم خویلیک
 نقیضی غلیظ مگوی فعل نهی سوبله دیکدر که قوت تعلیل رنگ خورده
 وصف ترکیبی در پاسیش یکدر با قوت مضاجبت نرم سومان
 موصوفتبه اضاقتی قبیلند در زیر نرم پیش دیکدر که عوت عجم
 صفت مشبه دره و سومان سمنک ضمیمه که به دیر لر اصلی سومان
 نرم در پیش که دیکدر نکر دکن اسمی تختند رنگ خورده به راجع
 خبر در و خبری پاکدر دینرم سومان مفعول غیر صریح محمول بیت
 درشت نویلی به و غلیظ طیفیلوز سوزی لطف و کرم سوبله یعنی
 اکا سوزده ملائمت کوزینه زیر با سیش مور یومیشش که ایل پاک
 او لماز مصرع ثانی مقام تعلین واقع در ادب نه که در میان
 سخن دیگر اضاقت نامایه تضاضن بداند با به جانشینا
 حصول ترکیب مرکب که غیر بزرگ سوزی از اسنه دوشه یعنی سوزی
 کیره نایکم فضیلت مقدر اینی بیلد یو جهلشک مرئیه سنی اکدر لر
 بواسطه خلقت مضاجبتند جوق واقع اولور اما اکثر نکر
 لونک قبا حنی اکلانر قطع ند هزم و هوسمند جواب مکرر آنکه
 سوال کنند مکررات استشنا آنکه اول وقت دیکدر کنه و اصلنده

که از وایدی حذف اتصال واقع اول شد در محصل بیت و صلی اولان
 کسند جواب و بر مکرر اول وقت که اندن سؤال ابله یعنی عاقل کسند
 بر سئوآل اینیخته یعنی صور مایه جوابه متصدی و لما ز سکوت ایدر که
 کرجه بر حق بود مزاج سخن حمل خویش بر محال کنند مزاج سخن لامینه
 در اصل سخن یکمکه در تقدیری مزاج سخنش در شین ضرورت وزن چون
 حذف اول شدی حمل خویش مصدر کن مفعول انصاف تیدر و غوده
 و او مکسور و با ساکن و قنور و شین مریه شمشیر را جعفر و بیت
 یا بقه مقام تعلیل واقع در محصل بیت مریه شمشیر انک ایون
 سؤال و لما یخ جواب و بر مزاج را بهوزنیک فعلی حق و زره اولوب
 انک هیچ کذب و شبهه اولما گشته ده سوزنی کذیه و محال حمل ایدر
 اینا نمر بر پس سؤال اولیخته جوابه مبارده ایلر ادب ریشی
 درون جامه استیم حضرت شیخ رحمه الله فر و زهر سیدی که در
 جوفت و نه بر سیدی که کجاست دشتم که از ان احمر از میکن
 که ذکر مر عضوی روان باشد و فر و دندان گفته اند مر که سخن بنی
 از جوابش و بخند ریش یاره و یا خوف حدت درون جامه لامینه
 قضا ان الحنفی یعنی ستری لازم اولان بر من رجبانم و اریدی بر سیدی
 یا خوف حکایه صورتی دیکدر که خوف بیان ریشیت تا صیر خطاب بعض
 بنیخته ده دلت و اقدرد ریشیت برینه دالک ضعی و میم و لامک فخیله
 چنان دیکدر ریشیت فعل نفی مستقبل مفرد غایب طارما ان یعنی میزان
 عقل او را نه سخن مقدم مفعولی در محصل بیت ریشیت و فقه نم ایکن یعنی بری
 لازم اولان بر من یارم و اریدی یعنی جیبانم حضرت شیخ شهاب الدین

سهروردی مریه کون صورتی که یارک و چنانک بنی در اما صورتی که
 نه یرده در سیدم که اندن احمر از ایدر که مر بر عضوی اکتی جایز دکلدر
 زرا جایز در که ذکر یی شیخ اولان عضوده اولر و عقلا و مشلدر که مر
 که سولید کی سوزی میزان عقل ابله و معیار فکر ابله و زن ایلر اول سوزن
 جوابندن رحمت چکر یعنی بخضو را ولور زیرا بهوید کی سوزینه کوره
 جواب ایشدر قطعه تا نیک ندانی که سخن عین صوابست باید که
 بکفش دهن از من کشای بنا خوف توفیت بکفان با خوف صله از منم
 بری بریندن یعنی یو ملقدن کشای فعل نفی مستقبل مفرد مخی طبع
 محصل بیت ما دامکه ایل سلیبه سیم که سوز عین صوابدر یعنی کرجان
 صواب اولد و غنی یلیبچه که کدر که سولیکه انوکی یو ملقدن اجمه سیم
 حاصلی انوکی یومق طووب عین صواب اولمیان سوزی سولیکه سیم که صولی
 ندامتدر که راست سخن کوی و در بند بمانی به ناکه در وقت و دوازند
 رمانی سخن کوی تقدیری که سخن راست کوی در ضرورت وزن
 ایون تقدیم و تاخیر قلبی در منده یعنی در مجلس ممالی فعل مضارع
 مفرد مخا طبعدر تا نیکندن قالور سک و با قلا سیم دیکدر در وقت
 نای خطاب معناده دهن مفید در دیت نقد برنن و نمانی یای
 ثانی خوف مصدر در قور تملق دیکدر خلاص معناسند محمول بیت اگر سوزی
 که چاک سولور سک و زندانن قالور سک یعنی طووع و سولید کک
 ایون جیس قالور سک اندن یکدر که یا لان سکا چیدن خلاص بره
 حضرت شیخی که سوزی کشینک کنده ذاتنه راجع احوالده در اما
 اغیاره نسبت در وقع مصلحت امیری راست فتنه انکیردن اولی طو

پس بین کلامین ناقص لازم کلام تدریس **شبهه** دروغ گفتن ضربت
لازب ماند که اگر نیز و احت درست شود نشان بماند خون برادران بود
که بدو روح موسوم شد بر راست گفتن ایشان نیز افتاد بماند قاطعه فعلی
در سولت لکم انفسکم امری فصیح جمیل دروغ گفتن مقولید
و گفتن مبتدا و ماند خبری و بضربت لازب خبر متعلق و اضافت
بیانیه لزوب لصوف و ثبوت مفاسد در یعنی یا پشتمن و ثابت اهل
ماند فعل مضارع مفرد غایب در مانند ندن بگزرد یکدیگر را مانند ندن
خطی ایش را که حرف بیان نیز حرف عطف دره مفاسد سنی افاده آید
مثلا اگر و احت درست ده اول و رسد دیگر نشان مبتدا و ما
خبری و جمله اسمیت جواب شرط در مانند فعل مضارع مفرد غایب
قالور و دیگر مانند ندن مانند ندن دیندر حبیط عشق ایش را که
ادوات شبهه برادران یوسف علیه السلام لایمیه که حرف بیان
و یا حرف رابط صفت موسوم مبتدا و شد خبری و بلاغ موسوم
متعلق در نشان لیش علامت نش دیگر جمله اسمیه صفت برادران
بر حرف صله است گفتن مقولی و ایشان اضافه فعلی مصدر که فاعله
الهماد مبتدا و مانند فعل نفی بافی مفرد غایب قاطعه در دیگر خبر مبتدا
بر راست گفتن اعتماد متعلق بوقصه تک اصلی بود در کم یوسف
قر و اشتری یوسفی بابا سندن بخ در لوجله ایلد آبر و ب قویسیر
و کو ملکینه بر مقدار قان بولشدر زیلر بابا لریزه اغلیو اعلیو کلدیلر که
یوسفی قور دیزی دیو حضرت یعقوب معجزه ایلد قور دیزی جمع آید
یوسفی قنفیکور دیزی دیو سوال اید یک جمعی بین ایلدیلر که برزدن بود

در این شبهه
در این شبهه

صادر اولمادی دیو پس یعقوب بیلد بیکه بو خصوصه او غلری کا دیلدر
بر خبری حال اولمشدر ایدی مصردن خبر کلوب او غلک سر قه ایلدی و مصر
پادشاهی بودم چون فی القودی و یک یعقوب ساینه می و دیدی
بل سولت لکم انفسکم الایه محصول ترکیب یا لای سولیک ثابت
بره به و یاره به بزرگ و احت و کورد سه ده نفی قالور یوسف
قر و اشتری کی که یا لایله لاشانلوب معلوم اولدیلر که کر جتک بیلد کلد
دجی اعتماد قاطعه ایدی بر امهر دن کتور دگری خبر کندیلر بیکه علمیه
صحیح ایدی در یوسفک ایلد و که جمله بیلر لرایدی لیکن خون که کو
خصوصیت کذب ایش لرایدی یا بالری بو خبر لریزه اعتماد ایلدی
و دیدی خبر و دی دگر کبی دکلدر اصل قصه بلکه یونل سنک بر حیلک
و صنعکر واردر اندن صکره دیدی فصیح جمیل تقدیری فامری
صبر جمیل یعنی مبتدای محذوف خبر اولد یا خود تقدیری فامری
جمیل اجل یعنی صبر مبتدای موقوف اجل خبری اول **قطعه**
کسی را که عادت بود در کسی خطا کر کند در گذارند از و کسی خوف
و حیات و در خوف تخصیص که حرف بیان راستی با حرف مصدر طوع و
و کر چکلک دیگر در گذارند فعل مضارع جمع غایب ترک ایدر لرد
یعنی مؤخره ایلر انا و ایدی حذف و ایصال ایلد بیکه کسی
راجعه محصول بیت برکت که عادت و خونی کر چکلک و
طوغ بلیق اولد اگر خطا ایدر سه اندن کچر یعنی خطایسته اعتبار
ایلیوب اغراض همین ایدر ل حاصلی خطایستی صواب عدا ایدر ل
و کر نامور شد بنار استی و کر است با و رند از و نام

و در ادک فحیدر اداست نسبت ادلی دیگر **بمعنی مشهور** با حرف مصائب
 و نا اداست توصیف نفی و با حرف مصدر ناراستی نقیض راستی در
 مراد و بلا جحیک در زانست نداشتند مفعول ادلی و با ورنانیسی باور
 و او ک فحیدر اینا مقدر تصدیق معناسنه محمول است و اگر کسی
 ناراستی گفته نامدار و مشهور اولدیه داخی که چکی و طوغریسی
 اندینه اینا نم **یعنی بلا جحیک** ابله شهرت بولد قدن صکره کینه این
 که چکی در تصدیق ابله **قطعه** دروغی دیگر **صاحب لای** بران
بمعنی گفت است راست دروغی با حرف دیگر حرف وحدت دینار
 خطا نویسد **بمعنی** نیک نیک مقدم مفعولی در **بمعنی** هر چی و بران کس
 غیر هر چی بوسنه دایم دیگر محمول است **صاحب** و لکریل
 طوما مشرک شول کسه نیک اوزرینه که دایم اگر چیک نویسد کله شد
یعنی دایم اگر چیک و طوغری نویسنک کذبی طوما مشرک زیر بولگی
 کسه دن کذب صادر اولماز **مگر** خطا یاز و خطا به اعتبار توف
 و کشته نند ناراستی اگر راست گویند کوی خطا است مشرک
 اسم فاعل در مفعول باندن حضرت شیخ تفتیح قصد ایدوب
 سابق نامور و بون مشهور بوردی بر معنای اولد خلیجون
 تو کوی خطا بت عاقل محمول است و اگر کسی ناراستی گفته
یعنی کذبه مشهور و نامدار اولور شته که جکده بولد کسه خطا در
یعنی یلاندر دیر **مطابق** اجل کائنات از روی ظاهر
 و اول موجودات است و با اتفاق است **حق شناس** به از آدمی نایب
 اجل لامک تشدید به اسم تفضیل **اعظم معناسنه** کائنات افسانه

این
 کلمه
 است

از روی ظاهر قیدی انک ایچون در که خدا اولقید کر منای آدم بورد
 لیکن حقیقت جایز در که خدا ک قتل بنی دم اگر م و اشرف
 مخلوق اوله یا کرده واقع اوله متون بهب بوقد موجود در اما
 شرح بوقد برینه با اتفاق عبارت بنی براد ایشله **ذوقه** نظر اجل مبتدا
 و ادیست خبری از کله لامک تشدید به اسم تفضیل در حیات
 و هوای معناسنه موجودات اضافی لامینه در و از روی ظاهر
 قیدی کسه مقدر در **بمعنی** جایز در که حقیقت سکدن اخف مخلوق اولد
 اول مبتدا و سک خبری و با اتفاق **یعنی** با اتفاق خود مندان عبارت
 تن لحن ایدوب یا زاندر ناید یا مشرک **حق شناس** بیانه
 حق شناس و وصف ترکیبی در حق بلجی سک دیگر **مستاد** و به خبر
 اخی ناسپاس بیانه غیر شاکر دیگر **کفور** معناسنه **یعنی** کفران
 محصول ترکیب کائنات کلقطی طابره یوزندن آدمیدر اولد
 و اخف موجودات کلید و اتفاق عقلایه کلب حق شناس
 نسان ناسپاسدن دیگر زیر اکللی دو کسک و قوسک **بمعنی** قوسک
 قوسک **اما** انسان اولی بهانه ایلد الوب یوبی **بمعنی** قوسک
 سک **را** القیم کر قواموش نکر دو کزن نسی صد لوقش **سک**
 وحدت و با حرف تخصیص بر سکک دیگر **لقد** یا حرف و
 و با حرف تنکیر و حمزه حرف بوسل حمزه حرف وحدت **ان** خط
 نویسی فراموش موندن کرده نقد بری فراموشش نکرد
 ضرورة وزن ایچون حذف و ایصال اولدی **را** کی فعل مضارع
 مفرد مخاطب از ور سکک دیگر **قوسک** ضمیری سک **باجد**

این
 کلمه
 است

این
 کلمه
 است

نه لنگست سگ مفعول بهی و صد نوبت مفعول بهی محمول بیت
 بر سگ و یا سگ بر نفقه فراموشی و لما ز یعنی و بر دکت لقمه او تیار
 اگر اوز کرده اکا طاشی و در سگ یعنی بوز کرده طاشی و در سگ
 و اغاجله او روت قوسک قایک قویب قویب کمر نکرد و عیار
 عنده عیار تیل فید اید ندر ز اید ایل ندر بر کلمه ز لقمه سر فراموش
 او لما ز نو راقف تخصیص و لد و غایب سگ ایش که تر زرق سولش
 و کر عیبهی نواری سفله اید نکر جری اید با ندر در جاک عمری با و ف
 و حدت بر زمان و بکدر نواری فعل مضارع مفرد مخاطب نواری ندر
 اوختایه سین یعنی رعایت ایلیم سپهی نواری حق زین خطا ایلش سفل
 یا و ف و حدت در سمره و ف و حدت در دین اسکی خط سیم او زره مقر اویش
 و را ادا بت مفعول بر سفل و بکدر نواری ننگ مفعول مصدر و عیبه
 مفعول قبهی در بکدر یا و ف سبب کمر بدنه ازرق یعنی قوی موی
 جبری یا و ف و حدت اکثر متون ف یا بوقدر یا تو با و ف مضاجبت
 و ف ضله در با معناسه محمول بیت اما اگر بر زمان بر الچنی
 رعایت اید و با و خشیاسن ازرق نشه سبیل یعنی جووی بهانه
 اید سبکله جنگله کور حاصلی اواجن بهانه سبکله جنگله حشو و صوابشور
 یعنی ایلد و گشت ایلکی رعایت ایل طیفه از نفس بر وری بهر وری
 نیاید و بی سمر و زیر ایشاید نفس بر وری و صف تر نفسی درین بر وری
 کی بر وری ندرن بهر وری سمر و بکدر نواری ایش تیشند و نا و
 مصدر سرور باش ارای یعنی رئیس القوم و یا و ف مصدر و را و ف
 صله محمول بر کتب نفس بر وری یعنی نفسی سبکله متفید اولان

هفتصد و هشتاد و نه
 و هشتاد و نه
 و هشتاد و نه

سمر لنگست کلز یعنی اهل سمر او لما ز و هنر ننگ بر وری سمر او لما ز
 لایق او لما ز **مشق نوی** مکن رحم بر کا و بسیار خوار که بسیار تلبست
 بسیار خوار کا و بسیار خوار بیانیه در چوخی صغر دیمک او نور بسیار
 خوار و صف ترکیبی در خواریدند الف اصلیه ابله لیکن الفک خذ فیل
 استعمال زیاده اولد و خورن جوق کسه الفی خوف ز اید نطن اید ز خورن
 و خوریدند و خواریدن بر معنانه مشدرد در بعض نسخ ده خوار
 برینه با سکلور جوق یوکل یعنی جوق یوکل چکی بویله او نطن فیل مکر را و نطن
 بونله خوار ی حقیقه معنانه خذ ایدن بسیار خوار ایش که خوف
 نعلیل بسیار حسب و وصف ترکیبی در حسیه ندر جوق اید یوکی و بکدر
 بعض نسخ ده بسیار خواب و اقله در بو معنای بسیار خوارده و صف
 ترکیبی در سابق کی و مفرجه مستدا و بسیار حسب مقدم خبر پس بسیار
 خوار ی بسیار حسب عطف اید ندر مقصود عینه و اصل و کلر ایش و خوار
 خور دندن اخذ ایدن خطا ایش محمول بیت مرحمت ایلد جو و دیمک
 بین کا و ده بونده کا و دنی مرا زمره اید و اید جوق یکم تلخی شخص در
 شبهه طریقه حقیقت کا و دکلر رفت بر یعنی تن بر و را و لا ی کول کس
 رحم ایلد یعنی انسان منزله تیر اید و بانی امر که زیر جوق تلخی جوق
 او یوخی در مصرع اولکن بسیار خوار کا و ده صفت واقع ایش و نانیان
 مبتدا پس قیاسیه بوقدر تغایر کفایت اید ز نادر بوکا دار می ایدت
 قره بی جو و یو رگسان در دمی جو ادا ت شبیه تلخی ادا ت مضارع در
 باید فعل مضارع مفرد جانب و تا ضمیر منصوب متصل مفعولی و قره بی مصدر
 اید فاعلی و به فاعل فاعلی و رانگ سکونی و بانگ کسری و نای اصلیه اید سمر معنانه

و هشتاد و نه
 و هشتاد و نه

چون کن ادا ت شبیه تنه ن مراد کندی و جو دیدر با و ف صله حور
 کسان لامیه در و ف تا کنید دمی دالک فنجی و کسریه و تا کنک کسریه
 فعل مضارع مفرد مخی جیدر ویر رسیدن و یکدیگر تن دمی نک مقدم
 مفعول بعد در محمول بیت کا و کبی اگر که سکا سکر لک لک ایست یعنی
 کندگی سکر نک استر سکر فنجی و جو دکی الکت جو و حفاستة شکر الکت
 کرسن کا و خوا یلد و کی فنجی بایدک مفعولیدر و شکر مفعولیدر ای
 فرقی ایدر و کلا و ایش بیت در انجیل امن است که ای فرزند آدم اگر
 توانگری دهرت از من شغل شوی و اگر در ویش کنیت نک لایستی
 پس خلاوت ذکر من کی یابی و بعد از دست من کی شتابی محمول کنیت
 انجیلده کلمه کلمه که ای آدم او غنی اگر سکا غنا ویر رسیدن امور دنیا
 مشغول اولور رسیدن و اگر سنی فقیر و محتاج ایدر سکر نکدل و غنایک
 او تور رسیدن پس در کرم لذتی قتن بودور رسیدن گویم عبادت و محنت
 ایور رسیدن یعنی ننی قتن ذکر ایدر رسیدن و بنم قوللوی محنت ایدر رسیدن
قطعه که اندر نمنی مغرور و غافل که اندر نکبت کستی حشر و ریش
 که گاه دن محققه یعنی با ضمیر خطابت معناده مغرور و غافل مصر و قن
 اندر ادا ت ظرف نکبت و صف ترکیبی درالی دار یعنی فقیر کسه
 و یا و ف مصدر و خسته در اشته بریای همی تقدیر او تور محمول بیت
 گاه محنت و غماده مغرور و غافل رسیدن یعنی دنیا نعمت مفعول و مفعول
 ز اهل و غافل رسیدن و گاه ال طار لغت دن خسته و مجروح رسیدن یعنی افلاس
 و فقر دن ریش و مجروح خاطر رسیدن جو در سر او صراحت احوال ایست
 ندانم کی بحق برداری از خویش هم او نش و سرور و جو و معنایست

این بیت را در این کتاب

و ضراع و غصه معنایست در برداری فعل مضارع مفرد مخی جیدر
 برداریدن برداختن دین سهوا ایلش مشغول اولور رسیدن معنایست
 از خویش کنک کردن محمول بیت چونکه حالت سرور زده و غمن
 حالت بودر سکر زم کنک کردن خدا به نوقت مشغول اولور رسیدن
عبرت ادا ت بچون یکی را از تحت شامی فرود آرد و دیگر را
 در شکم مامی نک دارد ادا ت بچون لامیه بچون لی کیف و یکدیگر تحت
 شامی بیایند در زیر با و ف استند در حوف مصدر و نهله غلط نش
 فرود آرد بوننه ایشدر معنایست در دیگری با و ف وحدت و را
 ادا ت مفعول شکم مامی لامیه مامی بالقدر بالقدر قوتند و یکدیگر
 نک دارد و حفظ ایدر و یکدیگر محمول تربیت حد ایدر دنی بر تخت
 سلطنت ایدر در یعنی پادشاه لغتی فراغت ایدر و دوش اولور
 بر اهرم او هم و بچون بن معاذ که شیخ محی الدین عربینک دالسد
 بونلر کی به ایشا و ندر از را جاندر که اویان سابقه ده دخی بونلر کی
 پادشاه بر تخت بر افش اولار و بر غنایستی بالق فرزند یعنی نور صفت
 حفظ ایدر یعنی اولدر هر دری طوتار بونلر بچون کسی بیت
وقتیست خوش آنرا که بود و ذکر نوموش و ز خود بود اندر شکم حوت
 جو بونلر و قنست بغض نشوده و قنست و قنست و قنست و قنست
 خوش و قنک صفت را آن را و ف تخصیص آن کس انقدر رسیدن
 که حرف رابط صفت ذکر تو مصدر ک مفعولیه اضافتیدر
 بونلر ایسم فاعل و افعال با بندن و و اگر دن محققه خود ادا ت
 ناکید شکم حوت لامیه حوت عریجه بالق و یکدیگر بونلر بونلر نونک

این بیت را در این کتاب

کسر بد در قافیه رعایه بلجون **محصول بیت اول** کسک وقتی خوشتر
 سنگت ذکر کسک کما مونس اوله یعنی دایم با منی ذکر ایده نکست وقتی
 و حال خوشتر کسک بالقی قرینم یعنی قوصفتهم اوله بوش کبی
 زیر حضرت بوش بالقی قرینم دخی ذکر خدای سبحان ترک انیمشدر
تکلیف اگر تریغ قهر بوش کبی و ولی هم در کشد و اگر غمزه لطف بخت
 بد از آن بختیکان در رسانند هم در کشد با شستی گیر و جگر یعنی اشتیاق خوف
 اندو به بهر و نطقه قادرا و طر غمزه لطف بیانیه یعنی لطف محض
 بخت باند فعل مضارع مفود غایب و برده و میگرد بد آن بدک
 جمعند بر امان از دگر بگر یعنی اشتیاق و ذرات مفعول با قوف
 صله نیکان ایولر یعنی تعداد در جوف تا کید رسانند فعل مضارع مفود
 فاعلی خدا در محصول ترکیب اگر خد فرقی بین جگر سه یعنی اظهار رحمت
 اندر سه نبی و ولی با شستن کند یایه جکوب سکر فور خوشتر و اگر
 لطف غمزه سین دیدر سه یعنی لطف اظهار ایدر سه شقیلی
 سعد لوه ایرشد در **یعنی شقیلی سفید** لیه مقامته اتصال ایدر
قطعه که بخت خطاب هر کس **اینجا را چه جای معذرت است**
 خطاب هر لامیه جای معذرت ده بولد در معذرت مغفوب
 و زنی او زره مضمر در و محصول بیت اگر خدای تعالی محشر ده هر که
 خطاب ایدر وب اظهار غضب ایدر سه انبیانک و انبیای نه خد بر
 یعنی انبیای غدره مجال اولما ز و یا انبیانک اعتذاره حمالی اولما زه
 برده از لطف کو بردار **کاشقارا امید مغفرت است** روی
 لطف لامیه در مجازا کو بونک کی بر رده تا کید افاده ایدر الخ

اگر چه نوعا تکلفه معنا و بر مکه فایله و بردار فعل ام مفرد مخاطب
 قاله و میگرد که خوف تعلیل اشتیاق اشتیاق جمیع در و اوقات
 تخصیص امید مغفرت مصدر ک مصدره اضافت سیدر محصول
 بیت خدایه خطاب ایدر وب و مناجات ایدر یارب لطف زنده
 برده قاله و یعنی رفع حجاب ایدر وب اظهار لطف ایدر زیر اشتیاق
 امید مغفرتی وار یعنی مغفرت و عفو رجای ایدر حاصلی گناه کلم لرغوان
 رجای ایدر **امدی اظهار لطف محروم فامسوندر جمتکدن وعظ** هر که
 بنادوب و منی راه صواب بگر **تعدیت عقیقی** گرفتار اند **قال الله**
تعالی و لنذیقنهم من العذاب الاذنی ذون العذاب کبر
 به اصلن هر کس که در نته که بیان او نمندی جس که اسد در کم معناسند
 هر که معنای بشری منصفه من با خوف مصاحبت با ویت و منی مصدر ک
 فاعله اضافت سیدر راه صواب بیایه و نیکم ذک منفعول ضرر ک مبتدا
 غیر صریح با خوف مصاحبت **تعدیت عقیقی** مصدر ک فاعله اضافت سیدر
 و آید ک مفعول غیر صریح و گرفتار ضرر و جمله فعلیه جواب شرط عذاب
 و ندادن غرض دنیا عذابی در قتل و اسیر گشت و بونلر دنای خیری عذاب
 مجاید دیدی که عذاب قبر در دون بونلر قبل معناسند در عذاب کبر
 عذاب آنقدر محصول ترکیب هر که که دنیا تا دیبینه صواب بولنی
 صوتناز یعنی رکه صواب کتم اخوت تعدیت گرفتار کلور یعنی آهوت
 عذابی جگر نکه خدا بولور **البته** نر انلره دنیا عذاب ط در زافوت
 عذاب بدن اول یعنی هم دنیا و تعدیت ایس زرا نلری و نیم افوت است
 کریمه کفار حقن در دون لفظی غیر عبارتیه تفسیر ایدر لفته مخالف لیشلر

در عذاب

بیت است خطاب مهم آن که بند چون بند دهند و نشوی بند دهند
 بند است مقدم خبر خطاب مهم آن لامیه مؤخره است آنکه بند یعنی آن
 صکره قید و پس دیگر چون احوال تعلیل بند و دیگر مقدم
 مفعول دهند فعل مضارع جمع غایب و بره لر دیگر و نشوی فعل
 مستقبل مفعول محال استیمس دیگر بند دهند مقدم مفعول دهند
 فعل مضارع جمع غایب نور لر دیگر و محصول بیت و لو اگر خطابی
 منسحب اندن صکره بند در یعنی پس قید در چون که نصیحت بند
 او لما یخسب سنی پس ایدر **عین** نیکو آن حکایات و امثال مستندان
 بند که بدینش از آن که مستندان بواقعه ایشان مثل دهند و بیکخت
 و صف ترکیبی در ای بگنجد دیگر یعنی سعادت و الف و نون در
 جعدر امثال مستندان لامیه پس یا حرف نسبت نون حرف تاکید
 و یای ثانی مای رسمیدن بدل از اصلی بنده در و الف و نون در
 جعدر مستندان احوال پس بویل در با حرف مصاحبت واقعه ایشان
 لامیه مثل دهند مقدم مفعول بند محصول ترکیب معود بخت اولند
 بند بیلدن او کدین کلندر کمال امثال حکایات بیلد نصیحت طوبی لر یعنی
 منقح او لور از اندن اول که بکشد بیلدن اول کلن ابویک حکایات
 و امثال بیلد بند بر او لور که بکشد بیلدن صکره کلندر کند بیلک احوال
 و واقعاتی ضرب مثل ایلمدن اول **قطعه** نه و در مرغ سوی دانه فراز
 چون در مرغ بپند اندر بند بر و فعل نفی مستقبل مفعول غایب
 و مرغ فاعل سوی دانه لامیه جانبی اند و دیگر فراز سوی ناکند
 فاده فخر و کسر جایز در چون ادات تعلیل و مرغ غیر مرغ دیگر

مقدم مفعول صریح و اندر بند غیر صریح محصول بیت مرغ دانه جانیه
 دار باز یعنی دانه به توجیه ایلمدن چون غیر مرغ بند کوره یعنی طور افه طویش
 کوره فراز نون قرب و مقابله معنایند در دینلر سهو ایلمدن بند که از
 مصائب کران تا که بند دیگران زو بند بند که مقدم مفعول بند
 که فعل امر مفعول محال طوطی در طوطی معنایند مصائب مصلحت جعید
 و کرانه اصافت لامیه در تا حرف تعلیل یا حرف و ام بکشد فعل نفی
 جمع غایب طوطیه لر دیگران یا بیلد در اصل او زره محصول بیت خطاب
 عام طوطیه نور زره بیلد مصلحت بند نصیحت طوطی تا که غیر بکشد
 نصیحت طوطیه لر یعنی خانی عالم غیرت لو بکشد در اول غیر بکشد در
 و آنکه منقح اول **حکمت** آن که کوشش ارادت کران فریادند
 چون کشت کشتن و از آنکه بکشد سعادت کشتند چون کشت
 برود آن را به حرف تخصیص که حرف بیان کوشش ارادت بیافیه
 کران کاف تحکات کسر بیلد اغو دیگر صمدن کنایه در آفرین اندام صمد
 قسم جمع غایب یا رتیلر در دیگر چون و او اصایه بیلد دیگر
 یا حرف صلب کشت سعادت بیانیه کشته اندام صمدن قسم جمع غایب
 بکشد در دیگر محصول ترکیب اولی بکشد که ارادت قولی یعنی اغو
 محصول ترکیب یعنی صابو یا رتیلر در یعنی حق بهوز قبول ایلمکه
 ارادت قولی یعنی اغو خلق ایلمکه حاصلی کوکل قولی یعنی ارادتدن خدای
 خلق ایلمکه بخنایلم که ایشید یعنی نیز چاره ایدر که کلام خدا و روی
 ایشید بیلد و قبول ایلمه و اول کس که سعادت کنند بکشد در
 یعنی معود و بیکخت خلق ایلمکه بخنایلم که بکشد کله بره کتیه یعنی بالفر

بیت
 در
 جعدر

چکد کبری یوه کیدر حاصلی برکسته که تنفی خلق ایشار در نه چاره ایدر
مسعود و نیکخت خلق اوله بیل برکسته که مسعود و نیکخت خلق
ایشان اوله که تنفی و بدخت اوله سلور نیکه الشقی تنفی فی بطن امة
والسعی سقی لی بطن امة در قطره شربت ریکستان خدای
می بناید جو روز رشتنه شربت تاریک دوستان خدا بیایته
ولامیه لرور شبی بوننه طرف زمان اعتبار اید و تفرات کولق
کجه ده دین بیل ایش می ادات استوار و با قوف تا کید بناید
مضارع مفرد غایت بیل در دیکر در ادات شبیه روز رشتنه
اسم فاعل مفرد غایت اصلی در رشتنه ایدهی تحفیف اید و تفرات
دیدلر محصول شربت خداد و ستمگر نیک قراکلی کجه سی روز رشتنه
کبی بیلدر یعنی ضعیف و بر یعنی کجه سی و کوندزی بر ایدر نور و
ضعیف و بر حاصلی کجه سی کوندزی کبی نویدر و من سعاد
بروز باز و نیست تا بحشد خدای بخشنده و من سعادت ایشار
شب تاریک روز روشن کبی رشتان اولما سز با قوف مضارع
روز باز و قوت بنی ایلد کلد والا کثرت عبادت دی عجب
مادام که محسن و معطی خدای بخشنده حاصلی عطیه خدای کبی کلد
رباخی اند تو بکده ناکم که در داور نیست وز دست تو بیج دست بالا بر نیست
بونه رباعی برینه قطعه یا زانلر عجب شخص صاحبی ایشار تونک صمنی
اشبا غله او قیق کر کدر کیم وزنه خلل کلبه بکه با قوف صل و که اسعد
کم معناسنه در دست تو لامیه بیج دست مستعد ایا لاتر نیست
خبر می وز دست تو خبر متعلق دستی بالایه مضاف ایدن فن فار

زردی
 علی

زردی
 علی

عجب مرا ایش محصول بیت یارب سندن کیمه سکا بت اید و ب
ناله وزاری این بن که سندن غیری حاکم مطلق یوقدر و ستنک
قدرتک اندن یوجه رک برال یوقدر یعنی ستنک قدرتک ایا
جمیع اللودن و ستنوند زیرا قادر مطلق سندن یقین نته که یوقدر
مدا قوق ایدیم انرا که تور بهی شود کم نشود وانرا که تو کم کی
کشتن ر بهی نیست محصول بیت یارب اول کسه به که حسن لالت
و هدایت ایدرسن اول ضال و کم اولماز یعنی ضلال اید و شمر اما اول
کسته که سن کم ایدرسن یعنی با ضلال ایدرسن میج کسه کلام دی
در بهر اولماز العاذا بالله عجب کدامی نیک انجیام به از بادشاه
بد فرجام کدامی نیک انجیام بیانده بادشاه بد فرجام بویلدر نیک
انجیام و بد فرجام و صف ترکیبی در انجام و فرجام عاقبت و صوک
معناسنه محصول ترکیب عاقبتی لی یعنی خیر لی کدا بادشاه بد فرجام
یکدر یعنی عاقبتی بر اولان بادشاه بدن یکدر بیت عجبی گزینش شادمانی
برمی به از شادی گزینش عجب خوری عجب با قوف وحدت کر که حرف و ابط
صفت لی با خجک فحشد پس در دو صوک معناسنه و شبن عجم
راجعد شادمانی و صف ترکیبی در یکدر نیدن بکر مک معناسنه
صکره هر و معناسنه اسم اولدی آسمان کبی که وصف ترکیبی ایکن
فلک اسم اولدی و با قوف مصدر ز شادمانی دیکدر پس و ج لفظ
مر کبیت اولدی شاد که صفت مشبهه در فرج معناسنه فانک فحی
و دانک کسر یله و ان که مر خدر ماننده دن و پای مصدر دن فنانل
شادکی بای اول و ف مصدر و ثانی و ف وحدت شادی ده اولان یا

بای مصدریه در و معنی اضافت الیچو ندر دین سوال اولیسه معنی قتل
 و اضافت نیه در عجب نه جواب یزدی اولی که حرف ابط صفت
 پیش شادی به را جود در محصول بیت برغم که انکشار و بچه شادی
 و سر در چکر سین یعنی ارد بچه شادی و هم اولور سین اول شادی و سر در
 بکدر که ارد بچه غم سپهر سین حاصلی صودی سرور و لان غصه بکدر صوک
 غصه اولان سرور در دن **لطیفه** زمین را از آسمان نثار است
 و آسمانیه از زمین غبار کل انا و ترشح با فیه زمین را از آسمان به
 حرف ضمه در با معنی نثار یونان و معنی معنای در یعنی اول
 که صحار را افق و التون کی اما یونان باران مراد در انا معنی نثار
 ظرف و بکدر ترشح فعل مضارع مفرد نکر غایب در تفعیل باشد نون
 و بکدر با با حرف مصاحبت با اسم موصوله الذی معطر است
 فیه جاره و مجرور جمله ظرفیه اعراب در محلی بوقی صلح موصوله در محصول
 زمین آسمان حاصل نثار باران در و باز میشت آسمان حاصل
 نثار باران در اما آسمان زمین نثار و با آسمانک زمین
 قدر بر هر ظرف کند نیک ایچن اولانله سر یعنی ایچن نه و ایچن
 طشره سندن اول سر و اولی حصار **بیت** کرت خوی می یار ناسر
 نو خوی نیک خویش از دست مکران کرت ضمیر خطاب خوی من
 ناسر اوار ناموافق و غیر لایق خوی نیک خویش بیگانه و لامبت
 محصول بیت اگر سکا بنم خویتم و خصلتم ناموافق و ناسر اوار کله
 کند ایو خویکی و خلقی الدن قومه یعنی ترک ایله **بیت** حق تعالی
 می بسند و می پوشد و میسایه می بسند و می پوشد می پوشد

فعل مضارع مفرد غایب در پوشیدیدن چو قرامق متلا و ملک
 و زان و عمر بسی چو قرامق بونل مراد کورلدک معنی چو قرامق در
 محصول ترکیب خدای تعالی تو لکرک و سین و جو ایمنی کور و ستر ایله
 اما قو کشی کور و مزو چا غیر یعنی غایبانه بچه در لواقره الیچو
 نعوذ بالله اگر خلق غیب دان بودی کسی بحال خود از دست کسینا
 غیب دان صفت ترکیبی در غایب بلجی و بکدر و دانیدن و این
 دین خطا ایلمش یا خوف ظرف حال خود لامیه ناسر و فی فعل نفی
 حکایت حال ماضی و بکدر دی و حاجت اولمزدی و بکدر محصول
 نعوذ بالله یعنی خدایه صغیرم خلقک نشند ای اگر خلق عالم غیب
 و لیسدی یعنی احوال غیب بدن خبر دمار اولستدی هیچ بر کسه کنده
 حالش کسه لشدن سانش و حضور ایلمزدی یعنی خلق نری نیک
 عیونیه مطلع اولدی بیج بر کسه دنیا ده خلقدن سالتند کانی ایلم
 حال خود ک معنای نسی سبب حال لغسه دین خطا ویش **مطالع**
 زده از معدن بکان کنند بد زاید و از دست بخیل بکان کنند
 معدن و الکت کشر بکاسم مکان در ضرب بایندن یا خوف سبت
 کان کاف عیله مراد ف معدن کشتن فاز مقدر بد زاید حصار بکدر
 در مفعول صریح و از معدن غیر صریح بکان کنند ای کاه متعلق
 دست بخیل لامیه بکان کنند بکان کنند کسیدر اعراب
 تقدیر بکان کنند بمر آید در بعضی نسخ ده بر نیاید واقع
 جان کنند دن مراد جان چکدر بلا و مشقت چکدر محصول

کتاب

کتاب

بر نیاید

التون معدني فا از مغله جقار اما بخداست لادن جان چشمه کله جقار
 يعني جوق زحمت و مشقت چنگله التون جقار حاصلني ياداه مناسك
 ايلد و كند ن دكمه بلا ييله لادن النماز **بس** بر نيادك معناسي
 بو و جمله راست كلور معدني صكره كان ذكرى جانيله قافى
 مطابق اولمق ايجوندر و تفنن قصه كيون و كراوردن اخر از ايجوندر
 مصرع ثابنتك معناسي بخلك لادن التون او ملكه جقار بن دين
 مقصود اولان معناسي جقار امش **قطعه** دومان كوزند و كوش دارند
 كويند و بلكه خورده دون بونج خيس و ناكس معناسي در و
 اوانت جعفر مبتدا و نحو زنده خبرى و كوش و داييدن صقليوب
 حفظ ايلمكد **نحو** زنده ك و كوش دارند مفعولى مجذوف ماله اميد
 به تقديرى خورده بشد در **محصل** بيت بخيل و خيس و لغز مالى
 كم لرو و ضاقل و بر لركه بلك اميدى يكد ريمش و ملقون يعني بوي
 مفاس و محتاج اولمق لادن صقليوب مرقى الهم و داييدن
 بكد رنده كه عوب دبر المامول خير من الماكول يعني صقليوب اميد لادنك
 تمش و ملقون يكد **روزي** معني بكام دشمن در مانع و خاكسار مرده
 روزى يا عوف و حدت يعني قتل مصارع مفر و مخاطب يا عوف
 مصاحبت بكام دشمن لايته دشمنكه مراد نجه ديمكد رمره بوندر
 نه ريمش اما نل به معطوف قدر و ايكسى يله بكنى نك مفعول مكرر
 و بكام دشمنى غير مكرر خاك از لغت طير اقلق ديمكد راما استعماله
 قراهر اقلق يا توب يا التوق يا يوالنن كيمده يزل و يار عوبك مرله كدم

ياتان ۶ يان چاين كنى بون ده خاكسار يله ديوانه دن بغير ايلش زيرا
 كنى كسب ايلد و كى مالى بيموب صقلق جسوندن ناشيدر خاكسار
 رجل كثر الزايد كتر اب در ميم و دينا ركا اصليدر دين كسب نك طلاق پانه
 معنا تصوير يله معناسي بكنى اول بويل تصوير ايلد ركه و المعنى روزى بكنى
 دشمن يازر مانع و مرده خالى كونه بخاك لوده تكرار مروجله داخى تصوير
 ايدوب روزى بكنى بر مراد دشمنش كه نورش مانع بوار تان و تش
 بخاك لوده مرده مشق دين معناسي بكنى عجب ترات لوده ايلش
 عفى الله عن سيئاته بس محصول بيت بر كون كوز و سينه دشمنكه مراد كنى
 فالمش و خاكسار اولمشى يعني مالمين قوليوب كيشش مصرع اولد
 سكت و ار خطبت و لنسون يعني بكنى سكتد او خور **ادب**
 سر كبر و دستمان بختايدر فعل نفى بختايدر كور مره دستمان كرفه
 اند و زير دستمان وصف تركى در الف و ثون اوانت جعفر كشتان
 اتى التند اولاندن عجب رند و خدمه و رعايا كنى بختايدر فعل نفى
 متفيل مفر و غائب ترحم ايلد ديمكد ركه ربا عوف صله عوف و زير
 لايته در زير دست زير دستك نقضيدر و الف و لوان اوان
 جمع اقويان عبارتند در **محصل** بركيب مريم كه الى التنوع خيله
 و ضعفايه مرميت ايلد اقويانك جور و جفا كيمد كرفه رطوري
 مستلا اولوم حاصلى ضعفايه و جم ايلين اقويان قهرينه مستلا اولوم
ميشنوى نه مرميز و كه دروى قولى مست بمردى عاوان بكنى در
 قولى يا عوف تنك مرميد عاوان مصاحبت و يا عوف مرميد عاوان
 راقف بخصيص سكتد فعل مصارع مفر و غايب فاعلى كشتن باز و يله

عجب

ضمیر و عاقلان معمول اولی صریح و ثانیست بر دی غیر صریحی حصول
 بلیت ابله و کله در که هر بازو که از حق قوت دارد یعنی قوتی در مردم نگاه
 و زور و بله عاقل ترک البنی صریحی نیست اید و کله در حاصلی بوی اید
 یا اینکه قلم در میگذرد بلکه خدا اندن انتقام البور و کسمه کسمه ده حقنی
 قوما را ضعیف تر از ما کن بر دل گزندی که در مانی بخور زورمند می
 ضعیفان را از اوقاف حصص گزند ضرر و یا اوقاف تنگ که حق تعالی
 در مانی فعل مضارع مفرد مخاطب عاقل و قلوب رسین و میگذرد مانید بلی
 مانند تنگ و دیگر خط ایلش با اوقاف طریقت جور زورمند لایمته و یا
 وحدت ضعیفانست حصول بیت گو کله در گزند ایلمه یعنی ضرر و زور
 ایرش در مانی زیرا بوز زورمند کج جور و جفا کننده عاقل
 قلوب رسین یعنی دست قهرینه گرفتار اولور رسین زیرا در دنیا
 محل مکافاتند کما تدرین تو داند ز کز دینک پاسنی حرف حد
 دین سهوا بلیش زورمند وصف ترکیبی در دیگر خطای قاش
 ایلش حکمت عاقل چون خلاف در میان بلید بجهد و چون
 صلح بیت لنگر نهند که ایجا سلامت بر کراست و اینی حلاوت
 در میان بجهد فعل مضارع مفرد غایب چهار و میگذرد یعنی چهار
 معنائی سه خصلی صا و لور و اراده طور مان لنگر نهند لنگر قور
 یعنی قرار ملامت در حصول ترکیب عاقل اولان گشتی چون که او تباد
 خلاف کوره سحر در این طور مان اما چون که صلح اراده کوره مان
 اولوب قرار اید زیرا این سلامت کمار ده در و بون حلاوت
 ولذت میان لطف و نشر مرتبت رعایت ابله ی حکمت

اینست
 در این
 در این

مقام

مقام را سه شش می باید و لیکن سه یک می آید مقام مفاعله باشد
 اسم فاعله و بونده مراد اوج اید ز و طولی او نباشد سه شش اوج
 کوره التي و میگذرد و سه یک اوج کوره بر و میگذرد و سه یک معنای خام
 مذکور اولان کبیتیدر ایام ادسه شش در و سه و یک در قاعله حصول
 ترکیب مقام سه شش کدر لیکن سه و یک کله در یعنی روزگار
 و ایما کشتنک مرادی او زره اولما ز بیت مرابار چه اکاهه خور
 از میدان و لیکن اسب خدا در بدست خویش عنان باد چون کز
 معنای سه در چه اکاهه او تملق میدانند یکد و لیکن انک دزینی کنی
 الله و کله در که استند و سی بر ده اوله قضی در ویشی در مناجات
 میگفت یارب برید آن رحمت کن که بویگان خود رحمت کرده که
 انشا از انک فریغ در ویشی یا اوقاف جدت میگفت می خوف حکایت
 بر خوف صله در زبانی بر ده بیل معلوم اوله که عوسین مر جنت علی و قبله
 منت عمل اولد و غی کبی فارسیم بر و قبله مستعمل در بدان جمع بد
 و بیکان جمع نیک خود ادا ت تا لید کرده ماضیدن قسم مفرد مخی طب
 که خوف تعیل فرین ماضیدن قسم مفرد مخی طب یا را بلیش رسین
 و میگذرد کرده ده و آفرین ده مخم از خطاب ایون در دین معهودی
 او زره مقر اولمش در حصول ترکیب بر در ویش مناجاتده سو کرد
 یرا مانده رحمت ابله که ایلره خود رحمت ایش رسین یعنی انگری می
 خلق ایلد و کک انلره رحمت ابلد حکمت اول سعی که علیه بر جانه
 و انک شری در دست همه او چشید بود گفتندش چرا بیکر بیت
 و ارا لیش بخت اری و قضیت راست راست گفت راست را

زکری کجاست در نقاشان چنان لایمه و را ادات مفعول که حرف
 رابط مفعول و قول در بر امون بای عجک کسر بل اسد را طراف معنی
 بر امنم دیر حکام حاکم کسر بل و رانک شکوئیله قرا او که کسر بل
 او زنیلور و بریم او بل دیر حاصلی قبه شکند او لور و گاه بونن
 او تاغ معنای در دین حکامی بیلیمیش مدور زنده فعل مضارع
 جمع غایب دیکه لر دیکدر مفعولی یعنی دیکلک استتبت
 تانیدر زیر عادت در اوتان غلیده و جادر لرده رنگ آینه زنده
 بعضی ننه کسوب دیکر مثلا مبارک باز و سعادت باد
 عبار زلمی کسوب و تکرر بویغنا و اصل اول بیان مصدرع
 ثانیک معنای که انک اوتان عتک اطرافنی دیکر یعنی
 لازم اولان بری مرتبت این لر دین زیاده تر برین سوبیش
 بدوز بر فعل مضارع در دو حسن دن دینر خط ایستدر
 بدان رانیک دلد ایام بسیار که نیکان خود بزرگ و نیک و در
 بدان را ادات مفعول و بدان دارک مفعول اولی و نیک
 مفعول ثانیه و در ار فعل امر مفر و مخی طبر در دار بندن طوت
 دیکدر که حرف تعلیل خود ادات قایم بزرگ و نیک و در
 تقدیری بر کند و نیک و زنده او لور و سعادت بکندر در دیکدر
 غرض حاجت سعادت بکندر در دیکدر حاصلی بر امان مری ای ری
ایک پس بزرگانند و نیک و در انند و بونن قدر ایلمکه احتیاج
 و قدر محصول بیت حکام طرافنه دیکلک بونندر که
 بر امان لری ای طوت یعنی ای رعایت ایله ایام بسیار زنده

ذکر

زکری کجاست در نقاشان چنان لایمه و را ادات مفعول که حرف
 رابط مفعول و قول در بر امون بای عجک کسر بل اسد را طراف معنی
 بر امنم دیر حکام حاکم کسر بل و رانک شکوئیله قرا او که کسر بل
 او زنیلور و بریم او بل دیر حاصلی قبه شکند او لور و گاه بونن
 او تاغ معنای در دین حکامی بیلیمیش مدور زنده فعل مضارع
 جمع غایب دیکه لر دیکدر مفعولی یعنی دیکلک استتبت
 تانیدر زیر عادت در اوتان غلیده و جادر لرده رنگ آینه زنده
 بعضی ننه کسوب دیکر مثلا مبارک باز و سعادت باد
 عبار زلمی کسوب و تکرر بویغنا و اصل اول بیان مصدرع
 ثانیک معنای که انک اوتان عتک اطرافنی دیکر یعنی
 لازم اولان بری مرتبت این لر دین زیاده تر برین سوبیش
 بدوز بر فعل مضارع در دو حسن دن دینر خط ایستدر
 بدان رانیک دلد ایام بسیار که نیکان خود بزرگ و نیک و در
 بدان را ادات مفعول و بدان دارک مفعول اولی و نیک
 مفعول ثانیه و در ار فعل امر مفر و مخی طبر در دار بندن طوت
 دیکدر که حرف تعلیل خود ادات قایم بزرگ و نیک و در
 تقدیری بر کند و نیک و زنده او لور و سعادت بکندر در دیکدر
 غرض حاجت سعادت بکندر در دیکدر حاصلی بر امان مری ای ری
ایک پس بزرگانند و نیک و در انند و بونن قدر ایلمکه احتیاج
 و قدر محصول بیت حکام طرافنه دیکلک بونندر که
 بر امان لری ای طوت یعنی ای رعایت ایله ایام بسیار زنده

میشی

میشی

میشی

ایلر خود اولور و تیک بخلور در نیک روز دیکر **و** عرض صاحب
 سعادت در دیکر **و** حاصلی بر امانی ای رعایت ایلک کر کرد
 که ایلر رعایتی بخلور لور که شانلری رعایت اقتضا ایلر
 مجموع بنیک معناسی بر امانی ای طوت یعنی اللره ای رعایت
 یعنی انره ای دعا ایلر ای عاقل کشتی زیر آیلور خود اولور و سولور
 سنک دعا که اصلا احتیاجی لور قدر دین بود عاقله حتی امش
حکمت زری را گفتند با چندین فضیلت که دست
 راست دارد و خاتم جاودت است **بیت** میبختند گفتند ای که
 میبخت اهل فضل محروم باشد **و** اندکی فعل مضارع مفعول محو
 استفهام انکاری طریقیه **و** محصول ترکیب از اولیه و دیکر
 بقدر فضلی که صباغ الکت وارد **و** یعنی صباغ المده و ارحامی
 بخون صولی الایدز **و** یعنی صولی الکت خمر چه بزما غنه طقار **و**
 صباغ الکت صرجه بر ما غنه طاقم زدیدی بلمه سین که دایما اهل فضل محرو
بیت انک حظ آفرید و روزی سخت **و** یا فضیلت بی دهد یا سخت
 حظ جانک فتحی و طانتک تشدید یله نصیب معناسنه در آفرید
 مقدم مفعولید **و** سخت فعل فاعله روزی بای اصل ایلر و رزق معناسنه
 سخت مقدم مفعولید **و** سخت فعل فاعله مفعول غایت **و** سخت
 لفظندن محقق یعنی ایلدی حاصلی بر اندی دیکر **و** محصول
 اول کسبه که نصیب بر اندی و رزق پیدا ایلدی یعنی و خود کتوری
 او به یا فضیلت ویر یا بخت و دولت **و** بعضی نسخ ده بخت برین
 سخت واقع **و** لطیفه **و** نصیحت بادشاهان مسلم کسی راست که

بیت

بسم

بسم سر دارد و ایت در محصول ترکیب با و شایسته نصیحت ایلک
 بر کسبه میسلم در که باش قور قوسی و ایت زری اولیه یعنی نه اولک
 خونی اوله و نه دینار و درم ایت **و** **مثنوی** **و** موجد چه در پای زری زری
 چه شمشیر کندی نهی بر سرش **و** موجد اسم فاعله **و** تفخیل بایندن خدا
 بر توحید نداده چه بونک بر لوده مسا و ایت معناسنی افاده ایلر
 و زری فعل مضارع در زیریدن **و** دو که سین دیکر **و** بختن دن
 وینر خطا ایلد **و** زرش شین معناده پایه مقید **و** نقد بر
 در بایش **و** زرش شین معناده پایه مقید **و** نقد بر
 نهیدندن بونک فتحی موصوفه بایه قوی معناسنه **و** محصول بیت
 موجد اولان کسبه است یا غنه البتول افجه دو که سین نه و با شنی
 او در قلیح طونه سین نه یعنی یا غنه مال دو بکنه با شنی اوزر قلیح طونه
 برابر در نه اندون سومینور و نه بوندن برینور **و** ایت **و** موجد
 بنیاد ترکیب **و** برینیت بنیاد توحید و بس **و** موجد **و** موجد
 معناسنه در **و** یعنی قور قوسی و شین موجد **و** ایت **و** موجد
 بنیاد توحید لایمه **و** موجد **و** موجد **و** موجد **و** موجد
 معناسنه در **و** محصول بیت موجد کسبه دن ایتد و موجدی ولمان
 یعنی نه کسبه دن قور قوسی و موجدی و موجدی و موجدی و موجدی
 بنیاد توحید بونک اوزره در انحق یعنی نه کسبه دن ایتد و موجدی
 اوله **و** لطیفه **و** یاد شاه از بهر دفع شتمکاری و شجعه برای خون
 خواران و قاضی نصیحت جوی طاران مکرر و حصم حق راضی پیش
 قاضی نروند دفع شتمکاران مصدرک مفعولنه اضافتید **و** سخت

صوباستیه دیر لر خوکار وصف ترکیبی در قان محج معنی است
 خواریدن و الف و نون ادات جمع مصاحبت جوی وصف ترکیبی
 جویدن طارانه اضافت اسم فاعل مفعولنا اضافت سیدر پادشاه
 طارک ظلمنی دفع الجوز و صوباشی قان محج طارک الجوز و اهل شهر
 و فسادک خلقیدن فی رینی دفع ایلمک الجوز و قاضی طارکک مصلحت
 متعلق احوالی کورمک الجوز یعنی شریعت متعلق امور کورمک الجوز
 یعنی طارنه لازم در دیو شرع کورمک الجوز مرکز حقه راضی کی خصم
 قاضی و گفته کمتر لرید امر کس حقه راضی اولد قن صکره خصوصیت
 احتیاج فالماز بعضی نسخه ده مرکز دو خصم از پیش قاضی راضی نرو
 واقع در یعنی مرکز ایکی خصم قاضی قنیدن راضی کمتر بلکه بریسی راضی
 کیدر بریسی ناز راضی کیدر **قطعه** چون معاینه دلی که می باید
 بلطف به که چنگ اوری و دل تنگی معاینه مفاعل بائیدن مصدر
 که وف بیان می اف استمار و یا حوق تا کید باید فعل مضارع مفرد
 قایم کرک دیکر بلطف بر مفرد دن مصدر زینه متعلق در
 که من تفصیل معنی کند در چنگ اوری و وصف ترکیبی در محارب
 یعنی صوابشی معنی است و یا حوق مصدر بدل تنگ و وصف ترکیبی در
 کوکل طار معنی است و یا حوق مصدر کوکل طار لغی دیکر محصول
 چونکه معاینه باور سین الک حقی و بر مک که کدر لطفله و بر مک
 یکد که صوابش لطفله و کوکل طار لغی حاصل حقوق ناسی علم است و فقه
 ادا ایلمک یکد محاربه و محاربه ادا ایلمدن دانتکی چنگ عطف
 ایدوب و اوری اکا فید طوب ای بدلتکی اوری اوری و ایلمدن

حج

خطالمه دین زیاده باطل سوبیش و بر وجهله داعی معنی تصویر ایلمدن
 بلطف دادن به که چنگ اوری داری بدل تنگی داری یکی وصف
 ترکیبی به داخل ایکی یای مصدر به اید دین عجب قوی تر دین کوی
 یعنی اید غت - قواج اگر نکند اید کسی لطیف نفس بقهر از وستانند
 در دین تنگی لطیف مصدر در طاب لطیف دن لطیف ده کاد
 تانک فحیده بونن ایلمک معنی است در دین تنگی بیانیه در موصوف
 وصفی طریت وزن و قافیه الجون افراد ایلدی و الا فحیده نسبت جمع
 مناسب ایدی یعنی مردان بر تنگیان محصول بیت که بر کید خواجه لطیف
 نفس صفای خاطر اید و اید در دین تنگی اندن انی قهریله اوزر
 حق تر عیدر یکم کیدر اکا انی بر این **مطایفه** همه کس را ندان
 بر تنگی کند کرد و قاضی را بشیرنی محصول ترکیب مرکب دینی
 انشی است یکد کند اولوز یعنی قننا شر اما قاضینک طایفه که هیچ
 نسته کس اولوز ترشی ده و شیرنی ده یا لرست الجوز **حجت**
 قاضی که بر شوت کور فیج نیار ثابت کند از مهر توده خورده زار
 بر شوت با حوق مصاحبت و داده کسره و ضمه جابزد در خورده زار
 کلزار و لمانلد کیدر یعنی قاونلق کثرتن کماندر حاکمی قاونقانی
 دیکر محصول بیت قاضی که بر شوت بش حیاء اکل اید سنک
 الجون اون قاونلق ثابت ایدوب مفرد اید **لطیفه** فحیه سره از
 نابکاری چه کند که توبه نکند و نسخه مفرد از مردم ازاری نابکاری
 فایق و قافیه استعمال اید لر و یا حوق مصدر در بونن مراد نابکاری
 زنادر فرینه قیامیل محصول ترکیب بر خجیه زنادن نه ایلد که توبه ایلد

یعنی توبه ایلیوب نه قادر در زیر یوزینه کسبه بفر توبه ایلیوب
 نه مالک در بالضروره توبه ایدر سخت معزوله خلق از ارتقا
 توبه ایلم نه ایلیه بیلور یعنی خلق اینجمله قادر دکلر زیر امر معزول
 پس توبه ایلیسی ضروریدر **بیت** جوان گوشه نشین شیرم در راه خدا
 که بر خود نتواند گوشه برخواست **جوان** گوشه نشین بیانیه
 گوشه نشین صف ترکیب در گوشه ده او تو رنجی دیگر شیرم
 اجناسیت بیانیه ایله اسلان یعنی اسلان کی از حاصلی بیلوان
 و بهادر دیگر مفرع منتهی آخره که در کف تعلیل خود را
 تا کند گوشه ده یا خوف و عجز و خوف تو مسل میزه خوف
 دین اسکی خطای او زره بمصر او پیش بر حاست بر حاست
 محصول بیت گوشه نشین جوان خدا یولیک شیرم دریدر یعنی
 هوادان نجوب نفسه غالب اولوب گوشه و عزالت اختیار
 ایدن جوان که چکدن از در زیر آیه خود بر گوشه دن قیام ایلمکه
 قادر دکلر پس بر گوشه ده او تو رنجش ضروریدر **بیت**
 جوانی سخت می باید که از شهوت پیر میرد که بر نیست بر خجبت را
 خودالت بر می خیزد **جوان** سخت بیانیه که خوف تعلیل برست
 رنجیت بیانیه برست رنجیت وصف تو کنی در رنجیت میل معنی
 در خوف تخصیص می خیزد فعل نفی مستقبل مفر غایت نیز بدندان لقان
 دیگر محصول بیت محکم جوان کرکدر کم شهوتدن بر منزه ایلیه یعنی نفسی طایف
 و شهوتی غالب آنگن بر میز ایلمکه منزه در زیر آیه بر تقدیرت و طاقته
 بر منزه امر ضرورت در التی مساعل ایلم یعنی قانع که نامشروع ایشه

بیت حکمی را بر سیدند که چندین درخت را نامور که خدای تعالی
 آفرین است بلند و بر و منتهی بیج کی را ازاد خوانند مگر مورا که مکره نذر
 درین چه حکمت است گفت بر یکی را دکلر میمنت و قلی معلوم که گاهی
 بوجود آن تازه است و گاهی بعدم آن بر مرده و ستر و رایج الدین خبری
 نیست و در همه وقت تازه است و این صفت ازاده کانت درخت
 نامور بیانیه نامور مانی دیگر در زیر او رنجیت معناسی افاده آید معنای
 لازمی مشهور و نامدار دیگر ملازمیه تفسیریده نه دخل بدون که می خیزد
 بر و منتهی بونزه میشتی دیگر زیر آیه بر منتهی اثرات نیست و دلالت
 حاجتمندی میبانی بر لفظ طایفه و او سواست تعالی معنود دکلر یعنی منتهی
 دکلر و او مبالغه ای که زیاده اولت شدیدی بولیش بعضی شده
 بلند برینه بارور و افقد یعنی بارور و بر منتهی و جودن خالی
 کل زیر آیه اغای حاصلند بر و و ایر ذات است سبب در بی معناسنه در
 که مکره نذر در مقام حال و اقدار حال تو که مکره می بود دیگر مکره
 میوه معناسنه در بون کلمه سوال در و گفت ما بعد یله جواب دخل بون حا
 حاصل معناسنه در و با خوف و حذرت و با خوف تنگ بر در رنجیت دخل معنی
 اثبات الیکت مبالغه طریقه در زیر آیه در رنجیت حاصلی او ملاز قدرت
 و قسید بویله در گاهی با خوف و حذرت بر مرده بانک مخی و زای عجب
 و همک فنی و رای مبالغه نک سکونیل صولش دیگر فعل ماضی دن فتمرو
 صفت ازاد کانت جمله حالیه در محصول ترکیب حکما دن برینه سوال
 ایلم که بوقدر نامور و نامدار درخت که خدای تعالی خلق ایلم بر بارور
 و بر و منتهی بیج برینه ازاد و مکره لاله مکره و مکره و مکره و مکره

درین چه حکمت است
 درین چه حکمت است

حکم دیدی که در خنک مر برینک معین و معلوم وقتی دارد که کامی اول
 حاصل و جوید یازده در و کامی علمه برآمده و برینک بونق بهر
 بوقور و جمیع اوقات تازده در حال بود که بوحالت ازاده لرصفی **قطعه**
 بر این میگذرد دل منته که در جلد بسی پس از خلیفه بجا گذشت در بغداد
 دل منتهک مفعول صریحی و میگذرد از آنکه نکت صفتی که حرف تعلیل و جمل
 بغدادی در جلد بر لر بسی حرف زمان در جلد بسی موند در پس از خلیفه خلیفه
 صکره و چنگ در خلیفه در آن دست عصی یافت در که آن خلفای دولت
 عباسیه در که هلاکوانی هلاک ایله کردن صکره و نهانی خلافت کلان مرقوع
 اولوب دور سلطان نظیر اولی یعنی مزبور و شاه لر حکم ایله باشد
 مثلاً بغدادی ابتدا سلطان ایلی نه حکم اولدی آق قیونلی زمانه در که اند صکره
 تر لباس بد معاش بایند صکره آل عثمان کشورستان آلهی دولت
 شوکتی قیامت در که ممتد اولسون مین یارب العالمین گذشت بونق
 گذشتن مغاسنه در در بغداد از بغداد مغاسنه در یعنی قدر ننه در
 محصول بیت اول ستمه به بحر یعنی ثابت و بانی لولما بختانی اولان ستمه
 کوکل بغله یعنی بختی لب ایله در برادر جوق زمان خلیفه مستوصف بونق
 صکره بغداد در لر در یعنی فانی و درین اولان اشیا اقامه صکره حکم کل
 تعلیق قلبه لاین و کل شرح بونیک تحقیق اجمال ایله نظر ظاهر
 و اصل اولد قلندر در اجمال ایله شکر کت بر آید جو جمل ز دست باش
 کریم در دست دست کبابد جویم و باش از در شکر تایی خطاب
 مفاده دست مقید در دستت تقدیر بر لر کل بونق و ما افاجید
 باش فعل امر موقی طرب اولدیکدر اسمی تحتل انت و خبری کریم لفظ در

این کتاب در بیان
 تاریخ و جغرافیه
 و اخبار و معانی
 و غیره است

این کتاب در بیان
 تاریخ و جغرافیه
 و اخبار و معانی
 و غیره است

مصراع ثانی او لکی کسی در انوار محصول بیت اگر الکن کلور سه و ما افاجی کی
 کریم اول و ما افاجی کت کرمانی اولد که سر بری اش برار توینک کبی که
 سر بری بر ستمه به کر کدر و اگر و ما افاجی کی الکن کریم اولد کلور است
 باری سر و کی از اول یعنی سر و ی بار و بر در از اولد و غی کی ستمه تعلیق
 و نیاد ن سالم اول حضور ایلیه سین سر و کی از اول کسه به ایله دین
 مغایه جفا ایلمش **عظ** و کس موند و تحمیر بر در آن داشت و خورد
 و آنکه داشت نکرد محصول ترکیب ایلی کسه اولد یار و تحمیر ایله یار یعنی
 حسنه کت یار بری اولد که ناله مالکث اولدی و یار و بری اول که
 علمه مالکث اولدی و خلیفه نقل ایلمدی **قطعه** کس نه بیند تحمیل فاضل را
 که نه در عیب گفتش کوشد بجل فاضل بیانیه در در ادایات مفعول که
 حرف بیان نه حرف نفی معناه کوشش مفید در پس فعل نفی مستقبل اولور
 در غیب در حرف ضمه گفتش شین فیم بجل فاضل را جعفر محصول بیت کسه
 فاضل بجل کورم که آنک عیبی بونیک دور شیمه یعنی عیبین تقدیر ایله سعی ایله
 البتق حاصل فاضل بجل عیبی بونیک دور شیمه تقدیر حاصل ایله ده و در کریم
 دو شد کند و ارد کریمش عیبها فرو بوشد کریم یا وف و جدت فرو
 ادات نکات محصول بیت اما بر کریمت ایلی بون عیبی دکامی اولور
 کریم و حسابی جمیع عیبی بونیک **خاتمه الکتاب** تمام شد کتاب
 و الله المستعان درین جمله چنانکه رسم بوقاف است از شعر مقدمان
 بطریق استعاره بلفظی رفعت و الله مستعان ایسم مفعول در
 استفعال بایند لفظ برفوع خبر مستعان در معاونت طلب اولان کس
 مستعان در لر بونق الله در درین جمله یعنی جمیع کتابی که بایند که بایند

این کتاب در بیان
 تاریخ و جغرافیه
 و اخبار و معانی
 و غیره است

این کتاب در بیان
 تاریخ و جغرافیه
 و اخبار و معانی
 و غیره است

مستعد مینک عادتید یعنی مؤلفینک قانونیدر شعرای مستعد مینک
 اشعارند ان استعاره طریق تلیق واقع اولدی یعنی سوز و کسه سوزنی
 فاضله غیر بیدر قانده و غنی کسی بلکه بون و اق اولان نظم و نثر هب بنمدر نیت که
 ۹ یر ی مقاماتین بویله میورمش و معجزات السحر به صاحبی بونلره تقلید
 ایلش نته که دیباچه سنده یازمش **بیت** کهن ۹ و خوشش بر استن
 به از جاده عاریت خواستن کهن ۹ و خوشش بیانیته و لایمیه در بران
 بزه مکت و سبک معناسنه در جاده عاریت بیانیته حصول بیت
 کشی کنه نیک اسکی ۹ و سنی میا یوب اصلاح ایلشی جامه عاریتی خلاقند
 استمکن یکد حاصلی کنه نیک اسکی لبامتنی میا یوب الکت عاریتی کیانی
 نمکن یکد در مصرع لوکت معناسنی کنه ی کنه ۹ و قلم ایل نزمک یعنی انی
 یکمک دیوب و جاده غیر ده بکهن ۹ و خوشش نقد برنن در دیمک بیت زیاده
 نام معقول و نوزلق لبایس یکد ر مکر **فالب** گفتار سعدی طرب انکیز ست
 و طیب امیز و کونه نظران را بدین علت زبان طعن در اید کرد که مغر دماغ
 بهوده بردن و دود و دواغ بی فایده خوردن کامه در مردان نیست لیکن
 برای روشنی صاحب دلمان که روی سخن در ایشان است پوشیده نمائند که
 در موعظهای ثنائی در سبک عبارت کشنده است و داروئی تلخ نصیحت
 شهید طرافت بر اینجند تا طبع محاط ملول شود و از دولت قبول محروم ماند
فالب گفتار سعدی لامیر لدر در بیت طرب انکیز و صفت ترکیبی و جزمند
 انکیزیدن قویار می و پیدا ایلک یعنی طرب قویار می و پیدا ایلدی دیمک
 انکیزیدن انکیزیدن خط ایلش و طیب امیز و صفت ترکیبی در طیب
 طاب یطیب ان ایلک و کوز لک معناسنه امیزیدن دن قوش در موعظ

در موعظ
 در موعظ
 در موعظ

انکیزیدن

این سخن در انکیزیدن خط ایلش و کونه نظریه نثر دیمک و الف نون اداست
 حاصلی و صفت ترکیبی در و راق و تحف تخصیص بدین علت بو عتله یعنی گفتار بعد
 طرب انکیز و طیب امیز اولد و غنی جهت ن بصیرت لک زبان طعن در اید
 اولور که خوف بیان مغر دماغ بهوده مغر بونن یعنی مغر دماغ در دماغ
 بونن یعنی طور ان بر خوار باشد در مغر دماغ بهوده لایمیه و بیانیته در بران
 مقدم مفعول است بر باطل بره امک چلمک دن عبارت در دود و دواغ بیانیته
 لایمیه و بیانیته در سبک نصیحت اوقات ایلکه در لدر دود و دواغ بیانیته
 مفعول است بر روی روشن صاحب دلمان بیانیته و لایمیه در که خوف بر ایل
 روی سخن لامیت در جمله در ایشان در خوف صله در یا معناسنه پوشیدن
 نمائند مخفی قانیه دیمک در موعظهای ثنائی بیانیته لدر در انجو موعظه مقصد
 می و موعظه معناسنه و اداست جمیع در خوف صله سبک عبارت بیانیته
 سبک سبک کبریه و لاکت مسکونیل و بیانیته ایلکته غیر لدر در بیانیته ده در لدر
 داروئی تلخ نصیحت بیانیته لدر در باوف مضاجبت شهید طرافت بیانیته
 شهید کوچ باله در برنن بر خوف فاکید امیزه ماضیدن قسم مغر دماغ طرب
 دیمک در حصول ترکیب سعد نیک اکثر کلماتی طرب انکیز در و طیب امیز
 و بصیرت لک سعد نیک کلامی بویله اولد و غنی علت زبان طعن در اید
 اولور که مغر دماغ بهوده ایلکته و دود و دواغ بیانیته بیانیته عقلا ایلشی
 دکلدر اما صاحب دل لک زای و نشیننه که سوزک تو جهی انلره در مخفی
 قانیه که شفا ویر می نصیحت لدر انجو سنی سبک عبارت جکته در یعنی جو ترکیبی
 کلماتی ترکیب و ترتیب ایلش در انجو نصیحت احو داروئی شفا طرافت
 ترشد مشدر تا کم محاط لک طبعی ملول و لمب بر لدر در مردم قانیه مشدر

انصبت بجای خود کردیم. روزگاری درین سر بردیم. بجای خود تقدیر
 بجای خود شد ضرورت و زن چون حذف و ایصال اوله نمی نصبت
 راجعه روزگاری یا حرف وحدت درین یعنی درین نصبت سر باقی
 صلحه و غایت دیگر را بردیم ایلتدک دیگر محصول بیت نصبت
 محلتد ایلتدک بزمانی یعنی بر مدتی بود نصبت حیات و غایت ایلتدک
 حاصلی بر مارت بودایل عمر کجور دکت کر نیاید کوشش رغبت کس
 بر رسولان پیام باشد و پس نیاید کف فاعلی نصبت خود را با حرف صلحه
 کوشش رغبت کس بیانیه و لامیت. کوشش رغبتدن مراد و رغبتدن
 دیگر کس رسول الهی و خبری در یعنی خبر ایلتدک کوشش رغبتدن ویران فعل یعنی
 فاعله در پیام خبر در و پس ایلتدک دیگر به ممول بیت اگر نیم نصبت کس
 کوشش رغبتدن کس یعنی کس رغبتدن شید و ب دیگر کس بکار لازم
 کس زیرا خبر جیلر از ریشه خبر ویر کس لازم اولان ایلتدک قبول ایلتدک
 لازم دکل زیرا و ماعلی الرسول الا البلاغ در یعنی خبری او درین واجب اولان
 همان ایسمال خبر در ایلتدک طوند متد کادر **قطع** یا فاعله ایلتدک باقی در
 علی المصنف و استغفر لکاله با حرف ندانناظر امانرای غیر مقصوده
 یعنی نکره فیصه نیم کتاب کس را به راجعه در سل سبتک فی و سکون
 لامه فعل امر مفرد مخاطب در سل یلدن ممره سماعا حذف اولمشد اما سال
 سالدن و لنه فین الفعل قیاسا حذف اولمشد و اولور باقیه بامن معنی
 بعض نسخه ده قد و شمشد رکنه بومغایه مرجمه مفعول علیه علی المصنف
 سده متعلق در و یا مرجمه متعلق در و استغفر سله معطوف قدر لکاته استغفر
 متعلق و نیم کتاب راجعه در محصول بیت ای کتاب کستانه ناظر اولان

یعنی

یعنی مطالغایه دن اللمه دن مصنفه رحمت استه و کاتبه غفران طلب الیه
 و اطلب لنفسک من خیر تریده. من بعد ذلک غفرانا لصاحبه
 و اذ حرف عطف اطلب فعل امر مفرد مخاطب طلب ایله دیگر لنفسک
 طلبه متعلق در من خبر ده تریده فعل مضارع مفرد مخاطب به با تقو
 عمل ایکن کلمه در تقدیری ترین در من بعد ذلک غفرانا بر مفرد
 طلبت مفعول به صرخیده و لصاحبه غیر صرخی محصول بیت
 در ای کلمه سناظر اولان کسه داعی نفسک استه کس خبری
 طلب ایله یعنی نه خبر که غرا کدرانی خدا دن طلب ایله
 و بوموال و طلبدن عکره کفایک ضایحه و مالک غفران
 طلب ایله معلوم اوله که صحیح یعنی لریه بیت اوله سالانده
 و بعضی سل یلندن اما حرف در نه سل یلندن
 برین واقع دیگر در بر اوله ایلتدک نامیون
 اولور که بحر سبط مثنی در که او خبری خواسر
 یعنی شفعین لکن شرح جمیع
 سل یلندن مثلین معلوم در
 اشعار عربی و اولر
 قاصر لرایش
 تم الکتاب یون
 الملک
 الوفا



6148

561

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت کتاب ۵۶۱
 شماره قفسه ۶۱۴۸

مبارک اولسون اقویوب یازانه
 دی سهو و خطا سینی دوز نه

